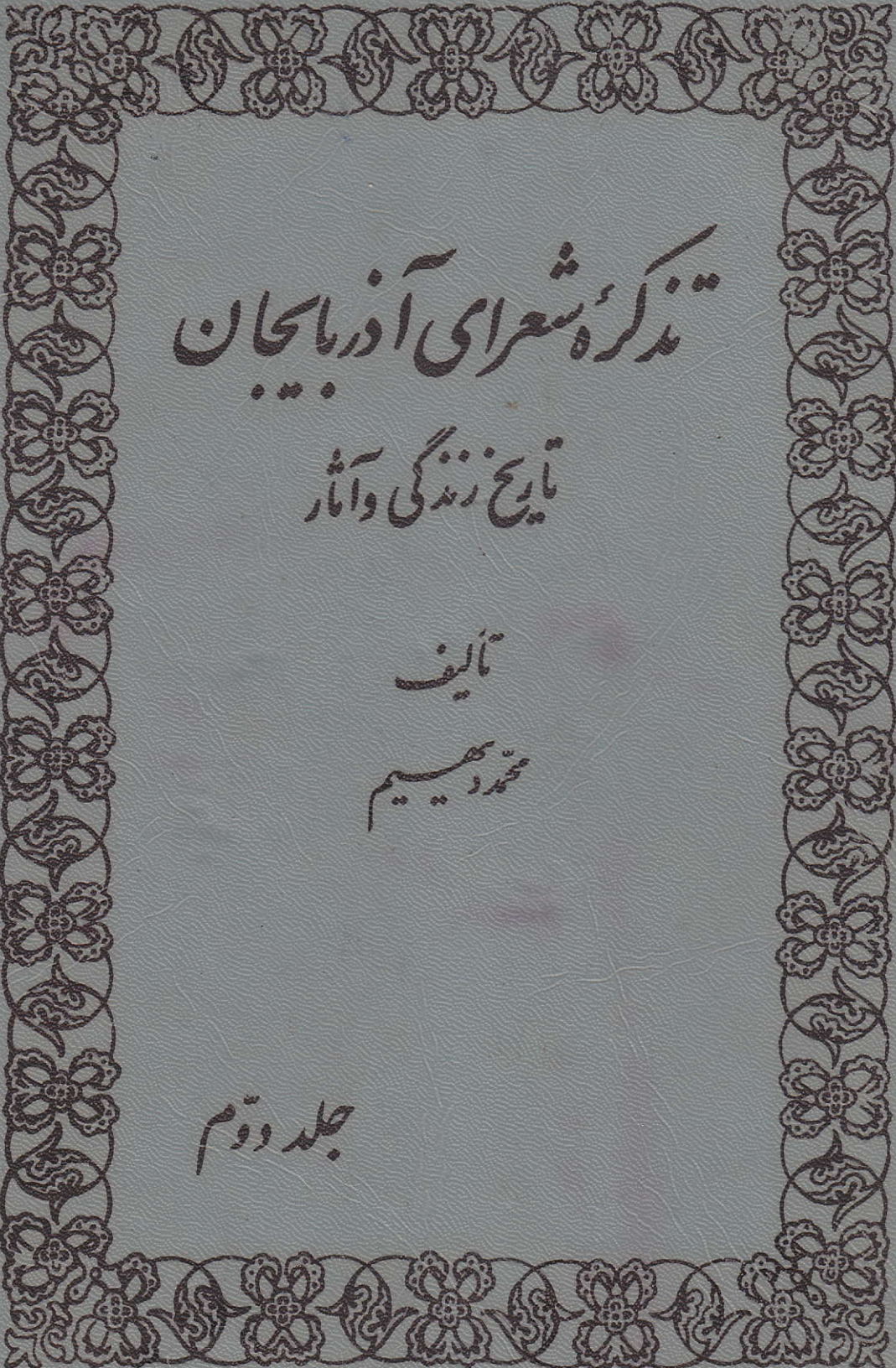


A decorative border with a repeating floral and scrollwork pattern in a dark brown color, framing the central text.

تذکره شعرای آذربایجان

تایخ زندگی و آثار

تألیف

محمد رحیم

جلد دوم

تذکرہ شعرائی آذربایجان

تاریخ زندگی و آثار

تالیف

محمد محسن

جلد دوم

تذکره شعرای آذربایجان - تاریخ زندگی و آثار

چاپ اول

حرفه‌نویسی دستی

چاپ آذربایجان - تبریز

مطبعه لکلی تبریز

تیراژ ۳۱۰۰ نسخه

آبان ماه ۱۳۶۶

حق چاپ محفوظ است

الحمد لله

بقره عز و جم جنة صمد و هم

لله الشكر

10

11



تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی و بزرگترین شهر تاریخی ایران می باشد و در ۵۵ کیلومتری شمال شرقی دریاچه ارومیه قرار گرفته و از شمال به ارسباران و مرند و از جنوب به هشتروند و مراغه و از مشرق به سراب و خلخال و از مغرب به دریاچه ارومیه محدود است و در گذشته مرکز تجارت ایران بود .

تبریز در جلگه‌ی رسوبی واقع شده که عرض شمالی آن ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه از خط استوا می باشد و طول شرقی آن ۴۶ درجه و ۲۳ دقیقه و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۶۷ متر می باشد .

در باره‌ی تاریخ بناها و سایر اوضاع تبریز بخصوص قبل از میلاد نظرات و عقاید گوناگون نوشته اند . مینورسکی خاورشناس معروف می نویسد : « سارگن دوم » در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک (اورارتو) سفری به شمال غربی ایران کرد . از ناحیه سلیمانیه کنونی (واقع در کردستان عراق) داخل کردستان مکری شد ، از پارسوا (پسه‌ی کنونی) و ساحل جنوبی دریاچه‌ی ارومیه گذشت و از سوی شرقی دریاچه به راه خود

ادامه داد و پس از پشت سر گذاشتن اوشکایا (اسکویه‌ی کنونی) قلعه «تاروی» یا «تاروئی» و «قرماکیس» را گشود. بعید نیست که یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کونی باشد.

مورخان ارمنی آن را «تورژ» مخفف «د، ای ورژ» به معنی انتقامگاه دانسته‌اند و میگویند که خسرو ارشاکی (۲۱۷ - ۲۳۳ میلادی) حاکم ارمنستان این شهر را بیاد انتقام گرفتن اردوان از اردشیر بابکان بنیاد نهاده است.

در نزّهت‌القلوب و معجم البلدان بنای تبریز را بنام زبیده خاتون زن هارون الرشید نسبت داده‌اند. زبیده خاتون قناتی بنام «زبیده» در تبریز ایجاد کرده است که آبش خیلی گوارا و خوب است و حالا این قنات با چند قنات و چاههای دیگر آب لوله‌کشی تبریز را تامین می‌نماید.

تبریز در مسیر بادگیری قرار گرفته لذا هوای آن در زمستانها خیلی سرد و در سایر فصول معتدل و ملایم است در تابستانها بخصوص شبها هوای تبریز بسیار لطیف و مطلوب است. فاصله تبریز با تهران ۶۲۰ کیلومتر است و اختلاف ساعت با تهران ۲۵ دقیقه و ۴ ثانیه می‌باشد.

تبریز در اثر زلزله‌های وحشت‌زا و ویران‌کن سالهای ۸۵۸ و ۱۶۴۱ و ۱۷۲۷ و ۱۸۵۶ میلادی «۲۳۷ و ۱۰۲۰ و ۱۱۰۶ و ۱۲۳۵» شمسی خسارات زیادی دیده و بعضی قسمت‌هایش بکلی ویران و از بین رفته است البته با وجود این زلزله‌ها تبریز در طول تاریخ بارها دچار فجایع و خرابیهای تأسف‌آور شده و چندین بار از طرف بیگانه‌ها اشغال و دستخوش حوادث این و آن بوده و ضربات زیادی بآن وارد شده است ولی جلال و شکوه و عظمت خود را

از دست نداده و بعد از تهران اولین شهر بزرگ و تاریخی ایران می‌باشد جمعیت خود تبریز در سرشماری سال ۶۵ حدود ۹۷۸۷۱۳ با حومه‌اش تقریباً ۱۱۲۷۸۳۶ نفر می‌باشد و این آمار نتیجه قطعی نبوده و جنبه مقدماتی بوده است. از تاریخ قبل از اسلام تبریز اطلاعات کافی در تواریخ و تذکره‌ها بدست نیامده ولی بعد از اسلام (۲۲ هجری قمری) که اعراب به آذربایجان آمدند و هوای لطیف و وفور نعمت آنجا را دیدند متدرجاً مقیم تبریز شدند که در آن اوقات تبریز رو بآبادی گذاشته بود. ناگفته نماند که در حمله اعراب به ایران خسارات زیادی وارد و غارت‌های فراموش نشدنی کردند و کتاب‌ها بردند و کتابخانه‌ها را خراب کردند که شرح و بسط آن در خور این کتاب نمی‌باشد.

نویسندگان و دانشمندان و شعرا و شخصیت‌ها و رجال کاردان و ادبا و فضیای زیادی از تبریز برخاسته که مایه افتخار کشور ما بودند و هستند فداکارها و مجاهدتهای مردان بزرگ در راه حفظ عظمت و استقلال کشور در تاریخ پرافتخار ایران صفحات زیادی را اشغال کرده است.

مقبرة الشعرا

آقای دکتر ضیاءالدین سجادی در کتاب کوی سرخاب صفحه ۱۴۱ در

مورد مقبرة الشعرا چنین می‌نویسد :

« از مقبرة الشعرا یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز ، تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده و قدیم‌ترین تذکره‌ی تاریخی یعنی لباب الالباب محمد عوفی که ظاهراً در سنه ۶۱۸ هجری قمری « ۶۰۰ » شمسی تألیف شده و شرح حال شاعران قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر را که در مقبرة الشعرا دفن شده‌اند،

نگاشته است ، نامی از مقبرة الشعراء نبرده و از این روی قدیم‌ترین کتابی که نام مقبرة الشعراء سرخاب رابه صراحت دارد نزهة القلوب حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هجری قمری « ۷۱۸ » شمسی نوشته شده و دیگر تاریخ گزیده‌ی اوست که در سال ۸۳۰ هجری قمری « ۷۰۸ » شمسی تألیف گردیده است .

عوفی در لباب‌الالباب نامی از مدفن شاعران نمی‌برد و گاهی از مولد و موطن آنان سخن می‌گوید مثلاً در باره قطران می‌نویسد « ... از اهل تبریز است » .

اما حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می‌نویسد :

« در مقبرة الشعراء سرخاب ، انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس‌الدین سجاسی و فلکی شروانی و دیگر شعرا دفن شده‌اند . »
در تاریخ گزیده ضمن شرح حال خاقانی نوشته است : « به تبریز در سنه‌ی اثنی و ثمانین و خمسمائه درگذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد » . و همچنین در شرح حال شمس سجاسی اشاره کرده : « در سنه اثنی و ستمائه درگذشت و در مقبرة الشعراء مدفون شد اشعار خوب دارد . دیوان ظهیر فاریابی جمع کرده‌ی اوست . »

همچنین در شرح حال ظهیرالدین فاریابی می‌نویسد : « در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمائه به تبریز درگذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد . »

باید گفت که نام مقبرة الشعراء سرخاب ظاهراً پس از دفن شدن شاعران

معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده‌اند، در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است . . . حتی در کتاب تاریخ بناکی که در ۷۱۷ هجری قمری (سیزده سال پیش از تاریخ گزیده و ۲۳ سال پیش از نزهة القلوب تالیف شده ، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم ضمن نقل تاریخ وفات دو شاعر : ظهیر و شاهفور ، فقط به نام « سرخاب » اشاره دارد و نامی از مقبرة الشعراء نبرده و نوشته است : « هر دو در پهلوی خاقانی در در سرخاب مدفون‌اند » .

از قرن هشتم به بعد نام « مقبرة الشعراء » یا مقبرة الشعرای سرخاب « در کتب تواریخ و تذکره‌ها آمده است با این همه بسیاری از متون تاریخی قرن نهم در باره‌ی مدفن خاقانی اشاره کرده و فقط از سرخاب نام برده‌اند مثلاً در تاریخ کبیر تألیف جعفر بن محمد جعفر یزدی که تاریخ اسلام را تا سال ۸۵۰ دارد ، ضمن شرح حال خاقانی نوشته است : « و مدفن او در سرخاب تبریز است . » در بعضی از کتب تواریخ این محل را « حظيرة الشعراء » نامیده‌اند ، از آن جمله فصیحی خوافی است که وقایع را تا سال ۸۴۵ هجری قمری « ۸۲۰ » شمسی نوشته و در حوادث سال ۵۸۲ اشاره می‌کند : « وفات افضل‌الدین خاقانی حقایقی شاعر الشروانی ارانی صاحب الديوان المشهور مدفوناً فی حظيرة الشعراء به تبریز و آن موضع را حظيرة القضاة نیز گویند » و در حوادث سال ۵۸۵ هجری قمری « ۵۶۰ » شمسی می‌نویسد : وفات ملك الحکما و الشعراء اوحدالدین الخاورانی کان من بادیه قریه من قری خساوران مدفوناً بحظيرة الشعراء به سرخاب تبریز بجنب خاقانی و در حوادث سال ۵۹۸ هجری

قمری « ۵۸۰ » شمسی به فوت ظهیر فاریابی و دفن او در حظیرة الشعراء اشاره می‌کند . و ظاهر آن بنا بر قول فصیحی خوafi است که سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران پس از آنکه ضمن شرح حال خاقانی و ظهیر نوشته در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده‌اند ، در حاشیه‌ی مربوط به تکمله‌ی شرح حال خاقانی اضافه کرده : « نام گورستانی را که در محله‌ی سرخاب تبریز بوده و خاقانی و دیگران را در آنجا به خاک سپرده‌اند « حظیرة الشعراء » یا حظیرة القضاة » هم نوشته‌اند و در تکمله‌ی شرح حال ظهیر نوشته در گذشت وی را در ربیع الاول ۵۹۸ هجری قمری « ۵۸۰ » شمسی ضبط کرده‌اند و نوشته‌اند که که در حظیرة القضاة در کنار خاقانی وی را به خاک سپرده‌اند .

دولتشاه سمرقندی که تذکره‌ی خود را در سال ۸۹۲ هجری قمری « ۸۶۵ » شمسی پایان رسانیده در شرح حال خاقانی می‌نویسد : « در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او اليوم مشهور و مقرر است قبر ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی و شاهفور بن محمد نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است » و می‌بینیم که در این مورد فقط به « سرخاب » اشاره کرده و نامی از « مقبرة الشعراء » نبرده است . و در شرح حال ظهیر نیز نوشته : « و در سرخاب مدفون است در جنب خاقانی » در وفات شاهفور بن محمد نیشابوری نوشته : « وفات شاهفور در تبریز است در جنب خاقانی و ظهیر فاریابی علیهم‌الرحمة قرار گرفته است » . پس در تذکرة الشعراء هم ذکر وی از « مقبرة الشعراء » نیست و تنها به « سرخاب » اشاره شده است .

اما تاریخ حبیب‌السیر که در آغاز قرن دهم (۹۲۷ تا ۹۳۰) هجری قمری

« ۸۹۹ تا ۹۰۲ » شمسی تألیف شده به وفات و مدفن ظهیر اشاره کرده و گفته است : « وفات ظهیر در سنه‌ی ثمان و تسعین و خمسمایه اتفاق افتاد و در مقبرة الشعراء سرخاب مدفون گشت » و همین کتاب درباره‌ی وفات و مدفن خاقانی با آنکه قول تاریخ‌گزیده را نقل می‌کند فقط « سرخاب » را نام می‌برد و می‌نویسد : « و آنچه حمدالله مستوفی نوشته که وفات خاقانی در سنه‌ی اثنی و ثمانین و خمسمایه در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرة سرخاب مدفون شد ، ظاهراً سهواً ترتیم نموده بنابر آنکه به اتفاق مورخان تکش‌خستن در سنه‌ی تسعین و خمسمایه عراق و اصفهان را فتح کرد و خاقانی قصیده‌یی در مدحش به نظم آورد . . . » و بدیهی است رد قول تاریخ‌گزیده از جهت تاریخ وفات خاقانی است که بنابر اصح اقوال ۵۹۵ هجری قمری است و نگارنده در این باب بحثی کامل در مقدمه‌ی دیوان تصحیح خود دارد ، و حبیب‌السیر در مدفن خاقانی یعنی سرخاب سخنی ندارد .

بر رویهم از قرن دهم هجری قمری به بعد نام « مقبرة الشعراء » و « مقبرة الشعراء » در کتابهای تاریخ و تذکره آمده و هر جا شرح حالی و نام و نشانی از شاعران مدفون در آنجا هست از این محل نیز نام برده شده و پیش از آنکه به مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب این قرن یعنی روضات الجنات و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی برسیم که کامل‌ترین شرح را راجع به مقبرة الشعراء دارد و جای آن را هم تعیین می‌کند ، از یک کتاب دیگر در این قرن چند نکته را نقل می‌کنیم .

در مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری که در پایان این قرن یعنی

۹۹۳ تا ۱۰۱۳ هجری قمری تألیف شده ، ضمن شرح حال خاقانی نوشته :
 « و در سرخاب تبریز آسوده است » .

صاحب روضات الجنان در باره‌ی مرقد و مزار خاقانی می‌نویسد :
 « مرقد و مزار آن صاحب رتبه حسانی و آن ذی مرتبه در فصاحت و بلاغت
 سبجانی ملك الشعرا افضل الدین ابراهیم بن نجیب الدین علی شروانی المشتهر
 بتخلصه خاقانی ، رحمه الله تعالی نزدیک به مزار حضرت بابا حسن است راهی
 که به باغ بیگم می‌روند به جانب دست چپ مدفون است ، خواجه ظهیر و
 شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی‌بدل بوده‌اند هم آنجا مدفون‌اند ،
 آن محل را مقبرة الشعراء می‌گفته‌اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آنجا
 بوده باشد) مشخص و معین بوده حالا مندرس و منظوی است ، نه اثر از آنجا
 ماند و نه آثار بواسطه‌ی استیقاظ اولوالابصار ، این اکابر صاحب اعتبار که
 هر يك در جهانی نمی‌گنجیده‌اند حالا به يك گز زمین قناعت کرده‌اند از آن نیز
 نه نام مانده و نه نشان و نه پی مانده و نه پایان « انتبهوا یا ایها الغافلون ،
 فماعتبروا یا اولی الابصار ، آقای سلطان القرایی در جزء دوم روضات الجنان
 در حاشیه‌ی مربوط به این مطلب چنین می‌نویسند :

« راجع به مقبرة الشعرا ، که مؤلف نوشته نزدیک بابا حسن به جانب چپ
 راهی که به باغ بیگم می‌رود . . . این باغ یقیناً در سرخاب بوده و بابا باغی
 که در محله‌ی خیابان بوده و همنام آن است نسبتی ندارد ، این دومی را در
 روزگار ماقطعه قطعه فروختند . . . از محل واقعی آن یکی باغ بیگم سرخاب و
 دیگری مقبرة الشعرا که در سمت چپ آن بوده و مزار بابا حسن است مرا اطلاع

صحیحی نیست و حکایت نادر میرزا نیز درست نمی‌نماید زیرا مؤلف کتاب روضات محل قبر سید حمزه را در درآمد سرخاب می‌نویسد. اگر مقبرة الشعرا هم در همان محل بود بایستی آن را نیز در درآمد سرخاب می‌نوشت و یا قبر سید را در جوار آن می‌نوشت.

حافظ حسین کربلایی پس از ذکر ابیاتی از خاقانی و اشاراتی به شرح حال او مطالب دولتشاه سمرقندی را راجع به مدفن خاقانی و ظهیر فاریابی و شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری نقل می‌کند و همان مطالبی است که ما پیش از این به نقل از تذکره‌ی دولتشاه ذکر کرده‌ایم. و پیش از نقل قول دولتشاه، اشعار رشیدالدین وطواط و مجدالدین خلیل و افضل‌الدین ساوی را در باره‌ی خاقانی و نیز قول جامی را در نفحات الانس ذکر کرده که نگارنده همه‌ی این مطالب را در مقدمه‌ی دیوان آورده است. و قول جامی را که گفته است: «وی را و رای طور شعر، طور دیگر بوده است چنانکه شعر در جنب آن گم بوده» نقل کرده تا آخر با ابیات خاقانی که در نفحات ذکر شده و دنباله‌ی قول او که می‌گوید «از اینها بوی آن می‌آید که وی را از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرار هم شربی تمام بوده باشد...»

پس از قول دولتشاه که اشاره کردیم قصیده او را به مطلع:

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون می‌برم

عالمی از عالم وحدت به کف می‌آورم

آورده که در دیوان تجدید مطلع شده (به تصحیح آقای دکتر سیدضیاءالدین سجادی) و در این جا ابیاتی از هر دو مطلع مخلوط آورده است. آخرین

تاریخی که در وفیات بیاض روضات الجنان با خط حافظ حسین هست تاریخ فوت درویش حسین مذهب شیرازی است که در دمشق روی داده و شب شنبه دهم شهر شعبان سنه‌ی سبع و تسعین و تسعمائه است و سال وفات مؤلف هم بنا بر قول یکی از معاصران او شب چهارشنبه شانزدهم ذی القعدة ۹۹۷ «۹۶۷» شمسی بوده است. مقصود آنکه در قرن دهم صاحب این کتاب با صراحت می‌نویسد که حالا این مقبرة الشعرا به کلی مندرس و منظوی است و هیچ اثر و نشانه‌ی از آنها بجا نمانده است. ضمناً تاریخ اتمام روضات ۹۷۵ دریک ماده تاریخ آمده است. با این صراحت و روشنی، ملا حشری که کتاب خود را در اول قرن بعد (۱۰۱۱ هجری قمری) با توجه به همین روضات الجنان تألیف کرده. در مزار خاقانی چنین نوشته است:

«مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت با رتیت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاهپور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعرا.

پس از ذکر نام و حال حکیم اسدی و شاهپور و ظهیرالدین فاریابی که در مقبرة الشعرا مدفون‌اند می‌نویسد: «مشهور است که از مقبرة الشعرا تا بابا حسن تعلق به شعرا داشته در زمان سابق غیر شاعر را در این مکان نمی‌گذاشته‌اند.

آنگاه به مزار پیر ترك اشاره می‌کند که قریب بدان مکان بوده و بعد می‌نویسد مشهور است که جماعتی از مشاهیر شعرای متصنف رحمهم الله در

خاك سرخاب به تخصیص در مقبرة الشعرا آسوده‌اند چون درین زمان قبر هر يك از این اعزه معین است بنا بر آن راقم این نسخه از ذکر ایشان سبکت نشده از آن جمله این چند کس محقق شد، مجیرالدین بیلقانی و اثیرالدین الحسکی (کذا) و حکیم قطران ارمحی (کذا) و مانی شیرازی و اشهر سبزواری، و قریب بدانمکان مزاری است که عوام آن رامزار پیر ترك می‌خوانند و عورات را بدان مزار توجه بسیار هست، حالش محقق راقم نیست، و از بزرگی نقل است که ده هزار از این اولیا و مشایخ کبار و اهل الله عالی مقدار در سرخاب مدفون‌اند و الله اعلم...

اما قول حشری در اینکه می‌نویسد قبور شاعران اظهر من الشمس است و قبر هر يك از این اعزه معین است معتبر نیست زیرا بواسطه‌ی زلزله‌های پیایی تبریز، این مزارات بکلی از میان رفته و همانطور که حافظ حسین کربلایی نوشته نام و نشانی و رد پای از آنها برجای نیست و کتبی که در قرن دوازدهم و سیزدهم و پس از آن نوشته شده همه از مقبرة الشرا فقط نام برده‌اند و جز نام نشانه‌ی دیگری از محل و موقع آن نداده‌اند.

چنانکه طباطبایی صاحب کتاب اولاد اطهار که در ۱۲۹۴ هجری قمری تالیف شده نوشته است به علت زلزله‌های بسیار مخصوصاً زلزله سال ۱۱۹۴ هجری قمری « ۱۱۵۹ » شمسی و پیش از آن در سال ۱۱۹۳ هجری قمری « ۱۱۵۸ » شمسی آثاری از آنها به جای نمانده است.

نادر میرزا نیز می‌نویسد: « مقبرة الشعرا، این گورستانی معروف بود به کوی سرخاب اکنون بدین کوی گورستانها باشد كوچك و بزرگ ندانیم که

این مقبره کدام باشد مگر آنکه در این کوی به جنب بقعه‌ی سید حمزه مقبره‌یی عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قایم مقام صدارات ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا ولیعهد شاهنشاه بود و بسوی مشرق آن مقبره ، قبرستانی است بسی کهنه ، از بعضی شنیده‌ام که مقبره‌الشعرا آنجا باشد .

نویسندگان و محققان بعدی تا دوران ما با تحقیق بیشتر این مطلب را تایید کرده‌اند که بر اثر زلزله‌های پیاپی از این مقبره اثری به جای نمانده است چنانکه آقای عزیز دولت آبادی در مقاله « زلزله‌های تبریز » نوشته‌اند : « با کمال تاسف از مزارات شهریاران شعر و ادب فارسی مثل : خاقانی شروانی ، اسدی طوسی ، ظهیر فاریابی ، مجیرالدین بیلقانی ، اثیرالدین اخسیکتی ، حکیم قطران تبریزی ، شاهپور بن محمد اشهری سبزواری ، خواجه همام تبریزی و . . . کوچکترین نشانه و اثری نمی‌یابید . »

یکی دیگر از درخشانترین و پرارزش‌ترین افتخارات مردم تبریز همانا حفظ مشروطیت ایران است که در مقابل خون پاک روحانیون و مردم شریف و وطن-دوست سایر نقاط آذربایجان و شهرهای دیگر ایران بدست آمده‌است این افراد بزرگ در راه نیل به آرزوی مقدس خودشان که همانا مشروطیت ایران بود مردانه و شجاعانه بر علیه زور و دیکتاتوری قیام کردند و اغلب آنها در دست بیگانگان که مخالف مشروطیت ایران بودند شهید و افتخار ابدی پیدا کردند.

کوه‌های اطراف تبریز

کوه‌های زیادی اطراف تبریز را احاطه کرده‌اند که یکی از آنها کوه سهند

است این کوه آتشفشانی داشت و حالا از دوران چهارم آرام است ولی بساز عوامل حرارت زمین بصورت آبهای گرم و خارج شدن گاز کربنیک از شکاف یعنی از دره‌ها نشان می‌دهد که کاملاً آرام نشده است.

طولش ۶۰ کیلومتر می‌باشد و دو قله‌ی مخروطی شکل « قاسم داغی » و « هرم داغی » که آن دو را بنام (میرداغی) و (شیر هزار) نیز خوانده‌اند.

قاسم داغی به ارتفاع ۲۷۰۰ و هرم داغی به ارتفاع ۳۵۴۷ متر است.
۲- کوه بزغوش یا (بزکش) : این کوه در مشرق سهند و در امتداد کوه سیلان بطول تقریباً ۱۲۰ کیلومتر کشیده شده است.

۳- کوه میشو : این کوه را میشاب و یا میشوداغ نیز گویند که از مشرق به مغرب کشیده شده و تا پانزده کیلومتری شهرخوی امتداد دارد. دو قله‌ی بلند آن علمدار و اوزون بل که به ترتیب ۳۲۰۰ و ۲۸۰۰ متر ارتفاع دارند.

۴- کوه بابا داغی : این کوه بشکل هرمی در جنوب غربی و بین کوه پهلوان و سرخاب می‌باشد. ارتفاع قله کوه بابا داغی ۲۳۰۰ متر است.

۵- کوه سرخاب یا عین علی است : این کوه در شمال شرقی تبریز به ارتفاع ۱۸۰۰ متر از سطح دریا قرار گرفته است که قبر امام زاده (عون بن علی) در آنجا مدفون است و از سطح تبریز تقریباً ۴۵۰۰ متر ارتفاع دارد.

۶- کوه مورو : این کوه در شمال غربی تبریز و مشرق صوفیانست و ۲۲۵۰ متر ارتفاع دارد.

۷- زردکوه یا ساری داغ : این کوه در پنج کیلومتری تبریز و حوالی باغمشه و در سمت چپ رودخانه لیقوان قرار گرفته است و معادن زغال سنگ

دارد و هشتاد متر ارتفاع آنست .

۸- کوه پکه‌چین : این کوه در مسیر تلخه رود و به ارتفاع ۲۵۰۰ متر می‌باشد .

رودخانه‌های تبریز

۱- آجی چای : این رودخانه بزرگترین رودخانه تبریز است و به آن تلخه رود هم می‌گویند که از اجتماع چند رود تشکیل یافته و بطول ۱۶۰ کیلومتر از کوه‌های سبلان و از بلندیه‌های جنوب شرقی قرا داغ و توشه داغ (با ارتفاع تقریباً ۲۹۰۰ متر) سرچشمه می‌گیرد .

۲- قوری چای : این رودخانه در مغرب نهند با دو شاخه اصلی از مرتفعات جنوب غربی قرا داغ فرود آمده و از دامنه‌های غربی کود بهلول و بابا داغی از طبقات نمکی ناحیه شیرین چای می‌گذرد و آب آن شور می‌باشد و در نزدیکی «آنا خاتون» به تلخه رود می‌ریزد .

۳- آب نهند : این رود از جنوب شرقی یکی از قله‌های قهره‌داغ بنام کوه کسبه سرچشمه می‌گیرد و بطرف جنوب سرازیر می‌شود .

۴- اوجان عباس یا رودخانه اوجانی : این رود از حوالی آق‌بلاغ در ضلع شمال شرقی سهند سرچشمه می‌گیرد و در شمال شرقی کلوانق به تلخه رود می‌ریزد .

۵- مهران رود یا میدان چای : این رودخانه را نهر لیقوان نیز می‌گویند و با دو شاخه اصلی از قله‌های کریم کوه و سلطان کوه در اطراف «اسبراخون» و قشلاق سرچشمه می‌گیرند .

۶- رودخانه «زنجاناب»: این رودخانه از سلطان کوه و کوه‌های ليقوان سرچشمه گرفته و بجانب شمال غربی جریان دارد و پس از عبور از روستاهای زنجاناب و خلیجان و انرجان به سردرود می‌رسد بواسطه کثرت استفاده بستر آبی رودخانه از سردرود به بعد خشک می‌شود.

۷- رودخانه آستاری یا اسکو: این رودخانه در مغرب زنجاناب جریان دارد و از مشرق ده آستاری (انصارود) از آبریز یخچالی شمال سلطان کوه سرچشمه می‌گیرد و بطرف اسکو سرازیر می‌شود.

۹- رود سعیدآباد: این رودخانه از شمال شرقی کوه سهند بطرف شمال جاری است و در پشت کوه سرخاب به تلخه‌رود می‌ریزد.

آبهای معدنی

۱- آب معدنی صوفیان: صوفیان در ۳۳ کیلومتری تبریز است و آب معدنی از بالای کوه ناپ ناپ در ارتفاع ۱۵۵۰ کیلومتر از سطح دریا از چند نقطه کوه در فاصله يك کیلومتری از يك دیگر قرار دارد. آب معدنی شور از زمین خارج می‌شود.

۲- آب معدنی بستان‌آباد: این آب در ۶۰ کیلومتری تبریز می‌باشد و ۸۰۰ متر از جاده قدیم تبریز به تهران فاصله دارد و ارتفاع این منطقه تقریباً ۱۷۵۰ متر از سطح دریاست.

۳- آب معدنی دهخوارقان: این آب در يك کیلومتری راه شوسه آذرشهر به مراغه بفاصله‌ی ۶ کیلومتر تا آذرشهر واقع شده است.

۴- آبهای معدنی ليقوان: ليقوان از بخش بستان‌آباد و جزو دهستان

سهند آباد است و ۳۴ کیلومتر با تبریز فاصله دارد این آب در پنج کیلومتری ليقوان می باشد .

۵- آب معدنی اسکو مشهور به آب کندوجان در ده کیلومتری جنوب تبریز واقع است و در اطراف آن دو چشمه آب معدنی می باشد .

۶- آب معدنی ندیلی : این آب در پایه کوه ندیلی که یکی از سه پایه کوه سهند است واقع شده است .

۷- آب معدنی کرگج مشهور به کرگه در ۹ کیلومتری تبریز به باسمنج است و در کنار قریه کرگه واقع شده است .

معادن تبریز

تبریز از حیث معادن غنی و ثروتمند است . معادن عمده‌ی این منطقه بشرح زیر است : ذغال سنگ ، سرب ، مس ، زرنیخ ، نمک ، گرافیت ، آنتیسموان ، گوگرد ، سنگ مرمر ، روی ، کائولن ، آهن ، براکس ، طلا ، نقره و سایر فلزات گران بها می باشد .

در حال حاضر از بعضی معادن فوق الذکر بهره برداری و گاهاً صادر هم می شود ملاحظه می شود که تاریخ خود معروف به مزارات حشری می نویسد که : در قریه بادام یار تبریز در حوالی قبر پیرچوپان چشمه‌ی سی است که آب صاف از زمین مسطح می جوشد و بهر جانب که پهن گشته و منجمد و سنگ مرمر پر جوهر می شود . (نادر میرزا) در تاریخ دارا السلطنه تبریز می نویسد که : کان مرمر بجنوب تبریز در ناحیه دهخوارقان بساحل بحیره (دریایچه چیچست ارومیه) است و نام آن داش کسن (سنگ تراش) می باشد . در

آنجا مرمر را از خاک بیرون می‌آورند. شاردون به معادن قابل توجه طلا و نمک در نزدیکی تبریز اشاره کرده می‌نویسد: با وجود معادن طلایی که در تبریز وجود دارد مدتهاست که تبریزیان در معادن دیگر کار می‌کنند زیرا آنچه را که از این راه عاید ایشان می‌شده بزحمت کفاف مخارجی را می‌داده که در راه استخراج آن مصروف می‌داشتند.

میوه‌ها و صیفی‌جات

بشرح زیر است:

هلو، شفتالو، به، زردآلو، انواع انگور، آلبالو، گیلاس، سیب، انواع بادام، گردو، انواع توت، فندق، آلو، سنجد، شلیل، قیسی، خیار، باقلا، بادمجان، کدو، چغندر، سیب زمینی، پیاز، گوجه‌فرنگی، انواع هندوانه، خربزه، طالبی، توت‌فرنگی، کلم برگ، کلم قمری، انواع و اقسام سبزیجات دیگر.

انگور در تبریز در حدود ۹۳ رقم می‌باشد. روزیکه در باغ مرحوم حاجی ابراهیم پناهی به افتخار تیمسار عبدالله امیر طهماسبی مجلس مهمانی داشتند عکسی که در آنجا برداشته‌اند تقریباً ۶۳ رقم انگور را نشان می‌دهد که در جلوی ایشان گذاشته‌اند.

آثار تاریخی

در تبریز آثار تاریخی زیاد و بشرح زیر است:

مساجد و مقابر و کتابخانه‌ها، مقبره‌الشعرا، شنب‌غازان، ربع‌رشیدی،

مسجد کبود ، ارك علیشاه كه غالب اینها در اثر حوادث و عوامل طبیعی و زلزله‌ها خراب و یا از بین رفته‌اند برای اطلاع بیشتر از تاریخ و مقابر و آثار و ابنیه‌ی باستانی آن علاوه بر سفرنامه‌های معتبر و مستند سیاحان ، به کتابها و سفرنامه‌ها و تذکره‌ها بشرح زیر رجوع فرمایند :

- ۱- روضه اطهار محمد امین حشری تبریزی.
- ۲- اولاد اطهار محمد رضا طباطبایی.
- ۳- روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی به تصحیح جعفر سلطان‌القرائی.
- ۴- تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز نادر میرزا .
- ۵- تاریخ تبریز تألیف ولادیمیر مینورسکی به ترجمه عبدالعلی کارنگ .
- ۶- آثار باستانی آذربایجان جلد اول آثار و ابنیه‌ی تاریخی تبریز . تألیف عبدالعلی کارنگ.
- ۷- تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته تألیف میرزا علی آقا ثقة الاسلامی .
- ۸- تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری قمری تألیف دکتر محمدجواد مشکور .

بخشهای تبریز

عبارتست از :

اسکو - آذرشهر - شبستر « ارونق انزاب » - بستان آباد - هریس و بخش مرکزی شامل سردرود و باسمنج .

شعرا و سخندانان نامی و بزرگ بشرح زیر از این شهر برخاسته‌اند :

آذر تبریزی

نامش ابوالقاسم مرتضوی فرزند حاج سید مرتضی صراف که آذر تخلص می‌کرد در سال ۱۲۵۰ شمسی در تبریز متولد شده است .

میرزا ابوالقاسم یکی از مردان شریف و ادیب و فاضل و شاعر و وطن دوست بود . او بسال ۱۲۷۱ شمسی به استانبول مسافرت نموده و در آنجا با سید جمال‌الدین اسدآبادی ملاقات و صحبت کرده است .

از تالیفات میرزا ابوالقاسم کتاب « اوراق پریشان » است که بسال ۱۳۳۴ هجری قمری در تبریز چاپ شده است . او موقع انقلاب مشروطیت ایران از مؤسسين مؤمن و از جان گذشته‌ی انجمن آذربایجان در تهران بوده و با طالب اوف مکاتباتی داشتند . میرزا ابوالقاسم در کتاب اوراق پریشان چند فقره از نامه‌های طالب اوف را که به آن شادروان نوشته بود درج کرده است . دیوان اشعارش که بیش از هزار بیت بوده در اختیار آقای بقا مرتضوی که یکی از نواده‌های آن بزرگوار است می‌باشد .

شادروان میرزا ابوالقاسم مرتضوی در سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی برحمت خدا پیوسته و در مقبرة الشعراى تبریز مدفون گردیده است .

از اوست :

دانی که جام و بادیه سود و ثمر دهد

کاهد ز عقل و زر ببرد درد سر دهد

این مایه‌ی هلاکت و این جوهر ممات
 تاثیر سم خویش به قلب و جگر دهد
 عاقل نمی‌فشانند تخمی که عاقبت
 درد و تعب پرورد و مرگ بر دهد
 هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش
 دست هوس سپارد و برشور و شر دهد ؟
 (آذر) چه گونه می‌شمرد مرد باخرد
 آن را که مرگ می‌خرد و سیم و زر دهد
 داستان دوستان ص ۱۵۷ - سخنوران
 آذربایجان ص ۱۸۷

آذر هیچ

از سادات معروف تبریز است و این بیت از اوست :
 چشمی که برویم زره لطف گشودی
 خواهم که به آن چشم نبینی همه کس را
 جنگ دیهیم ص ۱۹۹

آغابرشته

نامش میرزا محمد حسین معروف به آغابرشته از اولاد ملا شیخ محمد -
 حسن تبریزی است که منسوب به سلاطین صفویه می‌باشد . او در زمان سلطنت

اکبرشاه به زیارت بیت خدا مشرف شده و بعد به هندوستان رفته و مقیم آنجا شده است صاحب طبقات اکبری در عداد علما و فضلاء آن دوره چنین نوشته است : « ملا شیخ محمد حسن تبریزی دانشمند بود و سالها درس می گفت » .
اشعار زیر از اوست :

در خدمت آن طره‌ی مشکین تو هر روز
تا چند کنم شرح پریشانی خود را

زدخویش را بر آتش و از اضطراب سوخت
پروانه حیف طاقت سوز جگر نداشت
دانشمندان آذربایجان ص ۸ جنگ
دیهم ص ۲۷۱

آغاز تبریزی

از شعرای قرن هشتم هجری قمری است . از اشعارش در جنگ ف
۵۷۳ لولو اسماعیل و در جنگ ف ۶۰۱ نافذ پاشا ضبط شده است .
سخنوران آذربایجان ص ۱۸۸ - فهرست
میکرو فیلمها ج ۱ ص ۵۰۰

آگهی تبریزی

سام میرزا می نویسد : « آگهی به سوزن‌گری وقت می گذرانید و گاهی

هم شعر می‌گفت و از شعرای زمان یعقوب‌آق قویونلو بود که در سالهای ۸۸۳ تا ۸۹۶ شمسی سلطنت می‌کرد .»

از اوست :

ناله کردن بر سر آن کوی غوغا کردن است
گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردن است

• • •

به گریه موسم گل در فراق یار گذشت
به گلرخی نشستیم و نوبهار گذشت
سخنوران آذربایجان ص ۱۸۹ -
دانشمندان آذربایجان ص ۱۳ - گلزار
جاویدان ج ۱ ص ۲۸

آهی تبریزی

آهی از شعرای نوحه‌سرای تبریز و از معاصرین لعلی و شکوهی می‌باشد
و اشعار او همه‌اش به زبان ترکی است .
شعری از آهی در دسترس نگارنده نبود .
دانشمندان آذربایجان ص ۱۳ - ترجمه
مجالس‌النفایس ص ۳۰۲

ابراهیم تبریزی

ملا ابراهیم پدر اسماعیل نجاتی تبریزی می‌باشد خطاطی خوب و ماهر

بود بخصوص در خط نستعلیق استاد و خیلی خوب می‌نوشت و در موسیقی و تذهیب هم اطلاعات کامل داشت و در معما ساختن نیز اطلاعات زیادی داشت :
از اوست :

تا به کی یار رقیب از بهر آزارم شوی
کی بود از بهر آزارش دمی یارم شوی
تحفه سامی - دانشمندان آذربایجان ص ۱۵

ابراهیم تبریزی

میرزا ابراهیم فرزند عبدالجلیل وزیر تبریزی در اوایل جوانی به اصفهان رفته و به تحصیل مشغول شد پس از مراجعت به تبریز مدتی جزو منشیان مرحوم قائم مقام بود . او مردی باهوش و باسواد و از جمله شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بوده است .

میرزا ابراهیم به زبانهای فارسی و عربی مسلط و در نظم و نشر استاد بود و در علم نجوم و کلام و حدیث و معانی و بیان اطلاعات و معلومات کافی داشت ، شعر هم می‌گفت از تالیفات اوست :

۱- (تحفة الملوك فی السراسلوك) که بنام محمد میرزا ولیعهد فتحعلیشاه نوشته است .

این کتاب در سه رکن عرفانی و اخلاقی و سیاست در تاریخ ۱۲۱۰ شمسی می‌باشد . بنا به نوشته آقای متزوی نسخه‌ی این کتاب در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران تحت شماره ۱۰۴ به خط نستعلیق موجود می‌باشد .

۲- (حقایق العلوم) : این کتاب را در عتبات نوشته و بنام محمد شاه قاجار تدوین نموده است .

۳- (مآثر سلطان) : پس از خاتمه تالیف حقایق العلوم به وقایع نگاری مامور شده و اول به سفر هرات و تسخیر آن شروع نموده و آنرا باسم مآثر سلطانی نام نهاده است . نسخه‌ی از این رساله نزد مرحوم تربیت بوده است .

۴- (اصول دین و فروع آن) : به نام قهرمان میرزا و محمدخان تالیف کرده است این اثر حاوی دو مقاله می باشد یکی علم معرفت بساری و دیگری علم شریعت . این رساله نیز در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۲۴۲ موجود است .

۵- (حقایق الشریعه) : در فهرست نسخه‌های خطی رساله‌ی به نام حقایق الشریعه را هم به ابراهیم تبریزی نسبت داده اند .
از اوست :

ای همایون خطه تبریز ای فخر البلاد

چند داد ایزد تو را این وسعت و این حوصله

تا مقرر شوکت شه شد زمینت از شرف

برتر از اوج سماوات آمدی صد مرحله

چند گه بهر تفرج شاه گشت ار از تو دور

شاد باش اکنون به سویت باز گردد خوش دله

گرز باسش شمه‌یی خوانند بر گوش و حوش

گرگ دارد چون شبان روز و شبان پاس گله

* * *

روز نوروز آمد و فصل بهار
وادی ایمن نماید گلستان
گر نه طورستی چرا شد جلوه گر
در چنین فصلی جهانی در سرور
من ندانم چون رود عمر عزیز
من ندانم کی بود لیل و نهار
حیدر کرار شیر کردگار
اندرین غم دست من گیرد مگر

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶ - نگارستان

دارا ص ۵۸ - سخنوران آذربایجان ص

۱۸۹ - گلزار جاویدان ج ۱ ص ۳۴ -

جنگ دیهیم ص ۳۳۶

ابوطالب تبریزی

میرزا ابوطالب فرزند مرحوم میرزا خان کمال بیگ پدرش تجارت

می کرد و صوفی مسلک و مردی دانشمند و خوش رفتار و با تربیت بود .

میرزا ابوطالب به آداب معاشرت خیلی وارد و طبع شعر داشت و شاعر

خوش قریحه یی بود .

او در پاسخ تحفة العرافین يك مثنوی ساخته و ساقی نامه یی هم در بحر

ساقی نامه ظهوری گفته است .

از اوست :

به مجنون نهادان عجرای عشق	الهی به مستان صهبای عشق
به آینه‌سازان لطف بدن	به نازک قبايان گل پیرهن
به رعنائی نخل آزادگی	به همواری دشت افتادگی
به نازی که منت بجان می‌دهد	به شوقی که کام روان می‌دهد
تهی‌ساز از خویش و پرکن ز خویش	که پیمان‌ام را زاندازه بیش

فرهنگ سخنوران ص ۱۹ - دانشمندان
آذربایجان ص ۲۴۴

ابوطالب تبریزی

حکیم ابوطالب از نجبا و اصیل زادگان آذربایجان و در سلك فصحای گرام معروف شده بود غزلیات زیبا می‌ساخت و طبع روانی داشت در تذکره عرفات نوشته‌اند اشعار حکیم ابوطالب بسیار بامزه و عالیت همیشه در میدان سنگ قزوین در مطب خود می‌نشست و یاران سخن‌پرداز همه دور او جمع می‌شدند بعد از زمانی به موطن اصلی خود تبریز رفت و در سال ۱۰۱۵ هجری قمری « ۹۸۵ » شمسی که شاه عباس به تبریز آمد حکیم را به شهادت رسانید مولف تذکره‌ی نصر آبادی می‌نویسد :

« ابوطالب به روم رفته و بعد از مراجعت به تبریز نزد جعفر پاشا معزز شده بود روزی در مجلس او نسبت به دودمان صفویه حرف ناخوش آیندی گفته بود وقتیکه شاه عباس تبریز را متصرف شد دستور قتل او را صادر کرد. این ابیات از اوست :

در فرقت تو زنده نه از سخت جانیم
جان از کمال ضعف نیاید به لب مرا

* * *

یار با غیر و غم عشق در آغوشم بود
مرگ صد بار به از زندگی دوشم بود

* * *

(طالب) نداشت تاب نگاه تو روز مرگ
پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت

* * *

بی‌همره‌ی غمزه‌ی خونریز او اجل
مشکل که صرفه‌ی برد از جان سخت ما

* * *

خویش را زنده به این حال از آن می‌خواهم
که مرا هر که ببیند هوس او نکند

* * *

دل را کی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد
بایک جهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد
من راه هجران را به خود هرگز نمی‌دادم ولی
آتش ره خود وا کند چون در نیستان بگذرد

* * *

بازم از افسون زبان بند تمنا کرده‌ای
 خوش در بی‌طاقتی بر روی ماوا کرده‌ای
 چون توانم از تو دل برداشتن ای غم که تو
 ترك عالم از برای خاطر ما کرده‌ای
 در تذکره ناظم هم ۲۵ بیت از اشعار طالب تبریزی ضبط شده است .
 سخنوران آذربایجان ص ۴۹۹- تذکره‌ی
 ناظم تبریزی (عکس) شمع انجمن
 ص ۲۷۵ - تذکره‌ی نصر آبادی ص ۶۸ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۳ - فرهنگ
 سخنوران ص ۳۵۰

ابوطالب خان تبریزی

میرزا ابوطالب خان فرزند حاج محمد بیگ خان تبریزی از شعرای قرن
 دوازدهم هجری قمری است پدرش در زمان نادرشاه از اصفهان به هندوستان
 رفته و در تاریخ ۱۱۶۵ هجری قمری « ۱۱۳۰ » شمسی در شهر لکهنو متولد و
 در آنجا مقیم شد . صاحب تحفة العالم که در کلکته ملاقاتش کرده است او
 را به استغنائی طبع و استقلال مزاج ستوده و در حق وی چنین گفته است :
 « ابوطالب در سخن سرایی و سخن سنجی رغبتی تمام دارد و مورخی
 بی نظیر و بی مانند است حافظه قوی دارد و بسیاری از اشعار مشکله خاقانی
 و انوری و امثال آنان را از بر کرده و غوامیض ابیات را حل نموده است » .

او تذکرة الشعرايی بانام خلاصة الافکار در سنه ۱۲۵۶ هجری قمری «۱۲۱۹» تألیف کرده و از تمام اقسام سخن از نظم و نثر و منشآت و رسائل و کتب عروض و قافیه و بدیع و موسیقی و اخلاق و تواریخ و طب و غیر آنها را در آن کتاب مندرج ساخته است .

او در سال ۱۲۱۵ هجری قمری به سیر و سیاحت مشغول گشته و دو سال تمام در پاریس و لندن بسر برده است کتابی بعنوان مسیر طالبی فی بلاد الافرنجی تألیف و در سال ۱۲۱۹ هجری قمری «۱۱۲۳» شمسی از آن فراغت یافته است . نسخه‌ی از آن در کلکته به طبع رسیده و به السنه فرانسه و انگلیسی نیز ترجمه و چاپ شده است . دیوان اشعار ابوطالب موجود است .

دو بیت زیر از مثنوی اوست :

زهی لندن و وضع بی‌مثالش هم آن آب و هوای اعتدالش
چو (مبارل) بخوبی کس ندیده خدا از دست خویشش آفریده
پدرش مولانا ابوطالب در تاریخ ۱۱۸۰ هجری قمری «۱۱۴۵» شمسی
در مرشدآباد هند وفات کرده و خودش نیز در سال ۱۲۳۲ هجری قمری «۱۱۸۶»
شمسی به رحمت خدا پیوسته است .

صاحب ریاض الوفاق هم در باره‌ی وی چنین می‌نویسد :

« آن گوهر بحار دقیقه‌یابی در جامعیت فنون فضایل و کمالات مشهور و به استقامت فکر و جودت ذهن مسلم جمهور بود طبعی به حکمت آشنا و زبانی به سحر بیان گویا و در شعر و شاعری رغبتی رسا داشت چنانکه تذکره‌ی از کلام شعرای نامدار موسوم به خلاصة الافکار تسوید نموده و در

آن از منظومات خود غیر از چند رباعی درج نفرموده از آن است در وصف
قحط سالی .

امسال وجود دانه از قلت آب

چون جنس وفا به دهر گشته نایاب

چندانکه به ما گ دوست هم دانه‌ی اشک

مشهود نمی‌شود به چشم احباب

ریاض الوفاق ص ۵۷ - سخنوران آذر -

بایجان ص ۵۰۱ - تحفة العام چاپ

حیدرآباد ص ۲۹۱ - تاریخ تذکرها

ج ۱ ص ۵۲۶ - مشار ج ۱ ص ۱۷۵ -

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۳

ابوطالب وزیر دیوان

میرزا ابوطالب وزیر دیوان تبریزی از شعرای قرن یازدهم هجری قمری

است . مطالبی دیگر راجع به ایشان در تذکرها بدست نیامد .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۴ - فهرست

لطایف الخیال نصرت

ابوالفتح ابراهیم میرزای تبریزی

فرزند ظهیر الدین بهرام میرزای صفوی است این شاهزاده افکار عالی

و روحیه قوی داشت .

شاه طهماسب دختر خود گوهر سلطان خانم را بعقد ابراهیم میرزا در آورده و حکومت خراسان را به او واگذار کرد او تا سال ۹۷۹ هجری قمری در آنجا حکومت می کرد . شاهزاده ابراهیم میرزا قرائت عشره و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد ماجد او شیخ حسنعلی گذرانیده بود و از تنقیح علم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و تحصیل اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی در علم سیر و نسب و تواریخ اطلاعات کافی بدست آورد . شاهزاده ابراهیم میرزا علاوه بر معلومات فوق‌الذکر در علم ریاضی و نجوم و موسیقی هم استاد بود حاجی احمد فرزند میرمنشی قمی که مولف خلاصه‌التواریخ درشش مجلد و تذکره سلاطین و امرا و گلستان هنر است در هر سه کتاب خود تاریخ حیات این شاهزاده را مفصلاً نوشته و دیوان اشعارش را هم قریب به سه هزار بیت مدون ساخته و دیباچه‌ی نیز بر آن نوشته است . صاحب خلاصه‌الاشعار نیز شرح مبسوطی در باره او نوشته و ۸۶ بیت از اشعار او را انتخاب کرده است . در تذکره‌های دیگر هم مطالبی در مورد ایشان نوشته شده است .

از اوست :

نپنداری که چشمش رسم عیاری نمی‌داند

نماید آن چنان خود را که پنداری نمی‌داند

• • •

گر صد جفا کشم ز خط مشکبوی تو

حاشا که آورم سرمویی بروی تو

* * *

آنشوخ بمن دشمن جان نیست هنوز

بی‌مهر چو روزگار فانیت هنوز

با آنکه مرا تاب تجلیش نمایند

بیا من به مقام لن ترانیت هنوز

قطعه زیر را در تعریف اسب گفته است :

کمان تحرك و فکرت شتاب و خاطر تک

ضمیر جنبش و اندیشه خوی و وهم سپر

بگاه تاختنش همچنان که آب از باد

شکنج گیر شود روی گنبد اخضر

بگرد ساغر باریک لب زهوشیاری

چنان رود که نجبد شراب در ساغر

ابراهیم میرزا تذکره‌ی بسیار مفیدی بعنوان فرهنگ ابراهیمی در تراجم

احوال و منتخب اقوال سخنوران نامی تالیف نموده که یکی از منابع و مراجع

سفینه خوشگو است و بر حسب روایت‌های حاجی احمد بن میرمنشی قمی

کتابخانه‌ی گرانبهای این شاهزاده معظم که دارای کتب نفیسه و مرقعات

مرغوبه‌یی از نوادر روزگار بوده است که یکی از مرقعاتش محتوی برخطوط

استادان نادر و خوشنویسان قادر و تصاویر استاد بهزاد و نقاشان بی‌بدل بوده

و قیمت آن با خراج يك مملکت برابری می‌نموده است .

خلاصه کلام مجالس و محافل او همیشه مجمع فضلا و ادبا بوده و هر کس از سخنوران که بقصد هند به ایالت خراسان وارد می‌شده‌اند مدتی آنها را نزد خود معزز و محترم نگاه می‌داشته است . خواجه حسین ثنایی قصاید عالی در مدح وی منظوم کرده و ساقی‌نامه را بنام وی موشح ساخته است . یوقلی بيك انیسی از تربیت‌شدگان او بوده و این تخلص را نیز از وی گرفته است و از جمله انیس و مونس وی مولانا قاسم قانونی است که در علم ادوار و نواختن قانون از اساتید مشهور آن عصر محسوب می‌شده است .

بالجمله بعد از جلوس شاه اسمعیل ثانی روز شنبه پنجم ذی‌الحجه سال ۹۸۴ هجری قمری شمخال سلطان به حکم وی این جوان دانشمند را کشته و شعله‌ی حیاتش را خاموش ساخت و در آن روز یازده نفر دیگر از شاهزادگان نیز بقتل رسیدند حرم وی که خواهر شاه اسمعیل بود قبلا از صدور حکم قتل اطلاع پیدا کرده تمام کتابها و مرقعات شوهر را به آب انداخته و جواهرات و نفایس را خرد کرده و آتش زده و سوزانیده و خود هم در ماتم او از کثرت جزع و فرع پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده و در همان ماه عالم فانی را وداع کرده است . صبیبه آنها گوهرشاد بیگم نعش پدر و مادر را از قزوین به مشهد مقدس منتقل کرده و در حرم و روضه محترم مدفونشان ساخته است . عبدی جنابذی در تاریخ این واقعه گفته است :

گل گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
برفلك سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم

گفت تاریخ سال قتل مرا بنویسد (کشته ابراهیم)

۹۸۴ هجری قمری

گویند و قتیکه ابراهیم میرزا یقین کرد که قتل او نزدیکست مکتوب زیر
را بشاه اسمعیل نوشت :

بخون ای برادر میلای دست

که بالای دست تو هم دست هست

کسی را فلک افسر زر نکرد

که در آخرش خاک بر سر نکرد

نهایت آنکه چند ماهی قبر ما از قبر شما کهنه‌تر نماید و بسبب این اعمال
زشت بهره از عمر نخواهی برد ، مخدوماد مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای چهل
و چهار هزار و دویست و بیست نفر بیگناه ملتی و دولتی بفرمان پادشاه عادل
کشته شدند که از آنجمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بود و هیچیک
بدرجه بلوغ نرسیده معصوم از گناه بودند و در روزی که خدای هر دو جهان
قاضی باشد چه جواب خواهی گفت مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک
بغروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود و
خوبی جوانی شما گذشته است چهل و هشت سال گذرانیده‌اید و خدای
غیب‌دان می‌داند که در جنگهای با کفار گرجستان همیشه طلب شهادت داشتم
و اکنون امیدوارم که بشهدا ملحق گردم انا لله و انا الیه راجعون .

بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان ما

ای خان و مان خراب چه بنیاد کرده‌ای

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸ - بیاض

خانصاحب

ابوالمحارم اسکوئی تبریزی

برادر كوچك امير صدرالدین محمد اسکوئی است و از شعرای قرن

دهم هجری قمری می باشد .

از اوست :

دل که در دایره عشق درآورد مرا

همچو شمع آتش سوزان به سرآورد مرا

سخنوران آذربایجان ص ۱۹۲ - تحفه

سامی ص ۵۸ - روز روشن ص ۲۸

ابوالوفا تبریزی

از شعرای قرن ۱۱ هجری قمری است .

از اوست :

از لطیفی جام و لطف می به جام

کس نداند این کدام است آن کدام

گویی این جا باده هست و جام نیست

گویی آن جا نیست باده هست جام

عرفات العاشقین-دانشمندان آذربایجان

ص ۲۹ - سخنوران ص ۱۹۲ - الذریعه

ج ۹ ص ۵۲ - جنگ دیهیم ص ۳۳۸

ابوالهادی تبریزی

ابوالهادی تبریزی هم از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است .
از اوست :

زیبام من جوابی نشنید قاصد از وی
دهدم به این تسلی که ندیده‌ام هنوزش

ندانم باکه داری وعده‌یی کز انتظار امشب
به وقت حرف چشمی بامن و چشمی بهره داری
میان خوب رویان چون بر آری سر که گویندت

زدستت بر نمی آید که يك عاشق نگهداری

سخنوران آذربایجان ص ۱۹۲ - روز

روشن ص ۲۷ - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۹ - الذریعه ج ۹ ص ۵۲

اثر تبریزی

دیوان شعر دارد و این بیت را اسحق بیگ متخلص به (عذری) در
تذکره خود بنام (اثر) نوشته است .

هست صد منت به جان از غیبت بدگو مرا

چون به این تقریب می‌آرد به یاد او مرا

دانشمندان آذربایجان ص ۴۰ - سخنوران

آذربایجان ص ۱۹۳ - الذریعه ج ۹ ص

۵۳ - جنگ دیهیم ص ۳۴۶

احمد تبریزی

احمد تبریزی فرزند محمد از شعرا و مورخان قرن هشتم هجری قمری بوده است او بنا بنوشته‌ی کاتب چلبی کتابی به عنوان (تاریخ النوادر) تالیف کرده و یکی از تالیفاتش منظومه احمدی و یا شهنشاہ نامه است که حوادث تاریخی را تا سال ۷۳۸ هجری قمری « ۷۱۶ » شمسی بنام ابوسعید خان بهادر برشته نظم کشیده است که بابت زیرین شروع می‌شود :

بنام خداوند جان آفرین نگارنده‌ی آسمان و زمین
یک نسخه از این کتاب در موزه بریتانیا موجود می‌باشد .

در مقدمه‌ی شهنشاہ نامه چنین می‌گوید :

« شهنشاہ نامه ، نهم نام این	به نام شهنشاہ روی زمین
خداوند گیتی و دیهیم و گاه	جهان جهان آفرین را پناه
جوانبخت وفرمان‌روا « بوسعید»	جهان آفرینش زجان آفرین

و در پایان شهنشاہ نامه می‌گوید :

در این گفتگو شد مرا هشت سال
 گر احمد بنسالد که کوید منال
 چو از سال شد هفتصد و سی و هشت
 ستمدیده این نامه را در نوشت
 احمد شهنشاه نامه را در سال ۷۳۰ هجری قمری «۷۰۸» شمسی شروع
 کرده و در سال ۷۳۸ هجری «۷۱۶» شمسی خاتمه داده است .
 ناگفته نماند که علاوه بر احمد تبریزی گروه دیگری هم از شعرا و سخنوران
 به پیروی از فردوسی به شاهنامه‌سرایی پرداخته‌اند .
 دکتر منوچهر مرتضوی که از فضلای آذربایجان می‌باشند در نشریه
 دانشکده‌ی ادبیات تبریز تحت عنوان مقلدین شاهنامه در دوره‌ی مغول و
 تیموری بحث و تحقیق کرده‌اند و همچنین آقای دکتر صفا نیز در کتاب حماسه-
 های تاریخی مشروحاً در این مورد بحث کرده‌اند ، نسخه‌یی از منظومه که بنام
 شهنامه‌ی چنگیزی و تاریخ‌غازان‌خان‌شهرت یافته در کتابخانه حمیدیه‌استانبول
 موجود می‌باشد و اشعاری که رشیدالدین وزیر در جامع‌التواریخ نقل کرده از
 این کتاب اقتباس شده است . ابیات زیر هم که در خصوص عمارت غازان‌خان
 (شنب‌غازان) گفته شده است از آن کتاب است :

کنون من به ارشاد خواجه رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان‌خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آئین بخل و ستم
یکی قبه در شام تبریز کرد	که آنسان نه کسری نه پرویز کرد
هزاران تمن زر بدان خرج شد	فلک را بر رفعتش ارج شد

چنان گنبدی در جهان کس نساخت
که از گنبد چرخ نتوان شناخت
بچشم ستاره ندید آسمان
بروی زمین براساسی چنان
درو چوب و تخته هزاران هزار
بسته بدند اوستادان کار
که تکیه بر او استواری کنند
چو از هر طرف خرده کاری کنند
درختان عادی در آن ژرف کار
بگردونها برده سیصد هزار
سخنوران آذربایجان ص ۱۹۳ -
دانشمندان آذربایجان ص ۳۲ - از
سعدی تا جامی ص ۱۲۶ - حماسه‌سرایی
در ایران ص ۳۵۷ - نشریه‌ی دانشکده‌ی
ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۴ - فرهنگ
سخنوران ص ۲۸ - ریاض العارفین ص
۲۴ - جنگ دیهیم ص ۳۴۷

احمد تبریزی

احمد بیگ برادر محمد مجذوب و از شعرای قرن یازدهم هجری
قمری است .

از اوست :

شاهد غنچه زیاران چمن بود گذشت بوی گل گردسواران چمن بود گذشت

* * *

در هیچ منزلی دلم آسودگی ندید ما را تمام عرصه‌ی عالم وطن شدست

تذکره‌ی منبر آبادی. ص ۱۹۳ - سخنوران
 آذربایجان ص ۱۹۵ - دانشمندان آذر-
 بایجان ص ۳۰

احمد تبریزی

عمدة الدین ابوالمظفر احمد فرزند نجم الدین عبداللطیف قاضی و راوی
 یکی از فقها و فضلا بوده و ابن الفوطی در سال ۶۵۹ هجری قمری او را در
 وراوی دیده و گوید او را نامها و اشعاری به فارسی بود . احمد عمدة الدین
 اشعاری در مدح خواجه شمس الدین صاحب دیوان گفته است . از اشعارش
 در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۱۹۳ - تاریخ
 تبریز مشکور ص ۷۵۹ - روضات الجنان
 ج ۱ ص ۵۶۵

احمد مجتهد میرزا

فرزند میرزا لطفعلی که طبع شعر داشته و یکی از بزرگترین علما و
 فضلاى قرن سیزدهم هجری قمری تبریز است .

پدر احمد مجتهد از بستگان و عمال زندیه بوده و از کار دولت استعفا
 داده با همراهی پسرش میرزا لطفعلی برای تحصیل به نجف رفتند و در آنجا
 نزد آقا سید علی ریاض مشغول تحصیل شدند پس از تکمیل معلومات به ایران

مراجعت و مرجع عالیقدر و مجتهد مسلم شد و شهرت کلی پیدا کرد. حاجی میرزا لطفعلی و حاجی میرزا باقر و حاجی میرزا جواد آقا هرسه فرزندان مرحوم احمد مجتهدی و از علما و فقهای طراز اول بودند و حاجی میرزا جعفر قبل از وفات پدرش در وبلی سال ۱۲۶۲ هجری قمری « ۱۲۲۴ شمسی وفات کرده است.

اعتمادالسلطنه صاحب (المآثر والآثار) به بزرگی مرحوم احمد مجتهد و خاندانش اشاره کرده و چنین نوشته است :

« میرزا احمد مجتهد پشتیبان بزرگ ملت بوده و ریاست کبیر و شهرتی عالم گیر داشت همان شأن و شرف درنسل اخلافش تاکنون باقی است منصب امامت جمعه و جماعت و حکومت شرعیه کلیه ایالت آذربایجان با این دودمان قدس نشان بود . ص ۱۷۴ . »

مرحوم دکتر مهدی مجتهدی در کتاب رجال آذربایجان می نویسد :

« در زمان سلطنت فتحعلیشاه امامت جمعه تبریز در عهده میرزا لطفعلی مجتهد فرزند میرزا احمد مجتهد بوده و آن منصب در اولاد آن مرحوم مانده بود بدین ترتیب که پس از غیوت میرزا لطفعلی به فرزندش حاجی میرزا اسماعیل امام جمعه و بعد از او به عموزاده اش حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه و پس از او به میرزا عبدالکریم امام جمعه و بعد از او به برادرش حاجی میرزا علی آقا امام جمعه و پس از آن به آقا میرزا جعفر امام جمعه رسید. »

میرزا احمد مجتهد طبع موزونی داشته و قصیده‌یی در مدح حضرت صاحب الزمان (ع) به عربی ساخته است که چند بیت آن برای نمونه نقل می گردد :

ولی الاله صاحب الامر فی الوری
 امام الهدی بحر الندی من به افتدی
 هو الشمس فی الاشراف لولا افولها
 هو الخلف المهدی من آل احمد
 یسیفه شمل الحق یرجی انتظامه
 مسیح فطوبی من به اتمامه
 هو البدر فی الانوار لولا اغتیامه
 عنان الهدی فی کفه و زمامه
 مولف محترم ریحانت الادب می نویسد کتاب (منهج الرشاد فی شرح
 الارشاد) به او منسوب است .

سخنوران آذربایجان ص ۱۹۶ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۵ - رجال
 آذربایجان ص ۲۳ - تاریخ و جغرافیای
 تبریز نادر میرزا ص ۱۱۸ - علمای
 معاصرین ص ۳۳۲ - ریحانت الادب
 ج ۵ ص ۱۷۶

ارفع تبریزی

نامش شیخ عماد فرزند میرزا ابراهیم که ارفع تخلص می کرد از شعرای
 قرن یازدهم هجری قمری است . ارفع مدتی در اصفهان متولی مزار بابا
 رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی بوده است
 از اوست :

قرب اگر خواهی دل بیدار می باید تو را
 در دل شب گریه‌ی بسیار می باید تو را

از دو جانب دوستی سامان الفت می‌شود
با خدا آمیزش بسیار می‌باید تو را

* * *

قطع نظر ز شاهد و ساغر نمی‌کنی شرم از خدا و ساقی کوثر نمی‌کنی

* * *

خاموشم آن قدر که نور ایاد می‌کنم تا غافلم زیاد تو فریاد می‌کنم

* * *

خواهی که دلت محرم اسرار شود از جمله‌ی علم حق خبردار شود
از گریه بشو غبار آینه‌ی دل مگذار زگرد معصیت تار شود
دانشمندان آذربایجان ص ۳۷ - تذکره‌ی

نصر آبادی ص ۴۰۴ - الذریعه ج ۹ ص

۶۸ - سخنوران آذربایجان ص ۱۹۷ -

قاموس الاعلام ج ۲ ص ۸۳۵ - جنگ

دیهم ص ۳۸۴

اردوی تبریزی

نامش میرزا رحیم اردوبادی و در تبریز متولد شده و اردو تخلص
می‌کرده است . این مطلع از اوست :

از آن برگرد سرپیوسته گردم پاسبانش را

که شاید فرصتی یابم ببوسم آستانش را

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶

اسد تبریزی

متولد تبریز و ساکن اصفهان بوده به هندوستان مسافرت و در آنجا نیز وفات کرده است به نوشته نصر آبادی اسد داماد زاهدیگ پدر میرزا محسن بوده و با نصیرای همدانی دوستی و مصاحبت داشته است .
از اوست :

طرفه حالست که آن آتش سوزان از من

دورتر می‌شود و بیشتر می‌سوزد

در مورد این بیت بشرح زیر در تذکره‌ها اختلافاتی بوجود آمده است در ریحانت الادب جلد ۴ ص ۱۰ بنام سید اسدالله شاه میر حسینی مرعشی متخلص به ملولی که از علمای عهد شاه طهماسب صفوی می‌باشد و در قاموس الاعلام جلد ۶ ص ۴۴۰۶ و صبح گلشن به نام خلیفه میر اسدالله اصفهانی متخلص به ملولی متوفی بسال ۹۶۹ هجری قمری «۹۴۰» شمسی و در دانشمندان آذربایجان ص ۴۰ بنام میر اسدالله . در آتشکده‌ی آذر و قاموس الاعلام میر اسدالله از سادات دارالسلطنه تبریز معرفی و بیت زیر از اوست :

چشمی که به رویم زره لطف گشودی

خواهم که به آن چشم نبینی همه کس را

بیت فوق الذکر در الذریعه ج ۹ ص ۷۱۴ و دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۳ بنام میر اسدالله متخلص به عریان و در فرهنگ سخنوران ص ۳۸۸ اهل کاشان ضبط شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۴۰ - سخنوران
آذربایجان ص ۱۹۸ - ریاض العارفین
ج ۱ ص ۵۲

اسرار تبریزی

نامش محمد کاظم (اسرار علیشاه) اسرار تخلص می‌کرد و در سال ۱۲۶۵ هجری قمری «۱۲۲۷» شمسی متولد شده است. او درویش و منسوب بطریقه شاه نعمة اللهی بود.

اسرار مردی فاضل و شاعر لایقی بوده و کتابی تالیف کرده که مشتمل بر اشعار سخنوران بذله‌گو و مرثیه‌ساز قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد و دو کتاب در شرح حال شعرایی که غالباً به زبان ترکی شعر می‌گفتند بنام (حدیقه الشعرا) و (بهجت الشعرا) تالیف کرده است از قرار معلوم عمده نظر اسرار از تالیف این دو کتاب نقد بعضی از اشعار بی‌مزه شعرای آن قرن بوده است.

کتاب بهجت الشعرا اسرار در فاصله سالهای ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۸ هجری قمری «۱۲۵۶» تا «۱۲۹۵» شمسی تالیف و شامل تراجم ۸۶ نفر شاعر آذربایجانی می‌باشد اگر چه اغلب آنها شعر فارسی هم می‌گفتند ولی از اشعار ترکی آنها نقل شده است بهجت الشعرا در اقتضای یخچالیه‌ی میرزا محمد علی مذهب اصفهانی تالیف شده و این شاعران از بذله‌گویان و شوخ‌طبعان شعرای آذربایجانند. دیوان اسرار دارای ۲۵ هزار بیت می‌باشد و این مطلع

و مقطع از يك غزل اوست :

مکش تو خط خطا بر وجود ناقص ما

که ما به دفتر عشق تو فرد منتخیم

مکن تغافل از «اسرار» بیش از این، ترسم

گمان برند خلاق که رانده‌ی غضم

نسخه‌یی از بهجت‌الشعراى اسرار در کتابخانه‌ی آقای میرزا جعفر

سلطان القرایى می‌باشد .

فهرست کتاب بهجت الشعرا

- ۱- آخوند ملا تقی « پروانه » ۲- آتشی مراغه ۳- اعمی ۴- توپچی
- ۵- حلیم خلخالی ۶- خادم عطار ۷- دلریش « کربلای عسکر » ۸- ربیعی ۹- سرمست
- ۱۰- ساقی ۱۱- شاهد گودوشچی ۱۲- شیخ علی اکبر ۱۳- صبوری
- ۱۴- عبقری ۱۵- فدوی ۱۶- مشهور عطار ۱۷- صابری ۱۸- شاکر تبریزی
- ۱۹- ساعی میرزا ابوالقاسم ۲۰- سلطانی ۲۱- زهدی ۲۲- درویش اردبیلی
- ۲۳- راجی ۲۴- خلیفه سرابی ۲۵- چرتاب ۲۶- تالاندی مرنندی ۲۷- کربلای
- تقی دلال « بلبل » ۲۸- افسر اردوبادی ۲۹- ارشاد کربلای علی ۳۰- اشکریز
- ۳۱- بینوا ۳۲- ثاقب اهری ۳۳- حسن سرابی ۳۴- خیام ثانی ۳۵- دلگیر جورابچی
- ۳۶- سیر نقاش ۳۷- رضا صراف ۳۸- سرودی ۳۹- شکوهی ۴۰- شایق ذاکر
- ۴۱- طغرا ۴۲- عاجز مرنندی ۴۳- غشی چایچی ۴۴- طلوعی ۴۵- شکری ۴۶- شهباز
- تبریزی ۴۷- لطف الله شیدا ۴۸- سمطوری ۴۹- راغب اهری ۵۰- ذکری دلسوز
- تبریزی ۵۱- حقیر مرنندی ۵۲- جودی ۵۳- پرغم ۵۴- باقر دلاک ۵۵- فنای خویی

۵۶- فارغ ۵۷- فاخر ۵۸- ملا محمد تقی (قدس) ۵۹- نصیر ۶۰- قمری ۶۱- حسین آقا
 اوحدی ۶۲- گلشن ۶۳- گنجی ۶۴- خویی ۶۵- کاشف ۶۶- اعلی ۶۷- لطف
 ۶۸- مضطر ۶۹- میر خویی ۷۰- مؤید ۷۱- مهجور ۷۲- ملا کریم ۷۳- میرزا جبار
 ۷۴- مظلوم کربلای ابراهیم ۷۵- ثباتی ۷۶- ناجی ۷۷- ناطق ۷۸- هوشین
 ۷۹- واقف ۸۰- یوسف (پالوده‌یز)

نسخه‌ی حدیقه‌الشعرا هم در کتابخانه مرحوم حاجی حسین آقا نخجوانی

است .

در سبب تألیف گوید :

« اما بعد مخفی و مستتر نماند که . . . داعی چند سال قبل در خانه‌ی
 یکی از احبا مجموعه‌ی مسمی به یخچالیه که میرزا محمدعلی ندیم در عهد دولت
 محمدشاه مغفور تألیف کرده بود دیدم و بنظر امعان ملاحظه گردید که در حقیقت
 چنان توان گفتم که از آنشکده‌ی آذر گرم‌ترست احوالات چند نفر از شعرا
 در آن بزم فرح‌انگیز من باب تفریح می‌خواندیم در اثنای این مقالات که
 تقاضای صحبت در بحث کمال شعرا و ملاحظت کلام ایشان بود ، شخصی از
 فارسی زبانان از بابت ریشخند گفت چه می‌بودی که مجموعه‌ی هم در
 احوالات و اشعار شعرای اترک که در این خاک پاکند درج می‌شد تا کمالات
 عالیه‌ی این سلسله‌ی علیه را می‌فهمیدیم ، داعی از شماتت و طعنه‌ی آن عزیز
 شرمنده گردیدم .

جراحات السنان له التیام ولا یلتام ما جرح الیسان

اما از شقاوت روزگار دون و از گردش چرخ بوقلمون سالهای چند

در اوراق پریشان هم چنان مسوده و معطل مانده ، نعم ما قیل ملا رومی :
مدتی این مثنوی تاخیر شد مهلتی بایست تاخون شیر شد
تا در سنه‌ی ۱۲۹۸ هجری قمری « ۱۲۵۹ » شمسی اتفاق سفری افتاد ،
چون ایام تعطیل و بی کاری بود احوالات چند نفر از مشاهیر و معارف آنها
را انتخاب نموده مجموعه‌ی کوچکی مسمی به حدیقه الشعرا نوشتم ، چون از
عالم غیب به جلوه‌ی ظهور آمد همه کاملان عصر و عارفان دهر هجوم آورآن
لثالی درج ارشادگشتند چون خلق را راغب دیدم طالب گشتم که این نسخه‌ی
نحیف ! را تکمیل نمایم تا نقصش رفع و دوستان بهره‌مند و کامیاب باشند .
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
ریحانت الادب ج ۱ ص ۱۱۸ - دانشمندان
آذربایجان ص ۴۰ - سخنوران آذر-
بایجان ص ۱۹۹ - الذریعه ج ۹ ص ۷۲-
موادالتواریخ ص ۵۰۵

اسعد تبریزی

اسعد فرزند سعدالدین بن حسن جان تبریزی و یکی از علما و فضلالی
نامی عصر خود بود و بسال ۹۷۸ هجری قمری « ۹۵۰ » شمسی در استانبول
متولد و درسال ۱۰۲۳ هجری قمری « ۹۹۳ » شمسی به زیارت بیت خدامشرف
شد . در سه زبان (عربی - فارسی - ترکی) شعر می گفت . از اوست :

زر ناك يا خير من عمت محاسنه
 باللطف ظاهره حلی و باطنه
 طوبی لطیبه روض أنت قساطنه
 نفسی الفداء لتبرائت ساكنه
 فيه العفاف و فيه الجود و الكرم

* * *

يا رسول الله انت المقصد
 انت للراجين نعم المسند
 كل خير فهو مجموع لديك
 بين جمع الرسل انت المفرد
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۷ - سخنوران
 آذربایجان ص ۲۰۶ - روضات الجنان
 ج ۲ ص ۶۷۰

اسماعیل تبریزی

اسماعیل از شعرای قرن یازدهم هجری قمری می‌باشد. او صوفی مشرب و از تجار معروف عباس آباد اصفهان بود چندین بار به هندوستان مسافرت کرده و بدیدار عرفا و صوفیان نایل شده است اسماعیل به تصوف علاقه زیادی داشته و گاهی به او حال استغراقی دست می‌داد. اسماعیل مردی پاکدل و ستوده اخلاق و خوش مشرب بوده و غالباً رباعی گفته است.

از اوست :

تا خاک نشین کوی دلدار شدم
 از لذت هر دو کون بیزار شدم
 چون موج به روی بحر می‌غلطیدم
 رو داد کشاکشی و هموار شدم

* * *

بیرون ز جهان زین خم نه طاق پسند
 در صیدگه قدس بینداز کمنده
 فیض هر کس فراخور همت اوست
 فواره شود به قدر سرچشمه بلند
 تذکره‌ی نصرآبادی ص ۱۳۷ - سخنوران
 آذربایجان ص ۲۰۷ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۳۸

اسیر قبری

نامش میرزا محمد حسین که اسیر تخلص می‌کرده و خط شکسته را
 خوب می‌نوشته است . و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد .
 گاهی هم شعر می‌گفت .
 از اوست :

بارها با خود این قرار کنم که دگر ترك عشق یار کنم
 باز اندیشه می‌کنم که اگر نکنم عاشقی چه کار کنم

* * *

دل از پی پیکان تو بیرون شد و جان هم
 لازم شمرد دوست وداع سفری را
 نیش تو مرا در دل و نوش تو به اغیار
 درد از تو مرا حاصل و درمان دگری را

* * *

ز گریه سیل سرشکم بشست روی زمین را

ولی چه فایده از بخت من نشست سیاهی

دانشمندان آذربایجان ص ۴۱- سخنوران

آذربایجان ص ۲۰۸ - نگارستان دارا

ص ۱۶۲

اسیر تبریزی

حاج میرزا ابراهیم فرزند حاج شیخ علی فرزند حاجی محمد امین که اسیر تخلص می‌کرد در ماه شعبان سال ۱۲۹۳ هجری قمری « ۱۲۵۵ » شمسی در تبریز متولد شده و نواده‌ی مرحوم میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف به قاری بود .

میرزا ابراهیم مردی باهوش و خوش قریحه بوده و شعر خوب می‌گفت او تحصیلات خودش را در معانی بیان و منطق و طب تمام کرده و فیزیک تدریس می‌کرد . میرزا ابراهیم در دوره اول مجلس بعنوان نماینده مردم برگزیده شد و در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی وقتی محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست شهید شد . میرزا ابراهیم به تقلید از الفیهی حجت الاسلام نیر الفیهی ساخته است که چنین شروع می‌شود :

هذا کتاب فسوة الاغنام فی ذم کل من هجا الانام

میرزا ابراهیم اسیر خانه‌ی جدیدی خرید و قتیکه می‌خواست به آنجا نقل

مکان‌کند تحت تاثیر احساسات غزلی ساخت که مطلعش این است :

دل ویران به دور خانه‌ی ویرانه می‌گردد

چو مرغ پر شکسته کز پی کاشانه می‌گردد

سخنوران آذربایجان ص ۲۰۹ - داستان

دوستان ص ۴۶

اشعری تبریزی

اشعری تبریزی شاعر و از بدیهه‌گویان دوران فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه بود . مطلب دیگری از او در تذکره‌ها بدست نیامده است.

فرهنگ سخنوران ص ۴۴

اشفاق تبریزی

در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بود مطلبی از این شاعر بدست نیامده ولی در فهرست لطایف‌الخیال محمد نصیر نصرت نامی از او آمده است.

سخنوران آذربایجان ص ۲۰۹ -

دانشمندان آذربایجان ص ۴۲

اشک‌ریز تبریزی

اشک‌ریز نامش حاجی ملا حسین از نوحه سرایان ترکی زبان آذربایجان

بود او مدتی در بادکوبه رئیس انجمن خیریه ایرانیان بوده و در سال ۱۳۳۳

هجری قمری « ۱۲۹۳ » شمسی وفات کرده است . از اشعارش در دسترس ما نبود .

دانشمندان آذربایجان ص ۴۲ - جنگ

دیهم ص ۲۲۸

اصولی تبریزی

اصولی یکی از شعرا و موسیقی‌دانان نامی قرن یازدهم هجری قمری است . ملا عبدالله نهاوندی در تذکره مآثر رحیمی از او چنین یاد کرده است : « مولانا اصولی از دارالسلطنه تبریز است و در علم ادوار و موسیقی مهارت تمام داشته و در دارالسلطنه بآن اشتغال داشت و از آنجا به دارالموحدین قزوین رفته و تصانیف خوب و عالی سروده و قدرت خود را بر موسیقی - دانان مشهور آن دوره نشان داد » .

اصولی از قزوین به هندوستان رفته و در آنجا به حضور میرزا عبدالرحیم خان خانان که ولایت گجرات را به تازگی فتح کرده بود شرفیاب و دست ارادت و مریدی به او داد و در سلك ندما و موسیقی دانان حکومت او درآمد و نقش سه‌گانه بنام خان خانان ساخت و این بیت از اوست :

تا دعای دولت از پیر شد فتح گجرات تسو عالم گیر شد
اصولی به امر مراد خود بدریافت صله و جایزه مفتخر شد .

مآثر رحیمی ج ۳ ص ۱۶۹۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۱۰

افلاکی تبریزی

افلاکی از شعرای بذله‌گو بوده و طبع روانی داشت .

از اوست :

چون ننالم از سپهر دون دون پرور مدام

کز جفای مفلسی باشد مرا خون جگر

• مردمان را در بغل عباسی و من بی نصیب

همچو شمع آمد زسوز دوریش دودم به سر

گفت شخصی گرفت عباسی اندر دست تو

چون نگهداریش گفتم چون نگهدارند زر؟!

بوسم و بر دیده‌ی مجروح خون پالا نهم

که زروی شوق و بی‌تابی بر او دوزم نظر

چند (افلاکی) سخن‌گویی زعباسی خموش

چار شاهی آورد نخل امیدت را بسر

و این بیت او را صائب در بیاض خود نقل کرده است .

ز آب دیده‌ی من سرو ناز دیده‌ی من

چنان رسید که افکند سایه بر سر من

سخنوران آذربایجان ص ۲۱۱- تذکره‌ی

نصر آبادی ص ۳۱۴- صبح گلشن ص

۳۱- دانشمندان آذربایجان ص ۴۷-

قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۰۰۵

الهی تبریزی

نامش میرزا مهدی و الهی تخلص می‌کرده اصلش از تبریز ولی در اصفهان متولد و زندگی می‌کرد. او از شعرای متبحر زمان خود بود. الهی فوق‌العاده باهوش و در علم نجوم و هیئت و علم احکام استاد بود ولی در هیچ مقام و منصب و روش پایداری و مقاومت نداشت گاهی خود را به حکما و گاهی به صوفیگری منسوب می‌داشت و آخر هم از فضلا و دانشمندان کناره گرفته و با ساده‌دلان مانوس شد. الهی از شعرای بلند پایه و مشهور بود.

از اوست :

به خوبان غمزه‌ی خونخوار دادند	به ما هم دیده‌ی خونبار دادند
نمی‌گردید از جنت تسلی	به عاشق وعده‌ی دیدار دادند
نهال آفرینش بی‌ثمر بود	محبت را به دلها بار دادند

بر سر راهم (الهی) کیست پرسیدی زغیر

کشته‌ی تیغ تغافل ، زنده‌ی نظاره‌یی

به مشکین طره‌یی پیوند کردم رشته‌ی جان را

زمو شیرازه بستم نسخه‌ی خواب پریشان را

به یاد توزیس چون غنچه سر در جیب پیچیدم
چو گل لبریز نکهت ساختم چاک گریان را

* * *

سخت می‌ترسم به حسرت انتظارم بگذرد
رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد
ای که خاکم را به باد از جلوه‌ی خود داده‌ای
آن قدر بنشین که از پشت غبارم بگذرد
دانشمندان آذربایجان ص ۴۹ - صبح
گلشن ص ۳۵ - سخنوران آذربایجان
ص ۲۱۱ - تذکرة المعاصرین حزین
ص ۱۱۳

امیر تبریزی

امیر در علم اعداد و تکثیر حروف و تسخیر کواکب یکی از برجسته‌ترین
علمای عصر خود بود. مرحوم تربیت مولف تذکره دانشمندان آذربایجان به
نقل از خلاصة الاشعار و احسن التواریخ او را فرزند امیر ابراهیم بن امیر زکریا
و مولف تاریخ عالم آرای عباسی و از اقوام امیر زکریا دانسته‌اند.
مولف تحفه‌ی سامی می‌نویسد: «در این روزگار سردفتر ارباب افضال
و فهرست روزنامه‌چی فرخنده مآل و پروانه‌ی درایتش به مهر جلال مختوم و
از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم و از اقوام نزدیک امیر زکریای وزیر

است و در زبان آوری و مجلس آرای بی‌الواقع بی‌نظیر و مولدش از قصبه‌ی
 نطنز است و می‌توان گفت امیری یکی از دانشمندان بزرگ و نامی عهد
 خود بوده و وزیر باهوش غازی خان تکلو می‌باشد. مدت مدیدی هم خواجه
 غیاث‌الدین علی شیرازی به وزارت شاه طهماسب سرافراز شده بود بسال ۹۵۷
 هجری قمری « ۹۲۹ » شمسی شاه طهماسب به آذربایجان وارد شد امیری را
 جهت اعمال ناشایستش زندانی کرد و آقا محمد فراهانی را به جای او
 گماشت پس از مدت مدیدی آزادش کردند و دستور دادند در کرمان ساکن
 شود بعداً تولیت آستان قدس رضوی و سپس وزارت تمامی خراسان را به‌وی
 دادند سرانجام تعدیات و ظلم‌هایی که از ایشان دیده شد دوباره او را گرفتند
 و در قلعه قهقهه و بعد در قلعه الموت زندانی کردند. در سال ۹۸۳ هجری
 قمری « ۹۵۶ » شمسی در زندان وفات کرد. مولف صبح‌گلشن امیری را
 نطنزی نوشته است نمونه‌یی از اشعار اوست :

ای خواجه دار دهر مکافات خانه‌یی ست

هر چند می‌کنی به تو آن می‌کنند زود

امروز جهد کن که نگویی بد کسی

فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود

آن رشته را متاب که در دل گره شود

در عقده‌یی میبچ که نتوانیش گشود

هر چند گفتگوی منت دل‌پذیر نیست

لیک این قدر به سمع رضا می‌توان شنود

آب و زمین دهر به دست تو داده‌اند

تخمی چنان بکار که بتوانیش درود

وقتی که عیدالله خان جوجی نژاد به خراسان مستولی شد ضمن نامه‌یی
این بیت را به خواجه نوشت :

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر

ز آن رو که گشت مسند خانی مقام ما

خواجه امیریک در جواب آن چنین نوشت :

ای بساد اگر به اهل بخارا گذر کنی

زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما

و آنکه بگو ز راه وفا آن گروه را

کای گشته کین خواه شما خاص و عام را

کلك غرور و جهل شما ثبت کرده بود

در رقعہ‌یی که بود بدان رقعہ نام ما

ای مدعی مگر نشیدی که می رسد

شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما

باشد جواب دعوی خانی که کرده‌ای

بینی که گفته حافظ شیرین کلام ما

« چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کآید به جلوه سرو صنوبر خرام ما »

ما بندگان حضرت شاه ولایتیم

ثبت است بر جریده‌ی دلها دوام ما
سخنوران آذربایجان ص ۲۱۴ -
دانشمندان آذربایجان ص ۵۱ - تحفه
سامی ص ۹۲ - عالم آرای عباسی ص
۱۶۱ - آتشکده‌ی آذر ص ۱۰۸ - صبح
گلشن ص ۳۸ - تاریخ تبریز نادر میرزا
ص ۱۳۴

امیر ابوالقاسم اسکوئی تبریزی

یکی از سادات حسینی و از مردان نیک سیرت و پاک فطرت و شریف
بود و می‌توان گفت او سعادت دنیوی و اخروی را داشت .
امیر ابوالقاسم همیشه مورد توجه سلاطین عصر خود بود و آنها همیشه
در حق وی تکریم و تعظیم می‌نمودند . او چهار پسر داشت . امیر قمرالدین
و امیر نظام‌الدین و امیر ابوالمحمّد و امیر صدرالدین هر چهار نفر منظور نظر
و احترام شاه طهماسب بودند . امیر صدرالدین خط‌نسخ و نستعلیق را خیلی
خوب می‌نوشت .

از اوست :

تا چو گل خندان ترا در روی هر خس دیده‌ام

غنچه‌وار از رشک آن بر خود بسی پیچیده‌ام

امیر قمرالدین محمود مختصر علمی داشت ولی در فنون و اصول رقص
استاد و گیسویی بلند داشت. از اوست :

تیری که زشت تو مرا بر جگر آمد

من منتظر استاده که تیری دگر آید

امیر نظام‌الدین احمد کلیددار کتابخانه دربار سلطنت بود. کار امیر
نظام‌الدین بجایی رسید که فوق‌العاده مورد توجه شاه قرار گرفت او می‌خواست
وکیل شود و برادر بزرگش را صدر و برادر دیگرش را مهرداد کند اما
اقبال ایشان به مهر اختتام رسیده بود و دیگر این فکرها فایده نبخشید.
این مطلع از اوست :

زلف است بگرد رخ دلدار پریشان

یا سنبل تر گشته به گلزار پریشان

امیر ابوالمحمّد نیز که برادر کوچک امیر نظام‌الدین بود خیلی مغرور
و متکبر بود و با سه برادر دیگرشان گرفتار عذاب و بدبختی شدند.
از اوست :

دل که در دایره عشق در آورد مرا همچو شمع آتش سوزان بسر آورد مرا

دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۳

امیر بدرالدین

نامش محمد بدرالدین تبریزی و یکی از شخصیت‌های علمی زمان خود
بوده و در خطوط هفتگانه (نسخ - ثلث - رقاع - ریحان - توفیع - رسل و محقق)

استاد مسلم بود چون شهرت امیر بدرالدین در کشور به همه جا رسید و امیر تیمور گورگانی از شمه‌یی از اوصاف او مستحضر گردید او را پیش خود طلبید و چون فضایل او با حسن خطش نزد امیر مشهود گردید او را مورد لطف و عنایت خود قرار داد مولف خط و خطاطان چنین می‌نویسد : « و قتیکه امیر بدرالدین حسب الامر امیر تیمور فرمان به جهت سلطان مصر نگاشت که طول آن فرمان هفتاد ذرع بود و در آن هزار و هفتصد سطر که متضمن عظمت و سطوت و قدرت امیر تیمور و بخط نسخ جلی نوشته شده بود چشم امیر بر آن رقع افتاد بر خود بالید و بی اندازه خوشحال و مسرور گشت و صله و خلعتی پر قیمت به او بخشید امیر بدرالدین علاوه بر نوشتن خطوط هفتگانه خط کوفی را هم خیلی خوب می‌نوشت استاد علی تبریزی استاد امیر بدرالدین بود که در شرح حال او نوشته خواهد شد . امیر بدرالدین قطعات بزرگ و ذیقیمتی بر روی کاغذها و ترمه‌ها با طلا نوشته است . که هر بیننده از تماشای آن سیر نمی‌گردید . در حدود یکصد فرمان و چندین صد مکتوب که هر يك چند ذرع طول داشت از جانب امیر تیمور برای سلاطین عالم نوشته است . امیر بدرالدین علاوه بر این هنرها شاعر هم بود و طبع روان و موزونی داشت این اشعار را در وصف جنگ امیر تیمور سروده است :

آنرمان کز گرد میدان ، چشم گردان ، گشت کور

و آنرمان کز بانگ اسبان ، گوش گیتی گشت کر

آسمان افگند بر دوش ، از شفق ، خونین کفن

آفتاب انداخت بر آب ، از فلك ، زرین سپر

آستین افشان علم ، در رقص بر آوای کوس
 پای کوبان از تزلزل ، همچو اسبان ، کوه و در
 صفدرانی در میان تیرها ، جولان کنسان
 چون زاطراف نیستان ، روز کین شیران نر
 از بهار فتح دولت لاله‌زاری گشت دشت
 گرد ابرو ، کوس رعد و ، تیر برق و خون مطر
 آفتاب عالم افروزی که در یکدم چو صبح
 لشگری مانند انجم ، کردی از عالم بدر
 باد رحمت بر دلیرانی ، که پیش تیغ و تیر
 در پیت جانها سپر کردند و تنها بی سپر
 امیر بدرالدین در ابتدای سال ۸۰۰ هجری قمری « ۷۷۶ » شمسی در تبریز
 وفات کرد و در همانجا مدفون گشت .
 مولف امتحان الفضلا به شاعری وی اشاره نکرده و نوشته است که
 قطعه مذکور را امیر احمد به خط نستعلیق جلی به آب طلا نوشته است .
 در تذکره‌ی روز روشن هم این بیت به وی نسبت داده شده است :
 دنباله کرد خیل غمت اهل درد را من ناتوانتر از همه بودم مرا گرفت
 دانشمندان آذربایجان ص ۶۴ - روز
 روشن ص ۹۰ - پیدایش خط و خطاطان
 ص ۱۳۷ - امتحان افضلا - سخنوران
 آذربایجان ص ۲۲۹

امین تبریزی

حاجی امین‌الدین مشهور به حاجی دده در علم تفسیر و حدیث استاد بود و در فن شعر فوق‌العاده ماهر و طبع روانی داشت. او امین و گاهی نوری تخلص می‌کرد. امین‌الدین یکی از مریدان معتقد و با ایمان شیخ نورالدین اسفراینی بود. قصاید زیادی در مدح شیخ حسن نویان (متوفی بسال ۷۵۷ هجری قمری) گفته است. امین‌الدین مدتی هم در بغداد به حضور سلطان اویس فرزند امین‌الدین شرفیاب و کسب فیض می‌نمود او در اواخر عمر خود به تبریز مراجعت کرده و بسال ۷۵۷ هجری قمری «۷۳۵» شمسی در تبریز درگذشته است. دیوانش مشتمل به دو هزار و پانصد بیت است.

از اوست :

جان مشتاقان به بویت زنده از بساد صبا
 حبذا بادی که از کوی تو آید حبذا
 نور عینی ز آن سبب دوری ز صورت از نظر
 عین نوری ز آن سبب از دور نزدیکی به ما
 دامن مشکین تو گر سایه بر چین افکند
 بر نخیزد تا ابد از خاک چین گردد خطا

با آن که هوای تو بلای دل و دین است
 در سینه‌ی ما مهر رخت صدرنشین است

از ضعف مجال نفسم نیست و گر هست
دور از تو همانا نفس بازپسین است

* * *

تا کی آخر امل نوشینت به میخواران رسد
زلف مشکینت به دست ناسزاواران رسد
راه بی‌پایان و شب تاریک و منزل ناپدید
هم مگر لطفت به فریاد طلبکاران رسد
همچو ذره درخروش آیند پیش آفتاب
سایه‌ات گر بر سر خاك هوا داران رسد

* * *

ای که دردم ز تو هرگز به دوایی نرسید
دل بی‌برگ ز وصلت به نوایی نرسید
هوس وصل تو می‌پخت دلم آخر کار
جگرم خون شد و این کار به جایی نرسید
پادشاهان ز تو در آرزوی يك نظرند
این سعادت چه عجب گر به گدایی نرسید
به دعا خواسته‌ام دولت دیدار تو را
دست من در طلبت جز به دعایی نرسید

* * *

در چمن دوش به بوی تو گذر می کردم
 قدح لاله پر از خون جگر می کردم
 چشم نرگس به خیال نظرت می دیدم
 و آنکه از ناوک چشم تو حذر می کردم
 این چند بیت مثنوی هم در هفت اقلیم به نام وی آمده است :

دل بیمار من به بوی تو خوش	روز گارم به گفت و گوی تو خوش
غم دنیا کز او دل افکاریم	باده نوشیم و باد انگاریم
مرضی دارم از جهان خراب	که علاجش به شاهد است و شراب

دانشمندان آذربایجان ص ۵۳- سخنوران
 آذربایجان ص ۲۱۷- تاریخ دکتر مشکور
 ص ۷۶۶- هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۱-
 صحف ابراهیم نسخه عکسی - روز
 روشن ص ۱۶۲

امینی تبریزی

میرزا امین برادر میرزا شریف و پسر بزرگتر میرزا نوری بیگ است
 مولف تذکره‌ی نصرآبادی نوشته است که میرزا امین جوان قسابلی بود و خط
 نستعلیق را خوب می نوشت مدتها بیکار بود . میرزا امین از شعرای قرن یازدهم
 هجری قمری بود و در شیراز وفات کرده است .
 از اوست :

نو گل من غنچه را خندان کند در زیر پوست
 عشق او در سینه کار جان کند در زیر پوست
 با نهی دستی هنر بی قدر باشد ز آن ، چنار
 جوهر خود را چو رگ پنهان کند در زیر پوست
 سخنوران آذربایجان ص ۲۲۰ - الذریعه
 ج ۹ ص ۱۰۴ - تذکره‌ی نصرآبادی
 ص ۹۳

امینی تبویزی

نامش میرزا محمد امینی که امنی تخلص می کرد . امینی بشغل زرگری مشغول و از شعرای قرن دهم هجری قمری می باشد او از علم عروض اطلاع کامل داشت و خوش لباس بود . صادق افشاری می نویسد : « امینی شخص بی آزار و ملایم و به تقطیع خیلی مایل بود به طوریکه تاج خود را روزانه يك مرتبه می پیچانید و اشرافانه راه می رفت » . امنی را در بعضی از تذکره ها امینی ضبط کرده اند .

مرحوم تربیت از تذکره مجمع الخواص نقل کرده که تقطیع را که در این جا به معنی تکلف در آراستن خود به جامه پوشیدن لباسهای مقطع است تقطیع عروضی معنی کرده است .

امنی خود را در شعر قرینه‌ی ناصر خسرو و سعدی می پنداشت .
 از اوست :

بیماری من چون سبب پرسش او بود
می میرم از این غم که چرا بهترم امروز

* * *

عشق مستولی و من بی تاب و آن مه مهربان
می دهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر

* * *

« امنی » حکایت شب غم عرضه کن به یار
کارت زدست رفت چه وقت نهفتن است

در تحفه سامی این ابیات به نام وی آمده است :
امروز کرده غنچه لبی گفتگوی ما ز آن گفتگو شکفته گل آرزوی ما

* * *

صبر از رخ او در دل صد پاره ندارم جز دادن جان و غم او چاره ندارم

* * *

بی واسطه گردید زما یار پریشان گشتیم از این واسطه بسیار پریشان

سخنوران آذربایجان ص ۲۱۳ -

دانشمندان آذربایجان ص ۵۳ - مجمع

الخواص ص ۲۷۸ - تحفه سامی ص

ص ۲۳۸ - الذریعه ج ۹ ص ۹۶

انیس تبریزی

نامش حیدر بیگ فرزند استاد شیخی توپچی تبریزی و انیس تخلص

می‌کرد و شعر خوب می‌گفت . حیدر بیگ چون در کار توپچیگری مهارت داشت بدین جهت مورد لطف و عنایت شاه طهماسب قرار گرفت او در شیرین زبانی و زیبا بیانی شهرت داشت . از اوست :

یارب چه سود کردند انم در این جهان آن کس که سربه پای سهی قامتی نسود
انیس از جمله خواص القاص میرزا و یکی از دوستان صمیمی قاضی
محمد بن قاضی بود او به فرمان شاه طهماسب بعنوان حفظ و حراست آذر-
بایجان به تبریز رفت .

مردم در مقابل رفتار و کردار بد انیس شکایت کردند شاه دستور داد
او را توقیف و در قلعه الموت زندانی کردند و در آنجا هم وفات کرده
است .

از اوست :

سر فرعونیان قاضی محمد که مصر ظلم را او بود بانی
اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم شدی تاریخ او (فرعون ثانی)

۹۶۷

دانشمندان آذربایجان ص ۵۴ - روز

روشن ص ۸۱ - سخنوران آذربایجان

ص ۲۲۰ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۳۵

انیسی تبریزی

انیسی نامش عبدالرحیم فرزند عبدالرحمان است و انیسی تخلص می‌کرد

و پیش پدر خود عبدالرحمن به تحصیل مشغول بود. انیسی از شعرای قرن دهم هجری قمری و از خوشنویسان معروف بود. در تاریخ تذکره‌های فارسی ترجمه حال او را در کتاب «قوائد خطوط» تالیف محمود بن محمد که از سال ۹۶۹ هجری قمری «۹۴۰» شمسی تالیف شده چنین ضبط کرده‌اند: «عبدالرحیم شاگرد پدر خود، عبدالرحمن بوده اما طرز خاصی پیش گرفته و در تکلف و اصلاح افزوده، در روش خودبی‌قرینه بود و یکی از شعرای تبریز گفته است: یاران نکنید خوشنویسی
 کان ختم شده‌ست بر انیسی
 مولانا انیسی به نظم اشعار و معنیات مشغولیت داشت این معما به علامت (؟) از او منقول است:

از فغانم سگ کویت همه شب بود به درد

آخر از ناله من ترك سر کوی تو کرد

تاریخ تذکره‌ها ج ۲ ص ۶۹۹-سخنوران

آذربایجان ص ۲۲۱

ایرج تبریزی

مولانا ایرج یکی از مشاهیر و فضلا و شعرای عهد شاه طهماسب صفوی بود او در فصاحت بیان منوچهری زمان خود بود و به تیغ زبان ایران و توران نظم و نثر را مسخر داشته است.
 امین احمد رازی در تذکره خود او را مردی تیز فهم و صاحب کمال معرفی کرده است.

ایرج از شعرای قرن دهم هجری قمری می‌باشد که ایرج تخلص می‌کرد.
از اوست :

در چاه محنتیم زافراسیاب غم
می‌رستم است و قصه‌ی مایه‌زن و چه است
بیرون کنیم خرقة سالوس کاین لباس
بر قامت بلند نظر سخت کوتاه است
مندیش از ملامت و مگریز از عقاب
می‌خور که باعقوبت او عفو همراه است

* * *

در مورد از بین رفتن دیوان گفته :
گر به دستان بستند از دستم فلک دیوان من
آن کسش می‌ساخت دیوان شکر یزدان با من است
ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار
ز آن چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
ور زشاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد
گلشن پر لاله و نسرين و ريحان با من است
ور تهی شد يك صدف از لؤلؤی لالای من
پر ز گوهر خاطر چون بحر عمان با من است
قطره‌یی چند از رشاش کلکم ارگم شد چه شد
سهل باشد چشمه سار آب حیوان با من است

آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت
خاطر فیاض همچون ابر نیسان بسا من است

• • •

از رباعیات اوست :
بر عارض آن مه که توان من از اوست
خالی ست که بد حالی مرد و زن از اوست
گویی که مگر سیاهی چشم من است
ز آن روی که روشنی چشم من از اوست

• • •

اندر عجبم ز خامه‌ی قیراندود کاحوال دلم به دشمن و دوست نمود
گفتم بزم زبان او گنگ شود بیریدم از آن فصیح تر گشت که بود
دانشمندان آذربایجان ص ۵۷- سخنوران
آذربایجان ص ۲۲۱ - الذریعه ص ۱۱۴

باقر تبریزی

میرزا باقر شش انگشت معروف به ایک از شعرای تبارزه عباس آباد
اصفهان است . مردی زاهد و پرهیزکار و در شعر طبع موزونی داشت .
میرزا باقر در اصفهان به خدمت بسیاری از فضلا و علما و دانشمندان
رسیده و از همه آنها کسب فیض کرده است . تذکره‌ی نصرآبادی هم او را
صالح و پرهیزکار معرفی کرده است .

از اوست :

چون در همه جا عشق متاعی است که باب است
یا رب ز چه سودایی او خانه خرابست

* * *

تارهای سر زلف تو چو پیوست به هم
داد اسباب پریشانی ما دست به هم

* * *

به خیال از این که پریشانیم به طول کشید
شکایت سر زلفت چه ماحصل دارد

تذکره‌ی نصر آبادی ص ۱۹۹ - دانشمندان

آذربایجان ص ۶۲ - سخنوران آذربایجان

ص ۲۲۳ - صحف ابراهیم نسخه عکسی

باقر تبریزی

از نوادگان قاضی زین العابدین تبریزی است که از محضر علامه بزرگ
آقا حسین خوانساری کسب فیض و کمال می‌کرد و یکی از دانشمندان و
فضلائی معروف و در واقع باقر علوم و جامع کمالات بود. میرزا باقر تبریزی
ساکن اصفهان و مدرس مدرسه قطیبه بود و تقسیم گندم و گوسفند مابین
مستمندان به طریقی که جلد مرحومش داشت در اختیار او بود. باقر از شعرای
قرن یازدهم هجری قمری است.

از اوست :

فصل گل و موسم بهار است گلزار به رنگ و بوی یار است
بی‌نو شب ماه ، تیره‌روزان چون چشم سفید گشته تار است

• • •

چمن دیگر به کام قمریان است ز عکس سبزه چون سرو روان است

• • •

حاصل زندگی ما سخن رنگین است آن‌هم از دست نهی در گرو نحسین است

• • •

دل که تنگ از خیال آن دهن است سخنان غریب را وطن است
خرقه‌ی چاک چاک زنده‌دلان آرزوهای مرده را کفن است
گشته از خط حساب حسنش پاک باقی لا کلام او دهن است
جز سخن نیست در کفم چیزی رهن منقول من حلیث من است

• • •

عینک در انتظار تو بادیده یار شد چشم سفید گشته به‌راحت چهار شد

• • •

هیچو غنچه‌نا به کی در بند خود باشد کسی

خیمه‌زن چون لاله بیرون از سواد خویشتن

• • •

زاهد! دل مرده را هر گام گور کنده‌یی ست

می‌کند از سایه‌اش از بس زمین پهلوی نهی

سخنوران آذربایجان ص ۲۲۴ - صبح

گلشن ص ۵۳ - دانشمندان آذربایجان

ص ۶۲ - تذکره المعاصرین حزین ص

۳۸ - کلمات الشعرا ص ۱۰ - تذکره‌ی

نصرآبادی ص ۱۷۵

باقی تبریزی

نامش عبدالباقی فرزند بیرام خان از فضلا‌ی زمان خود بود و باقی تخلص می‌کرد. در نوشتن خط ثلث استاد مسلم بود. عبدالباقی در حسن اخلاق و دانش و کمال شهرت داشت. باقی از محضر استاد خود علایق تبریزی که از اساتید بزرگ خطاطان بود کسب فیض نموده است. او بر حسب دعوت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان به هندوستان رفت و مدتی در آنجا مقیم شد و بعد به بغداد مسافرت کرد و باده مصطفی آشنا و دوست شد. باقی بدستور و اصرار شاه عباس اول جهت نوشتن کتیبه‌های مسجد جامع عباسی به اصفهان آمد کتابت گنبد بزرگ و صفحه‌ی رو به قبله و طاق مسجد را در اختیار او گذاشتند نصرآبادی در تذکره‌اش می‌نویسد: «فقیر هم مشق از او گرفته‌ام ولی دستم آنقدر ناقابل است که برکت تعلیم او خط مرا صورت نداد».

در تذکره‌ی «امتحان الفضلا» نوشته‌اند که مولانا باقی در فنون فضایل و انواع علوم و مسایل مانند حکمت و ریاضی و علوم ادبیه و عربیه و در همه

کمالات و مقامات از اقران مسلم روزگار خود شناخته شده و در عالم شعر طبعش مانند آب روان بوده است. مولف تذکره‌ی هفت اقلیم مولانا میرزا جان را در خط استاد عبدالباقی معرفی کرده است. از تالیفات باقی (منهاج الولاية من کتاب نهج البلاغه) است در ۱۲ باب که بشرح زیر نوشته شده است:

۱- فی تحمید الله تعالی و توحید ذاته و اسمائه و صفاته و بیان عجایب صنایعه.

۲- نعمت رسول الله (ص).

۳- شرف العلم و الهدی و اوصاف العلماء.

۴- فی التقوی.

۵- ظرایف الحکم و لطایف الامثال و الادب و الشیم.

۶- الوصایا و النصایح.

۷- الاعراض من الدنيا.

۸- مذمة الکبر.

۹- مذمة الظلم.

۱۰- قوانین العدالة والحکم و السياسة المدنية.

۱۱- المعاد و احوال الموت.

۱۲- الادعیه.

از این کتاب ها نسخه هایی در کتابخانه ها بشرح زیر موجود است:

کتابخانه‌ی مجلس - کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.

مولانا باقی بسال ۱۰۳۹ هجری قمری «۱۰۰۸» شمسی وفات کرده است

او با اینکه مورد لطف و مرحمت شاه عباس بود باز زبان شکایت می‌گشود و
از اهل زمانه گله می‌کرد .

از اوست :

در قصه شنیدیم ، کزین پیش بزرگی
یک بدره‌ی زر داد به يك بيت فلائی
ما هم بطمع پیش بزرگان زمانه
بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج و نشد حاصل از این کار
جز خوردن خونی و بجز کندن جهانی
عفا و کرم هر دو یکی دان که از ایشان
جز نام نیابند به تحقیق نشانی
ای اهل هنر قصه همین است که گفتیم
هان تا نفروشد بقینی به گمانی

... .

صاحب‌ا عید آمد و ما را مهیا هیچ نیست
جامه در بر فوطه بر سر کفش در پا هیچ نیست
شال و مندیل و قبا و کفش در بازار هست
قیمتش بسیار کردم پول پیدا هیچ نیست
کردم از پوشیدنی قطع نظر اما چه سود
خوردنی در خانه‌ی ما خیر سرما هیچ نیست

سفره‌ی اعلای دون از نان و از حلواپرست
 پیش ما غیر از کتاب (نان و حلوا) هیچ نیست
 گر چه در بازار رنگارنگ انگور است لبك
 در كف اطفال ما جز ریش بابا هیچ نیست
 حال خدمتکار و نوکر را چه گویم در لباس
 جز زمین و آسمان در زیر و بالا هیچ نیست
 اینهمه بگذار و حرف قرض خواهانرا شنو
 وجه قرض اما بهز امروز و فردا هیچ نیست
 جز وی قرضی از کسی کردم طلب گفتا بهچشم
 تا قیامت صبر کن زیرا که حالا هیچ نیست
 از ره طبع آزمایی چند بیتی گفته شد
 ورنه ما را جز خدا از کس تمنا هیچ نیست

* * *

با زهر غم او سر تریالك ندارم می‌میرم و از مردن خود باك ندارم
 کبخیسرو تجربدم و جمشید قناعت پروای شکوه جم و ضحالك ندارم

* * *

عشق تو خمیر مایه‌ی هستی ماست
 نو باوه‌ی دردت گزك مستی ماست
 این شعله همه میل به بالا دارد
 این خاك نشینی همه از پستی ماست

خوش آن که دلم سمنند همت تازد و این نقد به يك (داو) وفا در باز
این هستی منجمد ز سرمای حدوث از گرمی خورشید قدم بگذارد

* * *

(باقی) به عبث تو زحمت خویش مکش
پیوسته تعب ز صحبت خویش مکش
تغییر قضا چو نیست در دست کسی
بیهوده ز جهل منت خویش مکش

* * *

معنت کش روزگار خویشم چه کنم در مانده‌ی اضطراب خویشم چه کنم
دور است ز جبر اختیارم اما مجبور به اختیار خویشم چه کنم

* * *

در کوی بتان چنگ هوس سازم کن خود بینی و خود فروشی آغازم کن
گر کام دلت نشد میسر مستیز از بهر نیاز آمده‌ای نازم کن

مأثر رحیمی ج ۳ ص ۲۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۲۵ - پیدایش خط و

خطاطان ص ۱۸۷ - تذکره‌ی نصرآبادی

ص ۲۰۶ - آتشکده‌آذر ص ۱۱۱ - امتحان

الفضلا ج ۱ ص ۶۰ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۱۴۴ - رباعیات الادب ج ۱
 ص ۲۲۳ - فرهنگ سخنوران ص ۷۷ -
 جنگ دیهیم ص ۳۹۳ - هفت اقلیم ج ۳
 ص ۲۴۳

بختی تبریزی

نامش ملا بختی که بختی تخلص می کرد . مکتب وقوع را تتبع می نمود .
 صاحب عرفات العاشقین بسال ۱۰۱۵ هجری قمری « ۹۸۵ » شمسی در شیراز
 به خدمت او رسیده و نوشته است که در آنجا کسب فضایل صوری می نمود
 و جزو کشی مدارس می کرد . مولف (مکتب وقوع) دو بیت زیر را جزو
 منتخبات اشعار وقوعی از او نقل کرده است :

در این ایام حرفی از وفا نشنیده‌ام از تو

جفا بسیار بامن کرده‌ای ، رنجیده‌ام از تو

در اثبات وفا از بس که کردی امتحان من

نداری اعتقاد آن که برگردیده‌ام از تو

• • •

آزار خاطر من به نهایت رسیده است

بی‌التفات تو به غایت رسیده است

امید جور از تو ندارم چه جای لطف

نومیدیم بین به چه غایت رسیده است

سخنوران آذربایجان ص ۲۲۸ - صبیح
گلشن ص ۵۶ - دانشمندان آذربایجان
ص ۶۴ - مکتب وقوع ص ۶۴۴ -
فرهنگ سخنوران ص ۷۹ - تذکره‌ی
ریاض العارفین ج ۱ ص ۱۰۴

بدر تبریزی

بدر ملك الشعرای سلاطین شروان بوده و از معاصرین مولانامحمد کاتبی
است و بسال ۸۵۴ هجری قمری «۸۲۹» شمسی وفات کرده است . بدرشاعری
بدیهه‌گو بود و با شعرای عصر خود مناظره و مشاعره می کرد .

این مطلع از اوست :

مستانه زمرغ دل من ساز کبابی وز دیدی گریان منش زن نمک‌آبی
جنگ بزرگی بنام بدر ملك الشعرا در کتابخانه‌ی حاج حسین آقا ملک
می‌باشد که تقریباً ۵۰۰ بیت از قصایدش در آن مجموعه درج شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۶۴

بدیع تبریزی

از شعرای قرن هشتم هجری قمری بوده و در شعر شیوه عبدالواسع جبلی
را انتخاب کرده بود و از معاصران معاذی می‌باشد در کتاب تاریخ تبریز دکتر
مشکور چنین نوشته شده است . « نامش منوچهر و از شاگردان کمال خجندی

است و در ۷۹۴ هجری قمری « ۷۷۰ » شمسی با پدرش برای تجارت به روم رفت وی از دبیران آن عصر بوده مثنوی حجت نامه موسوم به انیس العارفین و الاحیاء فی حل المعما از اوست :

شهنشاهی که دایم از برای بزم او خیزد
 زراز خاكو و دراز آب و گل از خار و گهر از كان
 بدو روشن بدو عالی بدو خرم بدو زنده
 دماغ دین سر دولت دل سنت تن ایمان
 اگر گردون بلا بارد تویی گردون‌گه حمله
 و گر دریا گهر بخشد تویی دریا‌گه احسان
 خرد طبع ترا مسایه هنر ذات تو را سایه
 فلك قدر ترا پایه شرف صدر ترا دربان

• • •

معاذی تبریزی در شأن بدیع چنین گفته است :
 گر بحر پیش خاطر من دم زنده ز در
 شوخی نگر که قطره به دریا همی برد
 گر شعر آورد بر گفتار ما ، بدیع
 خر مهره پیش لولو لالا همی برد

سخنوران آذربایجان ص ۲۲۲ - هفت اقلیم

ج ۳ ص ۲۲۹ - تاریخ تبریز دکتر مشکور

ص ۷۷۵ - دانشمندان آذربایجان ص

۶۵- ریاض الجنة ، روضه ۵ ص ۸۰۵-

تذکره‌ی ریاض العارفین ج ۱ ص ۱۰۷

بدیعا تبریزی

نام او بدیع الزمان فرزند علیرضا عباسی تبریزی است خط خیلی خوبی داشته و یکی از خوشنویسان دوره‌ی شاه عباس اول و از مفاخر قرن یازدهم هجری قمری بشمار می‌رفت . او (بدیعا) تخلص می‌کرد در حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت و در دربار شاه عباس جزو محترمین بود . مرحوم دکتر بیانی در مورد او می‌نویسد : « این که گویند در جوانی و به قول سپهر بسال ۱۰۳۵ هجری قمری « ۱۰۰۴ » شمسی در گذشته است روا نیست و من قطعه‌یی به خط وی دارم که رباعی است و شاید از خود وی باشد که در مدح شاه صفی سروده و کتایت کرده است به این مضمون :

برتاجوران ، شاه صفی سر بادا بر فرق زمانه سایه گستر بادا
آوازه‌ی بندگی و شاهی تا هست ما بنده و شاه بنده پرور بادا

اولا اقل تا سال ۱۰۳۸ هجری قمری « ۱۰۰۷ » شمسی تاریخ جلوس شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) هجری قمری در قید حیات بوده است مرحوم تربیت و مؤلف تذکره‌ی پیدایش خط و خطاطان مدفن اورا گورستان تخت پولاد اصفهان ضبط کرده اند .

از اوست :

چون به عون الاله کرد جلوس پادشاه زمانه عبدالله

شد به تخت شهی ، به جای پدر
 سال تاریخ را (بدیعا) گفت
 کردگارا به حق شاه نجف
 آفتاب زمانه ، ظل الله
 خلق عالم شدند از این آگاه
 (شاه گردون وقار عبدالله)
 سال نو باشدش چو جبهه‌ی ماه
 برد دولت کنون به مقصد راه

* * *

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
 بدین روشنی شراب بدین نیکویی نگار
 یکی چون بهشت عدن یکی چون هو الطیف
 یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت بهار
 زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل
 درخت از جمال برگ سرکه زلاله زار
 تذرو عقیق روی کلنگ سفید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی خفته در نهفت یکی خفته در حصار
 سخنوران آذربایجان ص ۲۳۰ - فرهنگ
 سخنوران ص ۸۲ - پیدایش خط و
 خطاطان ص ۱۴۰ - دانشمندان آذر -
 بایجان ص ۶۶ - الذریعه ج ۹ ص ۱۲۹
 احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ ص ۹۷

بدیعی حکیم

از طبیبهای معروف تبریز و ازدوستان مظفرعلی نقاش بود. گاهی شعر ترکی و فارسی می گفت. مؤلف تاریخ تذکره‌ها (ج ۱ ص ۴۷۲) به نقل از (خراپات) تاریخ فوت او را ۹۸۰ هجری قمری «۹۵۱» شمسی قید کرده است حیدری شاعر تبریزی که با حکیم بدیعی معاصر بود در هجو او گفته است :

گه (بدیعی) ز شعر و گاه ز طب دم زند پیش مردم دانا
گر ز طب همچو شعر باخبر است وای بر جان بندگان خدا
شادروان تربیت می نویسد : « دیوان غزلیات کوچکی از بدیعی نزد نگارنده هست و به اغلب احتمال منظومه‌ی مثلثات لغت نیز باید از آثار همین بدیعی باشد ».

از اوست :

مرا از جوانان شیرین شمایل به جان منت است آن چه کردند بادل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گوئیم او را که پیری ست جاهل

* * *

مه من شد به من گرم عتاب آهسته آهسته

بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته

به خونم تیغ آن گل رفته رفته سرخ خواهد شد

قضا خواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته

سخنوران آذربایجان ص ۲۲۳ - فرهنگ
 سخنوران ص ۸۳ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۶۵ - مجمع الخواص ص ۲۶۰ -
 آتشکده‌ی آذر ص ۱۱۱ - ریاض الجنة
 ص ۸۰۸

برگی تبریزی

شاعری خوش مشرب و خوش گذران بوده و در اواخر حال به محلات
 رفت و در آنجا با (فکری محلاتی) شوخی داشت يك روز در حال شوخی
 او را بضرب چاقو کشت و دیری نپایید که خود نیز از همان شربت چشید و
 بیدار ابد رفت . بعضی گویند که برگگی دیوان غزلی هم دارد .
 این چند بیت از اوست :

بس مشکل است کار دل از دلنواز ما
 کاری مگر کند کرم کار ساز ما
 آورده ایم تحفه‌ی جان را به صد نیاز
 ای وای اگر قبول نیفتد نیاز ما

* * *

هر که را دشنام داد آن بی وفا مردم ز رشک
 کو مگر کرده ست او را هم اسیر خویشتن
 فکر (برگی) کن سلیمان با همه خیل و حشم
 بوده در اندیشه‌ی مور حقیر خویشتن

فرهنگ سخنوران ص ۸۳ - سخنوران
 آذربایجان ص ۲۳۵ - دانشمندان آذر-
 بایجان ص ۶۷ - خلاصة الاشعار

برهان تبریزی

نامش محمد حسین فرزند خلف تبریزی و مقیم هندوستان بود و در آنجا فرهنگی به زبان فارسی بعنوان برهان قاطع بنام عبدالله قطب شاه والی حیدرآباد دکن تالیف کرده و تاریخ انعام آنرا چنین گفته است :

چو برهان از ره توفیق یزدان مراین مجموعه را گردید جامع
 پی تاریخ انعامش قضا گشت (کتاب نافع برهان قاطع)

این فرهنگ بارها در ایران و هند تجدید چاپ شده آخرین طبع منقح آن در چهار جلد به تصحیح و تحشیه‌ی شادروان دکتر محمد معین بسا مقدمه آقای علی اصغر حکمت و سعید نفیسی و شادروان دهخدا در سال ۱۳۳۵-۱۳۳۰ شمسی به چاپ رسید. این فرهنگ از جامع‌ترین فرهنگ‌های فارسی است و بعضی کلمات اجنبی و غیر پارسی نیز در نظم و نثر پارسی آن دیده می‌شود . بعضی از فضلا و ادبای هندوستان مانند غالب دهلوی در خصوص این کتاب حواشی و تعلیقات به عناوین مختلف مثل قاطع برهان و ساطع برهان و راقع هذیان و محرق قاطع برهان و تیغ تیزتر مشتمل به رد و انتقاد نوشته‌اند . سید احمد عاصم عثمانی نیز که از فضلالی نامی عثمانی بود . در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری این مجموعه را باسم (تبیان نافع) به زبان ترکی ترجمه کرده

است و پس از اصلاح اغلاط و رفع اشتباهات مقداری از لغات بر آن افزوده و این تألیف او در قاهره چاپ شده است. در کتابها و تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده می‌باشد از شرح حال و تاریخ زندگانی برهان مطالبی بدست نیامده و در بعضی از کتابها و تذکره‌ها که شاید بتوان از آنها مطلبی بدست آورد امثال (حدیقه السلاطین تاریخ هاله قطیه) (تاریخ سوانح رکن) (تاریخ قادری) و دیگر کتب که در باب رجال علم و ادب نوشته شده است. برهان بسال ۱۰۵۴ هجری قمری «۱۰۲۳» شمسی حواشی جامع عباسی را به شکل کتابی جمع کرده است.

آقای ادیب طوسی هم بسال ۱۳۴۳ شمسی کتابی بعنوان فرهنگ لغات باز یافته، تألیف کرده که می‌توان آنرا هم ذیلی بر برهان قاطع دانست. فرهنگ نویسان متأخر این کتاب را منبع و مأخذ خود قرار داده‌اند مرحوم دهخدا در باره‌ی برهان قاطع چنین اظهار نظر کرده‌اند «من برای فرد فرد مبانی برهان سند و مدرک و شاهد و مأخذ یافته‌ام این لغت نامه از حیث صحت معانی شایان اعتماد کامل است».

اکثر فرهنگ نویسان متأخر هم این کتاب را منبع و مأخذ عمده‌ی خود قرار داده‌اند. مولف (لغت نامه دهخدا) و انجمن آرای ناصری از این جمله‌اند.

مقدمه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا ص ۱۹۹ -

برهان قاطع تصحیح دکتر معین -

دانشمندان آذربایجان ص ۶۸ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۳۵ - رباعیات الادب

ج ۱ ص ۲۵۳ - جنگ دیهم ص ۳۳۵

بزاز تبریزی

حاجی آقا بزاز تبریزی از نوحه سرایان و عزاداران هیئت سینه‌زنان دلریش بود و در بازار بزاز می‌کرده است و به زبان ترکی و فارسی شعر می‌گفت. دانشمندان آذربایجان ص ۶۹

بقایی تبریزی

میر بقایی تبریزی طبعش خالی از لطف نبوده مثنوی در باب زلزله تبریز گفته است .

از اوست :

چه پیش آمد زمین را و زمانرا	که بد می‌بینم اوضاع جهانرا
حوادث با هم از هر گوشه جستند	طلسم خاک را در هم شکستند
سواد دل‌نشین ملک تبریز	شد از فرط تزلزل وحشت‌انگیز
ز وحشت لرزه بر مردم درآویخت	که رنگ سرمه از چشم بتان ریخت
بتان در لرزه نوعی ایستادند	که از طاق دل عاشق فتادند
زمین از بسکه چون دریا خروشید	منار از خاک چون فواره جوشید
چنان بگرفت توفان زمین اوج	که رفتی هر طرف دیوار چون موج
چو شد گاو زمین را پای از پیش	زمین بر گاو بست از غم جل‌خویش

فلک عمری زمین را داشت درخاک
چنان شد در جهان جای سکون ننگ
تزلزل آنچنان شد خسانه افکن
برون جستی ز حیرت مضطرب حال
شکست از بسکه ره در خانه‌ها کرد
ز وحشت تا نظر می‌کرد رمال
برون آمد ز خاکش جست و چالاک
که بی آهن شرر می‌جست از سنگ
که جان بیرون دوید از خانه‌ی تن
ز صورت خانه‌ی آینه تمثال
نرفتی کعبتین در خانه‌ی نرد
نهی شد خسانه‌های او ز اشکال
تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۹۳ - فرهنگ
سخنوران ص ۸۷

بنده تبریزی

نامش میرزا محمد رضی فرزند میرزا محمد شفیع است پدر و پسر هر دو خط نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشتند و کتاب زینت التواریخ از تالیفات اوست .

بنده وزیر استان آذربایجان و مستوفی دیوان نادرشاه بوده او مردی باهوش و ادیب و سریع‌الخیال و بدیع‌المقال و در زبان فارسی و عربی و ترکی استاد و خیلی شیرین و لطیف صحبت می‌کرد او خط نستعلیق را از استادان بزرگوار میرعماد و میرزا صالح تتبع کرده و با استادان خود کوس برابری می‌زد .

وقتی که فتحعلیشاه به سلطنت رسید میرزا محمد خدا بنده منظور نظر شاه بود و به دستور وی موفق به تالیف تاریخ زینت التواریخ (از کیومرث تا عهد

فتحعلیشاه) شد و کتاب را تمام کرده و مورد لطف و عنایت فتحعلیشاه قرار گرفت و همچنین کتاب وقایع جنگ فرانسه و اتریش و روس را که در سال ۱۲۲۰ هجری قمری «۱۱۸۴» شمسی اتفاق افتاده بود جهت مطالعه آن پادشاه بفارسی ترجمه کرد.

دیگر از تالیفات بنده تبریزی رساله (عشق و روح و دل) می‌باشد که خیلی ساده و شیرین نوشته شده است و نسخه زینت‌التواریخ به شرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است.

۱- کتابخانه‌ی آقای عبدالحسین بیات و نسخه دیگر در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.

۲- کتابخانه‌ی مجلس جلد اول به شماره ۴۰۳۴ و جلد دوم به شماره ۲۵۸ در دو جلد بدون انجام، جزو کتب اهدایی نصرت الدوله فیروز.

۳- کتابخانه‌ی ملک جلد اول به شماره ۴۳۴۴ و جلد دوم به شماره ۴۷۹۸ و نسخه‌ی دیگرش در کتابخانه‌ی ملی تبریز به شماره ۲۷۷۳.

۴- کتابخانه‌ی جعفر سلطان القرایی در تبریز.

نسخه‌ی از کتاب وقایع جنگ فرانسه و اتریش که ترجمه کرده بود در کتابخانه‌ی ملی تهران است و یکی دیگر از کارهای برجسته میرزا محمد ترجمه‌ی خطبه بی‌نقطه و بی‌الف حضرت علی (ع) به زبان فارسی است. از مکاتبات مهم او نامه‌ی مفصلی است که از قول فتحعلیشاه به ناپلئون نوشته و تمامی این نامه در کتاب زنبیل فرهاد میرزا چاپ شده است. این دو بیت آغاز و خاتمه دیوان اوست:

ای نام همایونت طغراچه‌ی فرمانها خورشیدصفت طالع درمطلع دیوانها
 ای ریخته بی قیمت دربادیه‌ی شوق سرهای طبکاران چون ریگ بیابانها
 میرزا محمدرضا در سال ۱۲۲۳ هجری قمری « ۱۱۸۷ » شمسی بامرض

دق در تهران در گذشته و در نجف اشرف دفن شده است . از اوست :

دوش کز گیسوی شب برخور نقاب آمد پدید
 بر رخ کافور سوده مشک ناب آمد پدید
 چهره‌ی نسرین به زیر طره‌ی سنبل نهفت
 شد تذرو از ساحت گلشن ، غراب آمد پدید
 در شفق از ماه نو بر گوشه‌ی بزم سپهر
 ساغر سیمین پر از لعلی شراب آمد پدید
 تیر روشن رای مشکین کلاک چون دستور شاه
 خامه بر دستی و بر دستی کتاب آمد پدید
 زهره چون خنیاگر مشکوی خسرو تازه روی
 مست و دست افشان به کف چنگ و رباب آمد پدید
 چون خطیب محفل شه مشتری در آسمان
 حل و عقد ملک را فصل الخطاب آمد پدید
 تا گلاب افشان شود بر فرش مینا رنگ دشت
 از فراز کوه فراش سحاب آمد پدید
 بر بنا گوش سمن از جنبش بباد سحر
 جعد سنبل را هزاران پیچ و تاب آمد پدید

از دم این بر خط ریحان عبیر سوده ریخت
 و زخم آن بر رخ نسرين گلاب آمد پدید
 از نهال ارغوان وز شاخ گل در بوستان
 قطره قطره لعل و یاقوت مذاب آمد پدید
 وز گل خبری و اوراق شکوفه در چمن
 توده توده زرسا و سیم ناب آمد پدید
 راست گویی کز کف گنجور شه در بزم عید
 سیم همچون ماه و زر چون آفتاب آمد پدید
 باز در همین زمینه می گوید :
 گویی سپهری شد زمین مهر و مه و اختر همه
 یا روضه‌ی خلد برین لعل و در و گوهر همه
 هر ماهی ازوی بی کلف هر مهری ازوی درشرف
 حوران در آن از هر طرف مه روی و مه پیکر همه
 گر نیست گردون از کجا خیل ملك را گشت جا
 ورنه بهشت آمد چرا خاکش بود عنبر همه
 آری بود اوج فلك جولانگه فوج ملك
 و اندر جهان بی هیچ شك مشک است خاکستر همه
 شه بزم عید آراسته اندوه و غم برخاسته
 گیتی ز گنج و خواسته پر زیب و پر زیور همه

بر تخت زرشه جهان چون خوربه تخت آسمان
 پروین صفت بر دور آن شهزادگان يك سر همه
 بر سر همه افسر زده بر لاله مشک تر زده
 ز ایوان شه سر بر زده چون مهر از خاور همه
 فرمانده ملك عجم كهف الوری غوث الامم
 شاهانش يكسر چون خدم بنهاده سر بردر همه
 زیبا بتان سیمبر همچون تذروان جلوه گر
 از چتر کاکل سر به طاووس سر زرین پر همه
 از آتشین رخسارها کرده عیان گلزارها
 وز زلف چون طرارها دل دزد و غارتگر همه
 سخنوران آذربایجان ص ۲۳۸ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۷۰ - فرهنگ سخنوران
 ص ۸۹ - تاریخ تذکره‌ها ج ۲ ص ۶۵۱ -
 احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ ص
 ۲۱۲ - تذکره‌ی اختر ص ۳۲ - نگارستان
 دارا ص ۶۳ - سفینه‌ی محمود ص ۶۵۷ -
 تاریخ تبریز نادر میرزا

بنی تبریزی

در زمان سلطنت شاه طهماسب داروغه تبریز بود. این بیت از اوست:

تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن درد تو زن برون نخواهد رفتن

جنگ دیهیم ص ۲۰۲

بهجت تبریزی

نام او میرزا محمد مهدی و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد
تخلصش بهجت و لقبش فروغ الدین است و از معاصرین رضاقلیخان
هدایت (متوفی بسال ۱۲۸۷ هجری قمری « ۱۲۴۹ » شمسی بود .
در فارس و آذربایجان مستوفی عباس میرزا ولیعهد ایران بود پس از
وفات ولیعهد در سال ۱۲۴۹ هجری قمری « ۱۲۱۲ » شمسی به تهران رفته و
باز شغل مستوفی دیوان را داشت و در عین حال مشغول تألیفات بود که از آن
جمله تذکره‌ی السیاب و صحاف العالم می‌باشند تألیفات اولش حاوی نامه‌ها
و قصاید عربی و فارسی و ترکی اوست .
بهجت بسال ۱۲۰۳ هجری قمری « ۱۱۶۷ » شمسی در تبریز متولد شده
ولی سال وفاتش بدست نیامد . بهجت بعلت انتساب و اشتغال بخدمت فریدون
میرزای متخلص به فرخ که اولاد ارشد عباس میرزا بوده خود را در تألیفات
و مکاتباتش فروغ فرخی معرفی کرده است .
از اشعارش در دسترس ما نبود .

ریحانت الادب ج ۱ ص ۲۹۷ - فرهنگ

سخنوران ص ۹۲ - الذریعه ج ۳

بهرام بیگ تبریزی

نام او ابوالفتح بهرام میرزا فرزند شاه اسماعیل اول و برادر شاه طهماسب اول است و بهرام تخلص می‌کرد. بهرام میرزا دانشمند بود و مانند برادران دیگرش (سام میرزا و القاص میرزا) شاعر و خوشنویس بوده و در تاریخ ۹۳۶ هجری قمری «۹۰۸» شمسی در ۳۳ سالگی درگذشت.

شاهزاده بهرام خطوط را بخصوص نستعلیق را خیلی خوب می‌نوشت و از هنر موسیقی بحد کافی اطلاع داشت آثار و خطوط او در کتابخانه‌ی خزینه‌ی اوقاف اسلامبول موجود است.

امیر یحیی فرزند عبدالطیف قزوینی که بسال ۹۶۰ هجری قمری «۹۳۱» شمسی وفات کرده کتاب لب‌التواریخ را بنام بهرام میرزا تالیف کرده است. این رباعی مشهور از شاهزاده است :

بهرام در این سراچه‌ی پر شر و شور

تا کی به حیات خویش باشی مغرور

کرده‌ست در این بادیه صیاد اجل

در هر نفسی هزار بهرام به گور

...

ساقی ز رطل عشرت‌پرساز جام‌جم را	باشد زمانی از دل بیرون کنیم غم را
خاک ره تو گشتیم از شوق پای بوست	آه از دروغ داری از راه ما قدم را
برمن گذشت از حد جور تو ای ستمگر	برجور دیده‌ی خود از حد مبرستم را

دل در خم دو زلفت بیتاب تا نگردهد بر یکدیگر مرده تاب آن زلف خم به خم را
(بهرام) چون پیردی سوی دهان اورا بهتر که پیش گیری زین پس ره عدم را
خوشنویسان ج ۱ ص ۱۰۳ - دانشمندان
آذربایجان ص ۷۲

بهرام بیگ تبریزی

از احوال او همین در دست است که از اولاد شاه صدر بوده و این
شعر منسوب به اوست :

بت صراف کافگنده است طرح دلبری بامن

دمادم می کند از ناز جنگ زرگری با من

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۲۲۴ - فرهنگ

سخنوران ص ۹۲

بهشتی تبریزی

نامش میرزا رحیم معروف به مشیرالاطباء مردی روشنفکر و متین و
فرهنگ دوست و وطن پرست بوده و در پیشرفت فرهنگ آذربایجان فعالیت
و مجاهدت کرده است و از پزشکان نامی تبریز بود وی در سال ۱۳۵۱ هجری
قمری « ۱۳۱۱ » شمسی در تبریز وفات کرده و در گورستان طوبائیه تبریز دفن
شده است . از تالیفات او عبارتند از : رساله‌ی مدینه در دفاع از دین
اسلام این کتاب چاپ شده است و کتابی هم در مضرات مشروبات الکلی و

تضعیف قوای عقلی و شسته است . مرحوم کمال بهشتی نیز که از شعرا و فضیله‌ی
تبریز است فرزند آن مرد شریف می‌باشد .

این اشعار از مرحوم میرزا رحیم بهشتی است :

ای وطن ای مادر عزیزتر از جان	جان عزیزان همه به خاک تو قربان
هر که نه حب تو بر دل است نه آدم	هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن	عشق تو با روح راه یافته بر جان
زار و زبون آنچنانکه بینمت از چیست	خوار و ذلیل از چه گشته‌ای تو بدین سان
آه چه شد آن تهمتنان رشیدت	آه کجا رفت زال و رستم دستان
فتح و جهان‌گیری و شجاعت و غیرت	بود زایرانیان نشانه به دوران
گر به رخت خون‌خویش ریزم از آن به	خون دل آرم برون ز دیده‌ی گریان

سخنوران آذربایجان ص ۲۴۵ - جنگ

دیهم ص ۲۸۲ - داستان دوستان ص ۱۰۸

بیانی تبریزی

نامش بهرام بیگ فرزند نقدی بیگ از شعرای قرن یازدهم هجری قمری
است خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و در بهار به کتابت و در زمستان به تجارت
و پوستین‌دوزی مشغول بود . او در شعر بیانی تخلص می‌کرد .

از اوست :

جانم ز مهر یار و ز درد استخوان پر است
چشم ز اشک حسرت و دل از فغان پر است

با اینکه چاك چاك شد از تیر غمزه‌اش
همچون جرس هنوز دلم از فغان پر است

• • •

کیست از ما تنگ روزی تر که دایم رزق‌ما
آید از شق قلم یا دیده‌ی سوزن برون
مانند خانه‌یی که کند صاحبش سفر
بستیم دیده بر رخ مردم چو یار رفت
مانند خسروی که سپاه از پیاش رود
از تن روان شدند حواسم چو یار رفت

• • •

از طریق عشق کس بی‌کاهش نن‌نگذرد
رشته چون فربه شود از چشم سوزن نگذرد
کی بکوشش می‌توان شد از سیه‌روزی خلاص
هیچکس از سایه‌ی خود در دویدن نگذرد

مجمع‌الخواص ص ۲۷۱ - دانشمندان

آذربایجان ص ۷۲ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۲۴۷ - تذکره‌ی نصرآبادی

ص ۳۹۰ - صبح گلشن ص ۷۱ - احوال

و آثار خوشنویسان ج ۱ ص ۱۰۲ - گلزار

چاپ‌پدان چ ۱ ص ۲۲۴

بیانی تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هجری قمری تبریز است مولف مجمع‌الخواص (۱۰۱۶ هجری قمری) «۹۸۶» شمسی که با وی معاصر بود می‌نویسد: (از اوایل عمر خود را به زرکشی صرف کرد و بعد به کاغذ‌بری و نقاشی مشغول بود).

این بیت از اوست:

مه من سوی مسکینان نگاهی می‌توان کردن

اگر هر روز نتوانی به ماهی می‌توان کردن

مجمع‌الخواص ص ۲۷۱ - الذریعه ج

۹ ص ۱۵۰ - سخنوران آذربایجان ص

۲۴۸ - دانشمندان آذربایجان ص ۷۴

بینش تبریزی

نامش محمد علی پسیان متخلص به بینش اصلش از قراباغ ولی مقیم

تبریز و به تبریزی معروف و ملقب به کاشف‌الاسرار است.

پسیان عموی کلنل محمد تقی خان پسیان می‌باشد او صوفی مشرب و

خود رئیس فقرای وقت ذهبیه‌ی تبریز بود و در ماه شعبان سال ۱۳۳۶ هجری

قمری «۱۲۹۶» شمسی وفات کرده است. پسیان مجموعه‌ی بنام (هفت مجمر)

سروده که به سال ۱۳۲۳ هجری قمری در تبریز به‌چاپ رسیده است.

از اوست :

بنام آنکه اول شد از اول
محبت نار را ریحان نماید
محبت بر جهان بنخشد حیاتی
محبت از نبات آورده حیوان
زانسان نور حق او کرده ظاهر

در پایان گوید :

به عهد دولت سلطان مظفر
چه روزی بهجت افزا همچون روز
ز (پسیانم) من و فرموده دلدار

از غزلهای اوست

زلزلش آب حیوان آفریدند
چو بگشود از رخ آن موی مسلسل
ز عکس آن جمال عالم آرا
زابروی کج و ماه جبینش
مراهم (کاشف الاسرار) کردند

بود اوهمام در ذاتش معطل
محبت جسمها را جان نماید
جمادی را دهد روح نباتی
ز حیوان هم عیان او کرده انسان
محبت هست بر این ملک قاهر

به روزی شد تمام این هفت مجمر
که بودی از ربیع الاول آن روز
که هستی (بینش) و (کشاف الاسرار)

ز چشمش عین اعیان آفریدند
بهشت و باغ رضوان آفریدند
جمال حور و غلمان آفریدند
هلال و بدر تابان آفریدند
به سرم سر پنهان آفریدند
سخنوران آذربایجان ص ۲۴۸ - تذکره
الاولیای پرویزی ص ۱۷۱ - جلالیه

پاشایی تبریزی

راجع به او از تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بود مطلبی بدست نیامد
 این بیت از کتاب گلچین جهانبنانی به نام اوست ۱
 هرگز لب من چاشنی خنده نداشت
 چون غنچه‌ی آفت زده نشکفتم و رفتم
 جنگ دیهیم ص ۲۷۰ - گلچین جهانبنانی

پرتو تبریزی

این بانو از شعرای شیرین کلام و باذوق بوده . ولی از جزئیات احوالش
 چیزی در دست نیست جز اینکه از سخنوران سده‌ی دهم هجری قمری تبریز است.
 از اشعار اوست :
 منم ز نیک و بد دهر دم فرو برده
 سر وجود بجیب عدم فرو برده
 چو صورتم زبد و نیک کاینات خموش
 گشاده چشم تماشا و دم فرو برده
 بنفشه‌وار زهر سو سیاه بختی چند
 بگرد کوی تو سرها بهم فرو برده
 صفای (پرتوی) از اشک خاکسارانش
 که بی غبار بود خاک نم فرو برده

در تذکره‌ی جواهر العجایب (مؤلفه‌ی ۹۶۴ هجری قمری) این مطلع
از او نقل شده است :

حامه گلگونی در آمد مست در کاشانه‌ام

خیز ای همدم که افتاد آتشی در خانه‌ام

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۲۴۷ - دانشمندان

آذربایجان ص ۷۵ - زنان سخنور ج ۱

ص ۷۴ - سخنوران آذربایجان ص ۲۴۹ -

جنگ دیهیم ص ۳۵۳

پوغم تبریزی

نامش میرزا احمد متخلص به پرغم از شعرای محبوب و محترم تبریز
بود مدتی در ممالك عثمانی مشغول سیاحت و استراحت بود و در شهر از میر
با اسرار علی‌شاه مولف حدیقه الشعرا ملاقات کرده است. دیوان او بنام (غمخانه)
معروف و چندین بار در تبریز چاپ شده است. پرغم اشعار ترکی و فارسی
خیلی خوب می‌گفته و در تاریخ تالیف دیوان خود چنین گفته است :

(عین و چهار عین) که زد طبل الرحیل

شاید بنام ما زند این دیر خاکدان

سخنوران آذربایجان ص ۲۵۰ - مولفین

مشار ج ۲ ص ۱۵۲ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۷۵

پروانه

نامش ملا نقی تبریزی معروف به خلاق المعانی است . در علوم هیئت و منطق و ریاضیات سرآمد عصر خود بود و بیشتر اشعارش بزبان ترکی است .
تذکره‌ی حدیقه الشعرا - دانشمندان

آذربایجان ص ۷۵

پهلوان تبریزی

نامش میرزا علی بیلدار تبریزی است . او در قرن دهم هجری قمری می‌زیست وبا وجود اینکه عامی بود صدای مطلوبی داشت و خوب می‌خواند و گاهی هم شعر می‌گفت و در کار خود پهلوان بود .
از اوست :

تا گشت مرا دل زغم باز پریشان جمعیت خاطر شده بسیار پریشان
جانا نشوی همدم اغیار که آخر گل می‌شود از همدمی خار پریشان
دانشمندان آذربایجان ص ۷۶ - تحفه‌ی

سامی ص ۳۶۹ - سخنوران آذربایجان

ص ۲۶۲

تاثیر تبریزی

نامش میرزا محسن از شعرای عهد شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ -

۱۱۴۰ هجری قمری) « ۱۰۷۲ - ۱۱۰۶ » شمسی و از نوادگان ابوالخان زرگر تبریزی است و از طرف مادر هم به محمد حسین چلبی تبریزی می‌رسد. آبا و اجداد تأثیر در زمان شاه عباس کبیر از تبریز به اصفهان رفته‌اند و تأثیر در اصفهان بدنیا آمده است. او جوانی از هر حیث برازنده و دلچسب و آرام و متین بود. شیخ محمد حزین در تذکرة المعاصرین نوشته است: « تأثیر صاحب آداب حمیده و اخلاق پستدیده بود. نواب وحیدالزمان در مقام تربیت او برآمد دفتر آوارچه عراق را به او مفوض داشته و بعد از آن در اواخر صفویه مدتی بوزارت دارالعباد یزد رسیده در عالم سیاق و انتظام مهمام دیوانی و حسن معاشرت با انام بی‌قرینه و با این خاکسار صدیق دیرینه بود و در اواخر مدتی دست از مهمات دنیا باز داشته بعزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بود که وفات کرده و برحمت خدا پیوست او از هر نوع شعر بسیار گفتی و فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ و معنی بیشتر از بعضی یاران آشنا بود ». میرزا طالب‌خان تبریزی هم در خلاصة الافکار چنین نوشته است:

« میرزا محسن تأثیر از تبارزه‌ی عباس‌آباد و سخنوری بزرگ‌منش و نیکو نهاد است مقارن فتنه‌ی افغان از فتن زمان وارسته در زیرزمین وطن ساخت: دیوان اشعارش قریب ده هزار بیت می‌باشد » و اله در ریاض الشعرا قریب به این مضامین شرح حالی نوشته است و خوشگو هم در سفینه خود چنین می‌نویسد:

« در میان متأخرین شاعر مضبوط بفصاحت و بلاغت تأثیر در اصفهان نبوده و در عهد پادشاه شهید اشعار خود را به خدمت حکیم الممالک شیخ حسین متخلص به شهرت فرستاده منظور نظر جمع شعرای هندوستان گردید. تأثیر

وقتیکه مأموریت یزد را قبول کرد به عمران و آبادی آنجا پرداخته و قناتی
هم بنام «تأثیرآباد» احداث کرده است. چنانکه گوید:

بی شبهه و شک نبود آبی در یزد
از جانب شرق آن برای صلحا
نا مشرب آن گلشن و گهنا باشد

بیرون کردم قناتی از لطف خدا
(تأثیرآباد) شد بنام آن چشمه

و آن نام او (معجزه) تاریخ بنا

ولی متأسفانه در اثرسعیات و بدگویی مخالفین در سال ۱۰۸۷ هجری
قمری «۱۰۸۶» شمسی از مقام و منصب خود معزول گشته است چنانکه
می‌گوید:

چون خلاص از عمل یزد شدم گشتم آسوده فتادم به بهشت
پی تاریخ یکی زاهل سخن قلم آورد و تخلص بنوشت
تاریخ درگذشت او را شاعر معاصرش میرزا داود اصفهانی متخلص

به (عشق) چنین گفته «آه ازتأثیر آه» محقق می‌شود که وی بسال ۱۱۳۱ هجری
قمری «۱۰۹۷» شمسی از این دنیا رحلت کرده و به رحمت خدا پیوسته است
ولی مؤلف ربیحات‌الادب درگذشت او را ۱۱۲۹ هجری قمری «۱۰۹۵» شمسی
ضبط کرده است. کلیات دیوان تأثیر حاوی غزلیات و قصاید مقطعات و
رباعیات و هفت مثنوی است. برگزیده قصایدش درنعمت و منقبت ائمه‌ی
اطهار است. دیوان او با این بیت شروع می‌شود:

ای در کف مهر نوسر رشته‌ی عنوانها دارند سرافرازی از نام تو دیوانها
 سراج‌الدین علیخان (آرزو) که با تأثیر معاصر بود در چراغ هدایت
 که اشعار متأخرین و معاصرین خود را نوشته بیشتر از همه از او شعر ضبط
 کرده است و مصطلحات دوره‌ی صفویه را از ابیات وی درآورده است .
 از يك قسمت از مثنویات او بشرح زیر اسم برده می‌شود :

مثنوی گلزار سعادت در بحر خسرو شیرین نظامی گنجوی .
 مثنوی جهان‌نما در بحر مخزن الاسرار در وصف عمارت باغ فرح آباد
 اصفهان .

مثنوی منهاج المعراج در بحر متقارب راجع بشب معراج حضرت
 رسول (ص) .

مثنوی ثمرة الحجاب در بحر هفت پیکر نظامی گنجوی .
 مثنوی میمنت در بحر متقارب .
 مثنوی حسن اتفاق در بحر لیلی و معجون و چند مثنوی دیگر .
 دیوان او تا حال چاپ نشده ولی نسخ خطی آن بشرح زیر در کتابخانه‌ها
 موجود است :

- ۱- کتابخانه‌ی مجلس (بشماره ۸۵۳۶) .
- ۲- کتابخانه‌ی سپهسالار (بشماره ۲۸۳) .
- ۳- کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه (بشماره ۳۶۲۸) .
- ۴- کتابخانه‌ی صدرالدین محلاتی در شیراز .
- ۵- کلیات دیوان در تبریز کتابخانه‌ی سلطان‌القرایی است .

۶- کتابخانه‌ی پرفسور شیرانی در لاهور (به شماره ۱۱۶۵/۲) .

مؤلف صحف ابراهیم می‌نویسد :

« کلیات دیوان تأثیر در حدود ده هزار بیت است و در اشعار او مضامین تازه آئین متأخرین و محاورات و اصطلاحات جدید بسیار است » .
این قطعه در وفات (میرنجات) ناظم منظومه‌ی گل کشتی و رئیس کتابخانه‌ی سلطان حسین هم از اوست :

نمک خوان شعر میرنجات که نیکویش جمله را حالیست
از جهان رفت و بهر تاریخش همه گفتند (جای او خالیست)

۱۱۲۲

این قطعه را هم در کشته شدن خسروخان سپهسالار قندهار سروده است :

چون سپهسالار ایران کشته شد در قندهار

نام او تاریخ شد یعنی که (خسرو میرزا)

۱۱۲۴

نمونه‌یی از اشعار عاشقانه اوست :

بر کوی رحمت از گنه افتاده راه‌ما سنگ نشان ما شده کوه گناه ما

• • •

ما به امید فضل زندگانی می‌کنیم آه اگر افتد به دیوان عدالت کارما

• • •

مرا از فطرت خورشید تابان این پسند آمد

که در پیک چشم می‌بیند بزرگ و خرد دنیا را

• • •

از چشم غیر دور که امشب به کام دل
با دیده زآستان تو رفتم غبار را

• • •

نه به سر شوق نگاری نه حضوری (تأثیر)
عشق کفری شده از دست مسلمانی ما

• • •

همت سرشارم از دنیا کند پهلوی
چشم نا بر دست خود باشد حباب آسمان مرا

• • •

ما چون کتاب ، بیهده گویا نمی‌شویم
تا همدی به ما نرسد و نمی‌شویم

• • •

گر چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته‌ام
در ریاض آفرینش دسته‌ی گلدسته‌ام

• • •

بس که بر من دور از او هر لحظه سالی بگذرد
محنت امروز من باشد غم دیرینه‌ام

• • •

رنگ زرد و اشک گلگون صورت حال من است

نامه‌ی خود می‌توانم شد اگر می‌خوانیم

• • •

معنی دزدیده‌ام «تأثیر» در دیوان دهر

جا به دنیا دارم اما ز اهل دنیا نیستم

• • •

(تأثیر) دل خسته به این ناز فروشان

بی‌منفعت بوسه مسلم نفروشم

• • •

از حیا هر لحظه رخسارش به‌رنگی می‌شود

از تماشای گلی سیر گلستان می‌کنم

• • •

ناز پروردی که (تأثیر) از وجودم عار داشت

همره نعشم روان شد کامرانی را بین

• • •

آسودگی نگردد از راه سعی حاصل تا خواب خود نیابد نتوان به خواب رفتن

• • •

چندان که روزگار گره زد به کار من گردید باز دانه‌ی دام شکار من

خاکم به باد رفت و ندارم شکایتی شاید به کوی یار نشیند غبار من

• • •

آسودگی کجاست ندانم مکان تو عنقا مگر خبر دهد از آشیان تو

* * *

گر با عذار لاله گون، مستان به گلشن بگذری

روی تو می گوید به گل یا جای من یا جای تو

* * *

در روز سیه یار بود یار موافق يك چشم ندیده ست کسی سر مه کشیده

دانشمندان آذربایجان ص ۷۷ - تذکره

المعاصرین حزین ص ۷۲ - شمع انجمن

ص ۹۸ - تذکره‌ی نصرآبادی ص ۱۱۹ -

ریحانت الادب ج ۱ ص ۳۱۵ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۶۳

تذریقی

تذریقی شغلش کلاهدوزی بوده و در اشعارش هزل زیاد است .

از اوست :

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود

شد مهر من یکی دو به آن مه از آنکه بود

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۲۷۷

تسکین تبریزی

نامش میرزا فتحعلی برادر دایرا ب بیگ جویامی باشد او معاصر عالمگیر

شاه (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸) هجری قمری « ۱۰۸۰ - ۱۰۳۶ » شمسی بود و تسکین
تخلص می کرد .

از اوست :

شب‌ی که عارض او را بخواب می‌بینم
ستاره می‌شمرم آفتاب می‌بینم

• • •

به کیش حق پرستان کفر از پندار می‌باشد

رگ گردن میان اهل دل زنار می‌باشد

سخنوران آذربایجان ص ۲۷۰ -

دانشمندان آذربایجان ص ۸۷ - الذریعه

ج ۹ ص ۱۷۰

توپچی تبریزی هریسی

نامش محمد علی سلطان اهل خانمرود هریس و از سخنوران قرن

چهاردهم هجری قمری بوده و شعر به زبان ترکی هم می‌گفته است .

نمونه‌یی از اشعار اوست :

ساقیا باده بده این دل من محزونست

اشك جاری كنم از دیده مگر جیحونست

در جهان هر چه طلب کردم و نایافتمش

آنقدر دانمش از طالع نامیمونست

تکیه بر دولت و بر جاه نیایست زدن
 که لجام همه در دست همین گردونست
 هست زاهد پی طامات ریایی شب و روز
 این همه زهد وریا کرده خودش مغبونست
 رسم بودست که مجنون پی لیلی می‌رفت
 این زمان لیلی بیچاره پی مجنونست
 نبود چرخ دو روزی بمراد احدی
 گاه لقمان گاه ارسطو و گاه افلاطونست
 آرزو دارد از آن مرقدشش گوشه‌ی تو

(توبچی) مادح از این مسئله دل پر خونست
 دانشمندان آذربایجان ص ۸۷ - سخنوران
 آذربایجان ص ۲۷۱ - الذریعه ج ۹ ص
 ۱۷۹ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۳
 ص ۲۲۶۰

توسنی تبریزی

از شعرای تبریز بوده . در عهد اکبر شاه به هندوستان مسافرت کرده
 است و در مضمون تراشی و گل دسته‌بندی و خلال‌سازی و جامه‌چینی استاد بود.
 از اوست :

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیز
 تنگتر گیرد زمجنون در بغل صحرا مرا

* * *

هیچ معشوقی وفا با عاشق شیدا نکرد
گل بصد ناخن گره از کار بلبل وا نکرد

* * *

بلاست دست تهی دیدن هواخواهان
عجب که بحر نمی‌گردد از حباب خجل
دانشمندان آذربایجان ص ۸۸- سخنوران
آذربایجان ص ۲۷۲- روز روشن ص ۱۲۶

ثابت تبریزی

از شعرای اواسط قرن سیزدهم هجری قمری بوده و در اندیل رود قات
تبریز متولد شده است. ساکن تبریز بود. به زبان ترکی و فارسی شعر می‌گفت
دیوانی دارد که حاوی ۲۵۰۰ بیت است. غالب اشعار او در مرثیاتی سیدالشهداست.
از اوست :

شانه بر زلف مزن خون دلم را تو مریز
آشیان بسته دلم در سر آن زلف پریش
(ثابت) از زاهد پشیمینه حذر کن بگریز

گرگ طبع است ولی آمده در صورت میش
دانشمندان آذربایجان ص ۸۸- ریحانت

ثابت تبریزی

ثابت تبریزی نامش حاجی محمد علی و ثابت تخلص می‌کرد. دیوانی دارد که مخلوط از اشعار ترکی و فارسی است او از راه صحافی و جلدسازی امرار معاش می‌کرد و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری «۱۲۷۴» شمسی در (۶۰ سالگی) وفات کرده است.

نمونه‌ی زیر از اشعار ترکی و فارسی اوست :

پیغوبسان باشیوه بو خط و خال و زلف و مژگانی

گینه پیغمبر خوبان بونه اجماع امت دور

* * *

وین حمد خدا راست که او قادر و یکتاست

ار چشم نهان باشد از اوصاف مبراست

سخنوران آذربایجان ص ۲۷۳ -

دانشمندان آذربایجان ص ۸۹ -

ریحانت الادب ج ۱ ص ۳۶۱

ثابت تبریزی

از معاصرین صائب تبریزی است روزی مولانا صائب غزلی که مطلعش

این است خواند :

طلوع صبح به تیغ کشیده می‌ماند شفق به بسمل در خون پییده می‌ماند

ثابت فوراً این مطلع را بعرض رسانید :

دو ابرویش بدو نیغ کشیده می‌ماند

دو نرگش بغزال رمیده می‌ماند

از اوست :

گل بتاراج‌خزان رفت و گلستان‌شد خراب

دیگر ای بلبل بگو در انتظار چیستی

دانشمندان آذربایجان ص ۸۸ - روز

روشن ص ۱۳۷ - ریحانت‌الادب ج ۱

ص ۳۶۲ - سخنوران آذربایجان ص ۲۷۳

ثقة الاسلام تبریزی

نامش میرزا علی آقا فرزند میرزا موسی ثقة الاسلامی است . در شب جمعه ماه رجب سال ۱۲۷۷ هجری قمری «۱۲۳۹» شمسی در تبریز متولد شدند . شادروان ثقة الاسلام از علما و فقها و فضلا و دانشمندان معروف آذربایجان و یکی از شخصیت‌های شجاع و وطن‌دوست و شریف بود . او شعر می‌گفت و در نثر فارسی و عربی نیز استاد مسلم و در علوم معقول و منقول بدرجه عالی و به مقام منیع اجتهاد رسیده بود .

مرحوم علامه بزرگ آقا سید کاظم عصار در مورد ایشان چنین می‌نویسند :

« وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام در تاریخ و جغرافی و

نجوم و علوم الرجال مطلع و در کتاب شناسی تسلط زیادی داشت و بزبان

فارسی و ترکی و عربی و فرانسه مسلط بود . و نثر شیرین می‌نوشت .
شادروان شهید ثقة الاسلام در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری به عتبات
عالیات مشرف شده و فقه و اصول را در محضر شیخ زین العابدین مازندرانی
« مرجع شیعه » و حاجی شیخ علی یزدی تکمیل کرد و در سال ۱۳۰۸ هجری
قمری به ایران مراجعت کرده و در انجام کارها و فیصله امور و مهمات مردم
علاقه زیادی داشت . مردم هر روز در محضرش حضور بهم رسانیده کمک
و یاری می‌خواستند او در سیاست و کارهای اجتماعی آگاهی و وقوفی
کامل داشت .»

در منطق و بیان و در فصاحت و بلاغت مشهور و نافذ الکلام بوده و در
دوران استبداد صغیر و پس از اینکه محمد علی شاه مجلس را به توپ بست
مردم تبریز بر علیه استبداد قیام کردند و اعاده‌ی مشروطیت را می‌خواستند و
بین دولت و ملت اختلافاتی بوجود آمد آن مرحوم نهایت مساعی جمیل در
خیرخواهی دولت و ملت مبذول و آنی از کمک و یاری به مردم فروگذار
نمی‌کرد و صلاح حال عموم را در مجالس و محافل عمومی و خصوصی
مطرح می‌کردند در روزهایی که سربازان روس ناروا آذربایجان را اشغال
و آزادیخواهان را به قتل می‌رسانیدند آن شادروان را نیز بازداشت کردند
و اصرار داشتند سندی از او بگیرند که مشروطه خواهان با ارتش روس
جنگیده‌اند منظورشان این بود که با در دست داشتن این سند به عنوان فتح
تبریز آذربایجان را به روسیه ضمیمه نمایند ولی آن شادروان با کمال شجاعت
از امضاء چنین سند ناشرافتمندانه‌یی امتناع نمودند و زیر بار نرفتند هر چه

اصرار و تهدید کردند موثر واقع نشد و بلکه بیشتر موجب امتناع و مقاومت معظم‌له گردید تا اینکه در سال ۱۳۳۰ هجری قمری « ۱۲۹۰ » شمسی روز عاشورا در مقابل چشم مردم حق‌شناس آذربایجان ناجوانمرانه در محل فعلی دانشسرای پسران تبریز او را باچند تن دیگر از مردان شریف و وطن دوست به دار آویختند. آن شادروان بزرگوار مرگ را قبول کرد و زیر بار ذلت نرفت. منصوروار گریه‌برندم پهای دار مردانه جان‌دهم که جهان‌پایدار نیست ادیب الممالک فراهانی در قتل آن شادروان سه بیت زیر را گفته‌اند :

علی فرزندی موسی عالم راد	جهان فضل و دانش ، کرسی داد
گرامی فحل دانشمند استاد	بدار خلد شد از دار پیداد
فلک گفتا که در ماه محرم	(علی بردار شد مانند میثم)

میرزا اسدالله تبریزی در تاریخ وفات آن شادروان گفته است :

قتیل روز عاشور محرم به شمسی سال شد آلوده در غم

۱۳۳۰ هجری قمری

امام هشتمین را بود همنام به دار غم چو عیسی یا چو میثم

۱۲۹۰ هجری شمسی

مرحوم ثقة الاسلام از هر حیث مردی شایسته و روحانی واقعی بود و

تألیفات زیادی بشرح زیر دارد :

۱- «تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته» این کتاب شامل دو قسمت است :

اول رساله‌یی است درباره بقعه سید حمزه و بقعه عون ابن علی ، دوم بخشی است در باره زلزله که باعث ویرانی تبریز شد و فایده بنای باغ شمال تبریز

و علت آن ، این کتاب در سال ۱۳۳۳ شمسی در تبریز چاپ شده است .

۲- « رساله لالان » این کتاب به قطع جیبی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری « ۱۲۸۷ » شمسی تألیف و در استانبول چاپ شده است .

رباعی زیرین از آن رساله است :

آنی که زبان بی‌زبانان دانسی احوال دل شکسته حالان دانسی
گرخوانمت از سینه‌سوزان شنوی و دم نزنم زبان لالان دانسی
۳- « مجموعه تلگرافات » .

۴- ترجمه فارسی بت الشکوی ، تألیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار

عتبی .

۵- « مرآت الکتب » یا اثماء الکتب در دو جلد در بیان تراجم و آثار و تألیفات علمای شیعه که یکی از ممتازترین تألیفات آن شادروان می‌باشد ولی تا حال چاپ نشده است .

۵- ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سیدالشهدا که در سال ۱۳۲۹ هجری قمری « ۱۲۹۰ » شمسی به چاپ آن اقدام شد ولی بواسطه حوادث و ناراحتیهای مردم اجازه نداد که بیش از شانزده صفحه چاپ شود و ۲۳ سال بعد در سال ۱۳۵۲ هجری قمری « ۱۳۱۲ » شمسی بقیه آن کتاب چاپ شد .

۷- « مراسلات و منشآت » نامه‌های اوست که نزد آزادیخواهان و دوستانش مانده است . تعداد آن نامه‌ها در زندگی نامه پانصد رقعہ نوشته شده است .

- ۸- رساله «اگر ملت» و «اگر ما آذربایجانیان» .
- ۹- «کتاب تسهیل زیج هندی» یا «تسهیل زیج محمد شاه هندی» در ۳۸۰ صفحه نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی مجلس موجود است .
- ۱۰- «تاریخ سید حمزه و طاق علی شاه» .
- ۱۱- «سیاست اسلامی» .
- ۱۲- «ظلم والد به ولد» رساله‌ی کوچکی است که از عربی به فارسی ترجمه شده است .
- ۱۳- «واگون ملت به کجای رود» نام این کتاب بعداً به بالن ملت تغییر یافت .
- ۱۴- «مشروطه یا مشروعه» .
- ۱۵- «رساله‌ی سیاست» .
- ۱۶- «علم رجال» .
- ۱۷- «جنگ خصوصی» .
- ۱۸- «حواشی و شروح» .
- ۱۹- «کتاب مجمل از حوادث روزانه‌ی مشروطه» شادروان ثقة الاسلام پایه‌گذار و حافظ مشروطیت ایران بوده در این راه از جان و مال گذشت و نامی ابدی از خود بیادگار گذاشت . این شهید فقید نویسنده و محقق توانایی بود و در نظم و نثر قدرت کافی داشت و در تاریخ وفات حجت الاسلام نیز قطعه زیر را گفته است

حجة الاسلام آن شمع هدایت کز نری

تا ثریا جمله را مستغرق انوار داشت

بحر انواع فضائل مرکز علم و عمل
 که فنون و فضل راهم چون خط پرگار داشت
 چشم پوشید از جهان و راه عقبی برگرفت
 ز آنکه جاجنات تجری تحتها الانهار داشت
 بهر تاریخش سروش غیب از الهام حق
 گفت الواح سماوی اسم (الغفار) داشت

« ۱۳۱۲ »

او غزلهایی بزبان ترکی آذربایجانی نیز گفته است و در زندگی نامه‌اش نقل شده است . آقای نصرت الله فتحی که آتشبک تخلص می کرد کتابی بنام « زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی » تالیف و بوسیله بنیاد نوریانی چاپ شده است . شادروان ثقة الاسلام الفیه‌یی در شیوه‌ی الفیه‌ی حجة الاسلام میر در ۴۵۴ بیت در حق عماد الاسلام رئیس السادات تبریز بطور طنز آمیزی گفته است :

و من عجیب قصة الجلیس واقعة الحمام للرئیس
 قال رئیس سادات الکرام عزمت فی یوم الی الحمام
 از رباعیها و اشعار اوست :

شب هجر تو نشانی ز قیامت دارد
 یا به پنهان خبری ز آن قد و قامت دارد

ره به سر منزل مقصود نخواهد بردن
 هر که بیم از ستم سنگ ملامت دارد

• • •

پرتاب پریده را به دست آوردن
 شکر ز عصاره‌ی کبست آوردن
 در خانه‌ی مور ، پیل مست آوردن
 بتوان ، نتوان تو را به دست آوردن

در هجر تو ای نگار دل خون گرید
 چون ابر بهار و رود جیحون گرید
 يك شب که به روی چون گلت چشم گشود
 ز آن پس همه روز اشك گلگون گرید

ای شب وصل در صبح به من باز مکن
 این همه جور به جانم ز نو آغاز مکن
 آفتاب رخ جانان ز گریبان سرزد
 حاجتی نیست به خورشید تو رو باز مکن
 طایر دولتم امشب به سرم سایه فکند
 مرغ جان يك دمه بنشین و تو پرواز مکن
 او اشعار ترکی بزبان آذربایجانی نیز دارد .

سخنوران آذربایجان ص ۲۷۴ -

دانشمندان آذربایجان ص ۹۱ - ریحانت

الادب ج ۱ ص ۳۶۹ - فرهنگ سخنوران

ص ۱۲۲- کتاب زندگی نامه شهید نیک نام
ثقة الاسلام تبریزی تألیف نصرت الله فتحی

جانبی تبریزی

مولف خلاصة الاشعار می نویسد : « جانبی از شعرای تبریر و در میان اقران به حلیه‌ی فصاحت و بلاغت مزین و محلی است » او از شعرای قرن دهم هجری قمری می باشد . در تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۰ نوشته شده که مولانا صائب گویا در سنه‌ی ۱۰۵۰ در تبریز تشریف داشته اند زیرا که سیاح معروف عثمانی « اولیای چلبی » در آن تاریخ که با سمت ماموریت مخصوصه به ایران و تبریز آمده بود در سیاحت نامه خود چنین نوشته است : « ۷۸ نفر از شعرای فصیح اللسان و بدیع البیان و صاحب دیوان در تبریز وجود دارند . یاوری صابیی ، اهمی چاکری ، جانی ، راضی ، واحدی از جمله آنان محسوب می گردند » .

از اوست :

شمع را روشن من امشب ز آتش دل کرده ام

تا به بزم آن پری يك لحظه منزل کرده ام

سخنوران آذربایجان ص ۲۸۰ - تحفه

سامی ص ۲۵۳ - الذریعه ج ۹ ص ۱۹۰-

دانشمندان آذربایجان ص ۹۲

جبار تبریزی

محرر آیت‌الله حاجی میرزا یوسف آقا مجتهد بوده و جبار تخلص می‌کرده است در شوخی و مطایبه و هزلیات بی‌نظیر و استاد بود و شعر ترکی می‌گفت. حاجی میرزا یوسف آقا یکی از مجتهدین معروف و محبوب تبریز بوده است.

فرهنگ سخنوران ص ۱۲۶ - دانشمندان
آذربایجان ص ۹۳

جرعه تبریزی

نام او شمس‌الدین ابوالفتح است و از شعرای سده سیزدهم هجری قمری می‌باشد مولانا جرعه علاوه بر اینکه شعر خوب می‌گفت خط خیلی خوبی هم داشت کتابهای زیادی بخط خودش در تبریز نوشته و چاپ شده است از جمله آنها «جهان‌نما» ترجمه و تالیف «فلوگون» را فائل و کلیات قاآنی است که بترتیب در سال ۱۲۵۷ - ۱۲۷۳ هجری قمری «۱۲۲۰ - ۱۲۳۵» شمسی چاپ شده‌اند.

دیوان جرعه حاوی شش هزار بیت و مشتمل بر غزل و رباعی و قصیده و قطعه و مسمط می‌باشد. نسخه‌های دیوان جرعه در کتابخانه‌ها بشرح زیر است:

۱- کتابخانه‌ی مجلس به شماره ۹۶۱ بخط شکسته نستعلیق ۷۲۰ بیت

غزل دارد .

۲- کتابخانه‌ی مجلس به شماره ۸۸۴۳

از اوست :

بام و در رقصان شد از میلاد شاه تاجدار

رقص رقصان ترک من برخیز و جام می‌یار

* * *

تو شاد باش و دشمن تو از نهیب تو

بادا تنش چو نال و رخانش چو زعفران

او مثنوی خسرو شیرین هم ساخته ولی ناتمام مانده است که بسالغ بر

۱۵۰۰ بیت می‌باشد چند بیت از دیوان اوست :

خداوندا عنایت کن زبانی که پردازد به معنی داستانی

زبانی عنصرش از عشق و مستی زهر وصفی به ذوقش چیره دستی

نهان يك چرخ مهر اندر سرشتش نهالی چهر مهر و بیان بهشتش

ز آزادی به جان او را جدایی به دل‌های اسیرش آشنایی

اشعار جرعه غالباً در مدح اشخاص بوده و ممدوحین او بشرح زیر اند:

اتابك اعظم ، ناصرالدین شاه قاجار ، نصرت الدوله فیروز ، میرزا

نصرالله ، توقیع نگار ، قوام الدوله ، سید عبدالرحیم اقصی القضاة ، حجت-

الاسلام ابوالقاسم ، بهمن میرزا ، قائم مقام ، ملك حمزه میرزا حشمت الدوله ،

حجت الاسلام باقر اعتضاد الدوله ، شمس الامرا ابوالفضل میرزا قاجار ،

معز الدوله ، بیگلر بیگی ، انوشیروان میرزا سعید احمدخان ، سلطان ملك

احمد ، شمس‌الامرا ابوالفضل .

- سخنوران آذربایجان ص ۲۸۱ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۹۳ - فهرست
 کتابخانه‌ی مجلس ص ۲۲۷ - فهرست
 نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۲۷۱ -
 خوشنویسان ج ۱ ص ۲۹

جزمی تبریزی

نامش محمد از شعرای قرن چهارم هجری قمری تبریز و معاصر حاج
 سیدعظیم شیروانی (متوفی ۱۳۰۸ هجری قمری) «۱۲۶۹» شمسی است شاعری
 بنام یوسف باکویی او را هجو کرده بود سید عظیم شیروانی درمقابل هجو او
 بایک قطعه‌ی طولانی به باکویی جواب داده و او را قانع و متوجه ساخت که کار
 بدی کرده است . در تذکره‌ها شعری از او ضبط نشده است .

- سخنوران آذربایجان ص ۲۸۳ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۹۴ - الذریعه
 ج ۹ ص ۲۹۳

جزمی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری بوده و با شغل عطاری امرار معاش می کرد
 مهمان را خیلی دوست می داشت و غالباً به شعرا ضیافت می داد و بدین وسیله

هم مردم او را دوست می‌داشتند جز می سه بیت زیر را در باره تاریخ فوت
میرزا صنعی نیشابوری ساخته است :

میر صنعی خوان معنی را نمک آن که می‌تابید از وی نور عشق
عشق بازی بود دایم طور او جای او بادا همیشه طور عشق

۹۷۶ ۹۷۶

سال تاریخ وفاتش از دو طور یافتن از «شوق شعر» و «شور عشق»
از اوست :

بسا وجود بیوفاییهای او سوخت جانم را جداییهای او
بسات بیگانگیها می‌شود بسا رقیبان آشناییهای او
سخنوران آذربایجان ص ۲۸۳ - مجمع -
الخواص ص ۸۲ - الذریعه ج ۹ ص ۱۹۳

جعفر تبریزی

مولانا کمال‌الدین جعفر فرزند علی تبریزی است خط‌خیلی عالی داشت
و در نوشتن خطوط استاد مسلم بود بخصوص در خطوط نسخ و تعلیق نظیری
نداشت و در قرن نهم هجری قمری زندگی می‌کرد .

مولانا ظهیرالدین اظهر و مولانا شهاب‌الدین عبدالله و مولانا شهاب‌الدین
اظهر همچنین مولانا جلال‌الدین شیخ محمود که از ممتازترین خوشنویسان
وقت بودند افتخار شاگردی مولانا جعفر را داشتند . او رئیس کتابخانه‌ی
بایسنقر میرزا بوده است و روی این اصل مولانا جعفر را بایسنقری می‌گفتند :

تذکره‌نویسان و مورخان متقدم و متاخر با اینکه برای مولانا جعفر فوق‌العاده اهمیت قائل شده‌اند گزارش زندگی او را مشروحاً ننوشته‌اند فقط میرزا سنگلاخ اشاره کرده است که وی از هرات به ماوراءالنهر رفته و سه سال در بلخ مانده و از آنجا به خوارزم رفته و یکسال هم در سمرقند مانده و در آنجا وفات کرده است ولی متأسفانه این مسافرت طولانی جعفر در سایر تذکره‌ها قید نشده است و بنوشته سنگلاخ هم نمی‌توان اعتماد کرد. در کتاب احوال و آثار خوشنویسان از آثار خطی جعفر به تفصیل یاد شده است. از جمله‌ی آثار گرانبهایش، نسخه‌ی شاهنامه فردوسی است که به امر بایسنقر میرزا نوشته شده و تذهیب و ترصیع و تصویر و تجلید آن به بهترین اسلوب و وجهی انجام یافته است و اصل این نسخه در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران موجود بود و باکمال زیبایی و نفاست چاپ شده است. يك نسخه‌ی بسیار نفیس و زیبا به خط مولانا جعفر و به خط مولانا اظهر تبریزی در کتابخانه‌ی حاجی محمد نخجوانی بوده که حاوی مرثی و اشعار است که پس از فوت بایسنقر میرزا (متوفی بسال ۸۳۷ هجری قمری) «۸۱۲» شمسی از طرف یازده نفر بشرح زیر از شعرای آن دوره تسلیت نامه‌ی بحضور شاهرخ تقدیم شده است :

- ۱- مولانا لطفی ۲- امیر جلال‌الدین یوسف مشهور ۳- مولانا آصفی ۴- منشی ۵- محمد جرده ۶- کمال‌الدین جعفر تبریزی مشهور به خطاط ۷- مولانا زاهدی ۸- مولانا زین‌الدین ۹- جلال‌الدین یوسف ۱۰- مولانا جلال کرمانی ۱۱- مولانا ولی .

در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمد آقا نخجوانی جنگی ذیقیمت بخط

اظهر تبریزی شاگرد جعفر بایسنقر که چند نفر از شعرا پس از مرگ بایسنقر میرزا، مرثیه در مرگ او گفته‌اند در آن جنگ نوشته شده است چند بیت از آن که مربوط به مقام و منزلتی است که مولانا جعفر پیش‌شاهرخ و علاءالدوله داشته است عیناً نقل می‌شود:

گر گلی گم شد ز گلزار جهان آخر چه شد

ورز درج سلطنت کم شد دری زین هم چه غم

آفتاب دولت سلطان اعظم، شاهرخ

باد بر خلق جهان تابنده از لطف و کرم

شه علاءالدوله را در سایه، این پادشاه

شادمانی بخش، چون هستند با اخوان بهم

از برای حرمت روح شهنشاه جهان

پیش داری حرمت شاه‌اگر از اقران کم

تا که القاب شهنشه را نویسد در کتتاب

باد چون «جعفر» هزارش بنده تا یوم الحساب

تاریخ فوت مولانا جعفر مشخص نیست ولی از بعضی تذکرها معلوم

می‌شود که او از سالهای ۸۱۶ تا ۸۵۶ هجری قمری «۷۹۲ - ۸۳۱» شمسی

در قید حیات بوده و خوشنویس شایسته‌ی دربار بود.

از اوست:

با فلك دوش بخلوت گله‌یی می‌کردم

که مرا از کرم نو سبب حرمان چیست

این همه جور تو بافاضل و داناز چه روست
 وین همه لطف تو بایی هنر و نادان چیست
 فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر
 با منت بیهده این مشغله و افغان چیست
 شکر کن شکر که در معرض فضلی که توراست
 گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست

* * *

شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر
 شد کتاب صبر ما ابر و ورق زبر و زبر
 یافتی از لطف شه هر کهنه خطی عمر نو
 بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیبان ز سر
 از مرقع ناله‌ها آید به گوش جان مرا
 صورت بی‌جان مگر گشتند از این غم باخبر
 خواندن اشعار بی‌معنی شد و صورت حرام
 پادشاه صورت و معنی زعالم شد مگر
 قطعه‌ی یاقوت دادی قطعه‌ی یاقوت را
 صیرفی کو تا شناسد لعل و یاقوت از حجر
 گشت خط منسوخ و صورتگر به جان در مانده است
 چون عطا نبود دگر جدول کش از خون جگر

داشتی صد برگ جلد نسخه‌ها از زر کنون
 ای مذهب مشکلّت از زر نگرده حل دگر
 می‌نویسم جنگ و دردم می‌شود تر ز آب چشم
 کرده‌ام بعد از تو شاه‌ها خط خود را خوبتر
 بر خط «جعفر» همی‌باشند زر ز آن وجه شد
 نام زر جعفری در جمله عالم مشتهر
 هر که را از در بدر نگذاشتی از عز و ناز
 ز آستان مائده دور اکنون افتاده در بدر
 شد هرات از سیل اشک مردمان رهک فرات
 ماه چون در برج آبی کرد از این منزل سفر
 نسخه‌ها رفتند در جلد سیاه از سوک و درد
 بسته بر سر جدول زر هم کبود از لاجورد

• • •

عرصه‌ی آفاق را ای چرخ ویران کرده‌ای
 کعبه‌ی اقبال را با خاک یکسان کرده‌ای
 ماه اوج سلطنت را در حضيض افکنده‌ای
 مهر را از آتش این غم فروزان کرده‌ای
 بساختی مصر خراسان را سیه چون ملک هند
 خلعت را نیلی به سر ، پرتی سیه ز آن کرده‌ای

نقد جان شاه عالم در شب ای دزد اجل
 برده‌ای از ترس جان در خاک پنهان کرده‌ای
 گرد زلف مشکبارش گرد غم افشاندن‌ای
 من چه گویم آنچه با جمعی پریشان کرده‌ای
 گر سیه چشمان بگیرند از غمش نبود عجب
 ز آن که با دام سیه در خاک ریزان کرده‌ای
 آن محمد خلق را نا بردی از صدر جلال
 چون او یسم در قرن مهجور و حیران کرده‌ای
 بایسنقر خسرو ایراف و توران درگذشت
 سیل اشک ما ز سر بگذشت بشنو سرگذشت

* * *

نیست اکنون درخور ما خوان مهر و قرص ماه
 ز آنکه ما خوانی نمی‌خواهیم بعد از پادشاه
 شهریارا هر که را از خاک ره برداشتی
 این زمان افکنده‌ای بر خاک و بر سر خاک راه
 من که اللهم خلد در قلم آوردمی
 بازگو تا چون نویسم این زمان طاب ثراه
 تا محقق گشت بر کتاب عالم این خبر
 از زبان کلکها نامد پرون جز آه و آه

تا به توفیق اجل شد نامه‌ی عمرش سجّل
 حال من چون خط پریشان گشته خط اینک گواه
 نسخ و تعلیق از غبار غم نسازد چهره پاک
 چون نخوانندش دگر هرگز به نزد پادشاه
 می‌نوشتم صفحه‌یی از جنگ بر گشت آن ورق
 می‌کنم صد صفحه را اکنون زدود دل سیاه
 باغ شد بی آب گویی رفت آب از جو مگر
 سروها را خواهم آبی دادن از خون جگر

• • •

گر سیه پوشند خلق از ماتم سلطان رواست
 جمله در آب سیه غرقند خاص اهل قلم
 چون نویسم فصل از باب غم او در کتاب
 سرخ گردد باب و فصلش ز اشک چشمم دمبدم
 گشته خم قد من از درد شهنشه هر گاهی
 در قلم آرم الف دالی شود خم چون قدم
 گر گلی کم شد ز گلزار جهان آخر چه شد
 و ز درج سلطنت کم شد دری زین هم چه غم
 آفتاب دولت سلطان اعظم شاه‌رخ
 باد بر خلق جهان تابنده از لطف و کرم

شد علاءالدوله را در سایه‌ی این پادشاه
 شادمانی بخش چون هستند با اخوان بهم
 از برای حرمت روح شهنشاه جهان
 بیش دادی حرمت شاهها گر از اقران کم
 تا که القاب شهنشه را نویسد در کتاب
 باد چون «جعفر» هزارش بنده تا یوم الحساب
 آنچه از خطوط جعفر بایسنقری در ایران است معدود و محدود است به
 دو کتاب و چند قطعه بدین قرار :

نسخه‌ی شاهنامه فردوسی که چنین تمام می‌شود :
 قد وقع الفراغ من تحریر هذا الكتاب الشریف وتسطیر ذلك الرق المنیف
 باشارة الخان بن الخان ، سلطان سلاطین العهد والزمان غیاث السلطنه و
 الدنیا و الدین بایسنقر بها در سلطان ، خلدالله تعالی ملکه و سلطانه ، علی
 يد العبد الضعیف المستقر الی رحمة الباری جعفر البایسنقری اصلح الله احواله
 فی الخاس من جمادی الاولی ، سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه هلالیه و
 الحمد لله اولاً و آخراً .

متن این کتاب بقلم نستعلیق کتابت خفی متوسط و عنوانها بکوفی تزیینی
 خوش و غالباً نیم دو دانگ رقاع عالی است .

یک نسخه دیوان اشعار حسن دهلوی که اخیراً به کتابخانه‌ی مجلس داده
 شده است بقلم کتاب خفی متوسط و چنین تمام می‌شود :

کتبه العبد المحتاج الی الله الغنی ، جعفر البایسنقری ، احسن الله احواله

فی الدارین ، فی خامس عشرین و ثمانمائة الهجرية ، بدار السلطنة هراة حمیت عن الآفات و النکبات تم .

دیگر قطعه‌یی است که صفحه‌ی آخر جنگی بوده و از قطعات امانتی کتابخانه‌ی سلطنتی سابق در کتابخانه‌ی ملی تهران است . این قطعه بخط نستعلیق کتابت متوسط و مطلب آن دو بار رقم و تاریخ تحریر سفینه این است . « کتب هذا السفينة ، الفقير الراجی الى رحمة الله تعالى و غفرانه ، جعفر البایسنقری احسن الله احواله فی الدارین ، فی سنة و عشرين و ثمانمائة ، بدار السلطنة هرات ، حماها الله تعالى عن الآفات و کتب هذه المجموعة و انا الفقير الراجی الى رحمة الله تعالى و غفرانه ، جعفر البایسنقری ، احسن الله احواله و انجح بالخیر و السعادة آماله ، فی سنة سبع و عشرين و ثمانمائة ، بدار السلطنة هرات ، حماها الله تعالى عن الآفات و البلیات .

دیگر ، قطعه‌یی از صفحات ضمیمه‌ی مرقع گلشن در کتابخانه‌ی سلطنتی است بقلم کتابت خوش و رقم آن بقلم نسخ غبار عالی با این شرح : « کتبه العبد الضعیف المحتاج الى رحمة الله و غفرانه ، جعفر » تجاوز الله عنه » و کتبه العبد المذنب ، جعفر الکاتب تجاوز الله عنه ، علی طریق واضع الاصل علی بن حسن السلطانی رحمة الله ، بدار السلطنة هراة ، حمیت عن الآفات » .

و آنچه از سایر آثار وی که در دیگر کشورهاست . بعضی کتبات و بعضی مرقع و برخی قطعات است . کتابها عبارتند از :

یک نسخه دیوان حافظ ، بقلم نستعلیق کتابت که چنین تمام می‌شود :

« تم الدیوان بعون الملك المنان ، علی ید العبد الفقیر المحتاج الی
رحمة الله وغفرانه جعفر البایسنقری ، احسن الله احواله فی الدارین ، ببلدة هراة ،
حماها الله تعالى عن البلیات . » در موزه آثار اسلامی و ترك استانبول .

يك نسخه گلستان سعدی ، مزین مصور ، بقلم نستعلیق کتابت که تاریخ
۸۳۰ دارد و آن نیز در هرات نوشته شده و مانند شاهنامه‌ی بایسنقری
عنوانهای آن بقلم رقاع عالی است . این نسخه نیز متعلق به کتابخانه‌ی بایسنقر
میرزا بوده است و مانند شاهنامه ، علامت کتابخانه‌ی او را دارد ، در جزو
مجموعه‌ی چستر بیثی انگلستان .

يك نسخه جنگ اشعار فارسی و عربی ، بقلم نستعلیق کتابت خفی آن
نیز مزین و مصور با تاریخ تحریر ۸۳۵ هجری قمری « ۸۱۴ » شمسی و رقم
« جعفر التبریزی » که خط این نسخه از گلستان مزبور ، پخته‌تر است در
همان مجموعه نوشته شده است .

يك نسخه مثنوی خسرو و شیرین نظامی ، بقلم کتابت که چنین تمام
می‌شود « تمام شد کتاب خسرو شیرین از گفتار ملیح الکلام نظامی گنجیسی
رحمة الله علیه ، فی شهر سنه اربع و عشرين و ثمانمائه (۸۲۴) کتبه المفتقر
الی رحمة الله الغنی الاکبر ، ابن علی جعفر البایسنقری ، تجاوز الله عن سیاته
بمحمد و آله . » در کتابخانه‌ی انستیتوی زبانهای خاوری لنین گراد و
قطعات عبارتست از سه قطعه از مرقع عظیم نفیس سلطان یعقوب آق قویونلو
بقلم ثلث دو دانگ و ریحان کتابت جلی و نسخ کتابت خفی و رقاع کتابت
جلی ممتاز و نستعلیق کتابت خفی خوش ، که بنام بایسنقر میرزا نوشته شده

است و یکی تاریخ سال ۸۳۳ هجری قمری «۸۰۸» شمسی دارد، در کتابخانه‌ی خزینه‌ی اوقاف استانبول است.

چندین قطعه از مرقع بهرام میرزا صفوی که اشعاری از شاهنامه‌ی فردوسی و خمسه‌ی نظامی است بقلم نستعلیق کتابت خوش که آنها نیز بنام بایسنقر است با دو قطعه‌ی دیگر که یکی چنین رقم دارد: (اللهم متع و خلد دولة السلطان جلال السلطنة و الدنيا والدين علاء الاسلام والمسلمين خلد الله تعالى. » که ظاهراً بنام جلال‌الدین میرانشاه نوشته شده است. دیگری: « اللهم ابد دولة السلطان الاعظم علاء النولة خلد ملکه . »

که ظاهراً به نام میرزا علاء‌الدوله، فرزند بایسنقر میرزا نوشته شده و تاریخهای سال ۸۳۰ و ۸۳۳ هجری قمری «۸۰۵ و ۸۰۸» شمسی دارد. در همان کتابخانه، سه قطعه در مرقعهای دیگر، بقلمهای ثلث سه دانگ و نسخ کتابت و رقاع نیم دو دانگ عالی و نستعلیق کتابت خفی خوش، که یکی تاریخ ۸۰۸ شمسی دارد در همان کتابخانه چهار صفحه از مرقع بزرگی که هفت قلم ربیعان، ثلث، رقاع، توقیع، نسخ شکسته تعلیق را با نهایت قدرت و استواری و شیوایی نوشته است و مقداری نیز بخط نستعلیق کتابت خوش دارد و رقم یکی از قطعات اینست: « خدم بکتابتها الفقير احقر عباد الله تعالى و احوجهم الى عفوه و غفرانه ، جعفر الحافظ تبریزی احسن الله عواقبه فی يوم الاثنین را-بع عشر ربیع الثانی لسنة عشرين ۸۲۰ و ثمانمائة هجرية نبوية ، بدار العباد یزد ، صانها الله عن الحدثن ، صاحبه و مالکه حسن بن اسد الله الحسينی اصلح الله شانه . » در کتابخانه‌ی دانشگاه توپین کن آلمان سه قطعه از مرقع مالک دیلمی

و مجده قطعه از مرقعه‌های دیگر بقلمهای کتابت و کتابت خفی و غبار متوسط ، که بعض آنها تاریخ و رقم دارد . « مشقه جعفر فی سنة تسع و خمسين و ثمانمائة » و کتبه . . . جعفر البایسنقری . . . » و « کتبه . . . جعفر التبریزی . . . فی سنة ثلاث و ثلثین و ثمانمائة . . . » و « کتبه العبد . . . جعفر البایسنقری . . . فی مدح السلطان الاعظم . . . غیاث الاسلام و المسلمین ، بایسنقر بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه . خدم بکتابتها . . . جعفر البایسنقری . . . » در کتابخانه‌ی خزینہ‌ی اوقاف ، استانبول و از بهترین خطوط نستعلیق وی که دو صفحه اشعار از حافظ شیرازی و دیگرانست که بقلم دو دانگ و کتابت خوش نوشته است و رقم دارد : « مشقه العبد . . . جعفر . . . » و مشقه العبد . . . جعفر البایسنقری . . . » در همان کتابخانه علاوه بر آثار مذکور ، یک نسخه از کلیات همام تبریزی ، در کتابخانه‌ی ملی پاریس است (که آنرا برای کتابخانه‌ی ملی تهران عکس برداری کرده اند) که بقلم نستعلیق کتابت خفی متوسط نوشته و تزیین شده است و رقم دارد : « تمت الديو ان بعون الله و حسن توفيقه ، علی يد العبد الفقير المحتاج الى رحمة الله تعالى جعفر بن علی التبریزی ، انجح الله آماله ، فی ثالث صفر ختم بالخیر و الظفر لسنة ست عشر و ثمانمائة » و در جای دیگر :

« کتبه الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الله تعالى ، و غفرانه جعفر التبریزی الحافظ ، انجح الله آماله ، فی رابع عشرین ۱۴ جمادی الثانی سنه عشر و ثمانمائة هجرية نبوية » که این نسخه نیز باید بخط جعفر بایسنقری باشد و اینکه عاری از نسبت « بایسنقری » است ، از آن روست که شاید در تاریخ

کتابت این کتاب ، یعنی سال ۸۱۶ هجری قمری « ۷۹۲ » شمسی هنوز به دربار بایسنقر میرزا نپیوسته بوده است ، تا خود را باو منسوب سازد . مخصوصاً که شیوه‌ی خط این کتاب با سایر آثار موجود وی ، یکسان است ، ولی مایه‌ی خط کمی از خطوط موجود دیگر وی فروتر است و باید چنین باشد که غالب آثار موجود او پانزده تا بیست سال پس از تاریخ تحریر این دیوان یعنی در بحبوحه‌ی خوشنویسی او کتابت شده است .

از مفاد رقم این نسخه و نسخه‌ی خسرو شیرین و بعضی قطعات مذکور وی نام پدر وی که « علی » است و اینکه حافظ قرآن بوده و زمانی هم در شهر یزد می‌زیسته است . معلوم می‌شود .

سخنوران آذربایجان ص ۲۸۴ -

دانشمندان آذربایجان ص ۹۵ - احوال

و آثار خوشنویسان ج ۱ ص ۱۱۴ -

الذریعه ج ۲ ص ۱۹۴

جعفر تبریزی

نامش حاجی جعفرخان برادر اسماعیلخان تبریزی است . این ابیات

را در وصف اسب سروده است :

حبذا توسن شوخ تو که از تندى خود

هست چون فکرت عاشق برى از حال و محل

خوش خرامی ست که هنگام تکاپو چورود
 از حضيض کره‌ی خاک سوی اوج زحل
 وقت رفتن شرری گر به جهد از کفلش
 آن شرر درگه رجعت شودش داغ کفل
 در تذکره‌ها راجع به تولد و وفات و زندگی او چیزی بدست نیامد
 گویا از شعرای قرن یازدهم هجری قمری می‌باشد .
 سخنوران آذربایجان ص ۲۸۹ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۹۵ - الذریعه
 ج ۹ ص ۱۹۴

جعفر تبریزی

پدرش ابوالقاسم بیگ مردی فوق‌العاده نجیب و متین و قبلاً وزیر قزوین
 بوده و در حکمرانی نجفقلیخان هم وزیر قزوین بوده و در آنجا وفات
 کرده است .

از اوست :

چراغ زنده دلان را خدا برافروزد چراغ کس نشود روشن از چراغ کسی

• • •

طبع ایام چو شمشیر کجی می‌طلبد

سخن راست بهر کس که بگویی نیر است

* * *

چو شعله سرکش و چون باد هرزه گرد مباش
چه لازم است که باشد کس اینقدر گستاخ

ای درد مرا مدام درمان از تو وی مشکل من تمام آسان از تو
آسایش و بینش و نوازش خواهد دل از تو و دیده از تو و جان از تو
دانشمندان آذربایجان ص ۹۴ - سفینه

خوشگو

جعفر بیگ

فرزند بهزاد بیگ که در زمان سلطنت شاه عباس ثانی وزیر لاهیجان
بوده و در زمان طاهر نصرآبادی در لاهیجان سکونت داشته است .
جعفر بیگ مردی عیاش بوده شبی بی‌باده و ساده بسر نمی‌برد و طبع
لطیفی داشت . از اوست:
با بدو نیک دهر جوشیدیم صاف و درد زمانه نوشیدیم

قدر نعمت می‌شناسم خدمت رز می‌کنم
خویش را درپیش میخوران معزز می‌کنم
راهر و را باک از پست و بلند راه نیست
آسمان پیموده‌ام اکنون زمین گز می‌کنم

فرقی میان کاکل و زلف بتان کجاست
 شوریده را دماغ و دل انتخاب کو
 گلزار جاویدان ج ۱ ص ۳۱۰ - تذکره‌ی
 نصرآبادی ص ۵۱

جعفری تبریزی

نامش میرمحمد جعفر و شغلش موزه‌دوزی و از شعرای قرن دهم هجری
 قمری تبریز است .

مردی باهوش و نکته‌سنج بود و در شعر جعفری تخلص می‌کرد . جعفری
 اشعار خود و اشعار خوب شعرا را در مجالس و محافل می‌خواند و علاقه
 زیادی به شعر داشت روزی میان او و میرجنونی قندهاری که مردی ژولیده
 بود هر سر شعری نزاع شد و قطعه زیر را ساخت :

نخل ماتم جنونی آن که ز صدق بر جبینش نشان مقبلی است
 او به نسل علی نمی‌ماند ظاهراً نسل قنبر علی است

... .

خوشی به دشمنی « جعفری » ولی او هم
 بدین خوش است که همچون تو دشمنی دارد

... .

نکرد یاد من از ناز من بدین خود را
 دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد

* * *

دوش از من بی‌سبب در بزم رنجیدن چه بود
 آن عتاب آلوده هر دم سوی من دیدن چه بود
 مدعا آزدن من گر نبودت با رقیب
 راز دل گفتن به سرگوشی و خندیدن چه بود
 خواستم چون درد دل گفتن برت عمداً به غیر
 خویشتن را ساختن مشغول و نشنیدن چه بود
 گر تو را میلی نبود ای سرو کآیم در پسیات
 آن خرامیدن به ناز و باز پس دیدن چه بود
 «جعفری» در نامه‌ات گر حرف‌نومیدی نبود
 وقت خواندن نامه‌سان بر خویش پیچیدن چه بود
 رباعی زیر را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است :
 تبریز چو کربلاست پرشیون و شین
 فرقی که بود همین بود فیمابین
 کان بهر حسین در محرم بوده
 وین در رمضان بهر محبان حسین
 این ماده تاریخ هم از اوست :
 به خاک مرگ فناده‌ست چون غیاث پلید
 تو نیز هر نفسش لعن بی‌توقف کن

برای سال وفاتش چه احتیاج به فکر
سر غیاض به دورافکن و بر او تف کن

یث + تف = ۹۹۱

آتشکده‌ی آذر ص ۱۱۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۸۹ - دانشمندان آذر-

بسیچان ص ۹۶ - فرهنگ سخنوران

ص ۱۳۰ - روز روشن ص ۱۴۷ - مجمع-

الخواص ص ۹۶ - ریاض العارفین ج ۱

ص ۱۵۶

جلالی تبریزی

نامش خواجه جلال‌الدین محمد کججی تبریزی شاعری خوش قریحه و شیرین زبان و شیرین قلم بوده و نشر خیلی خوب می‌نوشته است. پس از کشته‌شدن میرزا شاه حسین اصفهانی (۹۲۹ هجری قمری) «۹۰۱» شمسی منصب وزارت شاه اسماعیل بدو واگذار گردید و بعد از وفات شاه اسماعیل چند روز هم وزیر شاه طهماسب بود ولی با اغوا و بدگویی دیوساطلیان روملو که الهی وکیل شاه طهماسب بود گرفتار شد او را بسال ۹۳۰ هجری قمری در بوریا پیچیده و سوزاندند.

چنین شهرت یافته است که در آن دم این بیت حیرانی قمری را به وصف

حال خود می‌خواند:

گرفتم خانه در کوی بلا بر من گرفت آتش
 کسی کاو خانه در کوی بلا گیرد چنین گردد
 و این مطلع از اشعار خواجه جلال‌الدین است :
 الهی چابکی را صید گردان در کمند من
 که اطمینان پذیرد خاطر مشکل‌پسند من
 بعد از سوختن خواجه نظارت دیوان اعلی را به قاضی جهان قزوینی
 موکول داشتند .

تذکره‌ی شاه‌طهماسب ص ۹ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۹۷ - تحفه سامی ص
 ۹۰ - سخنوران آذربایجان ص ۲۹۱ -
 الذریعه ج ۹ ص ۱۹۹

جمالی تبریزی

نامش شیخ محمد از معاصران مولانا حاجی و از شعرای قرن نهم
 هجری قمری است او در سفر حج همراه مولانا جامی بوده و از شعرا شکایت
 می‌کرده که معانی و مضامین اشعار مرا می‌دزدند و به دیوان خود وارد
 می‌کنند مولانا جامی از این شکایت او خندیده و گفت حالا متوجه می‌شوم
 که چرا اشعار دیوان تو بی‌معنی مانده و غیرلفظ بی‌معنی چیزی در او نمانده
 است حالا معلوم شد که مضامین و معانی اشعار شما را دزدیده‌اند شیخ موقع
 بازگشت از سفر حج وفات کرده و نزدیک مقبره ابراهیم ادهم دفن گردیده

است .

شیخ محمد مردی پاکدامن و معتقد بود و در شیراز مورد احترام مردم قرار گرفته و زر و مال بسیار به او می‌دادند و کمک‌های زیادی می‌کردند او نیز هرچه داشت و هر چه بدست می‌آورد به مستمندان و نیازمندان کمک می‌کرد مردم نیز در مقابل این رفتار نیک شیخ به او یاری می‌کردند اکثر کاتبان و مذهبیان و مجلدان مرید او بودند دیوان او را بخط خوب می‌نوشتند و در تذهیب و تجلید آن صداقت و یاری نشان می‌دادند روی این اصل دیوان شیخ محمد خط و جلدش هم زیبا و مورد علاقه مردم بود . نسخه‌ی از دیوان او در نجف اشرف کتابخانه‌ی حضرت امیرالمومنین (ع) به شماره ۱۳۵۴ در ۲۲۲ برگ موجود می‌باشد .

از اوست :

مخوان به صومعه‌ای زاهد حسود مرا

که نیست میل رکوع و سر سجود مرا

• • •

کعبه‌ی بی‌روی و ریا روی تو	قبله و محراب من ابروی تو
هر دو جهان مست خیال خودند	دست (جمالی) و دو گیسوی تو

• • •

بر قد دلم راست قبای غم توست	شادی به دلم باد که جای غم توست
گر هست تو را غمی برای دل ماست	ور هست مرا دلی برای غم توست

سخنوران آذربایجان ص ۲۹۲ - الذریعه

ج ۹ ص ۲۰۴ - ترجمه مجالس النفایس

ص ۴۰۱

جمالی تبریزی

نامش بانو خانزاده خانم تبریزی دختر امیر یادگار است و در حسن و جمال دلفریبش گفته‌اند نقاش فطرت در نقش زیبایی او بر صفحه‌ی ایام نکشیده و باغبان روزگار گلی برنگ و نگار او ندیده‌است این بانو از هر حیث برازنده و در لفظ و بیان هم شهرت پیدا کرد و یکی از نیکوکاران روزگار بوده‌است.

از اوست :

شب‌ی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه

انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

فرهنگ سخنوران ص ۱۳۶ - دانشمندان

آذربایجان ص ۹۸ - زنان سخنور ج ۱

ص ۱۵۱ - مرآت الخیال ص ۳۳۸ -

خیرات حسان ج ۱ ص ۱۶۳ - تذکره‌ی

ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۲

جوهر تبریزی

نامش میرزا مقیم فرزند استاد علی زرگر تبریزی ساکن عباس‌آباد اصفهان بود. او پس از وفات پدرش به شغل زرگری توجه نکرده و به تجارت

مشغول شد و مسافرتی به هندوستان کرد و چون خوش رفتار و شیرین بیان بود با شاهزادگان و امرا آشنا شده ثروت و سامانی بدست آورد و باصفهان مراجعت کرد و مشغول تجارت شد و هر چند گاهی به آن دیار سفر می کرد و با کیسه پر برمی گشت . تاریخ تولد و فوت او در تذکره‌هایی که در دسترس نگارنده است در دست روشن نشده است .

او در سال ۱۰۵۷ زنده بوده و در مسافرت آخر خود که به هندوستان رفته بود . با دست پر از آنجا برگشته است بر مرض کوفت فوت کرده ولی تاریخ وفات و مسافرت اخیر او به هندوستان معلوم نیست . جوهری در حسن رفتار و سلوك و شوخی و لطیفه گویی و تتبع اشعاری نظیر و طبع بلندی داشت و يك مثنوی در مدح حسن خان شاملو حاکم هرات تالیف کرده است .

از اوست :

حسن خان برازنده‌ی لطف شاه	که شد سایه پرورد ظل اله
نیارد شد اسکندرش روبرو	عیانست ز آیینی تیغ او
قضا راست افتاده با تیر او	قدر کج نیارد بشمشیر او
ندیدم چنین تیغ تقوی پناه	که دارد چنین حد شرعی نگاه
چو سازد کسی کشته از تاب خود	روانش دهد غسل در آب خود
بنوعی رباید زاعداش سر	که یابد اجل بعد عمری خبر
چو در خانه‌ی قوس سازد وطن	رباید سر جدی را از بدن
فتد اختر دشمنش در و بال	چو سازد عطارد بقوس اتصال
قلم باشدش جوی آب حیات	بود چشمه‌ی زندگانی دوات

بختش کجا می‌رسد خط یار که این در میانست و آن در کنار
 جوهری در شرح ناتوانی اسب خود گفته است :
 نصیب و قسمت من بود (جوهری) اسبی
 که نیست روزی او جز سکندری خوردن
 رود چو آب فرو در زمین زبار گران
 اگر کند گذر از زیر نخل سایه فکن
 نخورده کاه و ندیده جـو و نکنده گیاه
 بغیر یال و بالیش نیست در گردن
 اگر گره نزنم بر دمش ز غایت ضعف
 بسان رشته تواند گذشتن از سوزن
 اگر ستایش رگ داریش کنم شاید
 زبهر آن که نباشد بجز رگش در تن
 زبار ضعف سر از جای بر نمی‌دارد
 عنان بدارد اگر دست لطفش از گردن
 سواریش من وامانده را زپا انداخت

روم پیاده به حج واشودگر از سر من

او يك قطعه ۱۷ بيتی در تاريخ عمارت شاه عباس ثانی گفته و متذکر
 شده است که کلیه مصرعهای اول آن پانزده بیت تاریخ آغاز بنا (در سال
 ۱۰۵۶ هجری قمری « ۱۰۲۵ » شمسی و مصرعهای دوم تاریخ انجام بناست
 که در سال ۱۰۵۷ هجری قمری « ۱۰۲۶ » عمارت گردیده است .

بود جای شاه مسکن در منش
ایا با شرف منزل با شکوه
بنا کرد این قصر عالی طراز
مقام فرح حصن عباس شاه
زکریاس عباس ثانی بین
تماماً جهان را بمردی پناه
بود قبله‌ی تاجداران رزم
سلاطین عاقل مقیم رهش
زهی بارگاهی که از زینتش
منور زمین قصر دایم بهار
سلیمان نشین دلگشای ملک
نعیم جهان و عدیل بهشت
مبارک تیمن همایون مقام
الهی بدولت شه با کرم
رقم زد چنین قطعه کلک مقیم
بود مصرع اولش از بنا

پناه سلاطین بشوکت مکان
بود آسمان در سرش سایه بان
شه ملک دین و سلیمان نشان
به عدل جهانگیر شاه شهان
بنایی بشکل فلک آستان
بهی قصر شاهی و دار الامان
زهی جای کی ملجاء خسروان
بنام ایزد این کاخ سلطان مکان
بگیرند از هم سنار و شنان
شده گلبن از عکس او گل فشان
زهی قصر تابان دعا پاسبان
زنیکی مقام سپهر آسمان
بود جای باسود و خیرالمکان
نشیند در او با دل شادمان
زبهر رواق شه کامران
دوم هست تاریخ اتمام آن

صاحب ریحات الادب شرح حال او را با جوهری زرگر بخارایی که
از سخنوران قرن ششم هجری قمری از معاصران اثیرالدین اخسیکتی بود به
هم درآمیخته است.

آذر ص ۳۲ - دانشمندان آذربایجان
ص ۱۰۰ - سخنوران آذربایجان ص
۲۹۷ - فرهنگ سخنوران ص ۲۴۱ -
صبح گلشن ص ۱۱۰ - موادالتواریخ
ص ۶۶۰ - گلزار جاویدان ج ۱ ص ۳۴۱

جوهری تبریزی

نامش عبدالله جوهری از شعرای قرن هفتم هجری بوده . شغلش زرگری و
کیمیاجری و در سالهای (۶۵۰ - ۶۹۰ هجری قمری) « ۶۳۱ - ۶۷۰ » شمسی
می‌زیسته شاعری با قدرت و توانا بود قصیده‌یی بنام (حوله) در ۱۵۴ بیت
گفته و شرحی هم بر آن نوشته و « بحرالفوائد » نام نهاده است . و نسخه‌ی
خطی آن در کتابخانه‌ی آقای محیط طباطبایی موجود است او به مصر و شام
مسافرت کرده است .

تاریخ تبریز مشکور ص ۷۹۳ - سخنوران

آذربایجان ص ۲۹۹

جوهری تبریزی

نامش میرزا بابا فرزند حاجی کاظم تبریزی است . او مردی فاضل و
دانشمند و ریاضیدان و مهندس شایسته و طبع روانی داشته و از شاگردان
شیخ یوسف بحرانی و آقا باقر بهبهانی بوده است کتاب روضه الواعظین در

وعظ . از جمله تألیفات اوست . و قصه‌ی یوسف و زلیخا را منظوم ساخته است . او و چند نفر دیگر از شعرا و فضلا و مشاهیر آذربایجان (علامه‌العلماء و ابو علی مراغه‌یی و ملا اسماعیل و میرزا فضل‌الله طبیب فضلعلی بیگ دنبلی برادر عبدالرزاق بیگ مفتون) در زلزله‌های وحشت‌زایی که بسال ۱۲۹۴ هجری قمری (۱۲۵۶) شمسی در تبریز رخ داد زیر خاک مانده و فوت کرده است در واقع ضایعه‌ی بزرگی بود که در تبریز روی داد . تخلص او جوهری و نسخه‌یی از یوسف و زلیخایش در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمد آقا نخجوانی تحت شماره ۲۶۹۸ بود که چنین شروع کرده است :

خدایا همچو صبحم سینه بگشای	زفیضت بر دلم آینه بنمای
که تابد نیر فکرم بر اقطار	فشاند طوطیم شکر زمینقار
دلم گردد چو نزهتگاه تبریز	فرحناک و فرحزاد و فرحخیز

او خوابی دیده و در عالم رویا به حضور نظامی بار یافته نظامی او را مشمول مراحم و الطاف خود قرار داده و از وی خواسته که داستان یوسف و زلیخا را به نام یکی از بزرگان (کریمخان زند) به نظم درآورد .

او چنین سروده است :

چو سوی تختگاهش یافتم بار	نهادم سر به خاکش آسمان وار
به سر بر داشتن نموده آهنگ	زاورنگ جلال آن صاحب اورنگ
فرود آمد دماغ شوق در جوش	بسان کهکشان بگشوده آغوش
به صد دلداریم بگرفت در بر	کشان از پیشگاهم برد برتر
به تختم جای داد از یاری بخت	دو صاحب تاج آن جاگشت همتخت

* * *

باز می‌گوید :

به خوابم ناگه‌ای آشوب ایام	به خلوتگاه دل بگذاشتی گام
به‌حسنی کاو چو عشقم بیکران است	به مهری کاو چو صبرم بی‌نشان است
روان رفتی و راه خود نگفتی	نشان از جلوه‌گاه خود نگفتی
کجا آییم که بوسم خار راحت	بپرسم از که یا رب جلوه‌گاهت
درخشان گوهری درجت کدامست	فروزان اختری برجت کدامست
ز دیده‌خانه‌ی دل راست روزن	چه سود از آفتاب ، نیست روشن
به تخت‌حسن چون تو حکمران نیست	به خاک عشق چون من ناتوان نیست
چه باشد گر نمایی ترك بیداد	به داد من رسی ای از تو صد داد

سخنوران آذربایجان ص ۲۹۴ -

دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۰ - یوسف
 زلیخای دکتر خیامپور ص ۵۰ - ریاض -

الجنة روضة ۴ ص ۷۱۸

جویای تبریزی

نامش میرزا داراب بیگ فرزند سامری تبریزی و از شعرای قرن یازدهم
 هجری قمری می‌باشد . مولف « صبح گلشن » در مورد او چنین نوشته است :
 «میرزا داراب بیگ اصلش از شهر تبریز و در آنجا متولد شده و با برادرش
 میرزا کامران « گویا » در کشمیر با سالک یزدی و سالک قزوینی و طالب کلیم

همبزمی داشتند و بعد از غنی کشمیری استاد مسلم الثبوت سخن سنجان آن دیار بوده ، علی ابراهیم خان حاکم کشمیر در مراعات او به دل کوشیده و در حسن سلوک با وی گرم جوشیده به عهد عالمگیری در سنه (۱۱۱۸ هجری قمری « ۱۰۸۵ » شمسی بر گذشتگان پیوست جمله‌ی (سخن پرور) ماده تاریخ فوت اوست یادگارش دیوانی متضمن زاید است اقسام نظم دست به دست ارباب ذوق می گشت . میرزا داراب در شعر جويا تخلص می کرد » .

دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب در احوال و آثار جويا رساله‌ی در ۸۸ صفحه تألیف کرده و بسال ۱۳۳۴ شمسی در لاهور به چاپ رسانیده است او در تاریخ کشمیر که پس از سی سال از وفات جويا نوشته شده چنین نقل می کند :

« میرزا داراب جويا پس از ملاسامری است صاحب سخن و معنی یاب بوده و در فن سخن پردازی تتبع میرزا صائب می نمود با محمد سعید اشرف و ملا علی رضا تجلی صحبت داشته و این هر دو شاعر مذکور همراه ابراهیم-خان به نوبت در کشمیر آمده و از استادان او بودند میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است » .

واله داغستانی شمس الدین ساعی و محمد علی تربیت و میرزا محمد علی مدرس هم خلاصه مطالب مذکور را در تذکره‌های خود نقل کرده اند و غلامعلی آزاد نیز در تذکره خود چنین نوشته است :

« اغلب شعرای هند که در اوایل قرن ۱۲ هجری قمری مانند عبدالعلی طالع عبدالعزیز قبول و ملا ساطع و غیر آنها از خوش فکران کشمیر همه از

تلامذه میرزا جويا هستند » .

کلیات دیوان جويا با دو نسخه دیگر (نسخه ملك الشعرای بهار و نسخه بانکی‌پور) و با مقدمه و تصحیح دکتر محمد باقر در ۹۷۴ صفحه بسال ۱۳۳۷ شمسی در لاهور چاپ شده است . علاوه بر دو نسخه‌یی که آقای دکتر محمد باقر تصحیح کرده‌اند نسخ دیگری نیز از دیوان جويا بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود می‌باشد .

۱- نسخه‌یی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران .

۲- نسخه‌یی در کتابخانه‌ی ملی تبریز .

دیوان جويا علاوه بر دیباچه‌یی که در باره‌ی فن شعر که با نثر نوشته شده است در حدود هفت هزار بیت می‌باشد .

جويا در تمام فنون شعر استاد بود ولی در غزل‌سرایی نظیری نداشت و در سبك استادش صائب شعر می‌گفت و همیشه با احترام از او اسم می‌برد و افتخار می‌کرد که شاگرد صائب است .

این اشعار از اوست :

مگر بگذشت دل آواره‌ی ناشاد زین صحرا

که همچون آه دردآلود خیزد باد زین صحرا

• • •

همچو آن عینک که در جزوی فراموشش کنند

کردم از شوقش نهان در نامه چشم خویش را

• • •

اگر در گریه خودداری کنم چشمم خطر دارد
 ضبط اشک ترسم این جراحت آب بردارد

* * *

نگاه او چه خونریز است از پهلوی مژگانش
 چو ماهی باخود این خنجر هزاران نیشتر دارد
 سرو و کار دل دیوانه‌ام افتاد با طفلی
 که هر جا ناله برمی‌دارد این آن سنگ بردارد

* * *

جویا به طرز آن غزل «صائب» است این
 (در کام هم چو غنچه نگردد زبسان مرا)

* * *

بی تکلف زشکرریزی «صائب» جویا
 طوطی نطق تو طرز سخن آموخته است

* * *

به طرز آن غزل «صائب» است این «جویا»
 (مگر چراغ زخود روغنی برون آرد)

* * *

«جویا» زده ناخن به دلم مصرع «بینش»
 (هر قطره‌ی شبنم شده چشم‌تر بلبل)

* * *

روشن دل «جویا» ز «فروغ» است که فرمود

(زاد رهی از آبله رفتم برسانم)

* * *

این به طرز آن غزل «جویا» که محان فرموده‌اند

(گر زپا افتاده‌ای دست دعاگردد بلند)

* * *

این به طرز آن غزل «جویا» که تمکین گفته است

(برق جولان ابرش ابری به از این دارد بهار)

* * *

این به طرز آن غزل «جویا» که «سابق» گفته است

(جای دندان سخت چون گردید دندان می شود)

* * *

این جواب آن غزل «جویا» که می گوید «وحید»

(هم چو شب زلفش کند روزم سیاه از شش جهت)

* * *

«جویا» به طرز «طالب آمل» غزل سراسر است

صیت سخنوریش زمازندران گذشت

* * *

این به طرز آن غزل «جویا» که غالب گفته است

(از رخ فرش چمن گلبرگ رفتن رسم نیست)

* * *

پرتو حسن زبس سوخته بال و پر ما سرمه‌ی دیده‌ی عنقا شده خاکستر ما
 اول گام به سر منزل مقصود رسیم بی‌خودی در ره تحقیق بود رهبر ما
 از غلاف هوس نفس برآیم چو تیغ تا به کی در پس این پرده بود جوهر ما
 مهر نقش قدم همت (جويا) باشد چتر شاهنشهی فقر بود بر سر ما

* * *

دل عاشق ز فغان سیر نگردد هرگز جرس از ناله گلوگیر نگردد هرگز
 نرود از دل «جويا» هوس لعل لبش چشم پیمانه زمی سیر نگردد هرگز

* * *

در راه شوق جانان عزم سفر مبارك بر فوج غم دلم را فتح و ظفر مبارك
 بستم میان همت «جويا» به سیر لاهور امید وصل یار نازك كمر مبارك
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۱ -
 سخنوران آذربایجان ص ۳۰۰ - صبح
 گلشن ص ۱۱۰ - ریحانت‌الادب ج ۱
 ص ۴۴۲ - مقدمه کلیات جويا به تصحیح
 دکتر محمد باقر

چرگر تبریزی

در تذکره‌ها غیر از تذکره فرهنگ سخنوران که فقط نامی از او آمده
 است مطلبی راجع به چرگر تبریزی پیدا نشد.

فرهنگ سخنوران ص ۱۴۳

چلبی تبریزی

نامش محمد حسین از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است او از بزرگان و معروفین شعرای تبریز بود که در عباس‌آباد اصفهان زندگی می‌کرد. چلبی محمد حسین مردی باصفا و دارای جمیع خصایل حمیده بوده و شایسته‌ترین مرد روزگار خود شناخته شده است او به عمران و آبادانی علاقه وافر داشت در جنب خانه خود بازار و مسجد و حمام ساخته است که بنام او مشهور است چلبی طبع روان و بیان شیرین داشت. از اوست :

گردون هر آنچه بست امید گشاد هست

کار کسی حواله بچین جبین مباد

* * *

اندر سفر و در حضرای صاحب هوش

همراز بود کتاب از من بنیوش

گنگی است سخن گوی و بشیری ست نذیر

آنگه که شوی خموش گردد خاموش

* * *

مستوفی دیوان قضا وقت حیات

بر مزرع احسان نو بنوشت برات

در مذهب ارباب کرم ترک صلات

کفر است چو در شرع نبی ترک صلوة

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۱۱۸ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۱۰۶ - الذریعه ص ۲۵ -
 سخنوران آذربایجان ص ۳۰۵

چلبی تبریزی

نامش محمد قاسم تبریزی برادر محمد حسین چلبی به تجارت مشغول
 بود او در اوایل سلطنت (عالمگیرشاه) به هندوستان رفته و در آنجا مقیم
 شده و در همان جا هم وفات کرده است .

از اوست :

رسم است که رهن بشب تیره زند راه
 ساقی شب مهتاب ره توبه‌ی ما زد

* * *

ز عربانی به این شادم که از تشویش آزادم
 گریبانی ندارم تا کسی از دست من گیرد

* * *

به کویش چون رسم جامی بیاد دوستان نوشم
 بلی در کعبه یاد آرند یاران آشنایان را

* * *

بر روی خویش بیند از خواب خوش چو برخاست
 آئینه در کف او هم فال و هم تماشا است

سخنوران آذربایجان ص ۳۰۶ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۸ - تذکره
 نصر آبادی ص ۱۱۹

چلبی تبریزی

نامش میرزا رحیم از سخنوران آذربایجان و نواده محمد قاسم چلبی
 است . از اوست :

می‌ستاند صد دل و یکدل نمی‌دارد نگاه

زلف را این باد دستیها پریشان کرده است

دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۷ - لطایف -

الخیال

حاجی تبریزی

شاعری خوش طبع و از سخنوران قرن نهم هجری قمری بوده و در
 شیراز از محضر آقا میرزا جان کسب فیض کرده است . دیوان حاجی در
 کتابخانه اسعد پاشای استانبول موجود است و چند بیت زیر هم در منتخبات
 سروری عثمانی (متوفی بسال ۹۶۹ هجری قمری) « ۹۴۰ » شمسی از دیوان
 حاجی ضبط شده است :

منم کز بی‌خودی در دل هوای دلبر انگیزم

بسا آتش که از هجرش زرد دل برانگیزم

بگویم ترك سر روزی بیازم در میان جان را
 روم چون باد در کویش روان در زلفش آویزم
 اگر بندم نهد بر پا ندارم دست از آن هندو
 شوم تسلیم بند او زبند خویش برخیزم
 اگر دشمن فرود آرد حسام نیز بر فرقم
 چنان گویم در آن ساعت که آمد دولت تیزم

• • •

گر از تر دامنی چشمم خیال دیگری جوید
 ز غیرت بر زمین خوش بیک ساعت فرو بندم
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۹ -
 سخنوران آذربایجان ص ۳۰۷

حاذق طبیب تبریزی

در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده است مطلبی راجع بایشان بدست نیامده مولف تذکره‌ی سخنوران آذربایجان چنین می‌نویسد « او از شعرای نیمه اول قرن دوازدهم هجری قمری تبریز است و تنها اثری که تاکنون از حاذق طبیب بدست آمده قصیده‌یی است مصنوع که در تاریخ ۱۲۲۶ هجری قمری « ۱۱۹۰ » شمسی استتباخ شده و نسخه‌ی آن در کتابخانه شخصی آقای علی اکبر محقق مدیر گروه فلسفه دانشکده ادبیات تبریز هست و مورد استفاده نگارنده قرار گرفت » .

این قصیده پیرامون ۲۰۰ بیت و به قول سراینده جامع جمیع صناعات
شعری است و از عنوان و انجام آن برمی آید که « حاذق طیب » بسال ۱۱۱۷
هجری قمری « ۱۰۸۴ » شمسی در ۲۲ سالگی آن را در مدح علی (ع) و
اولادش سروده است .

قصیده چنین شروع می شود :

ایسا بهشت خلدو مشک خصال و خط عنبر

نگشته در همه آفاق چون تو يك سرور

یگان یگان به قد تو که شمع هر بزم است

بگردد آن چه به فانیوس چرخ آرد سر

شود قمر برت ای خواجه بنده و چاکر

چو بر فلک به دلیلی رود نگاهت اگر

هر آن که محو ضمیر خط شده ای دوست

نکرده است سوی جعد غیر باز نظر

اگر به عشق زدل صید صبر ما بکنی

به دام زلف چو ریحان مکن اسیر دگر

و با این بیتها پایان می پذیرد :

ز تاب فرقت ای سرو قدمه پیکر

وجود زار و علیم نزار گردیده

سر نیاز دو عالم به توست یا حیدر

لوائ توست فلک قدر، ای بلند مکان

کمینه چاکرم و بنده‌ی تو یا صفدر

امیدگاه من ای شاه نامدار تویی

خرد قصیده‌ی ممدوح ماشهان به گهر

دلاخیال خوش ماست زیب این تاریخ

از مجموع حروف اول ابیات این قصیده ، قطعه زیر حاصل شده است:

ای شها در مسند دولت مدام	با کمال جباه باشی مستقر
تاجهان هست و فلک در گردش است	کم مبادت افسر شاهی ز سر
طره‌ی رایات ذی شانت بلند	با شدت پیوسته ، با فتح و ظفر
رشته‌ی دولت ز بخت نگسلد	تا خروج قایم اثنی عشر
گردد از قهر حکیم لم یزل	خانمان دشمنت زیر و زبر

سخنوران آذربایجان ص ۳۰۷ - نسخه -

های خطی ج ۴ ص ۳۳۲ - فهرست

نسخه‌ها ج ۳ ص ۲۱۴۵

حاصلی تبریزی

شغل او ابریشم فروشی و زردسازی بوده و از شعرای قرن دهم هجری قمری می‌باشد . سام میرزا نوشته است که او با ابریشم فروشی روزگار می‌گذرانید و گاهی هم شعر می‌گفت . از اوست:

جز خیال دهند هیچ نیاید به نظر دهن تنگ نوای شوخ خیال است مگر

* * *

سوسن ماتم زده لاله‌ی خونین کفن سرخ و سیه گشته اند بهر حسین و حسن

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۰ - بحفه‌ی

سامی ص ۲۵۹ - سخنوران آذربایجان

ص ۳۰۹

حافظ مجلسی

قرآن را از حفظ می‌خواند و در محله‌ی خیابان تبریز ساکن بود شترغو و قانون را بلد نمی‌نواخت و خط خوب داشت و نقاری هم بلد بود.

مولف کتاب دانشمندان آذربایجان در شرح و توصیف شترغون و قانون چنین می‌نویسد: « شترغو یا شدرغو ، شودرغو ، شیدورغو ، چترعود همه یکی است و از آلات ذوات الاوتار موسیقی است که کاسه و سطح و ساعد آن طویل بوده و چهار وتر بر آن بسته و بر نصف روی آن پوست می‌کشند و از طبقه آلت عود محسوب است و آنرا بیشتر در ممالك ختا معمول می‌دارند و آنها هر جمعی از نغمات را کوك خوانند و ۳۶۰ كوك دارد .

قانون نیز یکی از آلات کثیر الاوتار موسیقی است که از چوب مجوف بشکل فوذنقه ساخته و بر آن اوتاری از مفتولهای برنجین می‌بندند و هر سه وتر را بر يك آهنگ ساز کنند باید دانست که آلات سنتور و چنگ نیز از این طبقه می‌باشند . تفاوت عمده در مابین این دو آلات و قانون آنست که اوتار سنتور جفت و اوتار چنگ فرد است و آلات نرّهت و مغنی نیز از آلات کثیر الاوتار محسوب می‌شوند و نرّهت از ترکیب دو قانون بعمل آمده صد و هشت وتر دارد و مغنی را از مجموع آلات ثلاثه قانون نرّهت و رباب اخذ و اقتباس نموده‌اند و هیئت آن چون تخته‌ای بود مطول که بر آن اوتار بندند و اوتار آن اکثر بیست و چهار باشند و هر وتری که از پی آن وتر دیگر می‌آید نصف مقدار آن بوده لاجرم نغمات زیر و بم آنها با یکدیگر امتزاج

یافته و مسموع می‌شوند ». از اوست :

قدت نهال طوبی و طوبی روان خوش است

حسنت در آن خوبی و خوبی در آن خوشست

سخنوران آذربایجان ص ۳۱۰ -

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۰ - نحفه‌ی

سامی ص ۱۳۷

حافظ تبریزی

نامش محمد حسین و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری تبریز متخلص به حافظ بود و صدای خوش داشت مدتی در اصفهان گمنام ماند و بعدها مورد توجه مردم شد. آواز خوشش او را معروف و مشهور کرد و در میان روضه خوانان به خوش صدایی شناخته شده بود.

بقول مولف تذکره‌ی نصرآبادی نشرش بهتر از نظمش بود.

از اوست :

تو را گر دوست‌تر از جان ندارم به کیش دوستی ایمان ندارم

دلی دارم ولی در دست من نیست سری دارم ولی سامان ندارم

نه دل نه دین و نه ایمان درست است شکستی لیک در پیمان ندارم

سخنوران آذربایجان ص ۳۱۰ - تذکره

نصرآبادی ص ۳۸۹ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۱۱۱ - الذریعه ج ۹ ص ۳۸۹

حجاب تبریزی

نامش سید میرزا ابوتراب تبریزی و ساکن عباس آباد اصفهان و از شعرای قرن دوازدهم هجری قمری می باشد مردی عالم و فاضل بود و شعر هم می گفت و از معاصرین آذربیکدلی بود. چون اقامتش در اصفهان زیاد بود لذا بعضی تذکره نویسان او را اصفهانی شناخته اند. از اوست :

زین پیش گردون در شیر من خون

می کرد و اکنون در باده ام آب

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۲ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۵۳ - سخنوران آذر -

بایجان ص ۳۱۱ - آتشکده آذر ص

۳۸۶ - سفینه محمود ص ۲۴۹ - قاموس -

الاعلام ج ۳ ص ۱۹۲۸

حشری تبریزی

نامش ملا محمد امین مدتی در عباس آباد اصفهان مقیم و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری بود او شاعری با ذوق و از مجالست و صحبت خوب رویان مسرور و خوشحال می شد حشری از دولت و موقوفات مبلغی وظیفه اش قطع شد و او این ریاعی را گفته و به میرزا حبیب اله صدر فرستاد

از قطع وظیفه گر کنم شکوه خطاست
 آن کس که دهد وظیفه‌ی خلق خداست
 جان شد گرو روزی و رازق ضامن
 دارم گرو و ضامن من پا برجاست
 میرزا حبیب صدر از خواندن رباعی خوشحال شد و دستور داد مبلغ
 سی تومان مقرری او را مرتباً بدهند او مدتی در مصاحبت و حضور میرزا
 بود و بعداً با اجازه ایشان به تبریز مراجعت کرد. حشری فتوحات شاه عباس
 را به نظم درآورده و بسال ۱۰۱۱ هجری قمری « ۹۸۱ » شمسی راجع به مقابر
 اولیا و عرفا و مشایخ و شعرا کتابی بنام « روضةالابرار » را در بحر « معزن-
 الاسرار » به نظم و نثر نوشته است که کلمه (روضه مطابق با ۱۰۱۱ هجری
 قمری) می باشد که تاریخ تألیف کتاب است .
 از اوست :

عقل در این روضه به هر سو شتافت
 از پی تاریخ همین « روضه » یافت

۱۰۱۱ هجری قمری

این کتاب در سال ۱۳۱۳ هجری قمری « ۱۲۷۴ » شمسی در تبریز چاپ
 شده است حشری در دیباچه کتابش علت تألیف کتاب را چنین می نویسد :
 « فقیر روزی با جمعی از یاران کتابی چند در میسان آورده صحبت
 می داشت یکی از آن کتب تذکره‌الاولیا بود بدین تقریب یکی از یاران گفت
 جهت اولیایی که مدفون شیرازند تذکره‌ی علیحده تصنیف نموده اند . موسوم به

هزار مزار و قبل از این « درویش حسین » نام شخصی در مقابل آن تذکره‌یی جهت اولیایی که در تبریز مدفونند نوشته . . . و بعد از او هیچ کس بدین امر ارتکاب ننموده و این آرزو در دلها مانده یکی دیگر از آن یاران به بنده تکلیف تالیف تذکرة الاولیایی که مدفون به تبریزند نموده حضار همه ترغیب و تأکید نمودند . . . فی الجمله قبول نمودم . . . و قدم سعی در بادیه‌ی طلب نهاده مدتی تردد و تفحص نموده از کتب معتبر و اقوال مصحح به قدر مقدور جمع و تذکره‌یی عاری از لباس عاریت عبارات و مجرد از تکلف استعارات تالیف نموده روضه‌ی اطهار نام کردم تاریخش از روضه مفهوم می‌شود .

از اوست :

« حشری » منما بدی گر اهل خردی

وز دهر مدار چشم نیکو چو بدی

يك چند به ذكر خير نيكان می‌كوش

شاید رسدت ز روح ایشان مددی

مولانا حشری از خانواده‌ی شمس‌الدین محمد ثانی است . در مثنوی

خیلی مهارت داشت . این ابیات از مثنویهای اوست :

جمله جهان نیست به جز يك سرای

هست سراسر همه ملك خدای

• • •

در نظر هر که خدادان بود این سرو و آن سرهمه یکسان بود

سخنوران آذربایجان ص ۳۱۱ - تذکره

- نصرآبادی ص ۲۸۰ - ربحانت الادب ج
 ۲ ص ۴۷ - دانشمندان آذربایجان ص
 ۱۱۷ - نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز
 سال ۱۸ ص ۱۳۳ - شمع انجمن ص
 ۱۲۵ - صحف ابراهیم نسخه عکسی

حفظی تبریزی

نامش حاجی محمود که حفظی تخلص می کرد .

از اوست :

پژمرده می شود دلم از گفت و گوی خلق

چون غنچه‌یی که با نفسش وا کند کسی

سخنوران آذربایجان ص ۳۱۲ -

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۸ - الذریعه

ج ۹ ص ۲۵۷

حقیری تبریزی

نامش درویش علی از شعرای قرن دهم هجری قمری و حقیری تخلص

می کرد و از معاشران و معاصران درویش حسین کربلایی صاحب روضات -

الجنان است مولانا علی بیگ خطاط تبریزی چنین می گوید :

نادر عصر علی بیگ که او در فن خط چو قلم بود علم

رفت و تاریخ وفاتش قلمم (صیر فی ثانی او) کرد رقم ۹۵۸
 سخنوران آذربایجان ص ۳۱۴-روضات
 الجنان ج ۱ ص ۲۱۲

حقیری تبریزی

یکی از شعرای درویش مسلک و پرهیزکار بود چهار سال در کاشان
 مقیم وبا مولانا محتشم دوست شد و در سال ۹۸۱ هجری قمری به خراسان رفت
 پس از زیارت قبر شریف امام رضا علیه السلام به قزوین مراجعت کرد و از
 آنجا هم به تبریز رفت و در سال ۹۹۴ هجری بدست عثمانیها کشته و شهید شد.
 مؤلف شمع انجمن می نویسد: «اگرچه خود را به شیوه‌ی صلاح و فروتنی و
 تواضع و حقیر می نمود لیکن به رتبه‌ی شاعری و سلیقه نظم درست عزیز
 جهان بود و طریق عاشقی را به راستی و درستی می پیمود».

نمونه‌ی از اشعار اوست :

مهربان بودی به من هر روز از روز دگر

باعث نامهربانیها در این ایام چیست

• • •

تا گرفتارم به درد عشق وقت من خوش است

وقت آن کس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد

• • •

کسی که از تو ستمگر ستم هوس نکند
 به خویشتن ستمی می کند که کس نکند
 حقیری را بعضی از تذکره‌ها فقیری و یا حقیری ضبط کرده‌اند. مولف
 تذکره حسینی از شاعران بنام او را حضری نام برده است.
 مولف تحفه‌سامی از او چنین یاد می کند « حقیری تبریزی از شعرایی است
 که نو پیدا شده طبعش در شعر خوب است » این مطلع از اوست :
 چو تیر از دل کشم باتیر آن‌مه جان برون آید
 چو شخصی کز بی تعظیم بامهمان برون آید
 بیت فوق‌الذکر در قاموس‌الاعلام به نام فقیری ضبط شده است .
 در تذکره‌ها اشاره شده که حقیری دارای دیوانی است که حاوی شش
 هزار بیت است ولی بیش از چند بیت از او بدست نیامده است .
 از اوست :

به هر کس که روزی شوی آشنا	به نیک و بد او را نظر کن تمام
اگر خوب خلق است و پاکیزه رای	به او بگذران نیک دوری بکام
و گرنه ناپسند است اوضاع او	سلام و علیک و علیک السلام

• • •

نوید وصل فرستد زمان زمان و نیاید

که تا به حسرت بسیار انتظار بمیرم

• • •

صدنگه هر جاکه او باشد به هرسو می‌کنم
تا به تقریبی نگاهی جانب او می‌کنم

• • •

با وجود بی‌وفاییهای او	سوخت جانم ز آشناییهای او
از (حقیری) عشق و رسوایی خوش است	خوش نباشد پارساییهای او
او یکی از عاشقان بینواست	رحم کن بر بینوایی‌های او

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۹ - مجمع -
الخواص ص ۲۸۸ - سخنوران آذر -
بایجان ص ۳۱۴ - تحفه سامی ص ۲۶۱
تذکره حقیقی ص ۱۰۳ - فرهنگ
سخنوران ص ۱۶۹ - آتشکده آذر ص
۱۱۳ - قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹۶۶
تذکره ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۰۸

حقیقی کرمان

نامش ابوالمظفر جهانشاه فرزند قرا یوسف قره‌قویونلو می‌باشد که پس از
برادر خود میرزا اسکندر و قتل برادرزاده‌اش قباد در سال ۸۳۹ هجری قمری
«۸۱۴» بر تخت سلطنت آذربایجان جلوس کرد و ۱۳ سال در آذربایجان و بعد
۲۲ سال در فارس و کرمان و هرمز و خراسان که جمعاً ۳۵ سال می‌شود سلطنت
کرد و در سال ۸۷۲ هجری قمری در جنگ با اوزون حسن سرسلسله آق‌قویونلوها

در هفتاد و دو سالگی کشته شد و جسد او در عمارت مظفریه مسجد کبود دفن شد بعداً آن عمارت در اثر زلزله از بین رفته است .

درویش حسین کربلایی درباره‌ی این مسجد و منضمات آن چنین می‌نویسد «عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر- جهانشاه پادشاه بن قرا یوسف بن توره مش خان بن بیرام خواجه‌ی ترکمان و این طبقه را قرا قویونلو و بارانی نیز گویند . گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم ... بنا شده و مشارالیه‌ها بسیار خیره و صالحه و عقیقه بوده و در همان بقعه مدفون است و میرزا جهانشاه که «حقیقی» تخلص کردی و پادشاه عظیم‌الشان بود در دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۸۷۲ هجری قمری به دست حسن پادشاه کشته شد با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند .»

این پادشاه شعر خوب می‌گفت و حقیقی تخلص می‌کرد و دیوانش راه

مولانا جامی فرستاد و جامی در توصیف آن چنین نوشت :

همایون کتابی چو درجی ز در	رسید از گهرهای تحقیق پر
در او هم غزل درج هم مثنوی	ز اسرار صوری و هم معنوی
ز مقطع چه گویم که هر مقطعی	ز فیض ابد را بسود منبعی
شده طالع از مطلع هر غزل	فروغ تباشیر صبح ازل
به صورت پرستان کوی مجاز	ز شاه حقیقی نشان داده باز

جلال‌الدین دوانی که از فحول علما و فضلاء ایرانست در آن زمان در تبریز بود و (شواکل الحور فی شرح هیاکل النور) را در یکی از اطافهای عمارت مظفریه مسجد کبود تألیف فرموده و بعد از تعریف و توصیف کامل

چنین نوشته‌اند :

«عمارت مظفریه یا (گوگ مسجد) دارای کاشیهای قشنگ و مرمرهای خوش رنگ بوده و از زلزله‌های سخت ریخته و خراب شده و هنوز بدنه و سردر آن برپاست و بعضی از سطوح کاشیها و اطراف مرمرهای آن با آیات قرآنی و احادیث حضرت رسول زینت یافته و قابل تماشاست و تمام آنها را خطاط مشهور آن عهد (نعمت‌الله‌نواب) نوشته و یاخط او را حکاکی کرده‌اند و تاریخ تمام شدن را در سردر مدخل این عمارت چنین نوشته است (فی-الربع الاول من سنة تسعين و ثمانه مائه اقل العباد نعمة الله بن محمد البواب) .

جهانشاه پنج پسر داشت (پیربوداق - حسنعلی - قاسم بیگ - میرزا محمد میرزا یوسف) و دودختر لشکر بیگ بهارلو را به عقد دو پسر خود میرزا محمد و میرزا یوسف درآورده بود . پیربوداق بر علیه پدرش قیام کرده و قلعه‌ی بغداد را تصرف کرده بود . جهانشاه این ابیات را بعنوان نصیحت به پسر عاصیش نوشت :

ای خلف از راه مخالف متاب	تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملک خلافت مراست	تو خلفی از تو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما	غصب روا نیست در آئین ما
ای پسر ار چه به شهی در خوری	با پدر خویش مکن سروری
تیغ مکش تا نشوی شرمسار	شرم منت نیست ز خود شرم‌دار
تیغ که سهراب به رستم کشید	هیچ شنیدی که ز گیتی چه دید
با چو منی تیغ فشانی مکن	دولت من پیر و جوانی مکن

گر سپهم پابه رکاب آورند
کوه بجنبند چو بجنبیم ز جای
گر چه جوانیت ز فرزاندگی ست
پیربداد چنین پاسخ داد :

ای دل و دولت به لقای تو شاد
نیستم آن طفل که دیدی نخست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند
هر دو جوانیم من و بخت من
با چو منت بهر تمنای ملک
تیغ مکش بر رخ فرزند خویش
پخته‌ی ملکی دل خامی من
شاخ کهن علت بستان بود
خطه‌ی بغداد به من شد تمام
چون تو طلب می کنی از من سریر

ریک بیابان به حساب آورند
چرخ نخیزد چو نخیزم به پای
این ز جوانی نه که دیوانگی ست

مؤلف روضة السلاطین در باره جهان‌شاه می نویسد : نظم او درویشانه و
به تصوف نزدیک است و این مقطع از یک غزل اوست :

از لطف دوست یافت «حقیقی» مراد دل

بی جد و جهد طاعت و بی منت عمل

روضه السلاطین ص ۶۶ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۳۱۷ - تذکرة الشعراى دولت-

شاهی ص ۴۵۷ - ریحانت‌الادب ج ۲
 ص ۵۵ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز
 سال اول شماره ۳ ص ۱۱ - فرهنگ
 سخنوران ص ۱۶۹ - دانشمندان آذر -
 بایجان ص ۱۲۰

حیدری تبریزی

از شاگردان مولانا میرزاخان و از شعرای قرن دهم هجری قمری می-
 باشد به تجارت مشغول بود حرفه سراجی داشت . حیدری در جوانی به
 هندوستان رفت و با محمد قاسم خان نیشابوری دوست شد و مورد احترام او
 قرار گرفت او از معاصران «وقوعی» ، «طوقی» و «شریف تبریزی» بود .
 حیدری در هندوستان دوستان زیادی داشت و مورد علاقه مردم بود
 مولف خلاصه‌الشعار به سال ۹۸۵ هجری قمری (۹۵۷ شمسی) اورادر کاشان ملاقات
 کرده و دیوان غزلیاتش را که بالغ بر شش هزار بیت بود دیده است . حیدری
 چندین مرتبه به هندوستان رفته است و در یکی از مسافرتهاش قصیده‌یی در
 مدح اکبر شاه هند سروده و ده هزار روپیه بایک اسب خلعت و صله دریافت
 کرده است و چون خازن در تسلیم آن تأخیر نموده لذا این قطعه را ساخته به
 شاه فرستاد .

مشکلی دارم شها خواهم کنم پیش تو عرض

ز آنکه زین مشکل مرا صد داغ حسرت بردل است

سیم و زر انعام کردی لیک از خازن مرا

هم گرفتن مشکل و هم نساگرفتن مشکل است

او به شیرین زبانی و بلاغت بیان معروف بوده و صحبتش از اشعارش شیرین‌تر بود عبدالقادر در منتخب‌التواریخ می‌نویسد من دیوان حیدری را بیش از چهارده هزار بیت دیده‌ام. علاوه بر دیوان غزلیاتش در تتبع بوستان سعدی یک مثنوی ساخته ولی شهرت نیافت. خوشگو در سفینه خود نوشته است که حیدری سه بار به هندوستان رفته است.

در زمان میرمیران بکتاش‌خان میان حیدری و مولانا وحشی مشاعرات و مباحثات و مهاجرات شده و مولانا وحشی یک مثنوی تمام در هجو او گفته است. حیدری کتابی بعنوان لسان‌الغیب در برابر سهو‌السان شریف نوشته و انتقام مولانا لسانی را از شریف گرفته است و در تنبیه شریف اشعار شیرین نیز گفته است.

جنگ‌نامه کجرات در داستان جنگ و فتح کجرات که در عهد پادشاهی جلال‌الدین محمد اکبر به مثنوی سروده است نسخه‌ی آن در کتابخانه مجلس با کلیات دیوانش موجود می‌باشد. نسخه‌ی هم از لسان‌الغیب او در کتابخانه ملی تحت شماره ۵۱۸۱ ر ۳۵۵ با خط نستعلیق قرن یازدهم هجری قمری موجود است. نمونه‌ی از اشعار اوست:

در کشور هند شادی و غم معلوم	آنجا دل شاد و جان خرم معلوم
جایی که بیک رویه آدم نخرند	آدم معلوم و قدر آدم معلوم

در مدح پادشاه سخن سنج ملک هند
گفتم قصیده‌یی که پسندید هر که دید
زین سان قصیده‌یی که بگله نوشتنش
آب حیات پر ورق از خامه می‌چکید
اما چو روزگار ملدگار من نبود
ز آن شاخ گل پهای دلم خار غم غلید
نشید شاه عقده‌گشا مصرعی ز من
نگشود قفل آرزوی من از آن کلید
بودم ز آب دیده‌ی خود غرق بحر خون
کز غیب این ترانه بگوش دلم رسید
(حافظ) وظیفه تو دعا گفتن است و بس
دوبند آن مباش که نشید یا شنید

• • •

چو پاکان «حیدری» تا می‌توانی کمالی کسب کن در عالم خاک
که ناقص رفتن از عالم چنان است که بیرون رفتن از حمام ناپاک

• • •

همچو آتش ناله‌ی خونین دلان دردمند
بیشتر دارد اثر هر چند می‌گردد بلند

• • •

ترسم از آب و هوای خلد گردد ناامید
آن که می‌خندد به اشک گرم و آه سرد ما

• • •

چون بریزم اشک ، از دل آه درد آلود بر خیزد

بلی چون آب بر آتش بریزد دود بر خیزد

• • •

چراغ دیده‌ام بی خون دل روشن نمی سوزد

بلی هر جا چراغی هست بی روغن نمی سوزد

• • •

از مردم بی هوش ، سخن گوش مکن

جاد در صف مردمان بی هوش مکن

خواهی که در این غمکده غمگین نشوی

از مردن خویشتن فراموش مکن

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۵ - مجمع -

الخواص ص ۲۱۷ - مفت اقلیم ج ۳ ص

۲۴۳ - سخنوران آذربایجان ص ۳۱۹

آتشکده آذر ص ۱۱۳ - ریاض الجنه روضه

۵ ص ۸۲۱ - فهرست نسخه‌ها ج ۲ ص

۱۲۰۷ - فرهنگ سخنوران ص ۱۷۶

نتایج الافکار ص ۱۸۶ - نایب رحیمی ج ۳

ص ۱۳۲۸ - تذکره ریاض العارفین ج ۱

ص ۲۱۲ ،

حیران

نامش ابوالحسن میرزا فرزند شادروان شاهزاده محمدنقی میرزا احسام - السلطنه فرزند خاقان مغفور است . او در شعر «حیران» تخلص می‌کرد و ملقب به شیخ‌الرئیس بود .

مؤلف محترم گلزار جاویدان آقای هدایت در باره‌ی شیخ‌الرئیس چنین می‌نویسد : (مادرش دختر سهراب‌خان از نجبای گرجستان بوده در بلاغت تحریر و طلاق‌ت تقریر در زمان خود تالی نداشت .

ولادت آنمرحوم در سنه‌ی ۱۲۶۴ هجری قمری «۱۲۲۶» شمسی در تبریز اتفاق افتاد . در اوان صغر بدو آبه آبله و بعداً به وها گرفتار آمد و از هر دو بلا بطریق معجزه آسایی شفا یافت . در شش سالگی به مکتب‌رفت و در اندک مدتی خواندن و نوشتن آموخت . در یازده سالگی بمرکز آمد و در مدرسه‌ی ملا آقارضا به تحصیل علوم قدیمه پرداخت . در چهارده سالگی بپدرش به مشهد رفت و پس از فوت آنمرحوم به تهران معاودت و به امر میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم بمدرسه‌ی نظام رفت و دو سال بخواندن حساب و هندسه سر - گرم بود و مشق نظام کرد لیک چون رغبت به این علوم نداشت بمعیت والد به خراسان برگشت و در لباس اهل علم بفرآ گرفتن علم طب پرداخت و بعداً برای تکمیل علوم شرعیه به عتبات رفت و ششماه از محضر علما و مشایخ محل مستفیض گشت و سپس به (سرم‌رای) رهسپار و از محضر مرحوم میرزا کسب فیض کرد و پس از زیارت بیت‌اله به مشهد برگشت و گرفتار آتش فساد حساد شد و از این پس سالیان متمادی گاه در قوچان و زمانی در عشق‌آباد و چندی

در اسلامبول و حجاز از کید بد اندیشان و سعایت ایشان ویلان و سرگردان
بود بعداً به تهران بازگشت و سی سال قبل درگذشت . پس از عزل مرحوم
حسام السلطنه از ایالت خراسان گفته است (:

زمانه سفله نواز است و دهر دون پرور

ستاره شعبده باز است و چرخ افسونگر

اگر نه سفله نواز است آن چرا داده است

مقام وجاه سلیمان به دیو بدگوهر

اگر نه شعبده باز است این چرا هر دم

هزار نقش برآرد خلاف یکدیگر

اگر نگشته خرف روزگار پیر چرا

گزیده را می اشتر به مالک اشتر

بسی به تجربه دیدیم و باز می بینیم	که جز تو کس نسزد حکمران این کشور
تو عم شاهی و از بهر شاه آنکردی	که کرد بهر نبی ابن عم او حیدر
مگر نه جنگ خراسان فسانه شد در دهر	مگر نه فتح هری در زمانه گشت سمر
همیشه رایت فتح مبینت اندر دست	هماره آیت نصر عزیزت اندر بر
عدو اگر بتو بدکرد از کمال تو بود	که نیست دشمن طاووس غیر خوبی پر
کمال عزت نفس آورد درست بین	خمیده گردد شاخ شجر ز فرط ثمر
ستاره گرچه فزون از شماره است بچرخ	ولی خسوف و کسوفست خاص شمس و قمر

باز گیسوی تو در دست صبا می بینم
 با که گویم که ز دست تو چه ها می بینم
 قصه‌ی حسن ترا از همه کس می شنوم
 جلوه‌ی روی ترا در همه جا می بینم
 محتسب فتنه درین شهر زمی داند و مست
 گر چه من اینهمه از چشم شما می بینم
 هرگز از کوی خرابات نگردانم روی
 که من این طایفه بی روی و ریا می بینم
 پای از دایره‌ی دردکشان می نکشم
 صدقش اینست درین حلقه صفا می بینم
 من همانروز که در زلف تو پا بست شدم
 خویشتن را ز همه قید رها می بینم

خرم آنان که پی عشق نگاری گیرند
 دامن یاری و از خلق کناری گیرند
 بارها تجربه کردیم و تلبدیم ز خلق
 که ز دوش دله محنت زده باری گیرند
 چشم هویمان نظر لطف کند مردم ری
 نیستند آنکه ز ما گوشه‌ی کاری گیرند

سرگرانند چو امشب همه از خم غرور
باش تا صبح شود درد خماری گیرند

* * *

عجب مدار خرابم اگر به عشق آباد
کسی ندیده که گردد دلی ز عشق آباد
صلاح کار مجو از من خراب که باز
طریق عشق گرفتیم هر چه بادا باد

* * *

ای خداوند جاه و مال و منال
که ترا خواجگی همی شاید
بر گنهگار زیر دست ببخش
تا خداوند بر تو بخشاید

* * *

ای دلبر سرو قد سیمین تن من
آن طره‌ی طرار تو شد رهن من
گیسوت بگردن چو فکندم گفتم
این رشته همیشه باد در گردن من

* * *

بازلف بتی به بند و بست آمده‌ایم
آزاد ز قید هر چه هست آمده‌ایم
از کعبه خدا پرست آیند همه
جز ما که ز کعبه بت پرست آمده‌ایم

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۷۵۵

حیرت

نامش حسین علی از محترمین و نجبای تبریز و از اطبای معروف آذر -
بایجان بود و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد. حیرت بزیارت
بیت خدا مشرف شده است. مؤلف نگارستان دارا می‌نویسد که حیرت

استحضاری وافی از لغت فرس و دواشناسی و حدسی صایب در شناختن امراض داشت .

حیرت بسال ۱۳۴۱ هجری قمری «۱۳۰۱» شمسی به زیارت بیت خدا مشرف و دراین سفر مریضها را معالجه می کرد .
از اوست :

چرخ را برگردن از عقد مجره مرسله
زهره را از ماه نودر گوش سیمین گوشوار
از نیام شرق شمشیر جهان افروز مهر
آشکارا شد چو تیغ شاه روز کارزار
آن که در روزوغا جبریل خواندش از خدا
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار
حامی شرع پیمبر ماهی آثار کفر
پیشوای راستین مقصود دور روزگار
گرفتند از آتش قهرش شراری بر محیط
ورچکد از ابر لطفش قطره‌یی در شوره زار
بحر موج افکن از او گردد چو موج آور سراب
شوره زار خشک ازین گردد چو خرم نوبهار

* * *

وقت آن شد که رهی راز کرم شاد کنی
بدهی آن چه عطا کردی پارو پیرار

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۷ -

سخنوران آذربایجان ص ۳۲۳ - نگارستان

دارا ص ۱۸۳ - گلزار جاویدان ج ۱

ص ۴۲۶ - الدررینه ج ۹ ص ۲۷۴

خاتمی تبریزی

در عهد سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو زندگی می‌کرد و از شعرای
قرن نهم هجری قمری می‌باشد .

از اوست :

کاکل به شانه می‌زند آن دلستان من

می‌پرورد بلای سیه بهر جان من

ترجمه مجالس النقایس ص ۳۰۸ -

سخنوران آذربایجان ص ۳۲۶

خاتمی تبریزی

با شغل کتابفروشی امرار معاش می‌کرد و از شعرای قرن دهم هجری

قمری است . خاتمی مطلع زیر را در جواب درویش دهکی قزوینی گفته

است :

من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام
چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام
و مطلع شعر درویش دهکی قزوینی چنین است :
بر مثال صورت دیوار بی جان مانده‌ام

پشت بردیوار و رو سوی تو حیران مانده‌ام
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۲۸ - سخنوران
آذربایجان ص ۳۲۷ - دانشمندان آذر -
بایجان ص ۱۲۸ - تحفه سامی ص ۲۶۸

خادم تبریزی

نامش حافظ حسین فرزند درویش حسن بابا فرجی معروف به کربلایی از
فضلا و علما و شعرای قرن دهم هجری قمری تبریز است . او خط خوبی داشت
و از شاگردان علاءالدین علی بیگ تبریزی بود که در سال ۹۵۸ هجری قمری
«۹۳۰» شمسی فوت کرده است .

خادم از مریدان صفی‌الدین شاه مجتبی فرزند امیر بدرالدین احمد لاله‌یی
است و کتابی بنام روضات الجنان راجع به مقابر و مشاهد اولیا و دانشمندان
نوشته است .

جلد اول این کتاب در تاریخ ۱۳۲۴ هجری قمری «۱۲۸۵» شمسی و جلد
دومش به تاریخ ۱۳۴۹ هجری قمری «۱۳۰۹» شمسی به تصحیح و تعلیق آقای

جعفر سلطان‌القرایی و بوسیله بنگاه نشر کتاب چاپ شده است. خادم به دلیل ناراحتی و پریشانی اوضاع آذربایجان غالباً در مسافرت بوده و به کشورهای عربی می‌رفت و در سال ۹۸۸ هجری قمری «۹۵۹» شمسی از راه دمشق به زیارت بیت خدا مشرف و در مراجعت هم از آن راه به تبریز وارد شد چندی بعد باز به دمشق رفته و مقیم شد و در آنجا نیز بدرود حیات گفت و در جوار قبر شیخ ابوشامه دفن گردید ملا محمد حسین ملقب به مهین استاد (معزون) که شغل خطاطی داشت او را چنین تعریف می‌کند :

در عالم فقر آن که امروز بی خرقه و جبهی ریایی است
شاهنشاه کشور قناعت درویش حسین کربلایی است
او شعر خوب می‌گفته و خادم تخلص می‌کرده است.

از اوست :

احسن حسنی است اتصال محمد	ابغض اشیاست انفصال محمد
روشنی آفتاب و ماه چه باشد	شمه‌یی از پرتو جمال محمد
سایه‌ی عرش برین و چرخ مقرنس	ظل قلیلیست از ظلال محمد
آیه‌ی قربی که واقع است به قرآن	آمده است آن به شان آل محمد
آید اگر بر شما مصیبتی از دهر	یاد نمایند ز ارتحال محمد
روز قیامت ز کرده‌ها ت چوپرسند	فکر جوابی کن از سئوال محمد
رتبه‌ی «خادم» همین بس است که باشد	خادمی از خادمان آل محمد

نپنداری کز آن گل چاکها در پیرهن دارم
 که صد چاک دگر در سینه ز آن نازک بدن دارم
 غم اودر رگ جانم فرو برده ست چنگ خود
 عجب دانم ز چنگش جان برم زین غم که من دارم
 ز اول طالعم برگشته بود و بختم آشفته
 من این سرگشتگی آخر ز بخت خویشتن دارم
 مرا در دل که چون او را بینم رازها گویم
 یکی ز آنها نیارم گفت و در دل صد سخن دارم
 من و کنج غم و خاطر ز سودای گلی برهم
 کجا پروای باغ و میل گلگشت چمن دارم
 رخ شیرین ندیده جان شیرین داد در راهش
 به دل صد کوه غم از رهگذار کوهکن دارم
 هوای گلرخان شهر تبریزم چو «خادم» شد
 دلم بگرفت در غربت تمنای وطن دارم

* * *

فغانی که از مبتلایی بر آید	چه غم کز غم دلربایی بر آید
مرادی ست جان را که بیند رخ او	مراد دل بینوایی بر آید
پی انتظارش بود گوش بر در	چه باشد که آواز پایی بر آید
حذر کن ز آمیزش خلق عالم	مبادا که ناگه صدایی بر آید
غنی سازدت شیوه‌ی عشقبازی	کی این شیوه از هر گدایی بر آید

به وقت درو چون رسد کشت عاشق

بناگاه ابر بلایی بر آید

به جز لاله‌ی شوق چیزی نباشد

چو از خاک «خسادم» گیاهی بر آید

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۹ - مقدمه

برروضات الجنان ج ۱ ص ۹ - سخنوران

آذربایجان ص ۳۲۷

خاری تبریزی

از احوالش چیزی از تذکرها بدست نیامده است .

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۲۹

خازن تبریزی

محمدامین معروف به آقاسی متخلص به خازن فرزند ضیاءالدین تبریزی

ساکن عباس آباد اصفهان و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری و در زمان

شاه عباس کبیر زندگی می کرد او از اصفهان به شیراز رفته و مدتی در آنجا

مقیم شد و بعلت بدخلقی و زشت خوئی مورد توجه مردم نبود روزی بعلت

کار زشتی که کرده بود عیسی خان قورچی باشی او را کشت . خازن شعر

خوب می گفت .

از اوست :

عیسی چوبه خورشید بر افروخت علم را بسپرد به لعل شکر افشان تو دم را

• • •

عشق نوام از خیر و شر دهر بری ساخت

در حشر مرا نامه‌ی اعمال سفید است

* * *

بود ز تنگی دل غنچه سان دل جمعم چو گل شکفتیم باعث پریشانی است

• • •

چشم گیرنده تر از چنگل شاهین قضا است

مژه برگشته تر از بخت من بی سر و پا است

* * *

گلشن فردوس اگر خواهی مرنجان خلق را

سد راهی چون غبار خاطر احباب نیست

تاز خون گرم تو گردیده در خاطر گره

رشک می سوزد اگر در خاطری جامی کند

دانشمندان آذربایجان ص ۹ - سخنوران

آذربایجان ص ۳۳۰ - تذکره نصر آبادی

ص ۲۰۶ - الذریعه ج ۹ ص ۲۷ - شمع -

انجمن ص ۱۴۶

خازن تبریزی

نامش قاسم فرزند شریف خان و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری می‌باشد. مردی عالم و فاضل بوده و کتابی در «مبدأ و معاد» بعنوان صراط‌المستقیم نوشته است. مردی شریف و در نجابت و اصالت معروف بوده و جد اعلای او هم خازن شاه طهماسب بوده است در عنقوان جوانی به هندوستان رفته. مولف تذکره لطایف‌الخیال با او ملاقات کرده و نوشته است: «قاسم خان پسر شریف‌ای خازن است خازن تخلص می‌کند جوانیست در غایت درویش‌نهادی و قناعت در جهانگیرنگر ملاقات واقع شد خیالات به طرز میرزا جلال اسیر دارد و این غزل و این چند بیت که در مدح بعضی فضلاء گفته خود نوشته به مولف داد و این بیت از اوست»:

از باغ رفتی و دل بلبل ز ناله ریخت
گل را شراب رنگ تمام از پیاله ریخت

• • •

در مدح عالمی گفته است:

ای نور خرد پرتوی از حسن جمالت
خورشید بود لوح زر جو و کمالت
بر دانش اگر ناطقه دیباچه نویسد
تعلیم سخن می‌برد از لطف مقالت
پرواز تو در عالم ز اندیشه فزونست
معراج کمال است به زیر پر و بال

دولت به‌تو فایض شده در صورت و معنی
 بگشوده هما ببال در ایوان جلالت
 در علم سخن بسکه تویی شبه و نظیری
 در چشمه‌ی خورشید جبین شسته مثال
 در طور تجلی ارنی گوی چو گردی
 آنی که مطابق به جوابست سوال
 من ذره بی ببال و پرم در طلب مهر
 راهم نبود بر شرف صف نعالت
 کی باشد ازین تیرگی بخت برآیم
 فیضی برم از ناصیه‌ی صورت حالت
 تأثیر کواکب بود و گردش افلاک

بر چهره‌ی طالع نرسد گرد زوالت

در تذکره‌ی مقالات الشعرا نام او را اشتباهاً جزو شاعران تبریزی اصل
 مقیم «سند» آورده و مصحح این تذکره در حاشیه آن افزوده است که در نسخه
 «یدبضا» که در تصرف من است لفظ «هند» آمده نه «سند» که میرقانع نوشته
 است.

از اوست :

می‌شنیدم در میان گلرخان جانانه سبز

در دل خاکم به این امید گردد دانه سبز

نکته‌ها دارم نهان در دل ز شوخیهای او
 چون بهار آید شود حرف من دیوانه سبز
 حسن را بیتابی عاشق ضرور افتاده است
 سبز ناگردیده شمعی می شود پروانه سبز
 ناله از بس ریشه دارد در دل دیوانه ام
 بیشه‌ی نی می شود گرمی شود ویرانه سبز
 شاخ خشکی گشته هر رگ بر تنم ساقی کجاست
 تا کند نخل حیاتم را به یک پیمانه سبز

* * *

نگاهم را بدام افتاده عکس شعله پردازی
 خموش ای هم نفس یکدم که در صید پرزادم
 تذکره نصرآبادی ص ۱۲۱ - مقالات
 الشعرا ص ۵۱۴ - سخنوران آذربایجان
 ص ۶۰۶ - دانشمندان آذربایجان ص
 ۳۰۵ - گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۳۰

خازن

فرزند علیرضاخان خازن الدوله پسر مرحوم محمدعلی خان ملقب به
 حاج امین السلطنه است که در سال ۱۳۲۲ هجری قمری «۱۲۸۳» شمسی متولد

شده و تحصیلات مرسوم زمانرا در مدارس الیانس و سن‌لویی فرانسه فرا گرفته است. از اوست :

بغیر عشق ورزیدن به مهرویان و می خوردن
 پشیمانم بعمر خود اگر کار دگر کردم
 غم دنیاگه مستی چنانم رفت از خاطر
 که پنداری چو خوردم می از این دنیا سفر کردم
 گلزار جاویدان ج ۱ ص ۲۲۹

خازن تبریزی

نامش میرزا شریف فرزند میرزا انوری بیگ ساکن عباس‌آباد اصفهان بوده است.

مؤلف تذکره نصرآبادی می‌نویسد که مستوفی موقوفات مسجد جامع جدید عباسی بود و از آنجا دست برداشت و وزیر یوسف‌خان بختیاری شد. خازن پنج برادر داشت او گل سر سبد آنها بود خط شکسته را خوب می‌نوشت و فوق‌العاده مرد معقول و با ادب و با فضیلت بود و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری است و در شعر خازن تخلص می‌کرد.

از اوست :

تا گیرمش تمام در آغوش همچو عکس
 هر جا که یسار جلوه کند آب می‌شوم

شد تازه آب گیری تیغ جفای او
ممنون شدم ز گریه‌ی بی اختیار خویش

• • •

سوز دلم فزون شد و تا مغز سرگذشت
آتش کشید شعله در این پنبه در گرفت
سخنوران آذربایجان ص ۳۳۱ -
دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹ - تذکره
نصرآبادی ص ۹۲ - روز روشن ص

۱۹۳

خالصی تبریزی

علاقه‌زیادی به اندوختن زر داشت سی سال عمر خود را در راه جمع
کردن زر بسر برد و در نود سالگی مرد و زرهای بدیگران مانند . اواز شعرای
قرن دهم هجری قمری است .

از اوست :

جانا غم تو مایه‌ی عیش نهان ماست
درد تو مونس دل بسی خانمان ماست

• • •

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود
 شدم مهر من یکی دو بر آن مه از آنچه بود
 در تحفه سامی چاپ ۱۳۱۴ مطلع فوق‌الذکر بنام خالصی و در صفحه
 ۲۹۴ به نام فایقی ضبط شده است. در صورتیکه در تحفه سامی شاعری به نام
 فایقی تبریزی نیامده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۲- گلزار
 جاویدان ج ۱ ص ۴۳۶- سخنوران
 آذربایجان ص ۳۳۱- تحفه سامی
 ص ۳۱۲

خاور تبریزی

نامش میرزا معصوم از اولاد شمس‌الدین تبریزی‌واز راه کسب و تجارت
 امرار معاش می‌کرد. چندی ساکن کاشان بود و در همان جا متاهل شد و به
 زیارت بیت خدا عزیمت کرد. او کتابی در مسافرت مکه بنام «تحفة الحرمین»
 به نظم کشیده و در مراجعت به فتحعلیشاه قاجار تقدیم کرده است.

خاور تبریزی شاعری معروف و در شاعری رتبه‌ی عالی داشت.

در وصف بهار و مدح فتحعلیشاه گوید:

گذشت فصل دی و شد ز فر فروردین

زمین به نامیه رشک نگارخانه چین

بیوستان چو در آبی بین به تارم تارم

یکی سپهر فروزان در او دو صد پروین

چه داشت ساقی ابر بهار در صهبا
 که فاش کرد بیک جرعه رازهای زمین
 بگیر باده پارین و پارتا در باغ
 بدید زینت پاراست و زیب پیرارین
 بسیر باغ همانا که می کند آهنگ
 سپهر مجد و کرم آفتاب دولت و دین
 ستوده فتحعلیشه که شیر رایت او
 ربوده خواب بسطوت ز چشم شیرعین
 زمین دمیکه در آید به لرزه دانی چیست
 خیال او گذرد در ضمیر گاو زمین

• • •

زن آقا دهند به مهمان دوغ چه کند نیستش جز این در مشک
 کهنه مشکش مباد هیچ نهی یارب از دوغ نازه یعنی کشک
 گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۳۹

خرامی تبریزی

هز بیایی و ملاحه مشهور بود و شعر خوب می گفت نامش حافظ و از
 سخنوران قرن دهم هجری قمری بوده و قران را از حفظ می خوانده و خوش
 اخلاق و شیرین بیان بود. نام او در تذکره زنان شاعر نیز آمده است و در هیچ
 تذکره و منابع اشاره به جنسیت او نشده است.
 از اوست :

می‌روم از کوی جانان با دل افکار خویش

زان که پر شد دامنم از دیده‌ی خونبار خویش

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۴۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۳۳۲ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۱۳۴ - تحفه‌سامی ص ۲۶۰

زنان سخنور ج ۱ ص ۱۹۱ - الذریعه

ج ۹ ص ۲۹۰

خرم‌ی تبریزی

از شعرای معروف عهدسلطان یعقوب در سده‌ی دهم هجری قمری بوده و
تالیفات او عبارتند از :

۱- روضه‌العشاق به پیروی از گلستان سعدی در یک مقدمه و هشت باب

در تاریخ ۹۶۲ هجری قمری «۹۳۳» شمسی بشرح زیر نوشته است .

الف- استغنا و تندخویی معشوق و نتیجه آن .

ب- گرفتاری عاشق و زاری او .

پ- حس و ادای معشوق و اخلاق پسندیده او .

ت- صفت اخلاص عاشق و اصول مطلوب .

ث- غیرت و دلنوازی معشوق .

ج- پاکبازی عاشق .

چ- نصیحت به جوانان و صفت جوانی .

ح- جهالت پیران و شکایت از پیری .

اینک آغاز کتاب :

« منت خدای را عزوجل که انوار هدایتش از قطره کثیف جنین گوهر لطیف برآورده » .

نسخه‌بی از آن در خانقاه نعمت‌الهی به شماره ۲۷۸ بدون تاریخ و یک نسخه نیز در کتابخانه‌ی استاد مینوی به شماره ۵۲ بخط نستعلیق محمد نیاز موجود است .

خرمی و قتیکه عازم زیارت خانه‌ی خدا بود قطاع الطریق در راه مکه اندوخته‌هایش را از او گرفتند .

از اوست :

که تنه‌ایم بیگانه و خویشند ناپیدا چو یار آید شود از بخت من صد آشنا پیدا

* * *

برای درد دل گفتن تو را تنه‌ای نمی‌یابم

در آن ساعت که تنه‌ایا بمت خود را نمی‌یابم

سخنوران آذربایجان ص ۳۳۳- الذریعه

ج ۹ ص ۲۹۲ - فهرست نسخه‌ها ج ۵

ص ۳۵۷۶ - ترجمه مجالس النفایس

ص ۴۰۱

خروش تبریزی

نامش حسین بیگ از معروفین شهر تبریز و در زمان سلطنت شاه عباس اول

زندگی می‌کرد. برادرش نقی سلطان با مردانگی که از خود نشان می‌داد در یکی از ولایات آذربایجان حاکم بوده و در انجام وظایف خود فداکاری و ابراز لیاقت می‌نمود لذا بفرمان شاه حسین بیگ به سمت ایلچیگری نزد جهانگیر پادشاه هندوستان رفته و ماموریتش را بخوبی انجام داد و مورد لطف و عنایت شاه عباس قرار گرفت او در اواخر عمر از منصب و مقام دولتی کناره‌گیری و گوشه‌ عزلت اختیار کرد و فقط با علما و فقها و عرفا و شعرا و فقرات مصحبت می‌شد و کسب فیض می‌کرد او شاعر خوبی بود و خروش تخلص می‌کرد.

این رباعی از اوست :

هرگز ز بد زمان خروشی ننیم داریم بدل دوزخ و جوشی ننیم
گر آتش فاقه‌مان کند خاکستر ما حلقه‌ی لب بر درگوشی ننیم
میرعماد خوش‌نویس رباعی فوق‌الذکر را با خط خیلی خوب در کتاب-
خانه حوضخانه‌ی او نوشته است.

ابیات زیر هم از اوست :

تا چند در این خانه‌ی ویرانه نشینیم دلگیر شدم چند در این خانه نشینیم

• • •

پیر مغان اگر قدحت پیر نمی‌دهد بستان و دم مزن که تهی از اشاره نیست

• • •

در محبت گرم گشتم تا که دیدم شمع را از غم پروانه می‌سایده خاکستر جبین

• • •

اگر سر بر نیارد شعله‌ی آه از دل چاکم که روشن می‌کند شبها چراغی بر سر خاکم

« »

عجب ندارم اگر بامن التفات نداری که مست حسنی و پروای کاینات نداری
رباعی زیر را عماد خوشنویس باخط عالی نوشته است .

يك چند در زهد چو احباب زدیم آخر نقبی به گنج نایاب زدیم
تا شبهه ز تسبیح وردا بر خیزد بردیم به میخانه و بر آب زدیم

تذکره نصرآبادی ص ۷۵ - سخنوران

آذربایجان ص ۳۳۴ - قاموس الاعلام ج

۳ ص ۲۰۳۷ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۳۵ - صبح گلشن ص ۱۵۱ - لطایف

الخیال نسخه عکسی مجله ارمغان سال

۱۳ ص ۳۲۴

خلف تبریزی

از شعرای قرن نهم هجری قمری بوده و مردی پاك سیرت و شریف و از
شیخزادگان النجق است (النجق قلعه‌یی ست خیلی محکم از توابع نخجوان)
برای کسب کمالات به خراسان رفته و با بدیع الزمان میرزا آشنا و مصاحب
شده است .

از اوست :

صد شکر که وصل یار واقع شد باز سوز دل و آب دیده نافع شد باز

خورشید بدیع وصل او غارب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز

« » »

در بعضی از تذکره‌ها (خلقی تبریزی) معرفی شده‌است ولی اشتباه‌است زیرا که در اکثر تذکره‌ها بخصوص در تذکره مجالس النفایس که نزدیکترین مأخذ به زمان شاعر است «خلف» ضبط شده است.

سخنوران آذربایجان ص ۳۳۵ -

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۱ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۹۴ - ترجمه مجالس -

النفایس ص ۶۵

خلوتی تبریزی

نامش مولانا عبدالرحیم خلوتی تبریزی فرزند مولانا شمس‌الدین محمد - اقطایی مشرقی و از مشاهیر و دانشمندان و عرفای آذربایجان بود و خط را خیلی عالی و زیبا می‌نوشت و در این فن استاد مسلم بود. او یکی از مریدان صدیق و با عقیده مولانا محمد مغربی بود. و بعد بحضور دیگر از اکابر و فضلا و عرفای معروف منجمله سلطان‌خواجه علی صفوی و شیخ زین‌الدین خوافی و شیخ کمال خجندی رسیده و از آنها درک فیض و کسب کمال کرده‌است. مولانا خلوتی با برادر خود در یکی از روزهای رمضان بقصد زیارت شیخ کمال - خجندی بخدمتش رسیدند شیخ وقتی که متوجه شد آنها روزه هستند دستورداد

روزه خودشان را بشکنند آنها با کمال اطاعت اجرای امر کرده و روزه خودشان را می‌شکنند شیخ خجندی می‌فرماید دو حدیث بشما یاد می‌دهم اول (الصوم لی وانا اجزی به) دوم (تجوع ترانی تجرد تعصل) خلونی این دو حدیث را به نظم کشیده است .

شنیدم من از شیخ کامل کمال دو قدسی حدیث و گرفتم به دل
نخستینش « الصوم لی » و دگر « تجوع ترانی تجرد تعصل »
حافظ حسین می‌نویسد : « حضرت خواجه را تصانیف خوب هست
خصوصاً در علم تصوف مثل « مغایب الغیب » « حاشیه بر شرح اصطلاحات شیخ
عبدالرزاق کاشی » « شرح نصوص شیخ صدرالدین محمد قونیوی » « شرح بر قصیده‌ی
میمیه‌ی خمیره‌ی فارضیه » « شرح بر رباعی حوراییه » « رساله‌ی سنه‌ی سرمدیه » « رساله‌ی
مرآة العباد فی معرفت المعاد » شرحی « بر بعضی از ابیات مشکله‌ی گلشن راز » ...
او در سال ۸۵۹ هجری قمری در غره محرم « ۸۲۳ » شمسی وفات کرده
و در خطیره بابامزید دفن شده است :

از اوست :

شکرانه این نعمت عظمی که تو را هست

که گه گذری کن سوی بازار خموشان

تا خاتمه‌ی کار تو چون فائحه گردد بر « خلوتی » گم شده یک فائحه بر خوان

سخنوران آذربایجان ص ۳۳۶ - روضات

الجنان ج ۱ ص ۷۵ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۱۴۱

خلیل تبریزی

مردی فاضل و ثروتمند و خیر بود مسجدی در تبریز ساخته است در تذکره‌ها مطالب دیگری در باره او نوشته‌اند.

از اوست :

مرا چون بیند از غیرت شود شرمنده یار از من

الهی گم شوم تا او نگردد شرمسار از من

سخنوران آذربایجان ص ۳۳۸ - تحفه

سامی ص ۳۷۲ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۴۲

خواری تبریزی

از سخنوران قرن دهم هجری قمری بوده و شاگرد لسانی شیرازی و از شعرای معروف زمان شاه طهماسب صفوی می‌باشد.

مؤلف خلاصه‌الشعار می‌نویسد: «بعضی که به صحبت وی رسیده می‌گویند خود می‌گفت که اصل من از هرات است اما اکثر مردم او را تبریزی دانند و در اغلب تذکره‌ها هم او را تبریزی ضبط کرده‌اند. مردی رندوش و یتیم‌مشراب بوده و در حیل‌گریها و عیاریها تتبع «عمرو بن امیه‌ی ضمری» نموده و در شیوه شاعری خوشگو و در غزل سرآمد غزل‌سرایان آذربایجان و بی‌اندازه اشعارش شیرین و مطلوب بود که دوست و دشمن می‌گفتند که او در بین تمام غزل‌سرایان فقط به مولانا لسانی اعتقاد داشت و اشعار او را نیز به شعر سایر شعرا مثل

فغانی و شهیدی و اهلی برتر می‌دانست خواری در عاشقی بسیار بدشانس و بی‌طالع بوده و دایم‌الاوقات با مطلوب و رقبا نزاع و اوقات تلخی می‌نموده گویند وقتی نزد شخصی پسرخوش آوازی را دید به او عاشق گشت و در مدتی که باو علاقه پیدا کرده و عاشق شده بود هرگز از او راضی و شاکر نگشت و دایم زبان به شکوه گشوده داشت و دوستان و علاقمندان خود را وادار می‌کرد آن پسر را اذیت کنند.

صادق افشار می‌نویسد: خواری تبریزی با هوش و خوش سلیقه بود و خط خفی را خیلی زیبا می‌نوشت او بیباک و نترس بود. این ابیات از اوست:

از سرمستی خوش آن ساعت که چون یادم کنی
 بیخود آیی و ز بند محنت آزادم کنی
 بخت آنم کو که خواب آلوده بر خیزی شبی
 ناله‌ام بشناسی و گوشنی بفریادم کنی
 بی‌وفاییها نخواهد یافت چندانسی خلل
 پیش مردم گریه تقریبی گهی یادم کنی

* * *

بحمدالله که آن نامهربان را مهربان دیدم
 به رغم دشمنانش با خود آخر هم‌زبان دیدم
 چه گویم شکر این دولت که آن بیرحم بدخورا
 به هر نوعی که دل می‌خواست آخر آن چنان دیدم

پیش از آن روزی که بخت از وصل خوش حالم کند

دستبرد هجر می‌ترسم که پا مالم کند

حسرت دیدار جانان می‌کشد آخر مرا

آه از این حسرت که هجران می‌کشد آخر مرا

در فراق هر زمان هستم به دردی مبتلا

کاشکی می‌مردم آن دم کز تو می‌گشتم جدا

هر زمان جایی نهد عاشق سر خود شام هجر

عشق خوابش برده پندارد که بالینش بد است

بار قیام الفت از حد می‌برد، هان ای فلک

آن همه انگیز اسباب جداییها کجاست

بر من حرام ذوق وصال ، اگر مرا

هرگز شکایت از تو به خاطر رسیده است

ازین جور و جفا آخر پشیمان خواهم دیدن

ز قتل کشته‌ی بیداد، حیران خواهم دیدن

کسی کامروز داری در گذرها دست بردوشش
به او در هر گذر دست و گریبان خواهم دیدن

* * *

رقیبان عاشق لطفند، اگر باور نمی داری
به استغنا دو روزی امتحانی می توان کردن

* * *

تو گرمی می کنی و من ز بخت خویش می نالم
که چون گردم گرفتار تو خواهی سر کشید از من
ندانم عذر چون خواهم دل سرگشته را «خواری»
که نا عاشق شدم آسایشی هرگز ندید از من

* * *

دیگر حریف آه و فغان تو نیستم خواهی ازین دو کار یکی اختیار کن
یا صبر پیش گیر و دگراز پی اش مرو یا زاه و ناله منع دل بیقرار کن

* * *

کی بود که آزرده دل از یار نبودیم رنجیده از آن شوخ دل آزار نبودیم
کی بود که خونین جگراز بزم وصالش محروم ز بدگوی بی اغیار نبودیم

* * *

به خود آخر قرار درد هجران دادم و رفتم
چو مشکل بود بی اوزیستن، جان دادم و رفتم

چو برمن گریه زور آورد از جور و جفای او
ز اشك و آه عالم را به توفان دادم و رفتم

* * *

به رنك دیگر امروزم نصیحت می‌کند ناصح
مبادا دل ز دستش برده باشد دلستان من

* * *

بهار آمد ، ندانم عزم صحرا می‌کند یا نه
گذارى بر من مجنون شیدا می‌کند یا نه
تو ای محرم بگو کز گفتگوی او چه فهمیدی
به حالم رحمی آن بیرحم پیدا می‌کند یا نه
چو آید غیر پیشك زمان گرمی مکن با او
بین دیگر وصال را تمنا می‌کند یا نه
برای امتحان يك ره به حال او تغافل کن
تو را بنگر به پیش خلق رسوا می‌کند یا نه

* * *

چو پرسد حال مشتاقان بگوید درد دلی «خواری»
خدا داند که دیگر باعثی پیدا شود یا نه

* * *

به صد خوش‌حالی اش «خواری» ز پی رفتی چه پیش آمد
که باز اندر میان خاك و خون افتاده می‌آیی

* * *

ز بس خو کرده باغم خاطرم ، شاد است پنداری
 نمی خواهد خلاص از محنت ، آزاد است پنداری
 تو را ای همنشین بر گریه‌ی من خنده می‌آید
 به بدخوبی سرو کارت نیفتاده‌ست پنداری

* * *

عمری به ره عشق دویدیم ، بس است
 نادیده وفا ، جفا کشیدیم ، بس است
 در عشق تو بوده کام ما ناکامی
 ای دوست به کام خود رسیدیم ، بس است
 سخنوران آذربایجان ص ۳۳۸ - مجمع
 الخواص ص ۲۱۶ - فرهنگ سخنوران
 ص ۱۹۸ - دانشمندان آذربایجان ص
 ۱۲۸ - شمع انجمن ص ۱۴۳ - تذکره
 ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۳۲

خیری

خیری از جمله شعرای غیر معروف است از شعرش معلوم می‌شود طبع
 لطیفی داشت و در قرن دهم هجری قمری می‌زیست به نقل از تحفه‌ی سامی

با تصحیح «دکترهمايون فرخ» از شاعری بدین تخلص که تبریزی باشد ذکرى
نشده است .

از اوست :

بگشاید آن نگار چو زلف دوتای خویش

سازد هزار دلشده را مبتلای خویش

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۷۴ - تحفه

سامی ص ۲۶۳ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۲۸ - سخنوران آذربایجان ص ۳۴۳

دانش تبریزی

نامش حاجی میرزا نجفعلیخان فرزند میرزا حسنعلی تبریزی است در فقه
و اصول و اخبار و احادیث و علوم ادبی متبحر و اطلاعات کافی داشت .
در سال ۱۲۷۳ هجری قمری « ۱۲۳۵ » شمسی از آذربایجان به استانبول
مسافرت کرده و با میرزا سنگلاخ که در سال ۱۲۹۴ وفات کرده ، طرح دوستی
افکنده است .

دانش در سال ۱۳۰۳ هجری قمری کنسول ایران در استانبول بوده و
بعد به مصر منتقل شد و در آنجا انجام وظیفه می کرد .

مؤلف تذکره المآثر والاثار می نویسد :

«حاجی نجفعلیخان جنرال کنسول مامور مصر در علوم معقول و منقول

و در سیاست و خط تحریر و صناعات انشاء و فضایل دیگر و فن دیپلماسی شخصی است هنرگستر .

تالیفات و آثار او عبارتند از :

۱- مشکوة الحیات فی تفسیر الآیات :

تفسیر آیه‌ی ذوالقرنین که در سال ۱۲۸۹ هجری قمری خانمه یافته و در استانبول چاپ شده است .

۲- مجمع الاوصاف :

اشعار شعر است که در مدح میرزای سنگلاخ گفته شده است و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در ۱۳۱ صفحه در استانبول چاپ شده است .

۳- میزان الموازین فی امر الدین : (ردمیزان الحق هانری مارتن) در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در ۲۹۵ صفحه در استانبول چاپ شده است .

۴- روزنامه اختر که در استانبول انتشار می‌یافت یکی دیگر از آثار او بود که در تاریخ ۱۲۹۲ هجری قمری « ۱۲۵۴ » شمسی شروع به انتشار آن کرده است .

وقتی که میرزا نجفعلیخان در استانبول بود عده زیادی از رجال و شخصیت‌های ایران مانند حسنعلیخان امیرنظام و میرزا حسین خان سپهسالار ، سید جمال‌الدین اسدآبادی : میرزا جعفرخان مشیرالدوله ، آقامحمدطاهر مدیر روزنامه اختر ، میرزا ملکم‌خان ، میرزا محسن‌خان ، شیخ‌الرئیس ، آخوندزاده میرزا مهدی‌خان ، میرزا حبیب‌اصفهان‌ی ، میرزا آقاخان کرمانی و عده‌ی دیگر نیز در آنجا بودند .

چند بیت از قصیده‌یی که در مدح میرزا سنگلاخ گفته است :

افسرده شد مرآت از دور روزگار	دوری ز بانه خواهم کز دل برد غبار
ساقی هلا به دورت گردهم بیار جام	برهان مرا همی جان زانده روزگار
دانی نه چند روزی دهر است مستدام	دانی نه بند موزه‌ی وقت است استوار..
ای ذات تو خلاصه‌یی از گلشن وجود	عالم شجر شمرده شود ذات تو ثمار
تنها نه در ستایش تو لنگ پای من	در راه سنگلاخ مدیحت چو من هزار
دانش دگر مگوی مگر آن که باد عاش	بگشا ز بان حضرت بی چون کردگار

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۳ - مجمع

الاصاف ص ۱۹۷ - سخنوران آذر -

بایجان ص ۳۴۴ - الذریعه ج ۹ ص ۳۱۵

مولفین مشار ج ۴ ص ۵۴۲

دانش تبریزی

نامش میرزا الطافعلی نصیری امینی ملقب به صدرالافاضل فرزند محمد - کاظم تبریزی است او از مردان عالم و فاضل و از نجیبای قرن چهاردهم هجری قمری می باشد دانش شعر هم می گفت و ابتدا فانی تخلص می کرد و بعداً به دانش متخلص شد او در ۱۹ رمضان ۱۲۶۸ هجری قمری در شیراز متولد شد و تا ۱۷ سالگی ادبیات عربی و اصول خط نوشتن را یاد گرفت و مورد توجه و تمایید اساتید خود قرار گرفت و به «ادیب» مشهور شد و بعد در

فقه و حدیث و منطق و تفسیر و الهیات و ریاضیات بمدارج و مقامات عالی رسید میرزا محمد منشی ساوجی در تذکره منشی شرح مفصلی در مورد دانش نوشته خلاصه‌اش چنین است :

«جناب آقای میرزا الطغلی متخلص به دانش اگر چه شاعری دون رتبه ایشان است . ولی چون نگارش این رساله گزارش حال شعرای معاصرین است . اشاراتی بل بشارتی به طالبان رموز نظم و کنوز کلام از حال و حالت ایشان می‌شود اصل برومند آن جناب از خاك فرحناك خطه تبریز است و از طرف مادر نسبتش به شارح علوم اولین و آخرین استادالبشر عقل حادی عشر خواجه نصیر طوسی می‌رسد . بالجمله والد ماجدش جناب آقامحمد کاظم امین-السفر است چون آثار قابلیت و استعداد در فرزند خود مشاهده کرد همت به تربیتش گماشت و از مکتبش به مدرسه فرستاد . آن قدر نگذشت که آن یگانه‌ی آفاق در جمیع علوم منفرد و طاق گشت . از علوهمت به تکمیل خطوط سبعة پرداخت و در حسن خط کارش به جایی رسید که بزرگان این فن در حقش گفتند :

اندر قلمت که بخش کوکب باشد

صد معجزه موجود و مرتب باشد

غرض خط نسخ به خطوط استادان کشید حتی به صالح و عبدالرشید . ثلثش در ربع مسکون منتشر گشت . ریحانش غبار از دلها زدود حسن تعلیق تعلق به او گرفت . کوفی معزول را خط حکم داد . محقق شد که امروز این پادشاه خط درویش عهد است و شفیعای وقت ، بعد از آن شوقش به اشعار و

ذوقش به گفتار کشید . چون به صفای ذات و نیکی صفات و حسن افعال و اصلاح اعمال و وفور زهد و ورع متصف بود به اعانت روح القدس در اندک زمانی شعرش به شعرى و نثرش به نثره رسید . ابیاتش پاسخ سخنان سحبان و حسان آمد . در هرفنى از فنون نظم چنان مقتدر شد که حیرت اولوالابصار و عبرت خداوندان افکار گشت .

وقتی رساله‌یى از خیالات به نظر استاد کاملی رسیده بود در پشت آن کتاب نگاشته بود :

«هوش ربای خرد است این کتاب» این پاك فطرت با آنکه در اول شباب است گرد معاصی نگشته و گرد گناه به دامن عفافش ننشسته پیوسته با علما و صالحان نشیند شب و روز در تلاوت کلام کردگار و حلاوت او را دواذکار است . غالب روزها روزه است و در پیشگاه رحمت به دریوزه ...

این بلبل هزارستان و این سوسن عد زبان را در اقسام بیانهازبانهاست که دل را زنده و جان را نازه می‌سازد . در تقییح و تحسین و نفرین و آفرین و فصل و وصل و ابهام و توضیح و کنایه و تصریح و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ایجاز و اطناب یدبیضا ظاهر کند . در قصاید و غزلیات رباعیات و مسمط و معما و اشعار مصنوعه و اشعار عربی نهایت تسلط را دارد .

سیدمرتضی رفعت هم ترجمه حال او را در تذکره رفعت آورده و عبرت نائینی عیناً در مدینه‌الادب جلد اول صفحه‌ی ۹۵۱ نقل کرده است .

در کتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی» از اساتید و تالیفات او چنین نوشته‌اند : «استاتید دانش در فقه و اصول» مولانا قاسم قندهاری «مشهور

به جناب مولانا محمد مومن کاشانی آخوند مولی غلامحسین تهرانی و میرزا حسن -
 مجتهد آشتیانی و شیخ عبدالنبی مجتهد نوری و شیخ محمود معرب و شیخ محمود -
 عراقی و شیخ محمد حسن قمی و سایرین بوده‌اند . و استادان ریاضی او شیخ -
 عبدالنبی نوری و میرزا حسین خراسانی و میرزا حسن طارمی و شیخ ابراهیم زنجانی
 و میرزا حسن سبزواری و شیخ محمد منجم شوشتری و اساتید حکمت و کلام وی
 شیخ عبدالنبی و میرزا حسن کرمانشاهی مدرس زنوزی میرزا ابوالحسن جلوه -
 اصفهانی و اساتید طب او میرزا محمد حسین سلطان الفلاسفه صدرالاطباء
 خراسانی ، میرزا رضی حکیم باشی و در تصوف آقا محمد رضا قمشه‌یی و در
 قرائت حسین قاری متولی امامزاده یحیی ، ابوالحسن خرقانی و در شیمی میرزا -
 محمد کاظم بوده‌است .

دانش تالیفات زیادی بشرح زیر دارد :

- ۱- الابداع و اوضاع الاطباع الاسجاع والاتباع (فارسی و عربی .
- ۲- ابو قلمون .
- ۳- اساطیر «فرهنگ باستانی» .
- ۴- الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام (در ترجمه اسامی یکصد و هفت نفر که
 مضاف‌الیه اسم آنها علی است) .
- ۵- اغلاط لهجة اللغات (کتاب لهجة اللغات تالیف محمد اسعد افندی است)
- و تاریخ تالیف آن ۱۰۳۸ هجری قمری «۱۰۰۷» شمسی و در ۱۳۱۶ هجری قمری
 «۱۲۷۷» شمسی در استانبول چاپ شده‌است .
- ۶- اکسیر اللغة .

- ۷- اخگر (در شرح معنیات است و نسخه‌ی سی از آن در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۴۷۳۴ر۲۵ موجود می‌باشد) .
- ۸- اواسط القلاید فی الروابط و الفرائد (تاریخ تالیف ۱۲۹۹ هجری قمری « ۱۲۶۰ » شمسی
- ۹- اندرزنامه (رساله‌ی بی است در آداب مکالمه به فارسی خالص) .
- ۱۰- کتاب الايضاح (در منطق به فارسی) .
- ۱۱- الباحث عن لغة ابن يافث (در نحو و لغت ترکی) .
- ۱۲- کتاب الابناء (برای پسرش میرزا مجدالدین به فارسی نوشته و در مبنیات است) .
- ۱۳- ترجمان الحال .
- ۱۴- بیاض (مجموعه‌ی بی است از منشآت خودش) .
- ۱۵- تذیل العروض (در تقطیع و عروض) .
- ۱۶- پریشان .
- ۱۷- پراکنده (جنگ اشعار است) .
- ۱۸- تعلیقات علی کتاب لوعة الشاکي و دمة الباکي تألیف شیخ صلاح‌الدین صفوی .
- ۱۹- خمسة المجد و جمسة النجد (مشمول بر پنج رساله و در نحو است بزبان فارسی) .
- ۲۰- در رمضه و غرر مرصده (مشمول بر نظم و نثر عربی و فارسی تاریخ تالیف ۱۳۱۴ هجری قمری « ۱۲۷۵ » شمسی است) .

- ۲۱- دستور البلاغه (شرح قصیده‌ی لغویه‌ی فارسی) اصل قصیده ۹۵ بیت بوده و شرح آن مفصل و متجاوز از هشتاد جزء می‌باشد.
- ۲۲- در منشور در نثر مسجع و مسجع مرصع و تعجیس و متوازی و مطرف.
- ۲۳- تلخیص شرح خطبة القاموس (به زبان ترکی).
- ۲۴- الخطبة المترجمة (تاریخ تألیف ۱۳۰۶ هجری قمری «۱۲۶۷» شمسی).
- ۲۵- جزء اول از جنگ ناطقی (تاریخ تألیف ۱۲۹۵ هجری قمری)
- ۲۶- دبستان (در اصطلاحات علمی به زبان فارسی) .
- ۲۷- درهم و برهم (تالیف ۱۳۱۶ هجری قمری) .
- ۲۸- داموس (در اصطیاد اغلاط قاموس) .
- ۲۹- راموز الرموز (در اقسام خطوط مرموزه) .
- ۳۰- دمعہ (در محاضرات) .
- ۳۱- ذخیرة المثنی .
- ۳۲- خطبه‌ی لؤلؤیه (عربی) .
- ۳۳- خرده .
- ۳۴- روضه .
- ۳۵- رساله العین .
- ۳۶- رساله‌ی شرط الرقم در قط قلم
- ۳۷- رساله الاصوات (در موسیقی) .
- ۳۸- رساله در تشریف علم و دانایی و تخفیف جهل و گمراهی .
- ۳۹- رساله‌ی سینه (نامه‌ی است که به میرزا سعیدخان منشی حضور در

سال ۱۳۱۵ هجری قمری با الزام حرف سین و اجتناب از حرف شین نوشته است).

۴۰- رساله در آداب و کیفیت خط عبری .

۴۱- رساله فی الاسماء المعراة عین الکلام .

۴۲- رساله در خط رقاع .

۴۳- رساله العباسیه (در قدح و مدح) .

۴۴- رساله‌ی شینیه

۴۵- رساله‌ی قلب و ابدال .

۴۶- رساله لب الیواقیت .

۴۷- رساله‌ی موجز (در لغز) .

۴۸- رساله‌ی مفتاحیه (در حساب) .

۴۹- سخن آموز (این کتاب شامل سه جلد است و در نحو و صرف

فارسی می باشد) .

۵۰- سخنستان (فرهنگ فارسی به فارسی است) .

۵۱- سخن نامه .

۵۲- سر اللغه یا سده نامه (در لغات دساتیری که بعضی آنها را صحیح

می دانند و اشتباه می کنند) .

۵۳- سفینه‌ی درود فینه غرر (در اسجاع و فقرات مقبوله به فارسی و

عربی) .

۵۴- سوانح و جدیه (منظوم) .

- ۵۵- الشامل فهرست الکامل للمبرد .
- ۵۶- شرح قانونچه (درطب به فارسی) که ناتمام است :
- ۵۷- شرح قصیده‌ی تحفة اللیب و ترفة الاریب فی التکمیل و التهذیب (اصل قصیده را نیز خودش سروده است) .
- ۵۸- شرح قصیده‌ی وعظیه‌ی عیاذیه (به عربی در پنجاه جزء) .
- ۵۹- شکرستان (غزلهایی است دارای یک وزن و قافیه) .
- ۶۰- صلوات نسبیه .
- ۶۱- صیغ مشترکه (تاریخ تألیف ۱۳۱۹ هجری قمری «۱۲۸۰» شمسی
- ۶۲- ضمیر السمیر و سمیر الضمیر (به عربی تاریخ تألیف ۱۳۰۰ هجری قمری «۱۲۶۱» شمسی
- ۶۳- علقه الشادی و بلغة الحادی فی شرح الکلام العربی والمستعرب- الفیروزآبادی .
- ۶۴- عوائد مجدیة .
- ۶۵- غرر الانشاء و درر الاملاء .
- ۶۶- فواید القلاید .
- ۶۷- فصل الخطاب .
- ۶۸- فواید مجدیة .
- ۶۹- فواید ملتقطه .
- ۷۰- فهرست لبعض فواید المجمع .
- ۷۱- قراضه و قراطد در فواید و عواید و محاضرات و مسامرات و

- موتلفات و مختلفات به طرز کشکول شیخ بهایی .
- ۷۲- قیدالنواظر ونزوه الخواطر .
- ۷۳- کشف البرقع عن وجه المطلع .
- ۷۴- الکشف عما علی الکشف (تعلیقاتی است بر کتاب کشف الظنون
تالیف حاج خلیفه) .
- ۷۵- کشف الغمام عن شمس الاسلام (در امتناع از تغییر خطوط اسلامی
و معایب این کار) .
- ۷۶- کفات الشتات والفتات در فن محاضرات منظوم و منشور عربی
و فارسی) .
- ۷۷- کلم و حکم (در حکمت و نصیحت به سال ۱۳۷۷ هجری قمری
«۱۳۳۶» شمسی در تهران به چاپ رسیده است) .
- ۷۸- کنوز الذخایر وبحور الجواهر (در منشآت و مکاتیب) .
- ۷۹- کیمیاء اللغه (در صرف افعال و اسماء) .
- ۸۰- لثالی (در احادیث نبویه) .
- ۸۱- لطیفه (شرح مثنوی یمینیه است که از منظومات خودش می باشد) .
- ۸۲- کتاب اللغات (لغت عربی به فارسی) .
- ۸۳- متفرقات (جنگ اشعار است) .
- ۸۴- کتاب المتفرقات (جنگ اشعار است) .
- ۸۵- کتاب مثلث .
- ۸۶- مجموعه (منتخب نظم و نثر عربی و فارسی به طرز کشکول

شیخ بهایی (.

۸۷- مجموعه الطرائف .

۸۸- مجموعه المتقطات .

۸۹- کتاب مخمس «بر حسب دستور سلطان احمدشاه قاجار نوشته

است .

۹۰- مشکوة المبتدی «در عوامل است» .

۹۱- مراسی الوجد فی مراثی المجد «مجموعه‌ی سی است مشتمل بر نظم و

نثر فارسی و عربی در رثای میرزا محمدخان مجد الملك پدر میرزا علیخان -

امین الدوله با حواشی و تعلیقات مفید قریب پنج هزار بیت »

۹۲- کتاب مسدس «به امر سلطان احمدشاه قاجار نوشته و در کتابخانه

سابق سلطنتی ایران موجود است و مسوده‌ی آن در دست ورثه‌ی آن مرحوم

است .

۹۳- مسلك الادب فی مدرک العرب .

۹۴- مشکوة المبتدی «در عوامل» .

۹۵- معربات «به طور سوال و جواب» .

۹۶- مفتاح الصناعه «در مصطلحات کیمیاویون» .

۹۷- مقدمه «در مقدمه زبان عربی» .

۹۸- مقدمه‌ی کتاب اصلاح المنطق شیخ صدوق یعقوب ابن اسحق .

۹۹- کتاب فی ملح النظم والنثر «در محاضرات به فارسی و عربی و نظم و

نثر هر دو زبان» .

- ۱۰۰- ملخص «تذکره‌ی شعراء»
- ۱۰۱- ملستان .
- ۱۰۲- منتخب القصاید «منتخب اشعار شصت و یک شاعر» .
- ۱۰۳- مبتضدی مجدی .
- ۱۰۴- منظومات مسدس .
- ۱۰۵- منظومه‌ی فارسیه «درمنطق»
- ۱۰۶- نامه‌ی نامی «بطرز سامی فی الاسلامی در اصطلاحات و به وسیله‌ی جعفر علی فرزند مهدی قلی حافظ یزدی شرح شده است» نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۴۱۱ نسخ و شکسته سده‌ی ۱۳ هجری قمری هست . «فهرست دانشگاه ج ۱۴ ص ۳۶۸۹» .
- ۱۰۷- نشرالورد .
- ۱۰۸- نصیحة الملل و فصیحة الغزل «در پیدایش غزل به فارسی منظوم و منثور» .
- ۱۰۹- ندیم المجد .
- ۱۱۰- نمکدان «در لطایف و ظرایف است به شیوه‌ی عبیدزاکانی» .
- ۱۱۱- نوادر الاوزان «در اسماء وارده به صیغه‌ی فعل و فاعول و فاعل» .
- ۱۱۲- نورالسحر و نورالشجر .
- ۱۱۳- النومیات «تذکره‌ی اشعاری که نظم آنها در خواب اتفاق افتاده و اشاره به هریک» .
- ۱۱۴- الوشیعه «ناتمام» .

- ۱۱۵- هدایه‌ای‌المجد .
 ۱۱۶- هدایة المؤمنات .
 ۱۱۷- هزارستان (درمحاضرات) .
 ۱۱۸- یادداشت‌نامه (مجموعه‌یی از آثار نظم و نثر فارسی و عربی دانش) .

۱۱۹- منظومه‌ی بدیهیه (صد بیت در بحر هزج مسدس) .
 ۱۲۰- یادگارنامه (مشمول بر نظم و نثر و عبارت از مثنوی هفت اختر «۳۵۰۰ بیت» و رساله‌ی منظوم در قرآت و رساله وافیہ در قافیہ و رساله‌ی ایفاظ‌الرقود در موعظه و شرح قصیده‌ی انصافیہ و خطب مصنوعه و مطبوعه و دیوان اشعار عربی و فارسی متجاوز از بیست هزار بیت) در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران جنگی است تحت شماره ۴۷۳۴ و در قسمت اول آن یادگارنامه که «مختصری از کلیات اوست» آمده است . یادگارنامه در تهران به تاریخ رجب ۱۲۹۰ هجری قمری «۱۲۵۲» شمسی پایان یافته است. (فهرست دانشگاه ، ج ۱۴ ص ۳۶۸۸) وفات دانش روز پنجشنبه ششم شعبان ۱۳۵۰ هجری قمری مطابق ۱۳۱۰ شمسی اتفاق افتاد و در شهر ری در جوار مزار شیخ صدوق (ابن بابویه) مدفون گردیده است .

از اوست

تاسر زلف تو چون حلقه به گوش است مرا

آسمان از مه نو حلقه به گوش است مرا

بنوازد اگرم نرگس مست گاه‌ی
 چه نیازی به خم بادفروش است مرا
 نا ابد حلقه به گوش صنمی باید بود
 وین حدیث از ازل آویزه گوش است مرا
 از کف چون توبتی نوش لب و شکرخند
 گر همه نیش بود مایه‌ی نوش است مرا
 سخنی سازکن و زندگیم از سر گیر
 که روان بر لب از آن لعل خموش است مرا
 تا تو در بزم رقیبی اگرم چنگ صفت
 بنوازند چو ددف باز خروش است مرا
 دوش در واقعه گیسوی توام بود به دست
 کف پر از لخلخه از رقه‌ی دوش است مرا
 تا کیم آیت لطفی رسد از حضرت دوست
 دیده دایم به ره پیک و سروش است مرا
 «دانشا» با اثر عاطفت حضرت دوست
 چه غم از مدعی بیهوده کوش است مرا
 . . .
 باشد به چشم مدعی در راه عشق ارخارها
 در چشم من هر خار آن باشد به از گلزارها

بگشا به رویم در که من گلچین نیم ای باغبان
 تاکی به حسرت بنگرم از رخنه‌ی دیوارها
 باشند اهل کفر و دین زنار بند و کعبه جو
 مار است روی و موی او آن کعبه این زنارها
 جز کوی زیبا طلعتان غم را نکاهد گلشنی
 این خاطر افسرده را من آزمودم بارها
 کبک دری را بود اگر از چنگل شاهین خبر
 هرگز نکردی قهقهه در دامن کھسارها
 از قیل و قال عقل بس دشوار شد آسان من
 چندان که از عشق بتان آسان شدم دشوارها
 از اشک خونین راز دل فاش ارنگشتی دم به دم
 زین ماجرا رنگین شدی کی کوچه و بازارها
 آینه را بزدای هان ای دل که لطف منظرش
 مشکل که رو بنمایدت با این همه زنگارها
 از حسرت قندش نهان خوردند خونها طوطیان
 اسرار آنها شد عیان از سرخی منقارها

• • •

گر پذیرند دهم دفتر دانش به گرو
 باده‌ی کهنه ستانم که روان سازد نو

دانه در مزرع (دانش) نفکندم جز عشق
 ناچه حاصل برم از کشته‌ی خود وقت درو
 با گدایی در می‌کده شاهی خوشباش
 به در هیچ کس از گوشه میخانه مرو
 ناصحم گفت برو دامن دولت به کف آر
 من که جز عشق ندانم تو خود ای خواجه برو
 پر کاهم من و بانیم جو از همت دوست
 خرمن کون و مکان در نظرم هست دوجو
 غیر این دلق ندارم دگر از کهنه و نو
 آه اگر باده فروشش نستاند به گرو

سخنوران آذربایجان ص ۳۴۶ - الذریعه

ج ۹ ص ۳۱۶ - تذکره‌های فارسی ج ۱

ص ۲۴۱ - گلزار جاویدان ج ۱ ص

۴۷۹ - دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۴

دانشمندان و سخن‌سرایان ج ۲ ص ۴۷۴ -

تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۱ ص ۲۴۱

دانش تبریزی

نامش رضاخان ارفع الدوله فرزند حاج شیخ ایروانی است که به سال

۱۲۷۰ هجری قمری در تبریز متولد شده و پس از تحصیلات مقدماتی به استانبول رفته و در تجارتخانه سلماسی بعنوان منشی استخدام شده است و در ساعات فراغت که پیدا می‌کرد به تحصیل زبان فارسی و یونانی و ترکی مشغول می‌شد بعداً به تفلیس رفت و در آنجا هم زبان روسی و انگلیسی و آلمانی را تحصیل کرد و رسماً گواهی‌نامه گرفت در این موقع بود که ناصرالدین شاه به اروپا مسافرت کرد. دانش بعنوان مترجمی علاءالملک تعیین شد ژنرال کنسول تفلیس به استقبال ناصرالدین شاه به جلفا آمده با پیشنهاد علاءالملک شاه دستور داد دانش وارد خدمت دولت شود او سی سال تمام در هیئت‌های مهم دولتی در داخل و خارج کشور انجام وظیفه می‌کرد در سال ۱۳۱۳ هجری قمری «۱۲۷۶» شمسی و قتیکه سفارت پترزبورگ بعهد او واگذار شده بود به لقب «ارفع الدوله» ملقب شد. دانش مردی روشنفکر و از هر حیث شایسته و به چندین زبان خارجی مسلط بود. اولین مدرسه را در ایران به سبک جدید تأسیس کرد و ادیب الممالک فراهانی در روز جشن با افتتاح کلاس سوم دهستان دانش قصیده‌غزایی که سروده بود به مطلع زیر خواند:

چوزد تکیه بر تخت سلطان دانش به فرهنگ شد بسته پیمان دانش

دانش در سال ۱۳۳۱ هجری قمری «۱۲۹۱» شمسی وزیر عدلیه شد و بعد

در سال ۱۳۳۹ هجری قمری «۱۲۹۹» شمسی هفت سال بعنوان نماینده ایران در جامعه ملل حضور داشت.

او در فروردین سال ۱۳۵۶ هجری قمری «۱۳۱۶» شمسی در تهران

وفات کرده است.

دانش تألیفات زیادی به شرح زیر دارد :

۱- «مثنوی صلح» در سال ۱۸۹۹ میلادی «۱۲۷۸» شمسی برای جلوگیری از جنگ کنفرانسی در لاهه تشکیل یافت دانش هم که به نمایندگی دولت ایران در آن کنفرانس شرکت کرده بود مثنوی صلح را در آنجا خواند و رونوشتش را به تمام سلاطین و رؤسای جمهوریه فرستاد :

چند بیت از مثنوی صلح دانش بشرح زیر است :

ای طالبان صلح و سلامت عنایتی

تا مختصر به عرض رسانم حکایتی

سال خجسته فال ز تاریخ تازیان

بودی هزار و سیصد و هفده در آن زمان

کز مسجد و کنشت هم از سومنات و دیر

آمد صلا‌ی عام که الصلح خیر خیر

از بهر صلح عالم و آسایش انام

اندر زمانه بسار نخستین دول تمام

همت گماشتند نمودند اتفاق

تا بلکه بر کنند زبن ریشه‌ی نفاق

۲- (مثنوی طول عمر) دانش در این مثنوی مردم را به رعایت بهداشت

و فرایض دینی و اخلاقی تشویق می‌کرد و این مثنوی در سال ۱۳۲۰ هجری

قمری «۱۲۸۱» شمسی در استانبول و تهران چاپ شد . چند بیت از مثنوی

طول عمر دانش :

گرتوخوش خلق و خوش زبان باشی دایماً خرم و جوان باشی
 راحت تن ز شستشوی بدان وز دعا و نماز راحت جان
 سیصد و بیست بود بعد هزار که رقم کرد «دانش» این اشعار
 ۳- گوهر خاوری - تمام دیوان اشعار اوست که در سال ۱۳۲۱ هجری
 قمری «۱۲۸۲» شمسی در استانبول به طبع رسیده است ادیب الممالک در ماده
 تاریخ و تفریض آن چنین گفته است :

گوهر خاوری است این دیوان که بود رشک گوهر عمان
 اثر کلك دانش است که یافت چون خضر ره به چشمه‌ی حیوان
 از امیری بخواستم تاریخ بهر انشا و طبع این دیوان
 گفت تاریخ ختم این سالش سزد از طبع (گوهر غلطان) ۱۳۲۱
 دانش تألیفات دیگری هم دارد که صورت آنها مشروحاً در کتاب

ارفع نامه چاپ شده است و مطالع زیر از شعرای معاصر درباره او است :

اگر بایدت زندگی بر مراد مبر هیچ گه پند «دانش» زیاد

علی صدارت

ز فرزانه «دانش» یکی پندنغز مرا روشنی بخش جان گشت و مغز

علی نقی هشیار

شنیدم «پرنس ارفع» نیکخواه به عمر طبیعی نموده است راه

فتوحی قیام

«پرنس ارفع الدوله‌ی» صلح خواه که بر چرخ دانش درخشد چوماه

عباس فرات

طول عمر طبیعی انسان ای پسر هست بسته بر احسان
امیرالشعرای نادری

دانش مرد فاضل و فهمیده بود ولی در شعر گفتن خیلی قدرت نداشت .
بنابه گفته تیمسار فتح‌الله‌شیبانی که یکی از شعرای معروف بود او را به خط
شعر انداخته است . دانش و تیمسارشیبانی با همدیگر روابط دوستی داشتند و
تیمسارشیبانی قصیده‌یی در مدح وی سروده که مطلع آن چنین است .

دانش از تبریز و حسن از گرج خیزد در جهان
حذا شهری که دارد حسن و دانش تو امان

چند بیت از غزلیات دانش است :

قاصدم گر برساند خبر جانان را
به قدومش عوض زر بفشانم جان را
روز هارفت و پیامی نرسید از دلدار
آه اگر دور از این سان گذرد دوران را
هر کجا می شدم از محنت دوری رنجور
می فرستاد به درد دل من درمان را
قاصد از نامه‌ی او گلشن و روشن می ساخت
هر شب و روز دل و چشم من نالان را
به چنین خلق جمیل و به چنین حسن و جمال
کم بود دگر بفشانیم هزاران جان را

مجله ارمنستان سال ۱۱ ص ۷۰۴ - سخنوران
 نامی معاصر ج ۳ ص ۹۹ - رجال آذر -
 بایجان در عصر مشروطیت ص ۱۲ -
 الذریعه ج ۹ ص ۳۱۵ - مجله یادگار
 سال سوم شماره ۳ ص ۳۳ - سخنوران
 آذربایجان ص ۳۵۶ - دانشمندان آذر -
 بایجان ص ۱۴۴

درویش کاهن تبریزی

اهل تبریز ولی اغلب اوقات در قزوین و شیراز بسر می برد و از شعرای
 قرن یازدهم هجری قمری می باشد . درویش کاهن در لباس درویشی سیر عالم
 می کرد و به خوش مشربی معروف بود .
 از اوست

ای دل اگرت بود شعور و ادراک

چشمی بگشا چو مهر بر عالم پاک

هر لاله نشان ساغری بر لب جوست

هر سایه سیاه مستی افتاده به خاک

• • •

در هر نفس که از دل آگاه می زنی

صیقل به روی آینه از آه می زنی

بر منتهای طول امل عمر نارساست

بی جاگزه به رشته کوتاه می‌زنی
 سخنوران آذربایجان ص ۳۶۱- تذکره
 نصرآبادی ص ۳۰۹ - دانشمندان آذر-
 بایجان ص ۱۴۹ - شمع‌انجمن ص ۱۵۶
 جنگ دیهیم ص ۳۹۲

دلسوز تبریزی

محمدامین تبریزی ملقب به استاد از سخنوران آذربایجان بوده و میرزا
 سروش و میرزا مظهر معروف از جمله شاگردان او بودند دیوانش مرکب از
 اشعار فارسی و ترکی بوده و مکرر در تبریز چاپ شده و مشهور است .
 او متخلص به دلسوز و از سخنوران قرن دوازدهم هجری قمری است
 و اکثر اشعارش در مدح اهل بیت است . از اشعار پارسی او مخمسائی
 است که در دیباچه‌ی دیوانش در هریک از حروف بیست و هشتگانه عربی گفته
 است چنانکه در حرف الف گوید :

از الف اول احدکاو را سزا باشد ثنا

اعلم است واعظم است و اکرم است او بر ملا

آن‌که از صنعتش پدید آمد جمیع ما سوا

از عدم آورده آب و آتش و خاک و هوا

آدمی را داد با آنها چنین نشو و نما

در حرف (ی) گوید :

یاء یاربا ، به حق نور پاک حیدری

یسا به احمد ، پادشاه مسند پیغمبری

یوسف آسا خواهم از چاه غم در آوری

یوم حشرای دادرس بر عرشه‌ی محشر بری

یاور «دلسوز» شو بر حرمت آل عبا

• • •

زلفون دوشنده یاده پریشان اولور کؤنول

لعل لبین خیالی ایله قان اولور کؤنول

سیل سرشکیم عالمی غرق بلا ائدیب

از بسکه دود آه ایله طوفان اولور کؤنول

گلزار حسن ایچینده اگر غنچه لب‌لرین

بیر نیم خنده ائیله‌سه خندان اولور کؤنول

گؤرسه‌م سنی رقیب ایله جام می ایچمیسن

رشک آتشینده قوش کیمی بریان اولور کؤنول

غمزن اوخون آتанда کمان قاشدن کئچر

زنبورخانه‌سی کیمی شاشان اولور کؤنول

هر دم گؤرنده باغده اول سرو قدینی

بیخود سنین دالینجا خرامان اولور کؤنول

رويون خيالى ايله ياتوب خواب ائيله سم
 خلوتكه وصالده مهمان اولور كؤنول
 دلسوزه لطف اوزيله اكر ائيله سن نظر
 مور حقير اولسا سليمان اولور كؤنول

• • •

قويدى منى بو دهرده آواره گوزلرين
 سالدى منى بو غملره اول قاره گوزلرين
 اى گل ايشم اولوب گئجه گوندوز فغان منيم
 بلبل صفت گتيردى منى زاره گوزلرين
 يوسف كيمي بو دهرده اى شوخ دلربا
 چكدى منى نه شوقيله بازاره گوزلرين

• • •

قاضى سين گوردوك كه قورموش دام خلقين مالينه
 ملاسين گور حيله و تزويره بساخ گل حالينه
 حاجى سى تو كسوز پرستدير باخمايو غون شالينا
 روضه خوابلار تمپورورلر بير بيرينين يالينه
 بير بيريله بحث ائدرلر منده صاحب منبرم
 اول حكيم لر بيلمير من بيلمير آخر كورايلن
 ئولدورورلر دهر آرا چوق ناخوشى دستورايلن

عالمی صراف صویار آغلار همیشه شوریلن

جمله نوکر بابی خلقین مالین آلور زوریلن

دینمه سن سؤیلر فلان خان طؤیله سینده مهترم

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان

دکتر هیئت ص ۱۰۱ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۳۶۱ - ریحانت الادب ج ۲

ص ۲۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱

الذریعه ج ۹ ص ۳۲۸

دیدهای تبریزی

نامش میرزا نصرالله بیگ تبریزی از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری

است تحصیلاتش در تبریز انجام یافته و بسال ۱۲۷۷ هجری قمری « ۱۲۳۹ »

شمسی در شماخی فوت کرده است . دیوانش مرکب از اشعار ترکی و

فارسی می باشد .

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۲ - الذریعه

ج ۹ ص ۳۳۴ - دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱

دیوانه تبریزی

در شعر دیوانه تخلص می کرده و از هنر نقاشی بهره کافی داشته است .

از شعرای قرن نهم هجری قمری می باشد و ندیم مجلس سلطان یعقوب بود .

از اوست :

غلط کرده طلب کردیم جاه و سربلندی را

دریغماندانستیم قدر دردمندی را

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱ - تحفه

سامی ص ۳۷۶ - سخنوران آذربایجان

ص ۳۶۲ - جنگ دیهیم ص ۳۹۱

ذهنی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری و از معاصران سام میرزا می‌باشد
پدرش شغل سیراب‌پزی داشت .

از اوست :

شب روم بر بام آن مه چشم برروزن‌نهم

جام بردارم به جایش دیده‌ی روشن‌نهم

...

تا برد سویش کبوترنامه چندان سوده‌ام

دیده برپایش که پایش را به خون آلوده‌ام

مؤلف دانشمندان آذربایجان در صفحه ۷۶ به نقل از تحفه سامی که به

نصحیح دکتر همایون فرخ رسیده او را بنام (پناهی تبریزی) یاد کرده است .

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۳ - تحفه

سامی ص ۳۱۷ - شمع انجمن ص ۱۶۰

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲- گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۵۲۵

ذهنی تبریزی

نامش مشهدعلی اصغراز شعرای تبریز است کتابی بنام دیوان حسینیہ درمرائی حضرت حسین منظوم ساخته که در سال ۱۳۴۹ هجری قمری «۱۳۰۹» شمسی در تبریز چاپ شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۳

راجی تبریزی

نامش حاجی میرزا ابوالحسن فرزند حاجی علی اکبرتبریزی مردی متدین و خوش اخلاق و شریف و یکی از شعرای معروف آذربایجان است که در شعر راجی تخلص می کرد .

او از سخنوران قرن سیزدهم هجری قمری است که در سال ۱۲۴۷ هجری قمری «۱۲۱۰» شمسی متولد شده است راجی با عده‌یی از محترمین و بازارگانان قصد زیارت بیت خدا کرده و پس از اتمام مراسم حج درماه محرم سال ۱۲۹۳ هجری قمری «۱۲۵۵» در حین مراجعت در مورد خط سیر بین همسفران اختلاف نظر حاصل می شود جمعی از راه استانبول برمی گردند و عده دیگر که راجی نیز همراه آنان بوده مسابین راه جده و استانبول متردد می مانند بمنظور تفأل بدیوان حافظ متوسل می شوند و به این بیت برمی خورند:

عشق در دانه است من خواص و دریامیکده

سرفرو بردم در این جا تا کجا سر برکنم
 راجی از خواندن این شعر از راه دریا منصرف شد ولی بعداً به اصرار
 دوستانش از همان راه جده و دریا برمی گردند . اتفاقاً دریاطوفانی و کشتی غرق
 و راجی با سیصدتن دیگر به هلاکت رسیدند .

ماده تاریخ وفات راجی (ایاغفار = ۱۲۹۳ می باشد) .

معلوم نیست که مرحوم راجی چند نفر اولاد داشته ولی یکی از فرزندان
 دکتر مسیح‌الملک (راجی) می باشد .

دیوان راجی را که در سال ۱۳۰۴ و ۱۳۱۲ هجری قمری « ۱۲۶۴ » و
 « ۱۲۷۳ » شمسی میرشریف تصحیح کرده بود بسال ۱۲۹۴ شمسی
 در ۲۵۸ صفحه به اهتمام کتابفروشی ادبیه در تهران چاپ شده است که
 مشتمل بر قطعات و غزلیات فارسی و ترکی می باشد .

از اوست :

هر دلی بسته‌ی آن زلف شکن در شکن است

از پریشانی او وای اگر همچو من است

ناکه در خانه مرا سرو روانی باشد

کی مرا حاجتی از نسترن و یاسمن است

همچو من قدر تو اغیار ندانند بخدا

جغد ویرانه نشین کی خبرش از چمن است

در صفِ معرکه‌ی عشق تو کس جان نبرد
 تیغِ ابروی تو عاشق کش ورستم فکن است
 «راجی» هر کس شکند بندگی پیر مغان
 نیست آدم حیوان است روانش به تن است

* * *

نماند در غم هجرتو صبر و طاقت و هوشم
 دمی نگشت میسر ، ننالسم و نخروشم
 توئی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی
 منم که يك سر موبت به عالمی نفروشم
 ز شوق دیدن رویت بیا که من همه چشمم
 ز ذوق شهد کلامت بیا که من همه گوشم
 من آن اسیر کمندم که از تعشق رویت
 به مژده جان دهم ار آورد پیام، سروشم
 هزار شکوه مرا بر زبان ز دست جفایت
 ولی چو روی تو دیدم رود ز یاد و خموشم
 غم زمانه مخور «راجیا» ز جام محبت
 بگو به ساقی مجلس بده شراب بنوشم

* * *

زخم سینه‌م دولدو اشک چشم خون افشانیلن
 من سنه قوربان اولوم قانی یومازلار قانیلن

پادشاه‌ها دولت‌وندن بو یتیم طفل اشک
 یوللارون سیللم سوپوررم قاشیلن مژگانیلن
 دامن پاکون غبار آلود اولماز، قورخما گل
 گنجه‌سین تا بیر دقیقه م بو غم هجرانیلن
 ایسته ره‌م حقدن کی قویسون عمرون اوسنه عمرومی
 دمبدم ملبوس اولورسان جامه‌ی الوانیلن
 شرحه شرحه سینه‌مه باسدیم خدنگ چشمیوی
 بیر نهال تازه تیکدیم باغ جانه جانیلن
 ای پریش گل رقیب دیو سیرندن چکیل
 کیمسه گورموب اختلاط ائتسین ملک شیطانیلن
 ابر رحمتدن یاغیش تک ساقیایا غدیر شراب
 خلدوش عالم پراولسون زمره‌ی مستانیلن
 عشق بیر گنجینه دور کیم منزلی ویرانه دور
 گنج عشقه مخزنم من بو دل ویرانیلن
 سایمارام اسکندرو جمشیدو کیکاووسی من
 لب شکسته جامیلن «راجی» سینیق قلیانیلن

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۵ -

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۳ - ربیحات

الادب ج ۲ ص ۲۸۲ - دیوان راجی

راستی تبریزی

نامش میرسیداحمدامیرراستی متخلص به راستی ، اصلش از سادات
تبریز است ولی در خراسان مقیم بود طبع روان و محاوراتش ملیح و استعداد
قابل توجهی داشت . در بعضی اوقات متولی نصریه تبریز بود . و از
شخصیت‌های دوره‌ی شاه طهماسب صفوی می‌باشد راستی در حسن خلق و
صفات انسانی بی‌نظیر بود .

از اوست :

دل مرا کشته‌ی آن غمزه‌ی پرفن می‌خواست

لله الحمد چنان شد که دل من می‌خواست

* * *

شوق تو ز تن برون نخواهد رفتن

تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن

گفتی که برون کن از دلت مهر مرا

این از دل من برون نخواهد رفتن

* * *

ز راستی قداالفاظ او چنان موزون

که سجده می‌بردش سروهای بستانی

مولف دانشمندان آذربایجان می‌نویسد «احتسابات مملکت بدو مرجوع

بود در آن کار خطیر کم آزاری را شعار خود ساخته و سلوک او با مردم

بسیار نیکو بود.»

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۶-مجمع
الخواص ص ۴۳- دانشمندان آذر-
بایجان ص ۱۵۶- آتشکده آذر ص ۱۵۶
الذریعه ج ۹ ص ۳۴۷- گلزار جاویدان
ج ۱ ص ۵۲۹- جنگ دیهیم ص ۳۸۴

راضی تبریزی

نامش محمدرضا بشغل زرگری مشغول و از شعرای قرن یازدهم هجری
قمری ساکن عباس آباد اصفهان بوده و دو بار به هندوستان رفته است شعر
خوب می گفت و راضی تخلص می کرد. مؤلفان «قاموس الاعلام» و «صبح
گلشن» تخلص او را «رازی» ضبط کرده اند. اولیاء چلبی سیاح معروف
عثمانی که در سال ۱۰۵۰ هجری قمری «۱۰۱۹ شمسی به تبریز آمده بود
نام او را جزو ۷۸ نفر شاعر فصیح اللسان و بدیع بیان و صاحب دیوان یاد
کرده است.

از اوست :

چندان که صحن باغ ز برگ خزان پر است

از ناخن شکسته دلم بیش از آن پر است

* * *

جان‌گر از سینه‌ی ناشاد برون می‌آید
 کی خیال توام از یاد برون می‌آید
 به امیدى که به سروقد او دل بندد
 قمرى از بیضه‌ی فولاد برون می‌آید

• • •

بد همت ما اگر فرازی دیدیم
 بد دیده‌ی ما گر در بازی دیدیم
 سرناسر ملك هند گشتیم آخر

خوش خواب پریشان و درازی دیدیم
 سخنوران آذربایجان ص ۳۶۶ - تذکره
 نصرآبادی ص ۳۹۳ - قاموس الاعلام ج
 ۳ ص ۲۲۴۱ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۱۵۶ - صبح گلشن ص ۱۶۹ - الذریعه
 ج ۹ ص ۳۴۶ - گلزار جاویدان ج ۱
 ص ۵۳۰

راغب تبریزی

نامش کلبعلی بیگ می‌باشد مردی فاضل و از شعرای قرن دهم هجری
 قمری بوده به فارسی و ترکی شعر می‌گفت و راغب تخلص می‌کرد و بعد از
 قتل عام تبریز به نزد احمد پادشاه گیلان رفته بود و بعداً از او دلگیر و ناراحت

شده و او را هجو کرده است که مطلعش اینست :

گیلکان نعمت گیلان بشما ارزانی

دولت دوری از این ملک بما ارزانی

او بتاريخ ۱۰۰۲ هجری قمری در سفر عتبات عالیات وفات کرد در کتاب دانشمندان آذربایجان در دو جا از این شاعر نام برده و در يك جا به عنوان راغب و در جای دیگر بنام کلبعلی .

از اوست :

افسوس که ماه رمضان آمد و رفت

و آن توبه ده پیر و جوان آمد و رفت

از بهر صلاح کار ما آمده بود

از دست فساد ما به جان آمد و رفت

سخنوران آذربایجان ص ۶۲۹-مجمع

الخواص ص ۲۳۵

راغب تبریزی

نامش کلب حسین و از شعرای قرن دوازدهم هجری قمری می باشد .

از اوست :

به جنگ کوش که دشنام رو به رو بر من

هزار بار به از بوسه یی به پیغام است

• • •

صد نامه نوشتیم و جوابی ننوشتی

این هم که جوابی ننویسند ، جوابی است

* * *

خانه‌های زخم ما از بس که ره دارد بهم

راه بیرون شدن ندارد نالوک بیداد تو

آتشکده آذر ص ۱۱۵ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۱۵۷ - سخنوران آذربایجان

ص ۳۶۷ - بیاض صائب مجمع الخواص

نگارستان ص ۲۹ - روز روشن ص ۲۳۵

قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۲۴ - گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۵۳۰

رحمتی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری است مولف عرفات العاشقین نقل

کرده است . «رحمتی مرد سیاه بود و خطوط نسخ و ثلث را خوب می‌نوشت

و دیوانی دارد که مشتمل به هفت و هشت هزار بیت است » و متذکر می‌شود

که «من در شیراز او را وقت عزیمت به هند دیدم و او در سال ۱۰۲۵ هجری

قمری «۹۹۵ شمسی دراکره وفات کرده است » .

عرفات العاشقین - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۵۹ - سخنوران آذربایجان ص

۳۶۸ - جنگ دیهیم ص ۳۸۸

رحمی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری است . سام میرزا می نویسد : «او مردی
لاابالی بود و از فسق و فجور پرهیز نمی کرد . اما رحم الهی از گناه «رحمی»
زیاده است امید است که او را بدین رباعی ببخشد » :

چون نامه‌ی جرم ما به هم پیچیدند
بردند به میزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی
ما را به محبت علی بخشیدند

* * *

دامن از اشک پر از لعل بدخشان دارم
کوه غم گشته‌ام و سنک به دامن دارم

* * *

دلا ز عشق به پیرانه سرمشو نومید

شکوفه‌ی چمن رحمت است موی سفید

در کتاب دانشمندان آذربایجان و روز روشن تخلص او را «رحیمی»

قید کرده‌اند .

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۸ - تحفه

سامی ص ۳۱۶ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۵۸ - روز روشن

رحیم تبریزی

مرحوم تربیت او را فرزند میرزا صائب معرفی کرده است

از اوست :

کام جستن از بزرگان جهان دون همتی ست

گرتوان چیزی گرفت از اهل دولت عبرت است

سخنوران آذربایجان ص ۳۶۹-

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۸

رحیمی تبریزی

از مدارکی که در نزد ما بود از حالات او چیزی بدست نیامد ولی

مشهور است که مرد او باش و لاابالی بود .

از اوست :

کوه غم گشته ام و سنگ بدامان دارم

دامن اشک پر از لعل بدخشان دارم

این بیت را میرزا صائب از وی در بیاض خود نقل کرده است .

دلا ز عشق به پیرانه سر مشو نومید

شکوفه چمن رحمت است موی سفید

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۸

رشید تبریزی

اصلش از تبریز است و شغل زرگری داشت و ساکن عباس آباد اصفهان
 و در زرگری و میناکاری کم نظیر بود و چندین مرتبه به هندوستان رفته و
 مراجعت کرده است و باعتبار صنعت خود پیش پادشاهان اعتبار زیادی داشت
 معاصر نصر آبادی بود و شعر هم می گفت .
 از اوست :

جز دم تیشه فرهاد کز و خون می ریخت
 هیچ کس اشک فشان بر سر فرهاد نبود

* * *

مشهور و خفی چو گنج دقیانوسم
 پیدا و نهان چو شمع در فانوسم
 القصه در این چمن چو بید مجنون
 می بالم و در ترقی معکوسم

* * *

رشید از سخنوران قرن یازدهم هجری قمری است و رشید تخلص
 می کرد و در بعضی از تذکرها «رشیدی» ضبط شده است .
 کلیات دیوان او به خط نستعلیق بنام «رشید ای عباسی» در کتابخانه‌ی
 ملك موجود است که همین رشید زرگر می باشد .
 این بیت آغاز مثنوی اوست :

نیمه شبی بیادوسه آشفته حال در چمن زمزمه خونین مقال
 مثنوی دیگری که در دیوان رشید است با این بیت شروع می‌شود :
 کنم کوثرکده از شعله نوشی لب تبخاله را الماس پوشی
 نسخه‌بی از دیوان او در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران می‌باشد .
 آقای علینقی متروی در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (درباره
 نسخه‌های خطی) ضمن مقاله‌ی مفصل خود تحت عنوان «ساقی نامه‌های
 خطی» از صد و بیست و هفت شاعر که ساقی نامه سروده‌اند یاد کرده و
 نوشته است .

«رشید ای زرگر عباسی شاعر شاه‌عباس بود که در سال ۱۰۸۱ هجری
 قمری وفات کرده است» .

چند بیت از اشعار اوست :

زهی عالم از نخل صنعت بری
 ز خمخانه‌ات نه فلک ساغری

• • •

مهر سرگشته و بی‌تاب شد از گریه‌ی ما
 ماه نو ماهی گرداب شد از گریه‌ی ما

• • •

با گلشن حسن خود صفایی دارد
 از سبزه‌ی خط مهر گیایی دارد

از خانه اگر برون نیاید چه عجب
چون آینه باغ دلگشایی دارد

• • •

طلوع صبح به نیبغ کشیده می‌ماند
شفق به بسمل در خون نپیده می‌ماند
ز بس که مردم عالم تمام مدهوشند
جهان به خانه‌ی صورت کشیده می‌ماند

• • •

ز شوق این که شمعی در چمن‌مستانه می‌آید
ز برگ گل صدای شهر پروانه می‌آید

• • •

قدم چو مهر به آهستگی به خاک افشار
که مور بادیه‌ی عشق آهوی حرم است

• • •

چو سایه پیش قدت سرو پایمال شود
شکوفه‌ها عرق خجالت نهال شود

• • •

شب که از شوق رخت‌انجمن افروخته بود
نگه گرم چو پروانه‌ی پر سوخته بود

- سخنوران آذربایجان ص ۳۶۹- تذکره
 نصرآبادی ص ۳۸۸- روز روشن ص
 ۲۹۲- دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۹
 فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۱۸۵۸
 نگارستان سخن ص ۳۲

رضای تبریزی

محمد رضا پاشایی که اصلش تبریزی و فرزند خواجه امیر بیگ زرگر است در طفولیت به کشور عثمانی مهاجرت کرده و بخدمت دولتی مشغول شد او از شعرای مجرب و با قدرت عهد خود بود و از عموزادگان محمد- حسین چلبی و از سخنوران قرن یازدهم هجری قمری است و ساکن عباس آباد اصفهان بود .

در جوانی همراه پدرش به روم رفت چون مردی با هوش و قابل بود پاشای مصر شد ولی از مردم آنجا خیلی زجر کشید و ناراحت شد و بعداً پاشای حبشه هم شد در سال ۱۰۳۴ هجری قمری «۱۰۰۳» شمسی به زیارت بیت خدا مشرف و در آنجا مقیم گشت و همانجا وفات کرد مؤلف تذکره‌ی لطایف‌الخیال می‌نویسد :

«رضا پاشایی آدمی خوش طبیعت و صحبت دوست است در صغرسن پیش از آمدن عثمان پاشا به تبریز همراه والد خود خواجه امیر بیگ زرگر به طرف روم رفت و در آنجا به سعی و قابلیت و استعداد کافی دخیلی در

مهمات دیوانی بهم رسانیده مدتی در مصر صاحب مهم بود در او خبر به سبب فتنه‌یی که در مصر بر سر عمال حادث شد فرار به جانب مکه‌ی معظمه نمود و از آن جابه استانبول رفته خوندگار روم را ملازمت کرد و به حکومت جزیره‌ی «سواکن» که ابتدای حدود حبشه است سرافراز گردید بعد از اندک فرصتی معزول گشت. در آنجا اعتکاف عتبه‌ی خیرالبلاد را غنیمت دانسته اراده‌ی خدمت خوندگار نکرد.

ناظم تبریزی نیز در تذکره خود از او یاد کرده است.

از اوست :

ای فلک ما اسیر بند تویم	فکر ما را ازین نکوتر کن
دو رفیقیم مختلف اوضاع	وضع ما را به هم برابر کن
یا بیاموز مردمی او را	یا مرا نیز مثل او خر کن

ز آه و ناله نیاسوده يك نفس لب ما

فغان که حوصله سوز است شعله‌ی تب ما

ز بس که آتش شوق تو مدعا سوز است

عیان نگشت به ما هم هنوز مطلب ما

ز تنگنای تن آزرده رفت جان ، ترسم

که روز حشر نگردد به گرد قالب ما

هرگز لب من چاشنی خنده نداشت

چون غنچه‌ی آفت زده نشکفتم و رفتم

تا کی خرد به وسوسه‌ام گم‌ره‌ی دهد

کو غفلتی که از تو مرا آگهی دهد

مفلس ز نقد طاعتم و خوشدل‌م که دوست

درمان وصل خویش به دست تهی دهد

باغبان ناره به بلبل تنگ داشت گل‌درین گلشن نه‌بو، نی‌رنك داشت

ناگوارا بود لذت‌های دهر میزبان در لقمه پنهان سنگ داشت

شرط عشق است آبرو دادن به باد ورنه از خواهش زبانش ننگ داشت

جلوه‌گر شد آفتاب و تیره‌تر شد روز من

بر نیامد آفتاب آفتاب افروز من

از تو کسب بی‌وفایی کرد و ترك من گرفت

دل که عمری بود استاد وفا آموز من

لب اربه خنده بجنبانم از شکفتن نیست

میان غمزدگان خنده کم ز شیون نیست

ز دیدنش به دلم دیده گو منه منت
 که روشنایی ویرانه‌ام زروزن نیست
 صفای دل ز عبادت بهم رسد افسوس
 که کلبه‌ی من ازین شب چراغ روشن نیست

* * *

منصور تنک حوصلگی کرد و گرنه
 در زیر لب کیست که این راز نباشد

* * *

کدام عید بعالم نشاط بخشی کرد
 که ناخنی نزد از ماه نو بداغ دلم

* * *

چون آن بلبل که از دستانسرایی در قفس افتد
 گرفتار قبول خالق گشتم از زبان خود

* * *

ای قافله سالار در آاز ره دیگر
 شاید که بود یوسف ماسد در چه دیگر
 صد دور زد این چرخ و نشد تیرگی از دهر

عالم شده محتاج به مهر و مه دیگر
 گلزار جاویدان ج ۱ ص ۵۴۹ - تذکره
 ناظم تبریزی - صبح گلشن ص ۱۷۴

سخنوران آذربایجان ص ۳۷۳- تذکره

نصرآبادی ص ۶۹- فرهنگ سخنوران

ص ۲۳۰

رفعتی تبریزی

نامش میرزا ابراهیم تبریزی خط خوبی داشت شکسته را خیلی عالی می‌نوشت . مولف نصرآبادی می‌نویسد «به هندوستان رفت اسبابی فراهم آورد در لباس خیلی تکلف می‌کرد مدتی در خدمت عربخان حاکم شروان بود و گویا در آنجا فوت کرده‌است از لحاظ زندگی و زمان و سایر خصوصیات احتمال دارد که او همان «رفعتی» باشد که در شرح حال «گرامی» تبریزی از او بعنوان برادر وی و فرزند مولانا «سهوی» خوشنویس معروف یاد شده است» .

از اوست :

پروای سخن گفتن احباب ندارم

نقلی که غم از دل ببرد نقل مکان است

چنان لطیف زمینش که هم چو دانه‌ی در

در او چو قطره‌ی افتد نیفتد از تدویر

در کتاب دانشمندان آذربایجان در مصراع دوم بیت فوق‌الذکر (در

او چو قطره‌یی افتد بغلتد از تدویر) ضبط شده است .

سخنوران آذربایجان ص ۳۷۶- قاموس

الاعلام ج ۳ ص ۲۲۹۱ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۶۰ - تذکره نصرآبادی

ص ۳۹۹ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۴۰۲

رفیقای تبریزی

سام میرزا می‌نویسد «او به مطربی اوقات صرف می‌کند و در آن کار

نقشها و صوتها تصنیف کرده اما بسیار کج طبع است» رفیقای از شعرای قرن

دهم هجری قمری است .

از اوست :

عمری ست که من عاشق رخسار بتانم

سودازدهی زلف بتان از دل و جانم

در تحفه سامی چاپ وحید صفحه ۱۴۳ تخلص او (وصلی) آمده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۰ - تحفه

سامی ص ۲۶۳ - سخنوران آذربایجان

ص ۳۷۶

روحانی تبریزی

از شعرای زمان سلطان حسین بایقرا بوده است .

از اوست :

زحمت شانه مده منت آینه مبر روی آراسته را باز چه می آرایی

• • •

گفتم روم ز کویش بگرفت اجل ره من بنگر چه است در ره بیچاره آدمی را

سخنوران آذربایجان ص ۳۷۷ - روز

روشن ص ۲۶۱ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۶۱

روحی انارجانی

از شعرای قرن دهم هجری قمری است مرحوم سعید نفیسی زادگاه او را انارجان از دهکده‌های ناحیه انار (میان اردبیل و مشکین شهر) می‌داند و این اشتباه محض است چون انارجان یکی از دهات بخش اسکو نزدیک سردرود است .

روحی انارجانی رساله‌یی به زبان ترکی آذربایجانی نوشته است که

شامل يك مقدمه و دو بخش و يك خاتمه است بشرح زیر :

مقدمه : در خطبه و بیان سبب تالیف رساله است .

بخش اول : در دوازده فصل و در باره‌ی رسم و آئین مردم تبریز است .

بخش دوم : در چهارده فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت

اناث و اعیان و اجلاف مردم تبریز است .

خاتمه‌ی رساله دارای بیست و نه بیت شعر در بی وفایی زنان و هفت

بیت شعر عاشقانه می‌باشد. روحی در زمان سلطان محمد خدا بنده چهاردهمین پادشاه صفوی می‌زیست و در خطبه‌ی رساله خود سلطان محمد خدا بنده را چنین توصیف کرده است:

پس از مدح و ثنای شاه مردان بگویم وصف شاهنشاه ایران
 شده عالم پناه عدل گستر «خدا بنده محمد آل حیدر»
 ز فرقتش کم مبادا تاج شاهی پناهش ظل الطاف الهی
 و بعداً ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا پسر دوم سلطان محمد خدا بنده را
 که در ۲۲ ذیحجه‌ی سال ۹۹۴ هجری قمری (۹۶۴ شمسی) کشته شده است چنین
 مدح می‌کند:

سمی حمزه میرزای جهانگیر که بهر سجده اش افلاک خم شد
 بجویم حرمت نامش ز حمزه که نام حمزه از وی محترم شد
 دو حمزه نام مشهور جهانند که نام هر دو در عالم علم شد
 یکی از مردمی میر عرب شد يك از مردانگی شاه عجم شد

روحی انارجانی در رساله خود (روحی) تخلص می‌کند.

«روحی» نو بسی گناهکاری به علی

در دهر بجز گنه نداری به علی

هر چند گناه تو ز حد افزون است

اما به علی امیدواری به علی

خداوندا به عشق عاشقانت به عشق عاشقان بی‌کرامت
 که «روحی» راز سلك عاشقان کن دلش از نور عشقت جاودان کن
 مولف کتاب دانشمندان آذربایجان می‌نویسد: «روحی انارجانی از
 شعرای نامور آذربایجان بوده و در نظم و نثر پارسی استاد و صاحب‌دیوان
 و منشآت است».

صادق افشار در مجمع‌الخواص از شاعری با تخلص روحی چنین یاد
 کرده است:

«روحی تبریزی در تبریز مشغول حکاک‌ی است طبعش بد نیست و این
 بیت از اوست:

از نگاه غضب‌آلود تو شد معلوم

که ز من گفته حدیثی به تو صاحب‌غرضی

مرحوم سعیدنقیسی روحی تبریزی را با «روحی انارجانی» یکی دانسته
 است و در باره‌ی رساله روحی انارجانی بخصوص در بخش دوم آن مطالعاتی
 به شرح زیر انجام داده است:

۱- شادروان عباس‌اقبال آشتیانی در مجله یادگار «سال ۲ شماره ۳»
 مقاله‌ی نوشت و فصل پنجم بخش اول و قسمتی از فصلهای هشتم و دوازدهم
 بخش دوم آن را معرفی کرد.

۲- محمدمقدم بخش دوم آن را بدون توضیح لغات در شماره دهم
 ایران‌کوده به سال ۱۳۲۷ شمسی چاپ کرده است.

۳- سعیدنقیسی متن رساله و آوا نوشت بخش دوم آن را با یادداشتها

و تصحیحاتی در فرهنگ ایران زمین سال دوم دفتر چهارم منتشر کرد.

۴- دکتر ماهیارنوبی بخش دوم آن را همراه با آوانوشت و ترجمه فارسی و توضیحاتی در شماره‌های سوم و چهارم سال نهم نشریه دانشکده‌ی ادبیات تبریز بسال ۱۳۳۶ شمسی به طبع رسانید.

۵- ادیب طوسی هم بخش دوم آنرا که «نمونه‌ی نیمه‌آذری» می‌داند در شماره‌ی چهارم سال نهم نشریه دانشکده‌ی ادبیات تبریز نوشته و معتقد است که انتساب این چهارده فصل به زبان مردم تبریز در قرن دهم هجری قمری محل تردید می‌باشد.

۶- رحیم‌رضازاده‌ملك متن و ترجمه و واژه‌نامه‌ی بخش دوم آن را تحت عنوان «گویش آذری» در دی ماه ۱۳۵۲ به چاپ رسانیده است.

نمونه اشعاری است که در رساله روحی به زبان محلی تبریز نوشته شده است:

آن قد و آن بسالا را	مزیوام آن کلا را
طبق شفتالو را	من سرسام آن رو را
کمان چار پهلو را	قربان شوام ابرو را
آن زنبق سیمین را	ممانام آن بینی را
آن لب و آن دندانها	بمیرم آن دهانها
آن در یك دانه را	صدقه شوام چانه را

اشعار زیرین از روحی انارجانی است:

گر نه ازسوزتو آتش در دل «روحی» فتاد

خانه‌های دیده‌اش هر دم پر آب از بهر چیست

روحی گاهی در شعر روح تخلص می‌کرد .

«روح» ناکی تو یاوه گو باشی بسا همه عیب ، عیبجو باشی

فرهنگ ایران زمین سال ۲ دفتر چهارم

ص ۳۲۹ - مجمع الخواص ص ۲۷۶

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۱ - مجله

یادگار سال ۲ شماره ۳ ص ۴۳

سخنوران آذربایجان ص ۳۷۷

زاهد تبریزی

نامش میرزا قاسم فرزند میرزا محسن تبریزی ساکن عباس‌آباد اصفهان بود او یکی از شعرا و شخصیت‌های شناخته شده عهد شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی است و پیش آنها اعتبار و احترامی داشت او تجارت می‌کرد و در کمال نجابت و نازک دلی و ملایمت و نهایت پرهیزکاری زندگی می‌کرد و ذکات مال الله خود را بدون کمترین قصور پرداخت می‌کرد در کنار زاینده رود باغ و عمارتی ساخت و در آنجا مشغول تدریس علوم معقول و منقول شد و همیشه در محضرش ارباب کمال و اصحاب حال به افاده و استفاده مشغول بودند و به شخصیت‌های محترم مهمانی‌ها می‌داد .

مؤلف تذکره نصرآبادی می‌نویسد «زاهد» الحال در عباس‌آباد بلکه در ربع مسکون یکتا گهریست که سلك روزگار به او آراسته اهل عباس‌آباد را بسبب وجود خود و نجابت خودش افتخار بجای و خاک اصفهان را بواسطه

قدوم بزرگی لزومش به سایر بلاد جهان در هر فن وحیدالعصر و فرید دهر
 است . کمان «شبهه ابن کمونه» نظر به بازوی کوه شکوهش کباده و طی طریق
 «شبهه طفره نظر» سرعت فکر صابیش راهیست پیش پا افتاده در تربیت نظم
 گنجینه سینه اش مخزن الاسرار لاهوتی و خاطر ملکوت ناظرش مطلع انوار
 جبروتی جهت ثبوت دعوی خود این چند بیت بشهادت آورد (زاهد) تخلص
 دارد شعرش این است :

چون دلبری بزلف و خط یار داده اند

خط را ز حسن بهره‌ی بسیار داده اند

روشن گهر زمال کی از سر بدر شود

چون کاسه‌ی پر آب که لبریز زر شود

مرا بچهره‌ی سبزان نظر زیاده بود

که نو خط است رخ سبزاگرچه ساده بود

نهال قد تو چون شمع از سرافرازی

به مجلسی که نشستست ایستاده بود

چون تنك طرفان نه بر اندازه ساغرمی کشم

صد قدح چون شاخ گل یکباره بر سرمی کشم

می‌کنم از باده «زاهد» تازه غسل توبه را

حلقه برجام شراب از خط ساغر می‌کشم

زاهد مهمان دوست و اجتماعی بود و پس از فراغت از تعلیم و تعلم

غالب اوقات خود را در ضیافت‌های سر می‌برد. او تا سال ۱۰۱۲ هجری قمری

در حال حیات بود. دیوان زاهد حاوی غزل و قصیده و رباعی و قطعه و

ماده تاریخ‌هاست که کلیاتش بالغ بر پنجهزار و چهار صد بیت است آغاز

يك قصیده‌اش چنین است :

كلکم دگر ثنای علی اختیار کرد مانند نخل طور تجلی بهار کرد

• • •

و بیت دیگر از قصیده او :

ز یمن رای رزین تو باد رونق ملک

ز حسن سعی جمیل تو دهر آبادان

چند بیت از غزل‌های او :

زهی منعم که بخشیده ست کام حمد گویان را

به ذکر خود سرانگشت زبان تسبیح دندان را

نمی‌آید ز ما و او راستایش بیش از این «زاهد»

که کرده مظهر گنج خفی ایجاد انسان را

• • •

اگرم کشی چو ماهی و گرم کشی به شاهمی

سر بندگی سلامت بنما هر آنچه خواهی

ز تو گر به قتل «زاهد» کسی از گناه پرسد
 تو بگو که کشتیم او را به گناه بی گناهی

• • •

مثنوی سفینه‌النجات زاهد مذهبی و عرفانی و اخلاقی است که متضمن
 حسنات نبوی و غزوات مرتضوی است عبارت (سفینه‌النجات زاهد) تاریخ
 آغاز این مثنوی است :

کردم چو ز ناظم طلب تاریخش گفتا که (سفینه‌النجات زاهد) (۱۱۰۲)
 يك نسخه از سفینه‌النجات در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به خط
 نستعلیق و نسخه‌ی دیگر در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی تهران است که چنین
 شروع می‌شود :

به نام خداوند کون و مکان خرد بخش جان ، کردگار جهان
 زهی آفریننده‌ی ماه و مهر فروزنده‌ی روشنایی سپهر
 از اشعار اوست :

میان کعبه و دل فرق این قدر باشد

که دل خراب چو گردید بیت معمور است

• • •

به کنج میکده‌ها گنج شایگانی هست

زرگداخته و خم خسروانی هست

چو خضر زنده‌ی جاوید شو به حسن عمل

کنون که در قدحت آب زندگانی هست

چنان که کم نشود بوی گل به بسویدن
ز غنچه‌ی دهنت بوسه تاستانی هست

.....

«زاهد» از نوبه از ریسا نکندی
بت پرستی به از عبادت دوست
سخنوران آذربایجان ص ۳۸۱- تذکره
نصر آبادی ص ۱۲۰- فهرست کتابخانه‌ی
دانشگاه تهران ج ۱۴ ص ۳۵۵۶-
دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۲- الذریعه
ج ۹ ص ۳۹۹- تذکره حسینی ص ۱۳۸

زجاجی تبریزی

در تذکره‌ها مطلبی در مورد زجاجی بنظر نگارنده نرسید. مولف محترم کتاب سخنوران آذربایجان چنین می‌نویسد: «او از سخنوران سده هفتم هجری قمری است در تاریخ «جهانگشای جوینی» در ذکر احوال و مظالم شرف‌الدین خوارزمی که مامور مالیات دولت مغول بوده چنین مسطور است «در آن وقت که آن شقی در تبریز بود جمال‌الدین علی تفرشی که یکی از اکابر عراق» که جمعی معارضان او بسبب حسد یا از روی حقیقت او را به شامت قدم موسوم کرده‌اند بدو متصل شد و در افعال و اعمال او معاون گشت. چون در پی او حالت او واقع شد و شرف‌الدین خوارزمی بمرد هر

کس از اهل عصر در این باب نظمی تلفیق داده‌اند. در تبریز شاعری است او را «زجاجی» گویند این قطعه را گفته است :

ای مبارک قدم جمال علی	عالمی گشت شادمان از تو
تا به طوسش برفتی اندر پی	عاقبت هم نبرد جان از تو
می نیاید برون ز هیبت تو	صاحباً صاحب الزمان از تو
به هزیمت برفت از تبریز	مدبراً خواجه‌ی جهان از تو
هیچ مخلوق از تو جان نبرد	گر گریزد به آسمان از تو

جهانگشای جوینی به نصیح قزوینی

ج ۲ ص ۲۸۰ - سخنوران آذربایجان

ص ۲۸۴

زرکوب تبریزی

نامش ابوبکر فرزند محمد بن مودود طاهری معروف به شیخ نجم الدین زرکوب می‌باشد او شاعر است تبریزی و تخلصش زرکوب بوده با تنگدستی و عسرت زندگی می‌کرده و این شعر را مناسب حال خود گفته است :

منم زرکوب و محصولم ز صنعت	به جز فریادی و بسانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم	و لیکن هرگز دانگی نباشد

در ریاض العارفین دو بیت فوق‌الذکر را در شرح حال نجم الدین رازی با تفاوتی کم و بعلاوه چند بیت دیگر به همین زرکوب نسبت داده‌اند :

دشمن ما را سعادت یار بساد	روز و شب با عز و نازش کارباد

هر که کافر خواند ما را گویخوان
از میان مسومنان دیندار بناد
هر که خاری می‌نهد در راه ما
خار ما در راه او هموار باد
هر که ملک و مال ما را حاسد است
ملك و مالش در جهان بسیار باد
هر که راهستی (زرکوب) آرزوست
گو که ما هستیم او هشیار باد

زرکوب از شعرای آخر قرن هفتم هجری قمری بوده و نظر کرده‌ی
شیخ سعدالدین حموی متوفی بسال ۶۵۰ هجری قمری «۶۳۱» شمسی می‌باشد
این شیخ بزرگوار و با شخصیت در سال ۶۴۰ هجری قمری «۶۲۱» شمسی به
تبریز تشریف برده و نه ماه در آنجا مانده است در آن موقع شیخ نجم‌الدین
کودک بود دست مبارکش را به سر نجم‌الدین کشیده و فرموده اند که این کودک
از ماست مردم از وی منتفع و بهره‌مند خواهند شد و چنان هم شد. او همیشه
ملاذوملجاء علما و فقرا بود طوری مورد احترام و توجه مردم بود که خواه
رشیدالدین وزیر به شخصیت و بزرگی او اعتقاد کامل پیدا کرد و با کمال
ادب و مهربانی با او رفتار می‌نمود و مکاتبه می‌کرد. از تصانیف و تألیفات
مولانا شیخ نجم‌الدین عبارت است از :

رساله‌یی در بیان فتوت و جوانمردی «فتوت نامه» از کلمات قصار
اوست .

«الفتوة على ثلاثه اقسام : اولها محافظة امر الله و الثاني مراقبة سنت
رسول الله ، والثالث صحبة اهل الله ، و حقيقة الفتوة ترك ما سوى الله» .

مؤلف تاریخ گزیده می‌نویسد :

«نجم‌الدین زرکوب معاصر ابا قاسم بود مدت سلطنت او از سال

۶۶۳-۶۸۰ هجری قمری است « اشعار خوب دارد : در « مونس الاحرار »
 ترجیع‌بندی قریب به صد بیت از وی نقل شده است . آغاز آن چنین است » .
 گفتم ز توام وصال باشد هیهات کجا محال باشد
 عمری که بود عزیز هر کس چون بی تو بود و بال باشد
 سوگند به جان تو که بی تو از خویشتم ملال باشد
 بنشینم و با تو راز گویم غمهای گذشته باز گویم
 زرکوب روز پانزده رجب سال ۷۱۲ هجری قمری در تبریز وفات کرده
 و در گورستان گجیل دفن شده است . مولانا نجم‌الدین در اشعار خود گاهی
 نجم و گاهی زرکوب تخلص می‌کرد .

از اوست :

چشم‌ت چو ز سرمه مد آهی بکشید
 وز کیش جفا تیر نگاه‌سی بکشید
 مژگان تو عالمی بخون غلطاند
 يك خنامه مو شكاف گاه‌سی بکشید

• • •

دلبران را نه همه جور ، صفائیز بود
 نه همه درد نمایند ، دوا نیز بود
 التفاتی بکن از بهر خدا سوی ره‌ی
 پادشه را نظری سوی گدائیز بود

گرز کانی بدهی ز آن لب شیرین چه زیان
 نیکوان را ز سر لطف عطا نیز بود
 گر رهی عاشق بالای تو شد عیبی نیست
 این متاعی ست که در شهر شما نیز بود
 عشق خوبان نه طریقی ست که خاص است به من
 همه را نیز و مرا نیز و ترا نیز بود
 ز آب چشم و نفس سرد من است این همه عمر
 رنج و راحت همه از آب و هوا نیز بود
 جور عشقت همه آن نیست که از جانب تو ست
 بعضی از بخت بد و طالع ما نیز بود
 با دل خسته‌ی (زرکوب) صفایی پیش آر
 آدمی را نه کدروت که صفا نیز بود

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد
 وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد
 نور کمال حسنش در هر نظر نیاید
 شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد
 سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید
 مرغی ست کآشیانش در جسم و جان نگنجد

شکرانه چون گزارم کامروز یار با من
 ز آنسان شده که مویی اندر میان نگنجد
 «نجما» حدیث وصلش ز نهار تا نگوئی
 کآن عقل در نیابد ، اندر دهان نگنجد
 مولف دانشمندان آذربایجان می نویسد : «نجم الدین ابوبکر تبریزی از
 کمترین اولیاست بطریقت دانی وی در آذربایجان بزرگی نبوده است» .
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۵ - ریاض
 العارفین ص ۸۲ - قاموس الاعلام ج ۶
 ص ۴۵۶۷ - روضات الجنان ص ۴۱۸
 ریحانت الادب ج ۶ ص ۱۳۹ - حبیب -
 السیر ج ۳ ص ۱۳۴ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۳۸۵ - گلزار جاویدان ج ۱
 ص ۵۷۴

زلالی تبریزی

تا صباحت منظر داشت و به کمک دیگران شعر می گفت و چون تاحدی
 جوانیش را از دست داد از گفتن شعر دم فرو بست .
 از اوست :
 غایب مشوای نور دو چشم از نظر ما
 نیکو نبود زود گذشتن ز سر ما

از خون من امروز کفش گرنه‌نگار است
فردای جزا دست من و دامن یار است

• • •

بشنو این نکته‌ی سنجیده زغم خورده‌ی عشق

که به از زنده‌ی بی‌عشق بود مرده‌ی عشق

سخنوران آذربایجان ص ۳۸۸ - روز

روشن ص ۲۷۱ - ریحانت‌الادب ج ۲

ص ۳۷۹ - دانشمندان آذربایجان ص

۱۶۸ - تحفه‌سامی ص ۲۶۵ - گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۵۷۶

ساغر تبریزی

نامش میرزا عبدالرحیم که در شعر ساغر تخلص می‌کرد. فرزند سعید کلانتر سراب و گرمرو بود. ساغر در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری در تبریز مراتب تحصیلات خود را در دارالسلطنه تبریز به پایان رسانیده و خط شکسته را با شیوه‌ای که داشت خیلی خوب و عالی می‌نوشت. او مرد نکته - سنج و ادیب سخن‌شناس و فهمیده بود ساغر با فانی زنوزی که یکی از شعرای نامی و معروف بود معاصر و مصاحب داشت فانی در ریاض‌الجنته در باره ساغر چنین می‌نویسد:

«آن جناب جوانی است متصف به صفات سعیده و متخلص به اخلاق

حمیده و مرید ارباب مسلک و حال و مراد اصحاب مدرک و کمال بود
 سلیقه‌اش تسلیم و ذوقش مستقیم : طبعش در نظم و نثر شکفته و دلخواه و
 دلش از رموز عاشقی باخبر و آگاه و در اکثر فنون بلدیت دارد و در درست
 نوشتن خط شکسته معروف و آنچنان شکست درست به رونق بازار شهرت
 خطاطین روزگار داده که اگر صاحب بن عباد ملاحظه‌ی آن حسن خط خدا-
 داد می نمود «هذا خط قابوس ابن جناح طاوس» بی اختیار می سرود. اسلاف
 ایشان همگی اشخاص بزرگ و عزیز و از متوطنین ولایت تبریز می باشند، و
 سلسله‌ی نسب ایشان به جابر انصاری می رسد. در اوایل سن بعد از آن که در
 آن بلده‌ی فاخره به تقریب مصاحبت ارباب فضل و حال و مجالست اصحاب
 فهم و کمال در فضل رجال گرانمایه و در فهم و کمال بلند پایه گردید وارد
 محروسه‌ی خوی شده در نزد حکام آن دیار به عزت و احترام و اعتبار گذران
 می کرد، و در فنون انشاء نظم و نثر مهارت تمام و بهره‌ی لا کلام دارد و ساغر
 نخلص می کند، مکرر صحبتش انفاق افتاده با فقیر کمال الفت و دوستی
 دارد.»

از اوست :

گویند چرا شکوه به داور نرسانی من راه ندارم بجز او دادرسی چند

• • •

دروغ وعده‌ی من وعده دادباردگر بر انتظار من افزود انتظار دگر
 دلی که ناید از او غیر عشق کاردگر گرفتمش ز تو خواهد گرفت یاردگر
 گرفتم این که گرفتم دل از تو بار دگر کجا کند به چنین دل کس اعتباردگر

مگو بدار دل از من بگیر یار دگر که نیست درد دل من تاب گیر و دارد گر
 وفا نمی‌کند آن وعده می‌دهد به وفا به جز فریب منش نیست هیچ کار دگر
 گلی چوروی تو امسال در چمن نشکفت در انتظار نشستیم تا بهار دگر
 نمونه‌ای از رباعیات اوست :
 (ساغر) به من آن یگانه دیدی که چه کرد آن فتنه‌گر زمانه دیدی که چه کرد
 رنجیدو به جرم دوستی خونم ریخت بر کشتن من بهانه دیدی که چه کرد

* * *

گل نیمشبیهی هم نفس بلبل شد زین واقعه در صحن چمن غلغل شد
 چون پرده نشین غنچه این راز شنید می‌خواست به گل خنده زند خود گل شد

* * *

ای سکه‌ی سروریت نقش زر گل ای طره‌ی دلبریت تاج سر گل
 دوشینه خطیب باغ بر منبر شاخ می‌خواند حدیث حسنت از دفتر گل

* * *

ای پیرهن لطف از تن گل ای لطف تنت شرار پیراهن گل
 می‌رفت حدیث لب لعلت که ز رشک خون دل غنچه ریخت بر دامن گل

سخنوران آذربایجان ص ۳۸۸-ریاض

الجنة ص ۸۳۴ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۷۱ - نگارستان دارا ص ۲۰۱

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۵۸۸-الذریعه

ساکت تبریزی

نامش میرزا محمد امین فرزند میرزا موسی طبع موزونی داشته و شعر هم
 خوب می‌گفته است و در زمان عالمگیر شاه به هندوستان رفته و مناصب
 عالیہ یافت و مدتی در بنگالہ زندگی می‌کرد و از سخنوران قرن یازدهم هجری
 قمری می‌باشد. او با صائب تبریزی معاصر و مصاحب بود.
 از اوست :

چه نویسم ای جفا جو زدل خراب بی‌نو
 که نبوده است کارم بجز اضطراب بی‌نو
 نو و جلوه‌ها که هرگز نرسد بیاد از من
 من و چشم خون‌فشانی که نکرده خواب بی‌نو

* * *

ز بس نگاهم از آن شعله آب و تاب گرفت
 توان ز مردمك دیده‌ام گلاب گرفت

* * *

تالوح دل ز نقش دویی پاک کرده‌ایم
 از برگ تـاك آینه ادراك کرده‌ایم
 در جلوه‌گاه اهل نظر خار و گل یکیست
 مستی چو شعله از خس و خاشاك کرده‌ایم
 آب گهر چکیده ز مژگان نظاره را
 هر که نظر به روی هرقناك کرده‌ایم

شاید شود فریفته‌ی خط و خال خویش
دامی به ره ز آینه در خاک کرده‌ایم

• • •

از حوادث در خرابیها در شتان ایمنند
سیل برخیزد ز هر جا ، روبه‌همواری کند
سخنوران آذربایجان ص ۳۹۱ - تذکره
نصرآبادی ص ۱۳۳ - صبح گلشن ص
۱۹۳ - دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۱
قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۴۸۷ - گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۵۸۹ - جنگ دیهیم
ص ۳۷۱

سالك

از شعرای زمان فتح‌المیشاه قاجار و از سخنوران قرن سیزدهم هجری
قمری می‌باشد . سالك دیوانش قریب به هزار بیت است .
او در سال ۱۲۳۸ هجری قمری «۱۲۰۱» شمسی که در تبریز بیماری وبا
شیوع یافته بود مثنوی در این مورد ساخته است این چند بیت از آن
مثنوی است .

فغان که باز فتاد اندرین خراب آباد
ز حادثات وهایی که کس ندارد یاد

قضا ز کینه‌ی دیرینه آتشی افروخت
 قدر بناخت به دامن و عالمی راسوخت
 چو کرد حادثه رو سوی هند و خطه روم
 خراب کرد تو گویی شد آشیانه‌ی بوم
 دگر چه فتنه گذر سوی ملک ایران کرد
 بریده باد زبانم به خاک یکسان کرد
 چه گونه شرح توان کرد قصه‌ی تبریز
 مرا که برد ز خاطر قضیه‌ی چنگیز
 چنان ز دست اجل گشته بود معرکه گرم
 که داشت خود ملک الموت از خلاق شرم
 پی معالجه بازار یخ رواج گرفت
 قضا نگر که یخ از خلق نیز باج گرفت
 اگر به مالش یخ نیم جان بسر بردند
 یکی حیات اگر یافتی دو صد مردند
 بیان چه حاجت ازین بیش خود بود (سالک)
 که شعله‌ی سخت شاهد علی ذلك
 پس از هزار سنه سی و هشت بود و دو بیست
 که این قضیه مسلسل قلم نوشت و گریست
 سالک در تاریخ بنای مسجد و پل رودخانه قاضی جهان ماده تاریخی
 گفته است ۱

حاجی حسین آن که به نباید کردگار
 دولت مساعدش شده و بخت گشته یار
 اقبال همعنائی او کرده تا رسید
 بر پایه‌یی که نیست کسی را بر او گذار
 همت بر آن گماشت که نامی به نیکیش
 يك چند یسارگار گذارد به روزگار
 آمد بنای مسجد « قضاخی جهان » نهاد
 ز آن پس به رودخانه پلی ساخت استوار
 (سالک) برادرش پی تاریخ آن سرود
 (یارب تو نام نامی او پسایدار دار)

۱۲۴۱ هجری قمری

دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۲ - مواد
 التواریخ ص ۵۴۶ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۳۹۲ - الذریعه ج ۹ ص
 ۴۱۸ - جنگ دیهیم ص ۳۷۲

سالم تبریزی

نامش محمود بیگ فرزند ابوالفتح بیگ از محترمین واعیان و از احفاد
 جهان‌شاه خان ترکمانی است او در بیان و سخنوری یکی از ناطقین و سخنرانان
 معروف تبریز بود پس از تحصیلات اولیه مشغول تکمیل معلومات شد و می‌توان

گفت از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده است . او از شعرای قرن دهم هجری قمری و دارای دیوانی است که بیش از هشت هزار بیت می‌باشد و در فن شعر بخصوص در مثنوی استاد و ماهر و توانا بود که قلم از شرح آن عاجز می‌باشد نظم کتاب یوسف و زلیخا نمونه‌یی از شایستگی و لیاقت و مهارت و برهان ثبوت لیاقت و برتری اوست .

صادقی در مجمع‌الخواص می‌نویسد : «محمود بیگ یوسف و زلیخارا تتبع کرده و در حقیقت اگر نامش (یوسف و زلیخا) نبود باز آن اشعار شهرت می‌یافت » .

متأسفانه این اثر نفیس ادبی از بین رفته و در تذکره‌ها بطور پراکنده جمعاً شانزده بیت از آن باقی مانده است . مجموعه هشت هزار بیتی سالم مرکب از چندین مثنوی و یکی از آنها مهر و وفاست که هموزن مخزن‌الاسرار سروده شده است .

دوم یوسف و زلیخاست که در بحر خسرو شیرین می‌باشد .

سوم لیلی و مجنون و شاهنامه شاه طهماسب است . اشعار زیر از مثنوی

یوسف و زلیخا می‌باشد :

مژه عاشق کش و لب عذرگویان	تعالی الله ز ناز خو پرویان
گشادن غنچه‌ی خندان که مگریز	کشیدن خنجر مژگان که برخیز
نهانی بسا شفیعان در اشارت	به ظاهر نقد جان دادن به غارت
پی هر کام کردن صد مدارا	به خون ریزی شتابان آشکارا
در لطف از لب خندان گشادن	به چشمان ستمگر بیم دادن

به از صد لطف جوری کآن جفا ساز
چو گوید رو نرفته خواندت باز
هزاران جان فدای آن که جانان
کشد و زخنده پنهانی دهد جاف
ستم بر چشم و بر لب خنده را راه
عیان در جنگ و پنهان آشتی خواه
گاهی کز قامت نیکو خصالی
نشانم در ریاض جان نهالی
دواندریشه ها در استخوانم
بیچند خوش بر او رگهای جانم
چو در آب و زمین جان ناشاد
شود نازک نهالش سر و آزاد
به تنیدی از برم گیرد کناره
شود رگهای جانم پاره پاره
قصه‌ی یوسف و زلیخا از اقصای قوم یهود بوده و از لسان انسان به
زبان (عربی ، فارسی ، ترکی) ترجمه و نقل شده است .

حضرت یوسف چهار صد سال قبل از ورود حضرت موسی به مصر در
عهد طوطیمس ثالث یعنی ۳۷ قرن پیش از این وارد مصر شده و پس از فوت
پدرش حضرت یعقوب بیست و دو سال زندگانی کرده و در صد و ده سالگی
رحلت فرموده اند .

در تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان نوشته شده است :

« اما کلمه زلیخا در هیچ يك از تورات و قرآن ذکر نشده و معلوم هم
نیست که این اسم از کجا و از کی پیدا شده است بلعمی در ترجمه تاریخ طبری
می نویسد او را « یعنی عزیز مصر را » زنی بود که در مصر از وی نیکو روی تر
نبود که مهترزاده بود و توانگر و نام او زلیخا بود این جوی در زهرا الانبق از
ابن عباس روایت کرده است که زلیخا زن عزیز مصر دختر طیل موس پادشاه
مغرب بوده است » .

نگارنده عقیده دارد که زلیخا با آن همه زیبایی و توانگری که از همه زنان مصر

زیباتر و توانگرتر بود توفیق ازدواج با حضرت یوسف را پیدا نکرده است.
در تذکره‌ی «مخزن‌الغرایب» تالیف هاشمی سندیلی نیز چهار بیت از
مثنوی یوسف زلیخای سالم تبریزی آمده است که جزء دوازده بیتی که نوشته
شد نیامده است.

دو بیت این است :

چنان خو کرده جانم بسا غم او	که جان است این ندانم یا غم او
چنان دلگیرم از مردم که مردم	همی خواهم شود از چشم من گم
ابیات زیر از مثنوی‌های (مهروفا) (لیلی و مجنون) (شاهنامه شاه طهماسب) می باشد.	

چون غم پیری به کسی رو نهد	روی بر آینه‌ی زانو نهد
هر دم از آینه‌ی زانوی خویش	روی اجل را نگرد سوی خویش
خلعت شیت چو دهد آسمان	رگ شود آجیده و ش از تن عیان
تیر نظر کوست ثریا گذر	زیر قدم هم نشود کارگر
لرزه در افتد ز ضعیفی به پا	دست شود از پی رفتن عصا
سجده کند فرق به پیش قدم	حلقه صفت پا و سر آید به هم
نمونه‌بی از مثنوی لیلی و مجنون اوست که در تعریف اسب گفته است :	

از برق خیال گرم روثر	وز فکر محال نیز دوثر
بر چرخ چو راکبش رسیده	از تنگی جا عنان کشیده
ابیاتی از غزل‌های اوست :	

اگر به کعبه‌ی وصلت نمی‌رسیم بس است

توجه طلب و ذوق جست و جو ما را

گرفت گرم به گفتار پر عتاب مرا

که عاجزانه کشد خجالت جواب مرا

کردی چنان ستم که رفیق شفیع شد

زارم بکش کنون که به از صد رحم است

خشم خوش نازی ست، گر کین در دل دلداری نیست

جور باشد لطف اگر با او تغافل یار نیست

سو آتشی و منم قرب جو نمی‌رنجم

برای سوختن کآن به اختیار تو نیست

عشوه‌یی در کار ساقی کرد چشم مست یار

شد چنان بی‌خود که می‌در جام نتوانست کرد

ای خوش آن کز ستم هجر تو چون خون گریم

سبب گریه ز من پرسی و افزون گریم

چه کشنده زهر دادی مژه را، که زخم تیغش
 ندهد امان که عاشق کند اضطراب هرگز

• • •

چو راهم نیست در گلزار وصل لاله رخساری

نهم هر لحظه چشم حسرتی بر چاک دیواری
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۳ - روز
 روشن ص ۳۸۴ - مجمع الخواص ص
 ۱۱۰ - آتشکده‌ی آذر ص ۶۱ - شمع
 انجمن ص ۲۰۰ - سخنوران آذربایجان
 ص ۳۹۴ - یوسف و زلیخا ص ۷۰ -
 نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲
 سال ۱۷ ص ۱۹۰ - گلزار جاویدان
 ص ۵۹۳

ساموی تبریزی

فرزند حیدر تبریزی و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است . او
 برای تجارت به هندوستان رفت و در آنجا با سپهسالار عبدالرحیم خان خانان
 آشنا شد و سرانجام منصب میرسامانی بدو داده شد و در آن مقام بنحو احسن
 انجام وظیفه کرد . مولف تذکره‌ی مآثر رحیمی می نویسد :
 «سامری عمر گرامی را صرف ملازمت ارباب استعداد نمود و این مقدمه

را باعث افتخار خود دانست و دین و دنیای خود را به خدمت درویشان و
یاران معمو رگردانید ... و در یکی از محاربات دکن در ملازمت شاهنواز-
خان خلف خان خانان کشته شد » .

از اوست .

مشهورتر ز ننگم و معروفتر ز عار در حیرتم که بهره مستور مانده‌ام

• • •

از تیره شب زلف تو برقی بدرخشید

آتش به صنمخانه‌ی چین و چگل انداخت

دهقان به امید مدد گریه‌ی من بود

هر تخم به هردشت که در آب و گل انداخت

• • •

خون ریز نگار من نگار دگراست دل صید نمود بس بکارد گراست

در معرکه چون تیغ دو دم بردارد گویی که علی و ذوالفقار دگراست

مولف صحف ابراهیم می نویسد که اشعارش مدون است .

از اوست :

هم چو سایه سرو بالای فکند از پامرا شد نصیب افتادگی از عالم بالا مرا

از قصیده بیست و بی بی او چند بیت بشرح زیر است :

تا دلم راستم عشق تو ویران نکند گنج اسرار در آن غمکده پنهان نکند

آنچه ز نار سر زلف تو با جانم کرد هیچ کافر به دل هیچ مسلمان نکند

درد هجر تو چنان است که دیوانه دلم شهر ویران کند اررو به بیابان نکند

گره از خاطر آشفته دلان بگشاید گر صبا زلف به روی توپریشان نکند
 سینه‌ام آتش سوزان شد و از دل خجلم که بجز صبر در آن آتش سوزان نکند
 من از این آتش سوزان نتوانم رستن وای اگر مرحمتی (خان) سخندان نکند

از قصیده‌ی پنجاه و یک بیتى او چند بیت بشرح زیر است :

دوش از نفاق کوکب و این چرخ بیمدار
 در اقتران اختر این نیلگون حصار
 از سیر هفت شکل بر اشکال تاب تاب
 در دورنه سپهر به ترتیب هفت و چار
 آهم ز سینه بود به گردون شهاب وش
 اشکم ز دیده بود به ساغر شراب وار
 محنت نهاده بود به من روی چون ستم
 راحت گسسته بود ز من سلك چون قرار
 شادی کشیده بود ز من پای چون امید
 غم بسته بود دست مرادم چو روزگار
 از ناله‌های زیرم ، سینه چو ارغنون
 وز گریه‌ی‌های زارم ، دامن چولاله‌زار
 در سر هوای غربت و در جان غم وطن
 در چشم‌اشك حسرت و در دل فراق یار
 کان آفتاب از درم آمد به نیم شب
 سرمست و می پرست و غزل خوان و باده‌خوار

از چشم مردم افکن و از لب لطیفه‌گو
 از غمزه فتنه پرور و از زلف مشکبار
 جانهای بی‌دلانش افتاده در یمین
 دلهای بی‌کسانش افتاده در یسار
 از هر نگاه چشمش جانها در اضطراب
 وز هر شکنج زلفش دلها به زینهار
 از مشکناپ بسته بر آفتاب خط
 در خط مشک کرده بیجاده را حصار
 بگشود لعل ناب و گهر ریخت و چه گفت
 از در لعل پرور و یاقوت خوش عیار
 گفت ای یگانه در سخن از گفته‌های نغز
 غمگین چنین چرایی دم را به ناز دار
 برخیز و این غزل را از «سامری» بخوان
 بر سده‌ی رفیعه‌ی خاقان کامکار

• • •

«سامری» را با تمیز کفر و ایمان کار نیست
 دانه‌ی تسبیح را در تار ز نار آورد

• • •

مرغی به چمن هم‌نفس ناله‌ی من شد
 ز آن هم‌نفسی فتنه‌ی مرغان چمن شد

دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۶ - هفت
 اقلیم ص ۲۴۵ - مآثر رحیمی ج ۳ ص
 ۱۴۷۷ - سخنوران آذربایجان ص ۳۹۸
 صحف ابراهیم ص ۴۰۰ - صبح گلشن
 ص ۱۹۵ - جنگ دیهیم ص ۳۷۰

سایر تبریزی

مطلبی در مورد سایر تبریزی از تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بود
 بدست نیامد در کتاب دانشمندان آذربایجان ابیات زیر از جنگ بی تاریخی
 بنام او نقل شده است :

از خون دل همیشه بود پرایاغ ما بی آب دیده نور ندارد چراغ ما
 نا نشنود حکایت مرهم ز هیچ کس در گوش خویش پنبه نهاده ست داغ ما

• • •

اوراق جنون دفتر نادانی ماست این نسخه سواد خط پیشانی ماست
 ما بی سروپایان مژه بر هم نزنیم پوشیدن چشم نقص عربانی ماست
 سخنوران آذربایجان ص ۴۰۱
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۸ - جنگ
 دیهیم ص ۳۷۰

سرهنگ تبریزی

نامش حسن خان و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری و از محترمین تبریز بود . مرحوم هدایت در مجمع الفصحای می نویسد :

«آباء و اجدادش معروف و سلسله‌ی ایشان به سرداری و کلانتری مشهور و در خدمتگزاری شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا (متوفی ۱۲۴۹ هجری قمری » ۱۲۱۲) شمسی منصب سرهنگی داشته و شاهزاده مغفرت پناه نیز با این طایفه پیوندی فرموده و نواب اشرف فیروز میرزای نصرت الدوله والده‌ی ماجده‌اش از آن سلسله بوده سرهنگ را طبع روانی بود و گاهی غزل می گفت » .

از اوست :

از خدنگ غمزه‌ی مرد افگنت آن چه من دیدم نبیند دشمنت

* * *

از مهربانیش به طمع می فتاد غیر شادم که کامم آن بت نامهربان‌داد

* * *

مگرت نازه سرریختن خون کسی است که به زیر لحدم زندگی از نو هوس است

* * *

هر کس حرام گفته حلالش نمی کنم با چون تویی نشستن و خوردن شراب را

* * *

چه اسیری ست که گرباغ بهشتم بدهند باز با صدهو ستم میل به کنج قفس است

* * *

طره‌های پر خم و رخسار یارم می‌کشد عاقبت اندر سر این گنج مارم می‌کشد
 سرهنگ ماده تاریخ فوت میرزا مهدی قاضی طباطبایی را چنین
 گفته است :

قاضی ز جهان ندیده جز بد عهدی بد رود جهان کرد و پس از او (شهدی)
 تاریخ وفات خواست از من گفتم « مسکن به بهشت کرد سید مهدی »
 در موادالتواریخ ص ۲۳۱ نیز این ماده تاریخ چنین نوشته شده است .
 مسکن به بهشت کرد سید مهدی ۱۲۳۶ .

تاریخ وفات قاضی طباطبایی در تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان ۱۲۴۴
 هجری قمری « ۱۲۰۷ » شمسی ضبط شده است . این ابیات هم از سرهنگ است :
 مغان که آب عنب را شراب می‌سازند

چه ساحرانند که آتش ز آب می‌سازند

• • •

هر آن ساعت که چشمانم بدان چشمان مست افتد

به چشمانت که از چشمم بعالم هر چه هست افتد

ز پا افتاد گمانند از پی‌اش اندر بیابانها

چنین آهوی وحشی کی به آسانی بدست افتد

نداند قدر من آن لعبت شیرین ، مگر روزی

که سرخوش باشد و در بزم رندی می‌پرست افتد

• • •

بی تو ای آفت جان چهره‌ی زردی دارم
می‌توان یافت از این چهره که دردی دارم

• • •

می‌فروشد اگر این مغبیچه کو آنکه ننو شد
واعظ شهر غلط می‌کند ارزهد فروشد
سخنوران آذربایجان ص ۴۰۲ - مجمع
الفصحاح ج ۴ ص ۴۰۴ - دانشمندان
آذربایجان ص ۱۸۱ - گلزار جاویدان
ج ۲ ص ۶۲۰ - جنگ دیهیم ص ۳۶۹

سعید تبریزی

در تذکرها از سعید تبریزی مطلبی بدست نیامد .
این بیت از اوست :
به جراحت نمک سوده نمی‌خواهم من
این قدر خاطر آسوده نمی‌خواهم من
دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۲
سخنوران آذربایجان ص ۴۰۶
روز روشن ص ۲۹۳ - جنگ دیهیم
ص ۳۶۸

سعیدی تبریزی

از شعرای قرن هشتم هجری قمری و از معاصران و علاقمندان همام
تبریزی بود و قطعه زیرین را در رثای همام تبریزی ساخته و در مقدمه‌ی دیوان
همام نیز چاپ شده است :

کو آن که روزگار به دوران خویشتن
بر مسند کمال نظیرش ندیده بود
خورشید فضل بود که از عرضگاه دهر
یزدانش سایه بر همه کس گستریده بود
صیت جهان نورد کمالش ز روزگار
چون فیض فضل او به همه جا رسیده بود
او شهریار فضل بدو پادشاه شعر
شعرش جهان گرفته و شرع آرمیده بود
دیدم سپهر را که لباس کبود داشت
واندر عزاش خسته دل و قد خمیده بود
صبح از پی موافقت آن مصیبتش
کحلی خرقه بر تن مشرق دریده بود
آری چو صبح بود وفات « همام » عصر
ز آن صبح زرد روی و جهان دل رمیده بود
خونبار کن دو دیده « سعیدی » ز فرقتش
کاو از میان خلاق تو را برگزیده بود

آنت کفاف حجت و اینت بس است فخر
 کاو شعر تو به سمع معانی شنیده بود
 روز دوشنبه بود صفر (کاف و هی) که سال
 (بی، دال و ذال) مدت هجرت بدیده بود
 روح (همام) ملت و دین ز آن عروج یافت
 کاین خاکدان نه لایق آن برگزیده بود
 مقدمه‌ی دیوان همام ص ۲۰ - سخنوران
 آذربایجان ص ۴۰۴

سهای تبریزی

مولف تذکره‌ی سخنوران چنین می‌نویسد :

«نامش ابراهیم متخلص به (سها) از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری و صاحب گنج‌شایگان است» او در زمره‌ی شعرای که در ستایش میرزا آقاخان نوری (صدر اعظم) اشعاری سروده‌اند از او چنین یاد کرده است :

«سها ادیبی است در کمال زهد و تقوی و صلاح و مواظب اعمال خیر و امور مباح ، حکمت لقمان و فصاحت سحبان را با هم یار خواسته و چون خود ابراهیم است زهد ابن ادهم را نیز بر آن دو افزوده و شعار خویش ساخته است قصیده‌یی مشتمل بر اشعاری چند بالهجه تازی که رشک دواوین شعرای عراقی و حجازی است در مدح صدر اعظم گفته که مراتب فصاحت و بلاغت وی از آن مشخص و مفهوم می‌شود دوبیت اول قصیده این است » .

فمن مبلغ عنی الی فلك القدر ابی الشهب العزا و الانجم الزها
 اخ المجد عم الجود خال المكارم سلیل المعالی صاحب الجد و الوفر
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۴ - گنج
 شایگان ص ۲۴۱ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۴۰۵ - الذریعه ج ۹ ص ۴۷۷

سهوی تبریزی

نامش کمال الدین میرحسنی متخلص به سهوی می‌باشد . او از شعرای اوایل قرن یازدهم هجری قمری است و در تمامی نقاط آذربایجان و اکثر بلاد عراق و خراسان نظیر و عدیلی نداشت و در همه جا معروف و مشهور بود . مولف تذکره‌ی خلاصه‌الاشعار می‌نویسد «مولانا سهوی به خصایل حمیده و افعال پسندیده آراسته و پیراسته بود . در عنفوان جوانی در سن بیست سالگی به طرف مکه معظمه شتافت و توفیق گزاردن حج اسلام و زیارت روضه‌ی خیر الانام دریافت و چون از آن سفر مراجعت نمود بعد از اندک مدتی به واسطه فترت رومیه از آن شهر بیرون آمده و الحال که سال ۹۹۷ هجری قمری «۹۶۷» شمسی است در کاشان ساکن است » .

مولف تذکره‌ی کلام الملوك می‌نویسد : «میرحسین تبریزی خط جلی و خفی را خیلی خوب می‌نوشت و شعر هم خوب می‌گفت او هنگام حمله عثمانیان به آذربایجان از تبریز به کاشان رفت و پس از دوازده سال اقامت در کاشان به هندوستان مسافرت کرد و پناهنده شده تذکره عرفات در زمان سلطنت شاه عباس

در گذشته است». سال وفاتش را مولف صبح گلشن ۱۰۰۳ «۱۰۶۷» شمسی و مولف تذکره‌ی خوشنویسان سال ۱۰۲۸ و مولف خط و خطاطان ۱۱۰۰ «۱۰۶۷» ثبت کرده‌اند و بنابنویشته مرحوم دکتر بیانی محتمل است که او تا سال ۱۰۴۹ هجری قمری «۱۰۱۸» شمسی در هندوستان بوده است سهوی اشعار لطیف می‌گفت.

جمعی از شعرای معروف تبریز خصوصاً مولانا طوفی مدعی بعضی از اشعار سهوی‌اند و می‌گویند آن اشعار مربوط به ماست و در این مورد غالباً ما بین سهوی و آنها اختلافات و معارضه بوده و سهوی در این باب می‌گوید:

کینه و حسد این مخالفان فریاد نه شرمشان ز خلاق نه ترسشان ز خدا

• • •

ز جور اگر کشدم مدعای من اینست خدا بلا دهم گر بلای من اینست
رسیده عشق بجایی که کفر اگر نبود ترا پرستم و گویم خدای من اینست

• • •

بکف بریدن حاسد کسی نمی‌داند که نیشها چه بدل می‌بخلد زلیخا را
بروز مهر دلش نرم می‌کنم (سهوی) که سنگ موم بود بازوی توانا را

• • •

تا آتش رشک در دل افروخت مرا غیرت همه بی محابی آموخت مرا
ای کاش نصیحتم نمی‌کرد قبول تا اینقدر از حیا نمی‌سوخت مرا

• • •

قربان شوم تو را که ز هم صحبتی من اندیشه از ملامت بدگو نمی‌کنی
 در صحف ابراهیم و تذکره‌ی روزروشن از شاعری متخلص به «تهور
 تبریزی» یاد شده و بیت زیر را به او نسبت داده‌اند :
 رسید عشق به جایی که کفر اگر نبود

تو را پرستم و گویم خدای من این است
 و همچنین در خلاصه‌الافکار از شاعری بنام (سموی) نام برده و دو بیت
 زیر را به نام وی ضبط کرده است :
 تقصیر مدام از دل بدخوی من است حق دانستم که با جفاجوی من است
 بگذار که پرده‌ی حجابم باشد این گرد خجالتی که بر روی من است
 در صورتی که همین دو بیت در تذکره‌ی (صحف ابراهیم) به نام مولانا
 سهوی نوشته شده است و مسلم است که سموی و تهور هر دو (سهوی) است
 که اشتهاً سموی و تهور نوشته شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۴ -
 هفت اقلیم ص ۲۵۰ - صحف ابراهیم
 ص ۴۳۷ - ریحانت‌الادب ج ۱ ص ۲۰۲
 آثار خوش‌نویسان ج ۱ ص ۱۵۳
 پیدایش خط و خطاطان ص ۱۵۶ - صبح
 گلشن ص ۲۱۳ - گلزار جاویدان ج ۲
 ص ۶۵۸

سهیلی تبریزی

نامش احمد جوانی میهن دوست و با عشق و شور بود از راه کسب و کار
 امرار معاش می کرد و در راه خدمت به مشروطیت ایران فداکاری ها کرده
 است . علاقه‌ی زیادی به آثار استادان سلف داشت و در شعر از آنها الهام
 می گرفت او مجموعه‌یی که حاوی رباعیات و مثنویات و غزلیات شعرای
 معروف از قبیل : هافت ، ابوالخیر ، وحشی ، هلالی ، اوحدی ، اهلی
 شیخ عطار ، باباطاهر ، جامی ، نزاری ، مسعود سعد ، ابن یمن گرد آورده
 و با قسمتی از اشعار خود پسال ۱۳۲۱ هجری قمری در تبریز چاپ کرده است .
 از اوست :

شبها ز غمت تابه سحر هم چو رباب	می نالم و می گریم با چشم پر آب
بیدار کنم جهانیان را ز حسد	ترسم که ببینند جمالت در خواب

• • •

چشمان تور ایدم و دل رفت زدست	با فکر و خیال او شدم باده پرست
در وادی عشق تو در اول منزل	پیمانه‌ی دین ز دستم افتاد و شکست

• • •

جان در ره جانان خود آنکس که نداد

در مذهب اهل عشق ایمانش نیست

او در سال ۱۳۳۰ هجری قمری روز عاشورا با رشته ظلم روسهای
 نزاری حلق آویز شده و از نطق و گفتار بازمانده است .

سخنوران آذربایجان ص ۴۰۹

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۵-داستان

دوستان ص ۶۵- الذریعه ج ۹ ص ۴۷۹

سیار تبریزی

نامش محمد صالح تبریزی که در عهد شاهجهان به هندوستان رفته و با
منعم خان در بنگاله زندگی می کرد و در آنجا وفات کرده است تخلصش نیز
«سیار» بوده است .

از اوست :

اگر اسیر سیه چرده‌یی شدیم رواست

دل شکسته‌ی ما مومیایی می‌خواست

• • •

خراهم می‌کند در می پرستی همت مینا

که گر يك ساغرش کمتر دهی ز نار می‌بندد

• • •

آب حیات بسا دم تیغ تو همدم است

ای دل تو آب خضر مخوردم همین دم است

بقول مولف شمع انجمن و دانشمندان آذربایجان تخلص او (ستار)

شناخته شده است .

بتان هند دوا بخش دردمندانند که مومیایی انسانی این سیاهانند

• • •

شادم ز دل شکستگی خود که آینه چون بشکند ز یاد شود جلوه گاه حسن

• • •

رخساره و لب اودرد مرا دوا کرد گلفند آفتابی آخر دوا ی ما کرد

تذکره‌ی حسینی ص ۱۵۷ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۷۸ - شمع انجمن ص

۱۹۵ - سخنوران آذربایجان ص ۴۱۰

تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۰۸ - کلمات

الشعرا ص ۴۷ - گلزار جاویدان ج ۲

ص ۶۰۳

سیاهپوش

نامش سلطان علی فرزند شیخ صدرالدین موسی مشهور به علی سیاهپوش مدت ۳۸ سال بعد از پدر بزرگوار در سجاده ارشاد متمکن و بتاریخ روز سه شنبه ۱۸ رجب سنه ۸۳۰ هجری قمری «۸۱۵» شمسی در بیت المقدس از دنیا رحلت فرموده و قبرش در آنجا به سید علی عجم مشهور است دیوان اشعار او از مبدأ تا مقطع در میان طالبان مشهور و معروفست او در شعر (علی) تخلص می کرد .

این غزل از اوست ،

منم آن بحر با معنی که موج پر گهر دارم

منم آن روح روحانی که از معنی خبر دارم

نیم از عالم صورت که با صورت در آویزم
 به ملک عالم معنی مقام معتبر دارم
 درین زندان جسمانی دل و جانم فرو ناید
 نه آخر طالب خاکم که حرص سیم و زردارم
 که من از عالم جانم درین پستی کجا مانم
 بیال همت معنی زنه ایوان گذر دارم
 منم شهباز سلطانی بوقت صید در معنی
 بسی قطع منازلها برون از بهال و پردارم
 طلسم جسم بشکستم بکوی دوست بنشستم
 نو این معنی که می بینی من از جای دگر دارم
 چنان مستغرق عشقم بغیرم نیست سودایی
 ره وحدت گزین کردم نه در سر شور و شردارم
 (علی) پردار دل از جان اگر مشتاق دیداری
 ز جان باید گذر کردن چو بر جانان نظر دارم
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۹

سید تبریزی

نامش سیده محسن مشهور به آقامیر گاستان که سید تحاض می کرد و از مشهورترین نقاشان تبریز بوده است. اشعار زیادی گفته دیوان او بنام (مرآت البکاء) است که در مرثی و نوحه خوانی حضرت سیدالشهدا گفته و چاپ

شده است آقای میرمصور وارلنک و رسام که هر سه نقاش معروف تبریز بودند برادرزاده‌های سید می‌باشند. او از شعرای قرن چهاردهم هجری قمری بوده و بسال ۱۳۳۰ هجری قمری «۱۲۹۰» شمسی وفات کرده است.

سخنوران آذربایجان ص ۴۱۱- الذریعه

ج ۹ ص ۴۸۲- دانشمندان آذربایجان

ص ۱۲

سیف تبریزی

نامش هدایت است در مجمع الفصحا او را سیف‌الدین دبیر شناخته‌اند صاحب کتاب عرفات از او خیلی تمجید کرده و قصیده‌یی از اشعارش نوشته و عقیده دارد که از اشعارش بختگی طبعش ظاهر است اما از احوالش چیزی ظاهر نشده است.

از اوست :

چو آفتاب ز عقرب بقوس کرد مقام

سحاب گشت حجاب عطارد و بهرام

زمین که بست مسام از حرارت نیسان

شد از برودت آبان کنون گشاده مشام

ملوك انجم و افلاك را چه شد كز چرخ

همی بدنیا آرند از سپاه غمام

همه بهیسات تبیین و صورت تمساح
 همه بصورت سرطان و سیرت ضرغام
 چه گرگ و پیل که دارند از هوا اوطان
 چه بیر و شیر که گیرند از سپهر کنام
 بیباغ و راغ ز اوراقهای شاخ شجر
 چو زر پخته شد اندر عیار نقره‌ی خام
 مزاج طبع جهان سرد شد به عقل و لیک
 نه ز آن نسق که نفس بر عدوی صدرگرام
 همیشه جود از او مظهر است چون تنوین
 همیشه بخل از او مضمراست چون ادغام
 به ایزدی که به خیل صباغ داد ضیا
 به صانعی که به فوج رواج داد ظلام
 بخورده‌اند به سوگند نامهای دگر
 به راستی و درستی ز روی زشتی کام
 (رشید) و (صابر) و (روحانی) این چنین سوگند
 که من به مدح تو خوردم ز قوت او هام
 از این قصیده به تصدیق زنده می‌دارم
 تو را به عالم از امروز تا به روز قیام
 به دولت تو نصابی شده‌ست هر یک را
 مگر مرا که ندارم ز دولتم جز وام

مجمع الفصحاح ج ۲ ص ۷۱۲-سخنوران

آذربایجان ص ۴۸۱

سیف‌الدین تبریزی

مولف دانشمندان آذربایجان از عرفات‌العاشقین چنین نقل قول می‌کند
که «سیف‌الدین تبریزی از مشاهیر شعرای متقدمین آذربایجان است» بعددو
بیت از غزل معروف «سیفی‌نیشابوری» را به مطلع :

ای نگار سنگدل ای لعبت سیمین عذار

مهر تو اندر دلم چون سیم در سنگ استوار

و همچنین دو بیت زیر را بنام سیف‌الدین آورده است :

دل خبر یافت که رفتی و بیامد ز بیت

جان بدو گفت که رفتی و منت بر اثرم

• • •

جز غمت نیست مونسم بی تو ز آن غمت را به جان خریدارم

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۶

عرفات‌العاشقین

شاکر تبریزی

نامش محمدقلی بیگ که شاکر تخلص می‌کرد از تبارزه‌ی عباس‌آباد

اصفهان هوده و شغلش زرگری و نقاشی و در هر دو فن استادکم نظیر بود و

طبع موزون داشت .

از اوست :

ای پدر مشو غره به این کهنه و نو

حسنى که نه بر قرار باشد به دو جو

این است رسیده ماه من روی مساز

جوهر دارى بایست باریك مشو

• • •

هجر هر چند که دل بیشترم می‌سوزد

در قفا وصل دو چندان قدرم می‌سوزد

• • •

لعلش به دل ریشم گر حق نمك دارد

من هم به جمال او حق نظری دارم

• • •

تا دم زدم ز جوهر و دادم نشان خویش

چون تیغ غرق خون دلم از زبان خویش

روشن چراغ دیده‌ام از خون دل کنید

دارم همین نظر به جگر گوشگان خویش

در تذکره‌ی صبح گلشن نام او محمدعلی قید شده است .

سخنوران آذربایجان ص ۴۱۳ - صبح

گلشن ص ۲۱۷ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۸۶ - تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۹۲
 قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۸۲۲ - گلزار
 جاویدان ج ۲ ص ۶۷۸ - جنگ دیهیم
 ص ۳۶۰

شاه حسین ولی

یکی از عرفا و مشاهیر بزرگ تبریز و از نوادگان شیخ الاسلام شهاب‌الدین
 عمر سهروردی است. پدرش شیخ حسن و مادرش فاطمه خاتون خواهرزاده
 شیخ صفی‌علیه‌الرحمه می‌باشد. شاه حسین ولی صبح اول رجب سال ۷۶۷
 هجری قمری (۷۴۴) شمسی متولد شده و پس از تحصیل ظاهری به حجاز و
 شام و زیارت بیت‌الحرام مشرف شده و با شیخ محمد حلبی و شیخ طایبی
 ملاقات کرده و بعداً در سفر سمرقند خدمت شیخ حسن سمرقندی رسیده است
 و پس از وفات او جانشین و خلیفه وی شده و بار دوم نیز به زیارت بیت‌خدا
 مشرف شده و از آنجا به تبریز مراجعت فرموده و در کوی باغمیشه پل سنگی
 ساکن گردیده‌اند (باغمیشه یکی از محلات تبریز است).

او با دختر خواهر امیر تیمور جهان‌خاتون ازدواج کرده است.

شاه قاسم الانوار در تذکرة الاولیای خود اول و آخر کتاب را بنام
 شاه حسین ولی کرده و چنین گفته است.

من آن شاه حسینی که او سر پلی است

بعین الیقین دیده‌ام کاو ولی است

مولانا شاه حسین در نود و پنج سالگی بسال ۸۶۱ هجری قمری وفات کرده و قبرش در پل سنگی می باشد و دبستانی بنام شاه حسین ولی بناوتاسیس کرده اند .

از اوست :

اندرین عالم به نعمت داشتی مارا عزیز
بر نهادی بر سر ما از کرم نواج سپاس
اندر آن عالم دگر ما را مکرم دار از آنک
خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس
سخنوران آذربایجان ص ۴۱۴ - روضات
الجنان ج ۱ ص ۵۲۱ - دانشمندان آذر -
بایجان ص ۱۸۷

شرف الدین تبریزی

در عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) «۱۰۰۶ - ۱۰۳۶» شمسی از شعرای نامی و معروف شده بود .

از اوست :

پوشیدن چشم من به دیدن مانند
از پای نشستم به رفتن مانند
پابند به هیچ مانده ام بر سر راه
چون حرف که بر زبان الکن ماند

سخنوران آذربایجان ص ۴۱۵

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹-الذریعه

ج ۹ ص ۵۱۲

شرف تبریزی

نامش شرف‌الدین حسن بن محمد مشهور به رامی و متخلص به شرف از
شعرای دربار سلطان معزالدین ابوالفتح اویس جلایری و از معاصران سلمان
ساوجی می‌باشد.

دولت‌شاه در تذکرة الشعرا می‌نویسد:

«مولانا شرف‌الدین رامی نورالله قبره مردی دانشمند و صاحب فضل
بخصوص در علم شعر سرآمد روزگار خود بوده است. و نسخه‌یی در علم
شعر ساخته و (حدایق الحقایق) نام گذاشته و چند صنعت در آن کتاب درج
کرده است که رشیدالدین و طواط در حدایق السحر آن صنایع را ذکر نکرده
و نوشته است که ابهام کلمه‌یی را گویند که برد و معنی شامل باشد و به نزد
من می‌باید به چند معنی مشتمل باشد و این بیت خواجه عماد فقیه را
شاهد می‌آورد:

دل عکس رخ خوب تودر آب روان دید

واله شد و فریاد بر آورد که ماهی

مولانا شرف‌الدین رامی در نظم و نثر توانا و استاد مسلم بوده قصیده‌یی
در مدح محمدوزیر شیروان در بحر کامل سروده و این چندبیت از آن قصیده است.

دم صبح اگر نفسی زند زدوزلف آن صنم ختا
 پس از آن دمی دگر ارزند ز سواد او نبود خطا
 من از آن روم به هوای او ز بی صبا چو غبار ره
 که غبار من نبرد کسی به هوای او بجز از صبا
 ز کمر چنین که میان او ز زر و گهر نکند هوس
 چه عجب اگر کمری کند ز دو ساعدش کان عطا
 و گر او نظر به سها کند فلکی شود که ز بهر او
 نظر فلک همه آن بود که نظر کند به فلک سها
 نهجد عدوز مصاف تو که به پیش تو نهجد جبین
 نکشد سری ز کمند تو که ز تیغ تو نخورد قفا
 یکی از تالیفات مولانا شرف الدین «اینس العشاق» می باشد که این کتاب
 حاوی مترادفات جوارح و اعضا یا سفینه‌ی اوصاف سراپای معشوق است که
 با این سبک و سلیقه کتابی بزبان فارسی نوشته نشده است . این کتاب را در
 پاریس چاپ کرده اند .
 او در یکی از مجالس طرب این دو بیت را بالبداهه در تعریف رب النوع
 موسیقی ایران سروده است .
 آوازه کاسه‌ی تو این بنده شنید
 وز طبع لطیفش بنواها برسید
 این کاسه‌ی دیده‌یی که بیننده‌ی ماست
 تا کاسه دیده هست مثل تو ندید

شادروان عباس اقبال در مقدمه‌ی انیس العشاق که در سال ۱۳۲۵ شمسی چاپ شده در مورد تاریخ فوت مولانا شرف‌الدین می‌نویسد :

«تاریخ فوت او بدست نیامده و این که مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان صفحه ۱۹۱ وفات شرف‌الدین را سال ۷۹۵ « ۷۷۱ » شمسی تعیین کرده معلوم نیست به چه مستندی است ظاهراً این تاریخ که سال قتل عام آل مظفر است (بدست امیر تیمور و دولت شاه) آن را در آخر شرح حال شرف‌الدین رامی در ذیل احوال شاه منصور مظفری آورده مرحوم تربیت را به اشتباه انداخته و آن را تاریخ وفات شرف‌الدین رامی گرفته است .

شرف‌الدین رامی در کتاب انیس العشاق از استاد خود (حسن بن محمود کاشی) نام می‌برد این شخص بنا به نوشته‌ی نقی‌الدین کاشی در سال ۷۱۰ « ۶۸۹ » شمسی وفات کرده است . پس بایستی شرف‌الدین در حدود سال ۷۱۰ پیش حسن بن محمود کاشی تحصیل می‌کرده در صورتیکه در کتاب (انیس العشاق و حدایق الحقایق) در اوایل سلطنت سلطان اویس که از ۷۵۷ تا ۷۷۶ « ۷۳۵ تا ۷۵۳ » شمسی طول کشیده تألیف نموده است و یا بعد از آن سالها مدتی هم زنده مانده است » . از قراریکه مولفین تذکره‌ها اشاره کرده‌اند مولانا شرف‌الدین عمر زیادی داشته ولی در تاریخ وفاتش مشروحاً چیزی ننوشته‌اند که سندیت داشته باشد ولی با شرح مطالب فوق‌الذکر نگارنده تا حدی نوشته‌ی مرحوم تربیت را در مورد تاریخ فوت مولانا شرف‌الدین مقرون به حقیقت می‌داند زیرا ممکن است او در سال ۷۹۷ سال قتل شاه منصور آخرین پادشاه آل مظفر و همچنین مولانا شریف‌الدین هم که ملک الشعرای عراق بوده کشته

شده‌اند عجب‌تر آنست که حاج‌خلیفه تاریخ انعام انیس‌العشاق را شوال ۸۲۶ «۸۰۱» شمسی و تاریخ انجام حدایق الحقایق را در سال ۸۷۸ «۸۵۲» تعیین کرده است.

آقای سیدمحمد کاظم امام نیز در مقدمه‌ی حقایق الحدایق می‌نویسد:
 «این هردو تاریخ با توجه به معاصرین و ممدوحین او قطعاً مبنی بر اشتباه است. به خصوص او که این دو کتاب را به نام سلطان اویس تألیف کرده و به او تقدیم داشته است و سلطان اویس در سال ۷۷۶ هجری قمری «۷۵۳» شمسی در گذشته است.

شاید در هر دو مورد کلمه‌ی هشتصد در اصل هفتصد بوده و نساخ کشف الظنون اشتباه کرده‌اند.

مرحوم اقبال می‌نویسد «محال است که شرف‌الدین رامی تا این حدود زنده مانده باشد یا حاجی خلیفه تاریخ کتابت نسخه‌هایی را که در دست داشته با تاریخ تألیف آنها اشتباه کرده و یا بین شرف‌الدین رامی و کسانی دیگر اشتباه کرده‌اند.

اینک شرح کوتاهی در مورد تألیفات مولانا شرف‌الدین رامی:

۱- انیس‌العشاق دارای يك مقدمه و نوزده باب در توصیف اعضای معشوق از سر تا قدم است در دیباچه‌ی آن می‌نویسد:

باش تا چشم بخت بگشاید منگر ای بی‌خبر که در خواب است
 رفع هرگونه پرده خواهد کرد آن که در مهد نوزده باب است
 این کتاب در سال ۱۸۷۵ میلادی «۱۲۵۴» با همت (هوارت فرانسوی)

ترجمه و در پاریس چاپ و در سال ۱۳۲۵ شمسی نیز با اهتمام شادروان عباس اقبال آشتیانی در تهران چاپ شده است نسخه‌های خطی این کتاب در کتابخانه‌های دانشگاه تهران کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی کتابخانه‌ی مجلس کتابخانه‌ی ملی تبریز کتابخانه‌ی دانشکده ادبیات و الهیات و کتابخانه‌ی دانشگاه تهران و در خارج از کشور در پاکستان، قونیه، نجف، قاهره، لنین‌گراد می‌باشد.

۲- حدایق الحقایق» شرف الدین رامی در علم بدیع و صنایع شعری نوشته شده شامل دو بخش است.

بخش اول در پنجاه باب در اصطلاحات متقدمان که گزارش ماندنیست به (حدایق السحر) و طواط.

بخش دوم در ده باب در اصطلاحات عروض سخنوران متأخر است این کتاب در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی تحت عنوان (حقایق الحدایق) با یادداشت‌های آقاسید محمد کاظم امام توسط دانشگاه تهران چاپ شده است. در مقدمه‌ی (حقایق الحدایق) این دوبیت را نوشته است:

مالك ملك معز دول دینی و دین

که ورای علم و کنیت و نام و لقب است

حامی دین نبی ابن حسن شاه اویس

که علی علم و حسن خلق و حسینی نسب است

این کتاب در فهرست کتابخانه‌ی (اسماعیل پاشا) به نام شقایق الحقایق

نوشته شده است. مؤلف الذریعه به نقل از «تذکره‌ی شوشتری» مثنوی

«باباکوهی و دختر ملک» مولانا شرف‌الدین را ۷۳ بیت نوشته و متذکر شده که در این مثنوی (رامی) تخلص کرده است. چند بیت از آن مثنوی :

پادشهی بود ملک نام او	خلد برین ملک در ایام او
از همه خوبان گل باغ بهشت	داشت یکی دختر نیکو سرشت
زهره جبینی که به یغماگری	برده گرو از مه و از مشتری
سوره‌ی والشمس مہروی او	آیت واللیل دو گیسوی او
غمزه به فن رهن صنعان ز دین	عشوه به تن معجز روح الامین

در مثنوی باباکوهی گوید :

رفت به کوه او به سه سال تمام شد لقبش کوهی و باباش نام

این مثنوی ۷۳ بیتی را چنین پایان می‌دهد :

(رامی) اگر عاشق صادق دلی	نی چو حریفان دغا غافلی
خیز و به کف دامن همت بگیر	در قدم اهل حقیقت همیر

او در شعر رامی و گاهی اشرف تخلص می‌کرد :

از غزلیات اوست :

ندانم از چه سبب چشم یار عین بلاست

که زلف و خال خوشش دام و دانه‌ی دل‌ماست

دل‌م همیشه ز مهر دهان او تنگ است

قدم ز ابروی پیوسته‌اش همیشه دو تاست

شنیده‌ام که بسالی شبی بود یلدا

شب مرا ز چه رو در مهی دوشب یلداست

رهین آن لب لعلم که بنده‌اش لؤلؤ است
 غلام آن خط سبزم که عنبرش لالاست
 به پیش سنبل پرچین عنبر افشانی
 ز مشک اگر سخنی گویم آن حدیث خطاست
 چو موی او شب عمرم بسر رسید و هنوز
 سر از خیال سر زلف او پراز سوداست
 (شرف) بو عده‌ی خوبان بیاد نتوان رفت
 که هر نفس که زدی بی نگار باد هواست
 در این غزل رامی تخلص کرده است .
 ای عشق تو بر هم زده کاشانه‌ی ما را
 آراسته آیین غمت خانه‌ی ما را
 ای باد پریشان مکن آن سلسله‌ی زلف
 زین بیش مرعجان دل دیوانه‌ی ما را
 از دولت سودای تو افسانه‌ی شهریم
 کس نیست که گوید به تو افسانه‌ی ما را
 این طرح که غم در دل ویران من افکند
 درهم شکند کلبه‌ی ویرانه‌ی ما را
 از خون جگر شد قدح دیده لبالب
 ای شوخ بین ساغر و پیمانه‌ی ما را

از بخت سیه بین که بشد عمرونی فروخت
 يك شب مه رخسار تو کاشانه‌ی ما را
 (رامی) چه توان کرد که آن شمع دل افروز
 پروا نکند سوخته پروانه‌ی ما را
 این رباعی را در مدح خواجه فخرالدین محمد الماستری گفته است.
 خوار است جهان پیش نوالت یکبسر
 فخر است ز القاب تو دین را و خطر
 نو کان محامدی و از فرط گهر

ز الماس ضمیرت سپری شد خنجر
 سخنوران آذربایجان ص ۴۱۵ - فهرست
 کتابخانه مجلس ص ۱۲۳ - تذکره
 الشعراء دولتشاه ص ۳۰۸ - تذکره
 شوشتری ص ۲۹ - انیس العشاق، حقایق
 الحدائق - دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹
 الذریعه ج ۹ ص ۵۱۱ - فهرست نسخه‌ها
 ج ۳ ص ۲۱۳۲ - ریحانت الادب ج ۳
 ص ۱۹۱

شرف‌زرد تبریزی

مردی بسیار با شخصیت و نکته سنج و شریف بوده و از شعرای نامی

اوایل قرن یازدهم هجری قمری است. صاحب عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «در اوایل حال که مخلص در شیراز بود باوی بسیار صحبت داشته‌ام و چند بیتی نیز بر سبیل مه‌ازلت به جهت وی گفته‌ام الحق او خالی از رقت طبعی نبود و طالب اشعار بلند مرتبه‌ی بسیاری بود و وقتی در یزد به ملاوحشی گفته بود که اشعار شما اگرچه پخته و بامزه است اما شعری که بلند باشد در میان اشعار شما کمتر است مولاناوحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف‌الانام گزی و ریسمانی باید که با خود داشته‌باشی تا به آن انداز به جهت شما بعد از این شعر بگویم» ناظم تبریزی در تذکره‌ی خود می‌نویسد: «این فقیر در قزوین مکرر به ملاقات وی مشرف شد چرا که باوالدین کثیرالتقصیر مصاحب بود».

مؤلف لطایف‌الخیال فوت او را بسال ۱۰۱۶ هجری قمری «۹۸۶» شمسی ضبط کرده و نوشته است که: شرف‌زردتبریزی شرف بزم استعداد و هنرخیزی بوده بسیار طبع ظریفی داشته و از فضیلتی که او را بود دایم طالبان گوهر فواید را از رموز قابلیت و دانش بهره‌ور می‌ساخت در سنه‌ی ست و عشر بعد الف درگذشت ...».

در خلاصه‌الاشعار بیست بیت از اشعار زردتبریزی نقل شده.

از اوست:

به قدر خویش یابد هر کس از فیض ازل بهره

اگر ظرف تو کم گیرد گگاهی نیست دربارا

نوید وصل يك دم را به عمر جاودان سنجد

بین گستاخ رویهای شوق کامل ما را

• • •

دو عالم را فدای دشمنی سازند در هر گام

بنازم گرم خوابهای ارباب محبت را

• • •

بال و پر سوخته‌ی بادیه‌ی شوق تو را

مدد از هم‌رمی خضر و مسیحا نرسد

جلوه‌ی شاهد مقصود بر آن دیده حلال

که ز دهشت به دلش یاد تماشا نرسد

• • •

کشته‌ی تیغ تو آگه نشد از لذت زخم

مضطرب بس که ز آسیب کف قاتل بود

• • •

نفس در کام جانم ریشه‌ی الماس می‌گردد

دمی کز خوی آن آتش مزاجم یاد می‌آید

• • •

ز حد بردی تغافل با که خوگیرم به پیداد

به بی‌رحمانه تدبیر دل آسوده‌ات نیازم

• • •

از معصیت و طاعت ارباب جهان

ایزد نه کمال یابد و نه نقصان

شرف زردتبریزی ساقی نامه‌یی گفته است و نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی
پاریس بنام میرشرف الدین هست و سیزده بیت از ساقی نامه‌ی او در جلد سوم
تذکره‌ی خرابات چاپ شده است :

دریغها که پرده نشینان راز	نرفتند جایی که آیند باز
بر آن خاک فریاد کردم بسی	بگوشم نیامد جواب کسی
گذشته چنان شد که گفتی نبود	رود نیز آینده چون رفته زود

سخنوران آذربایجان ص ۴۲۷ - روز

روشن ص ۳۴۲ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۱۹۱ - الذریعه ج ۹ ص ۵۱۳

لطایف الخیال عکسی - تذکره

ناظم نسخه عکسی

شریف تبریزی

از شعرای معروف و مشهور قرن دهم هجری قمری تبریز و از جمله
شاگردان مولانا لسانی شیرازی است . شریف تبریزی دیوانی بنام استاد خود
لسانی (متوفی ۹۴۱) هجری قمری تمام کرده که نامش سهو اللسان است و در
مقدمه‌ی آن چنین نوشته است : که عندلیب گلزار معانی اعنی مولانا لسانی
شاعر یست نادر و در امر شعر قادر .

ز شعرهای ترش آب خضر منفعل است

مسیح از نفس روح پرورش خجل است
 شریف در زمان خود از شاعران ممتاز و در هجوگویی استاد بود به
 اندازه‌ی نیش قلم داشت که استادش را هم آزرده‌خاطر کرده بود. او وقتیکه
 گرم سخن بود چند بیتى سروده که بصورت ظاهر بی‌معنی است ولی در عالم
 باطن تأویل دیگری دارد.

دفتر شعر لسانی ای شریف باغ معنی را گل نورسته است
 فهم کس در بیت‌هایش ره نیافت ز آن که هر يك خانه‌یی در بسته است
 حیدری تبریزی به دیوان شریف جواب نوشته و لسان‌الغیب اش نام نهاده
 است. صادق افشار هم لسان‌الغیب را طرف انتقاد قرار داده و آن را به
 هجو ثالث نامیده است.

کجا شریف کجا حیدری تعالی الله ز هجو گفتن او صادقی بهم خوردم
 دو بیت از سخنان شریفم آمد یاد چنانکه خون دل از دیده دم بدم خوردم
 (مدام درد و غم از ساغرالم خوردم ز عمر خویش شدم سیریسکه غم خوردم
 نمی‌شود که نشویم کتاب زهد شریف به مصحف رخ مشکین خطان قسم خوردم)
 سام میرزای صفوی که از معاصران شریف بوده در باره‌ی او چنین
 نوشته است:

«شریف تبریزی که شرافت سخنانش از دیوانش معلوم می‌گردد و طراوت
 کلماتش در طی کلام فصاحت آیاتش مفهوم می‌شود و در شعر از جمله شاگردان
 مولانا لسانی است اگر چه در شعر نسبت به مولانا از او بی‌روشی سر زده و

نسبت شعری چند بی‌معنی به او کرده و نام آنرا «سهو اللسان» نموده‌ام. اسوگند به غلاظ و شداد می‌خورد که این معنی به اغوای جمعی مفتن که عقل دروادی ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت امید که روح پر فتوح مولانا نیز از او این معذرت را بپذیرد. آخر در سنه ۹۵۶ هجری قمری در حینی که من در دارالاشاد اردبیل بودم بدان جا آمد و در وبای عامی که در آن جا واقع شده بود از پای در آمد و دست تعلیقات از دامن حیات گسست و روح شریف به حظیره‌ی قدس پیوست و مضمون این بیت به ادا رسانید :

تنگ شد قافیه‌ی عمر شریف می‌شود دم به‌دمش مرگ ردیف
امین احمد رازی و اوحدی بلیانی هم در تذکره هفت اقلیم و عرفات
العاشقین شرح‌حالی از شریف نوشته و در هر دو کتاب هجونا مه و یا ترکیب
بند خواجه غیاث‌الدین علی (مستوفی شاه‌طهماسب) مشهور به کهره را که
چشمهای کبود و رخ و موی زرد داشته است از وی نقل نموده‌اند این چند
بیت از آنهاست :

کسی به چشم کبود تو کم نمودار است
چرا که آینه‌ات در حجاب ز نگار است
مرا گمان که ز نیل است داغ بر زرنیخ
ترا خیال که گل کرده زعفران زار است
ز آتش دل مادر گرفته کو گردیست
کز و همیشه فروزان چراغ ادبار است

بوقت گریه دو قاروره‌ی شکسته بود
 کران دوشیشه روان شاشه‌ی دو بیمار است
 دو لاجورد نگین اندلیک نساکنده
 اگر کنند اشارت کننده بسیار است
 از آن خزف که تو فیروزه کرده‌یی نامش
 به پیش خورده فروشان هزار خروار است

• • •

ز چشم و روت بزردی و از رقی شهره
 پدید گشته ز یک کهر بسا دو خر مهره

• • •

اگر نه‌ای ز پرستندگان آتش کبر
 و گر نه‌ای ز فروزندگان نار نفاق

• • •

جهت ندور که بیغین قاو دور مژهن کبریت
 سبب نه دور که گوزون داشدور قاشون چخماق
 گوزونده هنج قرا بوخ گویول تمام قرا
 خلاف ایمش بو که گوزدن ایراق گویولدن ایراق

• • •

اینک یک قطعه و یک غزل از شریف :
 نعمت الله اختر هرج سعادت شاه یزد
 آنکه چرخش بر نمی پیچد ز طوق انقیاد

چون به تبریز آمد ارباب سخن گشتند ازو
 بر مراد خویش قادر جز شریف نامراد
 با وجود آنکه گفتم مدح او بیش از همه
 از همه کمتر در انعام بررویم گشاد
 گرچه محتاجم ولیکن بیش از آنم همت است
 کز عطاهاى کم گردد دل غمدیده شاد
 کاشکی هیچم ندادی تا چو حافظ گفتمی
 «شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداده»

• • •

ز دو دیده خون فشاندم که نظر کنی نکردی
 بره تو خاک گشتم که گذر کنی نکردی
 دم مرگ هیچ دانی ز چه ماند باز چشمم
 ز تو بود چشم آنم که نظر کنی نکردی
 چونکرد یار رحمی ز توای فغان چه حاصل
 ز تو بود امید آنم که اثر کنی نکردی
 ز نخست کردم ای دل بتو شرح غمزه‌ی او
 خبرت ز فتنه دادم که حذر کنی نکردی
 بوطن (شریف) روزی که ترا نماند قدری
 بجز این نماند چاره که سفر کنی نکردی
 مولف هفت اقلیم نوشته است «این قصه روزی روی گردید قهر قهرمان

شاهی بقتل او فرمان داد و شریف لجه فنا را به خود احاطه دیده معروض داشت که حضرت شاه یکمرتبه این هجو را از من شنیده بعد از آن به هر چه فرمایند سزاوارم بحراالتهاب شاه از زلال عرض او انتفا پذیرفت حکم خواندن فرمود و بعد از استماع چندان اثر نسیم بشاشت در جیهه ایشان پدید آمد که با الکلیه غبار کلفت از خاطر ایشان مرفیع گردید و پس از آن فرمود که شریف از غیاث عذر تقصیری که در تأخیر صله جایز داشته سی تومـان بصیغه جایزه بدو بدهند » :

در مجمع الخواص چنین گفته است :

«هجویه وقتیکه شایع شد خواجه غیاث باطرافیان خود گفت -مولانا شریف را باید احضار نموده و امر بخواندن تمام اشعار نمود اگر تمام آنها را خواند صله و انعامش باید داد والا بسزایش رسانید همین که شریف حاضر شد بلا درنگ خواجه را مخاطب ساخته تمام ترکیب را بخود او خواند خواجه ششصد شاهی و یکدست لباس جایزه داد و مولانا شریف هم در تلافی آن قصیده‌یی گفت » که مطلعش اینست .

نیستم مقبول یکدل آه از این نا قابلی

یک مرادم نیست حاصل داد از این بی حاصلی

آصفانظمی بر اینسان کرده در مدحت «شریف»

نقل مجلسها کنندش بر طریق ناقلی

زهی ز خوی بدت گرم ، فتنه را بازار
خدا ز روی تو بیزار و خلق در آزار

• • •

زروی و خوی تو صدمبار بردل است مرا
بداست روی تو ، خوی تو ز آن بترصدبار

چو سرنگون شود ابروی زرد و چشم کبود
که سقف قصر جمال تو راست نقش و نگار

بعینه‌ی به چه ماند بنونی از زرنیخ
که باشدش ز پی زیب نقطه از زنگار

قلم که بود کلید در خزان‌های جسود
به دست ممسک تو چون رسید شد مسمار

چو کارم از تو گشادی نیافت چون دفتر
بپیچ بر خود از اعراض هجو چون طومار

تو از خری در نظم مرا اگر نخری
نه نظم را شکند قدرونه مرا مقدار

ولی تو را شکند طمطراق استیفا

ز من شکست چو یابی به هجو مستوفا

تمام اشعار «سهو اللسان» را در نشریه دانشکده ادبیات سال ۱۶ شماره

اول چاپ کرده‌اند .

دو بند زیر برای نمونه است .
 در شعرای شریف لسانی چو یاوه گوشت
 شاعر به هجو بهر چه آزار او کند
 آزارش این بس است کز اشعار او کسی
 این بیت یاد گیرد و در کار او کند
 خاشاک نم کشیده‌ی توفان آرزو
 خاری شود که رخنه به دیوار او کند

• • •

شب ز احباب جدا بودم و تا نیم شبی
 خوابم از محنت مهجوری احباب نبرد
 تا که این بیت لسانی به زبان آوردم
 خنده‌ام آمد و تا صبحگهم خواب نبرد
 (دوش بر یاد تو در کنج خموشی مردم
 هیچ کس این سگ دیوانه به مهتاب نبرد)
 ناظم تبریزی دیوان سه هزار بیتی شریف را دیده و در تذکره‌های اشعاری
 از او نقل کرده‌اند مولف احسن التواریخ نیز دیوان غزلیات ۱۲۰۰ بیتی او را
 داشته است . صاحب ریاض الجنة فوت شریف را ۹۵۰ هجری قمری «۹۲۲»
 شمسی و مولف شاهد صادق ۹۵۴ «۹۲۶» شمسی و مولف آتشکده آذر ۹۵۷
 نوشته‌اند .

البته نوشته‌ی سام میرزا (۹۵۶) «۹۲۸» شمسی که باوی معاصر بود معتبر است .

نسخه‌هایی از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه‌هاست :

تبریز کتابخانه‌ی ملی همراه دیوان امیرشاهی و دیوان حیدر هروی .

تهران کتابخانه‌ی ملک همراه دیوان امیر خسرو دهلوی .

تهران کتابخانه‌ی ملی .

تهران کتابخانه‌ی سپهسالار .

تهران کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه بخط نستعلیق .

تهران کتابخانه‌ی مجلس .

دکن کتابخانه‌ی آصفیه .

نمونه‌ی دیگری از غزلیات او :

ای نخل تمنا قد رعنائ تو ما را	از پای درآورد تمنای تو ما را
چون چاک نسازیم گریبان که چولاله	بر خاک نشاند آتش سودای تو ما را
خشم تو بین تاب‌چه حد است که از دور	حق نیست نظر در رخ زیبای تو ما را
پروانه‌ی پرسوخته را شمع شبی گفت	کز سوز دل خویش چه پروای تو ما را
احسنت (شریف) از سخنان نمکینت	شوری به دل افکند سخنهای تو ما را

• • •

دوای دل ز که جویم در این بلا که منم

که بوده است بدین درد مبتلا که منم

کدام سوخته دل بوده در طریق و فسا

چنین گداخته‌ی آتش بلا که منم

کجا روم که برم جان ز کثرت غم عشق
 که این هجوم بلا هست هر کجا که منم
 میان سوختگان غمت اجل می گفت
 که طالب است مرا : گفتمش بیا که منم
 نجات نیست به مردن هم از غم تو مرا
 که مبتلاست بدین درد بی دوا که منم ؟
 به تیغ او چه بلا تشنه ام تعالی الله
 کسی نبوده چنین تشنه‌ی بلا که منم
 (شریف) نا ابد از خاک من دمد گل مهر
 چنین سرشته‌ی آب و گل و فسا که منم

• • •

هرگز در کاشانه‌ی ما باز نکردی
 این غمکده را جلوه‌گه ناز نکردی
 جان باختیم از عشق و توجه نمودی
 اندیشه‌ی این عاشق جانباز نکردی
 آن دم که سگان در خود می طلبیدی
 از دور مرا دیدی و آواز نکردی
 انداختی از چشم «شریف» اشک جگرگون
 اندیشه‌ی این پرده‌ی دراز نکردی

• • •

جانم به لب آمد ز غم و درد جدایی
 بیزارم ازین زندگی ای مرگ کجایی
 کشتی به جفا عاشق دل خسته‌ی خود را
 یارب تو چنین ظالم و بی‌رحم چرایی
 از شوق کنند اهل نظر جامه‌ی جان چاک
 هر که که نقاب از رخ چون گل بگشایی
 گه جور، گهی غمزه، گهی عشوه، گهی ناز
 القصه در آزار دل خسته‌ی مایی
 مردم چو «شریف» ازستم و زنده شوم باز
 گر چند قدم در پی تابوت من آیی

• • •

روزی که دهم جان و فغانی نکند کس

معلوم شود بی‌کسی ما همه کس را

تحفه‌سامی ص ۲۱۷ - تذکره ناظم

(نسخه عکسی) تذکره حسینی ص ۱۶۷

دیوان شریف - مجمع‌الخوای ص ۱۴۴

لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) ریاض

الجنة ص ۲۴۹ - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۹۲ - فرهنگ سخنوران ص ۲۹۷

نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۵

شماره ۴ سال ۱۶ شماره ۱ - سخنوران
 آذربایجان ص ۴۳۰ - شمع انجمن ص
 ۲۱۶ - گلزار جاویدان ج ۲ ص ۷۰۳
 تذکره ریاض العارفین ج ۱ ص ۳۴۹

شویفی تبریزی

نامش معین‌الدین محمدشریفی از شعرای قرن دهم هجری قمری تبریز است او خط خوب می‌نوشت و جزو خوشنویسان معروف بود مواف تذکره آثار و احوال خوشنویسان چنین می‌نویسد : «معین‌الدین محمدشریفی تبریزی به قول صاحب مناقب هنروران از شاگردان میرعلی‌هروی است و به خط وی دیده‌ام يك قطعه مسالك دیلمی به قلم سه دانك جلی و نیم دو دانك خوش ، با رقم : کتبه‌العبد معین‌الدین محمدالشریفی در مشهد مقدس انور نوشته شده .»

از اوست :

گذشتم از سروگفتم نیازم این قدر است
 کشید پا ز من و گفتم نیازم این قدر است

• • •

ز گردون مرگ می‌خواهم حیاتم می‌دهد، آری
 فلك بسیار زین سان لطفهای بی‌محل دارد

• • •

کی غم عاشق ز سیرباغ و صحرا می‌رود
عشق تا با اوست غم با اوست هر جامی رود

• • •

گستاخ مگذر از سر خاک من ای رقیب
دارم هنوز شعله‌ی آهی که داشتم
سخنوران آذربایجان ص ۴۴۰ - احوال
و آثار خوسنویسان ج ۳ ص ۶۶۴ -
دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۷ -
نگارستان سخن ص ۴۸ - گلزار جاویدان
ج ۲ ص ۷۰۵

شعوری تبریزی

نامش مهدی و تخلصش شعوری از فضلا و ادبا و شعرای قرن دهم هجری
قمری می‌باشد. او از فن سیاق بهره کافی داشت و شعر هم خوب می‌گفت.
از اوست:

مرا ز خانه برون هر دم آرزوی تو آرد
گرفته شوق گریبان من به سوی تو آرد
هزار گونه جفا می‌کند رقیب به هر دم
ولی (شعوری) مسکین چه سان به روی تو آرد
دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۹ - الذریعه

ج ۹ ص ۵۲۸ - سخنوران آذربایجان

ص ۴۴۰ - جنگ دیهیم ص ۳۶۰

شفای تبریزی

نامش رضا از مجتهدین معروف تبریز و در نظم و نثر یکی از استادان عهد خود بود تصانیف عالی در فقه و حدیث نوشته است .

منجمله (فتح‌خیبر) و دیگری (شاهنامه‌حسینیه) اراده‌ی حضرت سیدالشهدا از مدینه تا به مکه برای اعمال حج و شرح وقایع کربلاست .

عبدالرزاق بیگ دنبلی در تذکره «تجربه‌الحرار و تسلیه‌الابرار» شرح احوال و فضیلت اخلاقی او را تفصیلاً چنین می‌نویسد «گزار فضلش از خس و و خار اخلاق ذمیمه پیراسته بود و ذات حمیده صفاتش به فنون علوم آراسته خطوط سبزه را نیکو نوشتی و به اقدام ذهن وقاد و طبع نقاد بساط علم و فضل وجد و هزل در نوشتی . . . بر منبر وعظ و خطاب هنگام اظهار فصاحت و بلاغت از کلام تازی و دری در منظود ریختی و گرد از بحر و کان انگیختی . . .» .

در اوایل عمر از شیخ‌المشایخ مهدی فتونی اجازه‌ی اجتهاد گرفت و بعد از آقای باقر مازندرانی کسب اجازه کرد و در اواخر حال از باقر بهبهانی اجازه طریقت و اجتهاد گرفت مدتی در تبریز به منبر می‌رفت و پیش‌نمازیکی از مساجد بود :

شفا به شیراز رفت و مورد توجه کریمخان زند قرار گرفت و قاضی‌عسگر

شد پس از فوت کریمخان به عتبات عالیات رفته و مقیم گشت و پس از مدتی به قزوین رفت و در آنجا مریض شد و بسال ۱۲۰۸ هجری قمری « ۱۱۷۲ » شمسی درگذشت .

شفادو هزار بیت شعر داشت . از اوست :

مه و مهر در سایه‌ی حکم‌نست	پر چرخ بر پایه‌ی حکم‌نست
پروبال روح‌الامین مهدنست	در این عهد مهدی ولیعهدنست
دمی کز الم اشک غم ریختی	فلک کاش آندم ز هم ریختی
فروشد بخاک آن تن چاک‌چاک	چرا مهر از این غم نشد زیر خاک
عقاب مه پر کامدی از قدر	گاهی جبهه کردی سپرگاه پر
قضا کاش آندم همان سوختی	مه و مهر در آسمان سوختی

تجربة الاحرار و تسلیة الابرار ص ۱۷۹

دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۸ - الذریعه

ج ۹ ص ۵۳۱ - نگارستان دارا ص

۹۲ - سخنوران آذربایجان ص ۴۴۰

جنگ دیهیم ص ۳۵۹

شفیع تبریزی

نامش میرزا شفیع فرزند شریف‌خان و از تجار معروف تبریز بود مردی آراسته و مهربان و علاقه شدید به آب و هوای مازندران داشت و به آنجا رفت و دوازده سال مقیم گشت و متصدی امور نور و کجور بود و بعداً باز به تبریز

مراجعت کرد . در تذکره نصرآبادی نوشته‌اند « که در این سال (۱۰۸۳ هجری قمری) «۱۰۵۱» شمسی او و کیل فتحعلیخان حاکم شوشتر است » . از اوست:
 دردی کش باده‌ی محبت ماییم پیمانہ گسار بزم الفت ماییم
 آیینہ‌ی هفتاد و دو ملت ماییم با این همه معنی تو و صورت ماییم

• • •

معجون که خویش را به جهان روشناس کرد
 پنداشت عاشقی نتوان در لباس کرد
 دل را به دل رهی ست چوب گسست راه مهر
 از دانه‌های سبزه توان این قیاس کرد

• • •

دوری زجان ، کناره زسرمی توان گرفت
 کی دل زمهر عشق تو بر می توان گرفت
 شیرین بود لب تو چنان کز نظاره اش
 بادام چشم را به شکر می توان گرفت

• • •

چون به گلگشت چمن سرو من آید بیرون
 گل به تعظیم رخس از چمن آید بیرون
 اثری در دل او کرده فغانم که اگر
 دل طہد در برش آواز من آید بیرون
 تذکره نصرآبادی ص ۱۳۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۴۴۳ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۵۰۹

شکوهی تبریزی

نامش حاج‌مهدی شغلش آینه‌سازی بود از شعرا و فضیلاي زمان خود
محسوب می‌شد شکوهی غزلیات شیرین و تضمینات نمکین و ظریف می‌گفت
و شکوهی تخلص می‌کرد . دیوانش در تبریز چاپ شده است . در سال ۱۲۸۳
هجری قمری «۱۲۴۵» شمسی که به تبریز سیل آمده و خسارات زیادی وارد شده
بود و مرض وبا نیز گریبان گیر مردم بود چنین گفته است :

روزی که سیل آمد و تبریز شد خراب

از انهدام گنبد افلاک بیم بسود

تاریخ آن به نامه شکوهی چنین نوشت

(سیلی نبوده وه که بلای عظیم بود)

شکوهی در سال ۱۳۰۲ هجری قمری به زیارت بیت خدا مشرف شده و

در سال ۱۳۱۴ در گذشته است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۹ - جنگ

دیهم ص ۳۵۹

شکیبی تبریزی

نامش مقصودعلی از شعرای قرن دهم هجری قمری تبریز است که

شکیبی تخلص می‌کرد . شغلش زرکشی بود و شعر خوب می‌گفت .
 مؤلف تذکره خلاصه‌الاشعار می‌نویسد : «شکیبی از جمله‌ی موزونان
 لطیف طبع تبریز و از آدمی زادگان آنجاست مردی سلیم ذات و درویش صفات
 بوده و از اقران به مزید تواضع و شکسته نفسی ممتاز و مستثنی می‌نمود
 چنانکه در آن وادی هر چند تعریف وی کنند از شیوه‌ی اغراق دوراست و از
 غایله کذب و افترا مهجور طبعش در شاعری مرتبه‌ی عالی یسافته و اشعار او
 در تبریز و نواحی آن شهرت کلی گرفته ، گویند وقتی میان او و مولاناشریف
 تبریزی بر سر شعر نزع شد شریف از خود غزلی به وی داد که آن را جواب
 گوید و مطلع آن غزل این است :

هجوم آورد غم طوفان بیداد است پنداری

مرا وقت وداع این غم آباد است پنداری

شکیبی آن غزل را تتبع کرده و به وجه احسن گفت و اهل نظر همه گفتند
 که غزل او بهتر از غزل شریف است .
 غزل این است :

چو حالمرانمی دانی دلم شاداست پنداری

همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری

من دل خسته دور از روی او صدمبار می‌میرم

اجل را کار تنها با من افتاده ست پنداری

ز کوه بیستون کنند چه مقصود است خسرو را

غرض این کار او را مرگ فرهاد است پنداری

به جز آزار من آن بی وفاکاری نمی داند
 ز محبوبی همین این شیوه اش یاد است پنداری
 (شکیبی) چند در بزم غم افغان می کنی هر شب
 سرود بزم عاشق آه و فریاد است پنداری
 آزاد بلگرامی در خزانه‌ی عامره می نویسد : «شکیبی تبریزی در عهد شاه
 طهماسب وارد قزوین شد اتفاقاً در آن وقت صاحب طبعان این مطلع امیر حسن
 دهلوی را جواب می گفتند :
 ای شهد نوشین لبث پاک از همه آلودگی
 بنشین که تا باز ایستد چشمم ز خون پالودگی
 شکیبی این مطلع بهمرسانید :
 گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی
 گلهای رسوایی شکست آخر از این آلودگی
 خواجه سعید گیلانی دو بیت مثنیای طلاله به شکیبی جایزه داد . او در سال
 ۹۷۱ هجری قمری در تبریز وفات کرد و در مقبره‌ی الشعرای تبریز دفن گردید .
 از اوست :
 باخیال روی تو آسوده ام امشب به خواب
 دم مزنی از روی مهرای صبح بیدارم مکن
 . . .
 به هر طریق که باشم خلاف رای تو باشد
 کسی چه کار کند کآن به مدعای تو باشد

به قدر حسن خود عذر اشناسد قدر و امو را

تو قدر خود نمی دانی چه دانی قدر عاشق را

• • •

من چرا چون دیگران پیش تو محرم نیستم

دردمندم ، عاشقم ، از هیچ کس کم نیستم

دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۰ - ریحانت

الادب ج ۳ ص ۲۳۴ - تحفه سامی ص

۳۲۳ - سخنوران آذربایجان ص ۴۴۳

مجمع الخواص ص ۱۲۳ - صحف

ابراهیم (عکسی) شمع انجمن

ص ۲۱۸

شمس الدین تبریزی

از شعرای فاضل و دانشمندان قرن هفتم هجری قمری بوده و کتابی به

سبك كليله و دمنه بنام (فرايد السلوك) به نام اتابك ازبك (۶۰۷ تا ۶۱۰) هجری

«۸۹ تا ۵۹ شمسی» تالیف کرده است . از اشعار او در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۴۴۶

تاریخ نظم و نثر سعید نفیسی ج ۲

ص ۷۲۹

شمس‌الدین تبریزی

نامش شمس‌الدین محمد یکی از شعرا و عارفان قرن هشتم هجری قمری است . از تالیفات او عبارتند از :

۱- (مرغوب‌القلوب) این کتاب را در سال ۷۵۷ هجری قمری «۷۳۵» شمسی در ده فصل در بیان : توبه ، صفات روح ، تجرید ، صفات نفس ، توکل ، تفرید ، عشق ، فناء بقا ، یقین و جز آنها سروده است که مشتمل بر ۱۳۴ آیه و ۱۲ حدیث قدسی و ۱۴ حدیث و ۱۵۰ بیت شعر است .

۲- (مجموعه گنجینه‌ی عرفان) ضمیمه‌ی مرغوب‌القلوب است . این کتاب در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در لکهنو در ۴۹۲ صفحه چاپ سنگی شده و پسال ۱۳۱۹ هجری قمری «۱۲۸۰» شمسی ضمیمه‌ی گلشن‌رازشبستری در تهران چاپ سنگی شده است .

آغاز کتاب بعد از تمجید «بدان که این کتاب از گفتار شمس‌الدین - والدین شمس‌الدین تبریزی است» .

از اوست :

بگویم حمد رب‌العالمین را

عطا کو کرد عقل و علم و دین را

در پایان آن نام کتاب و تاریخ تألیفش را چنین گفته است .

ز هجرت هفتصد و پنجاه و هفت است

شمار عاشقان تاریخ وقت است

شده اتمام این منظوم موزون

«که مرغوب القلوب» است نام اکنون

در این ره هر چه کاری بود بر اصل

به نظم آوردمش آن را به ده فصل

نسخه‌هایی از این کتاب بشرح زیر در کتابخانه‌ها می‌باشد . (موزه

بریتانیا) دارالکتب قاهره ، کتابخانه‌ی بنگال ، کتابخانه‌ی پنجاب لاهور ،

کتابخانه‌ی پاریس) چند بیت زیر از مثنوی مرغوب القلوب که در قسمت فقر

گفته است .

منی و ما در آن منزل حرام است

یقین باید در این ره توشه‌ی دل

یقین را توشه از خود در نبردند

مقام فقر بس عالی مقام است

طریق فقر راهی هست مشکل

در این وادی بسی گمراه گشتند

در بیان سفر گوید :

قدم را هوش‌دار از چاه می‌رو

یقین را توشه‌کن رهبر عنایت

ره خود پیش‌گیر آنکه روان شو

اگر یکتا شوی مرد خدایی

مسافر باش و دایم راه می‌رو

چوره دور است و منزل بی‌نهایت

ز صورت پابرون نه وانگهی رو

ره نزدیک دور است از دو تایی

در بیان عشق گوید :

نیاید یسار او از هیچ مخلوق

به گوش دل کند فهم کلامش

تویی معشوق باطن در حقیقت

اگر عاشق شود در یسار معشوق

نهان اندر نهان بیند جمالش

تویی عاشق به ظاهر در طریقت

نهان در عشق بینی آشکارا شوی عاشق به روی خود نگارا
چو عاشق گشت واله روی معشوق ندارد او نشان جز سوی معشوق
سخنوران آذربایجان ص ۴۴۶- فهرست
کتابهای چاپی ج ۲ ص ۲۹۹۷- فهرست
نسخه‌ها ج ۴ ص ۳۱۹۷

شوری بخشایش تبریزی

نامش میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوام‌العداله که شوری نخلص می‌کرد. در بخشایش تبریز متولد شده است. مردی متدین و اهل مطالعه بود و اغلب اوقات خود را با مطالعه کتاب مشغول می‌داشت و خط خوب می‌نوشت. او در تبریز و تهران تحصیل و در هفتاد سالگی در تبریز وفات کرده است.

شوری دو پسر و يك دختر داشت به نامهای غلامعلی خان معین‌الملک و حسن خان، دختر شوری مادر پروین اعتصامی شاعر گرانقدر و عالی مرتبت بود.

شوری از منشیان و شعرای زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۴) هجری قمری «۱۲۲۶-۱۲۷۵» شمسی بود. او شاعری توانا و دیوانی دارد که نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه‌ی ملی تبریز بخط نستعلیق خودش موجود است. این دیوان شامل ۱۹۳ غزل و ۹ قصیده و ۴ مسمط و يك ترجیع بند و سه تضمین و سه مثنوی و ۱۱ رباعی و يك ساقی‌نامه است که جمعاً ۲۸۵۳ بیت

می‌شود شوری ضمن قصیده زیر از ناصرالدین‌شاه اجازه خواسته‌است که در سفر مبارکی او جزو ملتزمین رکاب باشد و مستمری هم بگیرد.

ای محیط جود و دریای کرم	وی به جودت چشم امید خدم
سال چندی شد که اندر غربتم	بود و نابود آنچه بود از بیش و کم
صرف نان و آب شد یکبارگی	لم یعش الانسردی او طعم
چند پاره ملک بودم شد خراب	از فساد و ظلم ارباب ستم
در رکابت بودن ما فخر ماست	در حضورت خدمت ما مفتنم
گر عنایت اندکی بگماردم	فرق خورشیدم بود زیر قدم
گر دهنم بار باشم در رکاب	این ميسارکتر سفر را ملتزم
ذره‌یسی از التفات عام شان	شاید آید گر برای بنده هم
مستمری و مواجب بنده را	همچنان کاوقات خود را بگذرم

ولی از قرار معلوم تقاضایش را ناصرالدین‌شاه قبول نمی‌کند او نیز بدون اجازه به تبریز می‌رود روی این اصل اقوامش در صدد آزارش برمی‌آیند او از محمدعلی میرزا چنین دادخواهی می‌نماید.

ای خدا کس دیده از دشمن به خویش	این چنین ظلمی که من از قوم و خویش
پور شهزاده غیور و دادخواه	ممللی میرزای گردون دستگاه
کی روا دارد که مرد بی‌کسی	بوده باشد دستگیر هر خسی

در قصیده‌ی ۸۰ بیتی ظاهرآ به علت رنجش از بی‌اعتناییها، امیر نظام گروسی را هجو کرده است.

قسمتی از آن چنین است:

شکست ساغر مینا بریخت صاف زلال
 بساط درد بچیدند در شکسته سفال
 گسیخت حلقه‌ی عشاق شمع راز و شاق
 گرفت خیل رقیبان خیره دور جمال
 بهار خیمه‌ی خضرا برون کشید ز دشت
 خزان ز شیده سرا پرده زد به طرف جبال
 فسرده برگ گل از جور بساغبان در باغ
 نمود خسار پی عنملیب نیز نصال
 شقایق از کنف کوه رفت داغ به دل
 نماند غیر سیه سنگ در فضای تلال
 بیست نرگس شهلا به باغ چشم امید
 گشاد دست جفا اندر اود بور و شمال
 پرید بلبل دستانسرا ز ساحت گل
 کشید بوم زبون نغمه در غصون نهال
 وداع کرد قد سرور را تذرو به درد
 به باغ زاغ درون شد بیست عقد وصال
 امیر چرخ ببرد از کناره لشگر نور
 گرفت تا به کران از کران سپاه ضلال
 نهان شد از نظر خلق طلعت خورشید
 فتاد در کف خفاش جلوه گاه لیسال

نشست مشعل بیضا فشان چرخ ز پای
 کشید شعله به ظلمت‌گه زمانه ذبال
 گرفت دامن عزلت جم از خلافت ملک
 سیاه دیو از او تکیه زد به تخت جلال
 به صیدگاه اسد حمله‌ساز شد ثعلب
 شغال نحس عوامی‌کند به جای شبال
 به اوج قصر سعادت که بود جای همای
 نشست کرکس مردار خوار ریخته بال
 مریض ملک به تدبیر چون نشد لایق
 طیب‌رفت و کشیدش مرض به داء عضال
 به کار دولت و دین فعل لازم است و عمل
 برفت فعل و از آنها نماند جز اقوال
 نهفت شرم و حیا چهره در نقاب خفا
 بدی و خبیث برون کرد از تنق اشکال
 برفت صدق و صفا از میانه باغم و درد
 گرفت شعبده و شید در زمانه مجال
 دریغ بود صدیق نکو نهاد که رفت
 اگر چه آن قدر از وی نشد مرا خوشحال
 دریغ پایهی قدرش که سست رفت از جای
 دریغ سایه‌ی مهرش که گشت زود زوال

به جای او به سر مسند امارت ملك
 نگاشتند یکی نقش اشتر جلال
 چنان رسید بدین شهر گو که رستم یل
 چنان پرید بدین ملك گو که گربه‌ی زال
 برفت دامن صبر از کفم ز ضجرت دل
 برو صبا ز منش کن به این طریق سؤال
 چه کرده‌ای که امیر نظام کردندت
 که خاك باد سر این نظام بی اقبال
 در این معامله‌ی يك هزار و سیصد و يك
 نیامده‌ست چنین خودستای و مغز چگال
 شوری از مقلدان شیوه‌ی سعدی و حافظ است گاهی غزلیات آنها را
 تضمین کرده است .
 ای برده خط خدمت از ماه تا به ماهی
 فقر دیار حسنست بهتر ز پادشاهی
 (شوری) و جز رضایت هرگز مباد راهی
 (حافظ مکن شکایت گروصل یار خواهی
 زاین بیشتر بیاید بر هجر احتمالی)

• • •

نمونه‌یی از غزلیات اوست :

ای از غمت پریشان حالم چو تار مویت
 بگذشت عمرو در دل صد داغ آرزویت
 بشکست پای ما را سنک جفای دشمن
 بیخود نه پا کشیدم ای سیمبر ز کویت
 باد سحر ندانم گم کرده کوی ما را
 یا خود چرا نماید از ما دریغ بویت
 هم خواب می‌ندارد چشمم به‌شام هجران
 بلکه به خوابم افتد چشمی به ماه رویت
 دانم اگر به جایی بر تو نظر توان کرد
 پایبی نمی‌نشینم از راه جستجویت
 در بزم خون بگریید از حسرت لب تو
 بعد از هلاک خاکم گردد اگر سبویت
 (شوری) نبود خرم در وصل از جمالت
 خوش می‌گذشت لیکن روزش به‌های وهویت

• • •

از ساقی‌نامه‌ی اوست :

بیا ساقی آن آب عناب گون	بده کز غمم گشت دل پر ز خون
که یکدم غم از سینه زایل کنی	به دل سورت درد باطل کنی
بگیریم جامی به دست ادب	رهیم آنگهی چندگه از تعب

• • •

هست یارب در جهان امروز حیرانی چومن؟
 دست از جان شسته‌بی، برگشته دورانی چومن
 کس نبوده هم چومن در رشته‌ی محنت اسیر
 کس نداده بر کف غمها گریبانی چومن
 نی دریده غنچه را چون جامه‌ی صبرم قبا
 نی خمیده قامت ابروی جانانی چومن
 نی پریده رنگ از رخسار برگی درخزان
 نی کشیده بلبل ز آن برگ افغانی چومن
 نی به فریاد آمده قمری چومن در شاخ سرو
 نی به گل پا از تعحیر سرو بستانی چومن
 نی سراندر دوش دارد سنبلی چومن به باغ
 نی به خود پیچیده اندر راغ ریحانی چومن
 داشت گرمجنون ز عشق یار سربردشت و کوه
 بسته بر رویش نشد راه بیابانی چومن
 ای فلک آخر دل (شوری) ز پا انداختی
 هیچ داری در جهان بك خانه ویرانی چومن

* * *

از رباعیات اوست :

ای دوست صفاخوش است مستیز و بیا گر بنار نیاید ای اجل نیز بیا
 بیا وصل کند دوی درد غم عشق یا مرگ ، اجل مپای و برخیز و بیا

دیوان شوری ، فهرست کتابخانه ملی
تبریز ج ۲ ص ۵۸۸ - نشریه دانشکده
ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۲ ص
۲۳۷ - سخنوران آذربایجان ص ۴۴۸

شوقی تبریزی

نامش عبدالحسین فرزند خداوردی که شوقی تخلص می‌کرد مستوفی
زمان فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار بود او شعر می‌گفت و دیوانش به خط
نستعلیق خود شاعر در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران می‌باشد دیوان شوقی
عبارت است از غزل و رباعیات و منشآت در صفحات ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۳۱۸
کلیات شوقی چند غزل حافظ نیز آمده است . اینک بیت اول دیوان شوقی:
شبی خفته بودم در آغوش یار سر آسوده از زحمت روزگار
سخنوران آذربایجان ص ۴۵۵ - فهرست
نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۱۸۷۵ - فهرست
دانشگاه ج ۱۰ ص ۱۹۱۳ - تذکره
ریاض العارفین ج ۱ ص ۳۶۴

صالح تبریزی

نامش محمد صالح بیگ فرزند استاد غضنفر علی تفتنگ ساز و از شعرای
قرن یازدهم هجری قمری می‌باشد و در خدمت شاهزاده پرویز ابن جهانگیر انجام

وظیفه می نمود . صالح در ماده تاریخ زیر ، تاریخ فوت حکیم فغفور گیلانی را چنین گفته است .

رفت فغفور سخن از ملك نظم	داغها بر سینه‌ی احباب هشت
تا دهد آب از سحاب چشم ما	گوهر يك دانه را در خاك كشت
چون بهشتی بود شد تاریخ او	(هم نوابا عندلیبان بهشت)

۱۰۲۹

. . .

مست می تو طعنه به جمشید می زند

دیوانه‌ی تو خنده به خورشید می زند

. . .

می به یاد لعل آن خورشید سیما می کشم

بلبلم از شبنم گل جام صهبا می کشم

می کنم گلگون زاشك و می زنم چون گل به سر

در ره عشق تو هر خاری که از پامی کشم

تذکره میخانه ص ۴۵۸ - دانشمندان

آذربایجان ص ۲۱۵ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۴۵۸ - مائر رحیمی ج ۳

ص ۱۶۸۳

صالح تبریزی

مردی نيك نفس و خوش مشرب و از شعرای قرن یازدهم هجری قمری

است . بسیار با سواد و در تحصیلات علوم دینی موفق و طبع موزونی داشت و شعر خوب می‌گفت و مورد علاقه مردم بود . صالح اشعار ترکی و فارسی می‌سرود دیوانی دارد که حاوی ۹۷۰ بیت شعر از غزل ، رباعی ، ترکیب‌بند ترجیع‌بند و قطعه بوده نسخه‌ی دیوانش در کتابخانه‌ی مجلس تحت شماره ۱۰۱۰ بخط نستعلیق موجود می‌باشد .

مولف الذریعه می‌نویسد : «در جنگی که متعلق به مرحوم دهخدا می‌باشد اشعاری از او نقل شده‌است» .

از اوست :

غمت همچو من مبتلایی ندارد	بلا غیر من آشنایی ندارد
کسی نیست واقف بکن هرچه خواهی	شکست دل است این صدایی ندارد
فریبندگی نیست در طبع «صالح»	عصایی ندارد ، ردایی ندارد

...

جهان به منت اهل جهان نمی‌ارزد	هزار شکر که نیکی ز کس نمی‌آید

...

با جام باده صاف نشینیم در چمن	گر پرده‌دارییی نکند ابر چون کنیم

...

کم و بیش منظور درویش نیست

که کم با قناعت کم از بیش نیست

...

دامنش وقتی به دست آمد که گیرایی نداشت
کار سامان رفت هنگامی که کار از دست رفت

• • •

به صد منت در آبادیش می دادیم نگرفتی
گرفتی کشور دل عاقبت ملک خراب ما

• : •

می توانستم که سازم آسمان را زیر دست
کینه با افتاده پیری سخت نامردانه بود

• • •

نا رفته‌یی شمار شب و روز می‌کنم
ایام عمر من همه یوم الحساب بود
الذریعه ج ص ۵۸۷ - سخنوران آذر -
بایجان ص ۴۵۸ - تذکره نصر آبادی ص
ص ۱۰۳ - صحف ابراهیم نسخه عکسی
دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۵ - گلزار
جاویدان ج ۳ ص ۱۵۱۲

صالح تبریزی

نامش محمد صالح بیگ فرزندی میرزا مومن از شعرای قرن یازدهم هجری
قمری و برادر میرزا امین (ساکت) بود. او در مشهد سکونت داشت ولی

بواسطه پیش‌آمدی ناراحت شد و به اصفهان رفت و به منزل یکی از قوم
خویشان نزدیکش حاج حسین ضرابی که درویش و اهل سلوک بود وارد شد و
بعد از آنجا به هندوستان رفت و در مراجعت کشتی آنها دچار طوفان شد و
هفت و هشت ماه سرگردان مانده و از کمی آب و آذوقه بسیار ناراحت بوده
و بعداً به دیار فرنگ رفته است .

مولف تذکره‌ی نصرآبادی می‌نویسد « صالح پس از مراجعت مطالب و
داستانهای عجیب و غریب از مسافرت خود می‌گفت » رباعی زیر در مورد
دریا و کشتی گفته است .

یارب برهان ز شر این عمانم وز کشتی و نساخدا و ملاحانم

... .

نوعی ز دو بوسه خاطر مرنجیده گر حور دهد بوسه و من نستانم

... .

نقصیر بسی ، گنه فراوان دارم ای منبع جود چشم احسان دارم
از کرده‌ی زشت خویش ناروز جزا انگشت تحیری به دندان دارم

... .

هرگز نشکفت این دل‌زار از طرفی نشنید نوید وصل یار از طرفی
القصه مرا گرم کشاکش دارند یار از طرفی و روزگار از طرفی

سخنوران آذربایجان ص ۴۶۰- تذکره

نصرآبادی ص ۱۳۳

صالح تبریزی

نامش شیخ صالح از معاصران مؤلف تذکره میخانه است و بنا نوشته این تذکره جوانی آراسته و به انواع فضایل انسانی و فنون نکته‌دانی واقف بود صالح در قزوین زندگی می‌کرد و غالب اوقاتش به میخواری و نغمه‌سرایی می‌گذشت و بمسافرت علاقه زیادی داشت و بسیاری از شهرهای بلاد روم را سیر کرده و با فضلا و فصحای آن دیار ملاقات و صحبت‌ها داشته است او پس از مراجعت از روم به زیارت حرمین رفته و بعد به هندوستان و دکن مسافرت کرده و با نواده‌ی خواجه بیگ میرزای صفوی زندگی می‌کرد.

از اوست :

از دعوی حسن ، خط خموشش دارد

مخمور ، ز بد مستی دوشش دارد

بر مصحف رویش نه خط ریحان است

دود دل ماست سر به گوشش دارد

سخنوران آذربایجان ص ۴۶۱- تذکره

میخانه ص ۸۸۱

صائب تبریزی

نامش میرزا محمدعلی فرزند میرزا عبدالرحیم تبریزی از اکابر و فضلا و شعرای نامی کشور می‌باشد . او طبع بسیار فصیح و بلیغ داشت و از زاهدان ریاکار و دغل‌باز بسیار نفرت داشت خیلی خوش اخلاق و نیک‌خواه و خوش

مشرب و بزرگ‌منش بود و در اوایل جوانی بزیارت بیت خدا مشرف شد و پس از مراجعت بزیارت حضرت رضا (ع) توفیق یافت پدرش از تجار مشهور و خانواده‌اش از مشاهیر و معروفین آذربایجان بود و قتیکه شاه‌عباس اول اصفهان را پایتخت خود قرار داد و اهل علم و ادب و بازرگانان و صنعت‌گران را به اصفهان کوچاند خانواده صائب نیز به اصفهان انتقال یافتند صائب بقیه تحصیلات خود را در اصفهان بدرجه کمال رسانید .

صائب در سال ۱۰۱۰ هجری قمری در تبریز متولد شده‌است و در سال ۱۰۳۴ هجری قمری از اصفهان عازم هرات و کابل شد و در آنجا با میرزا حسن متخلص به (احسن) معروف به ظفرخان که از طرف سلطان هند حکمران کابل بود ملاقات و مورد احترام و عزت قرار گرفت و از راه شکرگزاری گفت :

خان خانان را به بزم و رزم «صائب» دیده‌ام

در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست

صائب شش سال در هند و کابل اقامت کرده و در دربار شاهجهان و زعمای آن سامان تقرب و شهرت یافت و در معیت پدرش به اصفهان مراجعت کرد و در اثر شهرت و موفقیتی که در هندوستان و ایران بدست آورده بود مشمول عنایات و توجهات شاه‌عباس ثانی شد و به لقب ملک الشعرایی مفتخر شد و بنوشته بعضی از تذکره‌نویسان بوزارت هم رسید .

صائب جنگ شاه‌عباس را با شاهجهان که در سال ۱۰۵۹ هجری قمری در قندهار روی داده بنظم آورده و او را ستوده است . قصیده‌ی درمقام‌پند

و ترغیب به ترك عشرت خطاب بدان شاه گفته است که دو بیت زیر از آن قصیده است :

شیشه را بر طاق نیشان نه قدح را خرد کن

بشکن از خون سیه مستان خماری روزگار

توبه‌ی عهد جوانی را قبول دیگری است

بگذر از می در جوانی ای بهار روزگار

صائب بزبان ترکی و فارسی اشعار خیلی عالی و در نهایت فصاحت و بلاغت گفته است . دیوانش که در حقیقت گنجینه‌ی عرفان و متضمن معانی بدیهه و انواع تشبیهات و استعارات است چندین بار در ایران و هند و استانبول و بمبئی و لکهنو چاپ شده است .

دوست محترم دکتر سادات ناصری استاد دانشگاه که یکی از صائب - شناسان زمان خود می باشد دیوان صائب را نزدیک به نود هزار بیت با تصحیح و شرح و بسط کامل و با مقدمه‌ی جالب که پانزده سال زحمت کشیده است در چندین جلد تدوین و تحت چاپ است و انشاء الله قریباً انتشار خواهد یافت و همچنین آقای غلامرضا واحدی که از ادبا و نویسندگان فاضل و با ذوق و نکته‌سنج هستند . نكایت‌های صائب را در ۱۶ موضوع زیر :

«خداشناسی ، بی‌نیازی ، عرفان ، عشق ، عمر ، زیبایی ، دل‌پیری ، سخن‌دوستی ، ارزش رنج ، خموشی ، شب‌زنده‌داری ، مرگ ، خودبینی ، روشها و منشها» با مقدمه‌ی بسیار زیبا و متین راجع به شرح حوادث زندگانی و سبک و روش ادبی و اهدافیکه در آثار ملحوظ و منظور بود در جلد نفیس

و کاغذ اعلا و خط‌های بسیار خوب نستعلیق و شکسته‌ی خطاطان مبرز که برای هر يك از موضوعها شرح مبسوطی نوشته با تصویر رنگی صائب مزین شده کتابی بنام (دیدگاه صائب در پرتو عرفان) تهیه و چاپ کرده است. صائب علاوه بر دیوانش جنگی بنام (بیاض صائب) که شامل تقریباً ۲۵ هزار بیت از غزلیات و منتخبات اشعار خود و زبده اشعار ۸۰۰ نفر از سخنوران و شعرای نامی و معروف از متقدمین و متاخرین و معاصرینش می‌باشد نوشته است صائب ابیاتی از اشعار خود را هم انتخاب و به هر قسمت عنوانی گذاشته است. بشرح زیر :

میخانه - ابیاتی که راجع به می و میخانه می‌باشد در یکجا جمع‌آوری کرده میخانه نام نهاده است مرآت الجمال حاوی اشعاریست که در وصف محبوب خود گفته است. قندهار نامه - مثنوی است که درباره‌ی جنگ شاه عباس دوم و فتح قندهار که در سال ۱۰۵۹ قمری «۱۰۲۸» شمسی اتفاق افتاده سروده است. واجب الخط ۴۰۱ بیت از غزلیات خودش را انتخاب کرده که با این بیت شروع می‌شود :

نیست سوی حق بجز تسلیم راهی بنده را

جستجوی این گهر گم می‌کند جوینده را

نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه مجلس موجود است.

آرایش نگار - ابیاتی که در آن نام یکی از اعضای بدن و یا آینه و یا شانه است از دیوانش جدا کرده و «آرایش نگار» نامیده است که بدین بیت شروع می‌شود :

ز وحدت است جهان وجود پا بر جا
 که بی- علم نشود مستقیم لشکرها
 قدغن شراب - دورقه است یکی به نثر در رفع منع شرابخواری و
 دیگری وصف غلیان و تنباکو است .
 محمود و اباز : مثنوی است که به صائب نسبت داده‌اند :

شبلی نعمانی می‌نویسد :

«صائب مناعت طبع و خوی پاکیزه داشت و متواضع و شکسته نفس
 بود بر غزل اکثر شعرا جواب گفته و در مقطع مصراع شاعر مورد نظر راعیناً
 نقل کرده است» .

اینک به چند مورد اشاره می‌شود .

این آن غزل که «فیضی» شیرین کلام گفت

(در دیده‌ام خلیده و در دل نشسته‌ای)

• • •

این جواب آن غزل (صائب) که (فتحی) گفته است

(از فراموشان مباد آن کس که ما را یاد کرد)

• • •

(صائب) این تازه غزل آن غزل (شاپور) است

(که گران می‌رود آن کس که توکل دارد)

• • •

جواب آن غزل است این که گفته است (مطیع)

(کلید کعبه و بتخانه در بغل دارم)

• • •

به طرز تازه قسم یاد می کند (صائب)

که جای (طالب) آمل در اصفهان خالیست

• • •

جواب آن غزل است این که «میرشوقی» گفت

(چو شیر از دو طرف می کشند زنجیرم)

• • •

این آن غزل که (اوحدی) خوش کلام گفت

(ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه)

• • •

این جواب آن غزل (صائب) که می گوید (ملك)

(چشم پینش باز کن تا هرچه خواهی بنگری)

• • •

این جواب مصرع (اوجی) که وقتی گفته است

(پادشاهی عالم طفلی است یا دیوانگی)

• • •

این جواب مصرع (نوعی) که خاکش سبز باد

(سایه‌ی ابر بهاری کشت را سیراب کرد)

جواب آن غزل «حاذق» است این «صائب»

«بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم»

• • •

این جواب آن غزل «صائب» که می‌گوید «غنی»

«یاد ایامی که دیگ شوق ماسرپوش داشت»

• • •

این جواب آن غزل «صائب» که (راقم) گفته است

«نیغ دایم آب در جو دارد و خون می‌خورد»

صائب شاعری عارف و فاضل و با ذوق و با قدرت و متبحر و در هر مورد و هر موضوع شعر گفته و مورد احترام مردم و شعرای زمان خود بود. صائب در هندوستان هم دوستان و علاقمندان زیاد داشت پادشاهان و شخصیت‌های بزرگ هندوستان نیز به او علاقه و احترام داشتند.

غلامعلی‌خان آزاد در تذکره سرو آزاد چنین می‌نویسد:

«چون حکومت کابل در اوایل جلوس صاحبقران به «لشکرخان» تفویض یافت و ظفرخان به ادراک عتبه خلافت شتافت میرزا صائب نیز به رفاقت ظفرخان به سیروسیاحت هند خرامید و قطعه‌یی مشتمل بر ماده تاریخ جلوس او ساخته و از طرف آن پادشاه به لقب مستعدخان و به منصب هزاری سرافراز گردیده و دوازده هزار روپیه هم صله گرفته است» در تاریخ ۱۰۳۹ هجری قمری که شاهجهان بجانب دکن حرکت می‌کرد ظفرخان و صائب نیز جزو ملتزمین رکاب سلطانی بودند در برهانپور اقامت داشتند خبر رسید که پدر

صائب از ایران بقصد بردن صائب به اکبرآباد آمده و منتظر اوست .
مولانا صائب قصیده‌یی در مدح خواجه ابوالحسن و ظفرخان سروده و
اجازه مرخصی از آنها خواسته و تقدیم داشت این چند بیت از آن قصیده
است :

شش سال پیش رفت که از اصفهان به هند
افتاده است نوسن عزم مسرا گذار
آورده است جذبه گستاخ شوخ من
از اصفهان به اکره و لاهورش اشکبار
هفتاد ساله والد پیر است بنده را
کز تربیت بود بمنش حق بی شمار
زان بیشتر کز اکره به معموره‌ی دکن
آید عنان گسسته‌تر از سیل بیقرار
این راه دور را ز سر شوق طی کند
با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو
ای آستان کعبه امید روزگار

صدور اجازه مرخصی صائب مدتی به تعویق افتاد در سال ۱۰۴۲ هجری
قمری «۱۰۱۱» شمسی که حکومت کشمیر به نیابت پدر به ظفرخان واگذار شد
صائب نیز همراه او بود ظفرخان در عین حال که جدایی از صائب را بخود
مشکل می‌دانست به پاس احترام دوستی مبلغ خطیر با سواری پالکی و دیگر

امتنه و اقمشه همراه او کرد و مولانا صائب در اکراه ملازمت پدر را دریافتۀ بوطن مراجعت کردند. در این خصوص غزلی گفته که مطلعش این است :

خوش آن روزی که صائب من مکان در اصفهان سازم

ز آب زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم
غالب اشعار مولانا صائب بمقام ضرب المثل رسیده و در زبانها متمدن است. ولی اکثر مردم نمی‌دانند آن اشعار مربوط به صائب است غالباً به لادری منسوب می‌دارند و متوجه نیستند که اغلب آنها در دیوان صائب موجود است.

سرخوش در کلمات الشعرا می‌نویسد : «از زمانی که زبان به سخن آشنا شد چنین معنی یاب خوش خیال بلند فکر به عرصه نیامده در حین حیات دیوانش مشهور آفاق و اشعارش عالم گیر بود».

سلاطین هند در نامه‌های خود از شاه ایران درخواست دیوان اومی کردند و شاه ایران دیوان صائب را به رسم تحفه هدیه می‌فرستاده است.

خوشگو در سفینه خود می‌نویسد «ظفرخان احسن تصاویر صائب و بعضی دیگر از سخنوران معاصرین خود (قدسی ، کلیم ، دانش ، غنی ، میر شهیدی و غیر آنان را که با خود وی مربوط بوده‌اند نقاشی کرده و منتخباتی از اشعار آنان را نیز بر پشت صفحه نویسانده و تذکره و مرقع ترتیب داده است» خوشگو نسخه‌یی از آن را در نزد شاه عیان نام دیده است و روایت می‌کند که :

«میرزا بیدل می فرموده اند که (من در طفولیت صائب را دیده‌ام مرده‌ی لاغر و کشیده قد و سیاه فام بوده و از قول خان صاحب نقل می‌کند تصویر ایشان مرطوب و سفید فام و پیر بوده است»

صائب مردی حق شناس بود و از اساتید خود همیشه به ادب یاد می‌کرد و به فیض از آنها خیلی عقیده مند بود و احترام می‌کرد به خواجه حافظ علاقه و ایمانی عجیب داشت به اصرار دوستانش غزلی به اقتضای غزل حافظ ساخته در مقطع آن چنین عذر خواسته است .

صائب چه توان کرد به تکلیف عزیزان

ورنه طرف خواجه شدن بی‌بصری بود

و در غزلی دیگر می‌گوید :

رواست «صائب» اگر نیست از ره دعوی

تنبیع غزل خواجه گز چه بی ادبیست

مرحوم تربیت می‌نویسد : «ظاهر آ مولانا صائب در سال ۱۰۵۰ در تبریز تشریف داشتند و اولیا چلبی سیاح معروف عثمانی در سیاحت‌نامه‌ی خود نوشته است که ۷۸ تن از شعرا در تبریز وجود دارند که از جمله : یسوری ، صائبی ، ادهمی ، چاکری ، جانی و ... می‌باشند» .

مرحوم فیروز کوهی متعرض این قول هستند نوشته‌اند : معلوم نیست که صائبی همین صائب بوده باشد . تاریخ فوت او را تذکره نویسان باختلاف (از ۱۰۸۱ تا ۱۰۸۷) قمری «۱۰۳۹ تا ۱۰۵۵» شمسی نوشته‌اند . غلامعلی آزادماده تاریخ فوت او را «هبل گلزار جنت صائب عالی کلام» «۱۰۸۰» قمری «۱۰۳۸» شمسی

و محمدافضل سرخوش با ماده تاریخ «صائب» وفات یافت ۱۰۸۱ «
آورده است .

ولی محمدسعید متخلص به اشرف فرزند محمدصالح مازندرانی مصرع
«بود با هم مردن آقا رشید و صائبا» در تاریخ فوت صائب و عبدالرشید ساخته
و سال ۱۰۸۱ را تأکید کرده است . قسمتی از آن قطعه نقل می‌شود .

کرده بود ایزد عنایت خوشنویس و شاعری

کز وجود هر دو کردی افتخار ایام ما

بود اسم و رسم آن عبدالرشید دیلمی

بود نام این علی بیگ و تخلص صایبا

آن پسر همشیره‌ی سید عمادخوشنویس

این برادرزاده‌ی شمس‌الحق شیرین ادا

شهر قزوین است از اقبال آن دارالکمال

کشور تبریز بود از نسبت این عرش‌سا

هر دو بودندی به هم چون صورت و معنی قرین

هر دو بودندی به هم چون لفظ و مضمون آشنا

اتفاقاً هر دو در يك سال با هم متفق

رخت بر بستند از این جا جانب دارالبقا

روی بامن کرد و گفت اشرف بگو تاریخ آن

چون تو را بودند ایشان اوستاد و پیشوا

گفتم از ارشاد پیر عقل در تساریخ آن
« بود با هم مردن آقا رشید و صایبا »

۱۰۸۱

در روی سنگ قبر صائب تاریخ فوت او ۱۰۸۷ نوشته‌اند ممکن است این تاریخ سال نصب سنگ قبر او باشد. آقاممتازحسن در مقدمه دیوان صائب چاپ لاهور سال ۱۰۸۰ را مقرون به حقیقت می‌داند ولی به عقیده دانشمند عزیز آقای گلچین معانی سال ۱۰۸۶ قمری «۱۰۵۴» شمسی درست است و ممکن است از ماده تاریخ «صائب وفات یافت» و از مصراع «بود با هم مردن آقا رشید و صایبا» يك حرف «ه» در کتابت اسقاط شده است و صحیح آن چنین است «صائب وفات یافته» ۱۰۸۶. قبر مرحوم مولانا صائب در باغ تکیه اصفهان است و روی سنگ مزارش ابیانی منقور است که این سه بیت از آن جمله است :

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
عالم پر است از تو و خالی ست جای تو
در مِشت خاک من چه بود لایق نثار
هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
«صائب» چه ذره است و چه دارد فدا کند
ای صد هزار جان مقدس فدای تو

• • •

روز وصل است و دل غمدیده‌ی ما شاد نیست
 طفل ما در صبح نوروزی چنین آزاد نیست
 ای نسیم از زلف او بردار دست رعشه‌دار
 ناخن این کار در سر پنجه‌ی شمشاد نیست
 تیشه را بایست اول بر سر خسرو زدن
 جوهر مردانگی در تیشه‌ی فرهاد نیست
 داغ چندین لاله و گل دید و خاکستر نشد
 مرغ جان‌سختی چو من در بیضه‌ی فولاد نیست
 تا بگردن زیر بار منت نشو و نماست
 سرو از بار تعلق در چمن آزاد نیست
 در گرفتاریست «صائب» هست گر آزادیی
 مرغ زبرک در سراغ خانه‌ی صیاد نیست

• • •

در سینه‌های گرم بود آه بیشتر	یوسف کند طلوع ازین چاه بیشتر
چندانکه عشق راهزنی بیشتر کند	رو می‌نهند خلق درین راه بیشتر
از خود سبک بر آکه درین کهنه آسیا	سختی به دانه می‌رسد از کاه بیشتر
در مطلب بلند به سختی توان رسید	در کوه پیچ و تاب خورد راه بیشتر
شب زنده دار باش که آب حیات فیض	دل‌های شب بود ز سحرگاه بیشتر
دارد نظر به خانه خرابان همیشه عشق	ویرانه فیض می‌برد از ماه بیشتر
«صائب» ز آفتاب فزون فیض میبرد	هر چند می‌خورد دل خود ماه بیشتر

ای هر دل از خیال تو میخانه‌یی دگر هر گردشی ز چشم تو پیمانیه‌یی دگر
هر مرغ پر شکسته ز فکر خیال تو دارد به زیر بال پریخانه‌یی دگر
از چشم نیم مست تو هر گوشه گیر را از کنج فقر ، گوشه میخانه‌یی دگر
زلف نور است از دل صد چاک عاشقان در هر خم و شکنج ، نهان شانه‌یی دگر
هر دم ز سایه ، طره‌ی کافرنهاد تو در کعبه رنگ ریخته بتخانه‌یی دگر
از اشتیاق ذکر تو در دیده‌ها شده ست هر تار اشک سبوحی صد دانه‌یی دگر
از راه عقل برده برون سرو قامتت هر فرقه را به جلوئی مستانه‌یی دگر
هر رشته‌یی ز شمع جهان سوز عارضت دامی کشیده در ره پروانه‌یی دگر
بیدار هر که را که در این بزم یافته ست چشمت به خواب کرده زافسانه‌یی دگر
«صائب» مرا ز نشته‌ی سرشار عشق او هر داغ آتشین شده پیمانیه‌یی دگر

• • •

چشم مست یار شد معذور و مدهوشیم ما
باده از جوش نشاط افتاد و در جوشیم ما
فتنه‌ی صد انجمن آشوب صد هنگامه‌ایم
گر به ظاهر چون شراب کهنه خاموشیم ما
خرقه‌ی درویشی ما چون زره زیر قباست
پیش چشم خلق ظاهر بین قبا پوشیم ما
نامه‌ی پیچیده را چون آب خواندن حق ماست
کز سخن فهمان آن لبهای خاموشیم ما

از شراب مارگ خامی ست (صائب) موج زن
گرچه عمری شد در این میخانه در جوشیم ما

* * *

رنجی عشق و هوس پیش بتان هر دو یکیست
خار خشک و مزه‌ی اشک فشان هر دو یکیست

به نسیمی ز گلستان سفری می‌گردد
برگ عیش من و اوراق خزان هر دو یکیست

سخن ماست یکی گر چه دل ماست دو نیم
خامه‌ی یک دل ما را دوزبان هر دو یکیست

پیش سروی که به گل رفته مرا پا «صائب»
اشک خونین من و آب روان هر دو یکیست

* * *

دلربایانه دگر بر سر نماز آمده‌ای
از دل ما چه بجا مانده که باز آمده‌ای

می‌بده می‌بستان دست بزن پای بکوب
در خرابات نه از بهر نماز آمده‌ای

* * *

چون صبح فیض صحبت صاحب‌دلان دمیست
اما دمی که باعث احیای عالمیست

* * *

مرا به روز قیامت غمی که هست اینست

که روی مردم عالم دوباره بساید دید

به حوالی دو چشمش حشم بلانشته

چو قبیله گرد لیلی همه جابه‌جا نشسته

• • •

گرد خجالت از رخ سائل که می‌برد؟ شرم کرم اگر نگذارد کریسم را

• • •

دلم به پاکی دامان غنچه می‌لرزد که بلبان همه مستند و باغبان تنها

• • •

در فکر زن مپیچ که این رخنه فساد در خون گرم غوطه‌دهد جان مرد را

• • •

ایمنی جستم زویرانی ندانستم که چرخ گنج خواهد خواست جای باج از ملک خراب

• • •

که می‌آید بسروقت دل‌ما جز پریشانی که می‌پرسد بغیر از سیل راه‌خانه‌مارا

• • •

معیار دوستان دغل روز حاجت است قرضی برای تجربه از دوستان طلب

• • •

خموش هر که شد از قیل و قال وارسته‌ست

نمی‌زنند دری را که از برون بسته‌ست

• • •

بساشکست کز آن کارها درست شود

کلید رزق گدا پای لنگ و دست شل است

• • •

شب که صحبت به حدیث سر زلف تو گذشت

هر که برخاست ز جا سلسله بر پا برخاست

• • •

نقش پای رفتگان هموار سازد راه را

مرگ را داداغ عزیزان بر من آسان کرده است

• • •

در طلب ما بی زبانان امت پروانه ایم

سوختن از عرض مطلب پیش ما آسانتر است

• • •

پیش ازین برگرد سرگشتن چنین رسوانبود

این بنای خام را پروانه در محفل گذاشت

• • •

دامن کشیدن از کف عشاق سهل نیست

یوسف ازین گناه به زندان نشسته است

• • •

در مقام حرف بر لب مهر خاموشی زدن

تیغ را زیر سپر در جنگ پنهان کردنست

نکرد گریه مادر دل فلک تاثر

گناه تخم چه باشد زمین چو قابل نیست

... ..

مرا زیادتو برد و ترا ز دیده‌ی من

ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد ؟

... ..

جایی نمی‌روی که دل بدگمان من

تا باز گشتن توبه صد جا نمی‌رود

... ..

دزدی بوسه عجب دزدی پرمنفعتی ست

که اگر باز ستانند دو چندان گردد

... ..

دوردستان را به احسان یاد کردن همت است

ورنه هر نخلی بپای خود ثمر می‌افکند

... ..

از زاهد بی مغز مجو معرفت حق

کف از دل دریاچه خبر داشته باشد

... ..

می‌شود از لقمه اول ز جان خویش سیر

بر سر خوان لثیمان هر که مهمان می‌شود

ای بسا دست که بوسد بضرورت مردم
که اگر دست دهد قطع کند بسا شمشیر

....

خنده رسوا می نماید پسته بی مغز را
چون نداری مایه از لاف سخن خاموش باش

....

به پیری گرمی خواهی که محتاج عصا گردی
ز پا افتادگان را در جوانی دستگیری کن

....

درین دو هفته که مهمان این چمن شده ای
بخنده لب بگشا روزگار گلچین است

....

چون وا نمی کنی گرمی خود گره مباش
ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست

....

روشن دلان همیشه سفر در وطن کنند
استاده است شمع همان گرم رفتن است

مشو از زیر دست خویش ایمن از زیر دستی
که خون شیشه را نوشید جام آهسته آهسته

....

کعبه‌ی عشقم ، بلا ریگ بیابان من است
 زخم شمشیر زبان خار مغیلان من است
 کوهکن از دامن کهسار من سرگشته‌یی ست
 شور مجنون گردبادی از بیابان من است
 شور عشق من فلکها را به چرخ آورده است
 کشتی افلاك ، بی لنگر زنوفان من است
 نی کنار ابر می خواهم نه آغوش صدف
 چون گهر گرد یتیمی آب حیوان من است
 بر دل آئینه ام زنگ کدورت بار نیست
 گوشه‌ی ابرو صیقل طاق نسیان من است
 می فشانم نور خود بر تیره روزان بیدریغ
 خرمن ماهم ، پریشانی نگهبان من است
 یوسف گمنام من از مکر اخوان فارغ است
 سر به جیب خویش بردن چاه کنعان من است

• • •

هزاران همجو بلبل هر بهاری می شود پیدا
 نواسنجی چو من در روزگاری می شود پیدا
 گرفتم سهل سوز عشق را اول ، ندانستم
 که صد دریای آتش از شراری می شود پیدا

تو از سوز جگر پیمانه‌یی چون لاله پیدا کن
 که از هر باره سنگی چشمه‌ساری می‌شود پیدا
 ز فیض خاکساری دانه نخل پایداری شد
 تو گر از پا در آیی، شهسواری می‌شود پیدا
 من آن وحشی غزالم دامن صحرای امکان را
 که می‌لرزم ز هر جانب غباری می‌شود پیدا
 اگر خود را نبیند در میان مستغرق دریا
 به هر موجی که آویزد کناری می‌شود پیدا
 مجو حسن عمل از کاروان ما نهیدستان
 که پیش ما دل امیدواری می‌شود پیدا
 ز دست رشک، هر داغی که پنهان بر جگر دارم
 به صحرا گر بریزم لاله زاری می‌شود پیدا
 وفا خار رهم شد، ورنه بهر آشیان ما
 به هر گلشن که باشد مشت خاری می‌شود پیدا
 ز جوش لاله خاک کوه‌کن کوه بدخشان شد
 برای بی‌کسان شمع مزاری می‌شود پیدا
 سپکرو جای خود و امی کند در سنک اگر باشد
 چو آب افتاد در ره جویباری می‌شود پیدا
 اگر چه آتش نمرود دارد چشم در ساغر
 ولی از خوردنش درد دل بهاری می‌شود پیدا

اگر چه شیرم اما بی‌تامل می‌دهم میدان
 زهر جانب که طفل نی‌سواری می‌شود پیدا
 اگر آلوده‌ی درمان نسازی درد را (صائب)
 ز بیماری همان بیمار داری می‌شود پیدا

• • •

پسای گستاخ منه بر در کشتانه‌ی عشق
 سر منصور بود کنگره‌ی خانه‌ی عشق
 حیف فرهاد که با اینهمه شیرین کاری
 شد به خواب عدم از تلخی افسانه‌ی عشق
 گر در آتش روی از خامی‌ات آتش سوزد
 تا سرت گرم نگشته‌ست ز پیمانه‌ی عشق
 سندل از بهر سر مردم بیدرد بود
 چوب دار است علاج سر دیوانه‌ی عشق
 شیشه بندان ظرافت بهمش می‌شکنند
 محتسب گر گذرد بر در میخانه‌ی عشق
 با چه رو ، روی به طوف حرم کعبه کنیم
 نیست بر جبهه ما سندل به خانه‌ی عشق
 رفته‌ام در رگو در ریشه‌ی دیوار چو کاه
 نتوان کرد مرا دورز کاشانه‌ی عشق

چون سبّو شانه نندزیده‌ام از بلده‌کشی
 کرده‌ام از دل و جان خدمت میخانه‌ی عشق
 من به معموره‌ی عَلم به پیشیزی محتاج
 گنج بر روی هم افتاده به ویرانه‌ی عشق
 قطره‌یی نیست هوایی نبود در سر او
 می‌برد چشم حباب از پی پیمانه‌ی عشق
 شعله را با خس و خاشاک به هم درپیچد
 چون شود برق عنان گریه‌ی مستانه‌ی عشق
 چشم زخمی به سبکدستی آنکس مرساد
 که ز خاکستر دل ریخت پی خانه‌ی عشق
 خون دل نیز شریک است درین آمیزش
 نه همین اشک بود گوهر یکدانه‌ی عشق
 سرپیچیدن دستار ندارم « صائب »
 میروم گرد سر وضع غریبانه‌ی عشق

• • •

اشک پیش مردم فرزانه می‌ریزم ما
 در زمین شور دایم دانه می‌ریزم ما
 از کمین گریه‌ی ما ای فلک غافل مشو
 بی خبر چون سیل در ویرانه می‌ریزم ما

قطره گوهر می شود چون واصل دریا شود
 آبروی خویش در میخانه می ریزیم ما
 نیست در طینت جدایی عاشق و معشوق را
 شمع از خاکستر پروانه می ریزیم ما
 مرد سیلاب گران سنگ حوادث نیستم
 رخت هستی را برون زین خانه می ریزیم ما
 خاطری معمور کردن از دو عالم خوشتر است
 گنج را در دامن ویرانه می ریزیم ما
 تا مگر مرغ همایونی شکار ما شود
 پیش هر مرغی که باشد ، دانه می ریزیم ما
 پیش از آن دم کز نصیحت عیش ما سازند تلخ
 زهر خود بر مردم فرزانه می ریزیم ما
 دیگران را افسانه می ریزند «صائب» رنگ خواب

سرمه‌ی بیداری از افسانه می ریزیم ما

در بعضی از تذکرها تعداد اشعار صائب را تا سیصد هزار بیت نوشته اند
 بعقیده نگارنده اشتباه محض است زیرا تا حال کسی نتوانسته است نشان بدهد
 که این سیصد هزار بیت در کجا است و با چه مدرکی این ادعا را قبول کرده
 است. شادروان امیری فیروز کوهی می نویسد «عارف تبریزی به تصریح نصرآبادی
 در خانه‌ی «صائب» اقامت و به امور کتابت و کتابخانه او اشتغال داشته است
 و غالب دواوین (صائب) خصوصاً منتخباتش به خط اوست . عارف آن قدر

از رسم الخط صائب تقلید می‌کرد و شبیه به او می‌نوشته است که اغلب خط او را با خط صائب اشتباه می‌کنند صائب بارها به تبریزی بودن خود چنین اشاره می‌کند.

«صائب» از خاك پاك تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز

• • •

ز حسن طبع تو «صائب» که در ترقی باد

بلند نام شد از جمله شهرها تبریز

• • •

در بهار سرخ رویی همچو جنت غوطه داد

فکر رنگین تو (صائب) خطه‌ی تبریز را

• • •

ز خاك پاك تبریز است (صائب) مولد پاکم

از آن با عشقبازی شمس تبریزی سخن دارم

نسخه‌های خطی دیوان صائب بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است.

کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - کتابخانه‌های دانشگاه تهران

کتابخانه‌ی سلطنتی - کتابخانه‌ی ملی تهران - کتابخانه‌ی سپهسالار و

کتابخانه‌ی تبریز - کتابخانه‌ی مجلس اسلامی و کتابخانه‌ی ملك .

در خارج از کشور :

کتابخانه‌ی استانبول - بنگال - موصل - موزه‌ی بریتانیا - قاهره - کمبریج

نجف - هاروارد - آصفیه‌ی دکن - موزه‌ی ملی پاکستان .

مرحوم امیری فیروز کوهی در مقدمه‌یی که بر دیوان صائب نوشته است مشروحاً در باره‌ی شخصیت و سبک اشعار و معاصران و استادان و شاگردان وی بحث کرده و عقیده دارد که صائب فرزندی داشت بنام میرزا رحیم و از احفاد او نیز نام برده‌اند .

حکیم شفایی و حکیم رکنای کاشی از اساتید صائب می‌باشند از مشاهیر شاگردان او میر عبدالعالی متخلص به (نجات) ملا محمد سعید اشرف‌مازندرانی سعدالدین محمد راقم‌مشهدی ، داراب بیگ جویا ، میرزا محسن تاثیر - محمد - افضل سرخوش هستند .

از اوست :

دل دیوانه‌ی من قابل زنجیر نبود
ورنه کوتاهی از آن زلف گره گیر نبود
عمر مردم همه در پرده حیرانی رفت
عالم خاک کم از عالم تصویر نبود
بی تو گر روی به معراب نماز آوردم
چون کمانخانه‌ی ابروی تویی تیر نبود
عشق بر داشت ز کوچک دلی از خاک مرا
ورنه ویرانه‌ی دل قابل تعمیر نبود
خشکی طالع ماسد سکندر گردید
ورنه پستان نصیب اینهمه بی شیر نبود

ناله اهل جنون بود برون از پرگار
 (صائب) امروز که در حلقه‌ی زنجیر نبود
 صائب علاوه بر اشعار پارسی غزلیاتی نیز بزبان ترکی آذری دارد که
 اخیراً يك نسخه دیوان دستنویس آن بوسیله پرفسور حمیدآراسلی دردانشکده
 لنینگراد پیدا و باکوشش پرفسور مزبور چاپ شده است .
 آقای حمیدسیدنقوی (حامد) که یکی از شعرای بلندپایه و فاضل معاصر هستند
 مجموعه‌یی از بهترین غزلهای صائب را (از ۸۴۰۰۰ بیت) بنام گزیده آثار
 صائب تبریزی به چاپ رسانده‌اند که مورد استقبال شدید واقع گردیده و بدینوسیله
 خدمت بزرگی به ادب و شعر پارسی کرده‌اند .
 ایشان در این کتاب پنج غزل بزبان ترکی آذری صائب را نیز که شخصاً
 بزبان فارسی ترجمه کرده‌اند آورده‌اند .
 اینك دو غزل از غزلهای ترکی آذری صائب را با ترجمه آنها در زیر
 از کتاب مزبور می‌آوریم :

توتولموش کونلومو جامیله شادان ائيله مك اولماز
 ال ایلان پسته نین آغزینی خندان ائيله مك اولماز
 نه سوز دوربوکی اولسون دهرده صاحب نظر زاهد
 قارا توپراقی هرگز آب حیوان ائيله مك اولماز
 بولود قیلان کیمی جولان ووراردا ایلدیریم بیغی
 کونول پرده لرینده عشقی پنهان ائيله مك اولماز

قلیچ گر ایچسه عالم قانینی سیر اہلیق بیلمز
 سنی عشاق قتل‌بندن پشیمان ائیلہ مک اولماز
 منیم گوز یا شمی چیق گل فلک لردن تماشا قیل
 حبابی قصر ایچینده شیر توفان ائیلہ مک اولماز
 من مجنوننی عاقل ائیلہ مک ممکن د گول ناصح
 سؤز ابلہ مشکنایی بیل کی بیر قان ائیلہ مک اولماز
 خندان گئچدی جیران قانینی مشک ائیلہ دی (صائب)
 دئمه عصیانی طاعت ، کفری ایمان ائیلہ مک اولماز

ترجمه

دل افسرده‌ام باهاده شادان چون توان کردن
 دھان پسته را با دست خندان چون توان کردن
 محال است اینکه زاهد در جهان صاحب نظر گردد
 که خاک تیره دل را آب حیوان چون توان کردن
 چو ابر آید به جولان، لاجرم برقی شود ظاهر
 بدل ای دوست راز عشق پنهان چون توان کردن
 اگر شمشیر خون عالمی نوشد نگردد سیر
 تورا از کشتن عاشق پشیمان چون توان کردن
 ز بام آسمانها سیل اشکم را تماشا کن
 که در قصر حبابی سیر توفان چون توان کردن

به پند ناصحان عاقل نمی‌گردم من مجنون
 به حرفی، مشک از خون غزالان چون توان کردن
 گذشتی از ختاو خون آهو مشک شد (صائب)
 مگو عصیان عبادت، کفرایمان چون توان کردن

...

خط غباری عارضین آیات قرآن ائبله‌میش
 حسن صاحب شوکتین موری سلیمان ائبله‌میش
 نقطه‌ سهو ائیلیوبدور گوزلرین جیران گوزون
 قاشلارون بایرام هلالین طاق نیسان ائبله‌میش
 آزدیروبدور گل اوزون بولبوللری گولزاردن
 سنبلری ریحان خطین توپراقلا یکسان ائبله‌میش
 کعبه‌نی بیتخانه ائیلوبدور فرنگی گوزلرون
 یثر اوزون زنار زولفون کافر ستان ائبله‌میش
 باشینی خط شعاع ایلن دوتوبدور آفتاب
 تا منیم چابک سواریم عزم میدان ائبله‌میش
 لعل میگونون کی ایچیدیر بدخشان قسانینی
 غنچه‌نی بولبول گوزینه قانلو پیکان ائبله‌میش
 التفات لعل جان بخشون قارا گونلولری
 خلق ایچینده پرده دار آب حیوان ائبله‌میش

درد عشقین چهره زرین ایله یثریوزینی
صفحه‌ی خورشیدتابانک زرافشان ائيله‌میش
موجه‌ی دریای احسانین دوتوبدور یثر اوزون
شوق رویون بو جهانی شهر یونان ائيله‌میش
نه عجب‌گر (صائب) ایلن خطینی قیلدیم رقم
خط خالین بئيله چوق کافر مسلمان ائيله‌میش

توجه

جلوه‌ی خط عارضت آیات قرآن کرده‌است
مور را حسن جهانگیرت سلیمان کرده‌است
چشم آهو نقطه‌ی سهویست از چشمان تو
ابروانت ماه‌نورا طاق نیسان کرده‌است
راه گلشن بلبل از شوق رخت بنموده‌گم
سنبلان را نوخط با خاک یکسان کرده‌است
کعبه را بتخانه کرد آن زلف کافر کیش تو
شهر را زنار زلفت کافرستان کرده‌است
آفتاب از شرم رویش سر بزبانوی غم است
تابت چابک سوارم عزم میدان کرده‌است
لعل می‌گونت زبس خون بدخشان می‌خورد
غنچه را در چشم بلبل تیر و پیکان کرده‌است

لعل جان‌بخشت سیه روزان وارون بخت را
 پیش مردم پرده‌دار آب حیوان کرده است
 درد عشقت ، با رخ زرین بساط خـساک را
 چون رخ خورشید نورافشان زرافشان کرده است
 موجهی دریای احسانت زمین بگرفته است
 جلوه‌ی رویت جهان را شهر یونان کرده است
 نی عجب گر خط (صائب) را رقم زد حسن تو
 خط و خالت ای پسا کافر مسلمان کرده است

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۷۸۵ - تذکره
 نصرآبادی ص ۲۱۷ - مقدمه دیوان
 صائب نوشته ممتاز سخنوران آذربایجان
 ص ۴۶۲ - فرهنگ سخنوران ص ۳۲۸
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۷ - شعر -
 العجم ج ۲ ص ۱۵۸ - فهرست نسخه‌ها
 ج ۳ ص ۲۳۹۱ - فهرست کتابهای چاپی
 ص ۱۵۴۲ - رباعیات الادب ج ۳ ص
 ۳۴۰ - مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۴۴
 فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۲۶
 گزیده آثار صائب ص ۲۱۳

صاین‌الدین تبریزی

نامش یحیی فرزند خواجه‌عبدالعزیز تبریزی و از معاصرین خواجه‌محمد کججانی و باباحسن سرخابی می‌باشد. خواجه صاین‌الدین یکی از عرفا و فضیلائی تبریز بوده است از پدر خود خواجه‌عبدالعزیز و پدرش هم از خواجه فقیه زاهد تبریزی خرقه گرفته‌اند و سلسله ایشان به جنید بغدادی متصل است خواجه صاین‌الدین پس از شش سال از فوت خواجه‌محمد کججانی در دهم ماه رجب سال ۶۸۳ هجری قمری وفات کرده و در مقبره چرنداب تبریز دفن شده است. او از شعرای قرن هفتم هجری قمری است. روضات الجنان شمه‌یی از کرامات او را نقل کرده است. مولانا شیخ صاین بنام خود زاویه‌یی داشت که مجمع اکابر و اولیا بود و گاهی شعر هم می‌گفت.

از اوست :

دوش این دلم از درد جدایی می‌سوخت
 ز اندیشه‌ی آن تا تو کجایی می‌سوخت
 تا از شب تیره روز روشن بدمید
 بیچاره دلم چو روشنایی می‌سوخت

...

چشم ار نبود در تو نظر داشتش
 شد عین خطا بر سر سر داشتش
 هر سر که ز سودای تو سودایی نیست
 باری ست گران به دوش برداشتش
 شیخ محمود شبستری در سعادت نامه راجع به شیخ صاین‌الدین چنین یاد کرده است :

آن شنیدی که خواجه صابن دین گفت رهبر کسی بود در دین
 کاو به خود راه امر را سپرد وز ارادت به خلق می‌نگرد
 سخنی گفت خوب و پس ظاهر قدس الله سره الطاهر
 حق تعالی ازین دو بهره دهد مرتورا و مرا به دانش و داد
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۶
 سخنوران آذربایجان ص ۴۷۴
 روضات الجنان ج ۱ ص ۲۹۶ - تاریخ
 تبریز دکتر مشکور ص ۸۱۳

صبور تبریزی

نامش میرزا علی اکبر و از سادات عالیمقام موسوی تبریز است. آهاو
 اجدادش در مسجد صاحب الامر تبریز متولی بودند. صبور خط شکسته را
 خیلی خوب می‌نوشت او ادیب و اریب و در شاعری هم طبع موزونی داشت
 دیوانش به شش هزار بیت بالغ است.

مرحوم تربیت هم می‌نویسد: «از او دیوانی دیدم قریب به شش هزار
 که مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است قصابش منحصر
 به مدایح فتح‌علی شاه و عباس میرزا است و قطعانش هم بیشتر تاریخی‌هایی است
 که در باره‌ی فضلا و مشاهیر عصر خود ساخته است.»

از اوست:

ای آن که «صبور» از دل و جان زنده‌ی نوست

از جرم و گنه مدام شرمنده‌ی نوست

گر بد کند او تو با وی از لطف مکن

با بنده‌ی خود آنچه نه زبنده‌ی نوست

بنام میرزا علی اکبر صبور دو نفر شاعر است یکی همین صبور است که

از او شرح مختصری نوشته شد و دیگری معاصر حاجی ابوالحسن راجی

(متوفی ۱۲۹۳ هجری قمری «۱۲۵۵» شمسی است که در مرثیه‌ی او قطعه

مفصلی گفته است .

از اوست :

جز هجر من نمی طلبد از خدا دلت

جز وصل تو نمی طلبد از خدا لبم

...

زنده گرداند دگر بارم کشد

آرزو دارم که او زارم کشد

حسرت میرغ گرفتارم کشد

در چمن ز آزادیم باشد ملال

...

رفتم از خویش ندانم به چه آیین آمد

خبر آمدنش از دگری پرس که من

دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۶

نگارستان دارا ص ۲۱۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۴۷۶ - گلزار جاویدان

ج ۲ ص ۷۹۲

صبوری تبریزی

نامش محمدحسین صبوری فرزند قرابیک زرگر و اصلش از دارالسلطنه تبریز است. او شعر خیلی خوب می‌گفت و سرآمد شعرای عصر خود بود و در شیوه‌ی نقاشی هم جزو هنرمندان معروف و درغزل هم الحق از سایر شعرای مشهور امتیاز بیشتری داشت در کتاب مکتب و قوع بقول صاحب خلاصه‌الاشعار چنین نقل شده است :

« در این ایام که سنه‌ی هجریه به نهصد و هشتاد و هشت رسیده و این کمیته به جمع این خلاصه مشغول است. شعری بهتر از اشعار وی به این جانب نرسیده و همچو ادبیات وی در میان اشعار شعرای آن طرف ده بیت دیگر ندیده، اییات خوب خصوصاً در طرز غزل و خیالات ناز و افکار بکر بی‌اندازه سیمای بیان حالات عشق بسیار دارد میان او و مولانا طوفی مواخاة تمام است ».

در تذکره لطایف الخیال مسطور است که « صبوری زرگر معیر نقد سخن و صیرفی جوهر ادراک و فطن بوده والدش قرابیک زرگر تبریزی است. او در عهد شاه طهماسب صاحب جمعیت و معتبر بوده با کمال معنوی و صبوری میل به صحبت فضلا و شعرا داشته به کثرت اختلاط ایشان کمال قابلیت یافته است ».

پنهان‌نوشته آقای منزوی در فهرست نسخه‌های خطی « صبوری مولف رساله‌یی در تقویم نیز می‌باشد. » این رساله برای پیربداق خان پرنک و به نام شاه عباس صفوی در چهار فصل نوشته شده است :

- ۱- در آنچه پیش از شروع تقویم دانستن آن لازم است .
- ۲- معرفت خصوصیات صفحه دست راست .
- ۳- احوالاتی که قمر یا کواکب سته را عارض می‌شود .
- ۴- اختیارات که چنین شروع می‌شود : (حمد و ثنا معبودی راسزاست که این جمله‌ی مخلوقات را از برای انسان ... اما بعد ، بر کافه‌ی انام و جمهور خواص ...) .

نسخه‌یی از این رساله که بخط نستعلیق قرن ۱۱-۱۲ نوشته شده در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است .

امین احمد رازی می‌نویسد : «خانه‌اش از در و جواهر مانند دریای عمان و کوه بدخشان بوده و صبوری در ثروت سخن از نظم و نثر خواجه‌ناش زمان خود بود سواد ساعد نظم‌ش به جواهر جزالت ترصیع داشته و خاتم نثرش به فص استعارات زینت می‌پذیرفت این ابیات که طوق گردن بلاغت و خلخال فصاحت را در خور است اثر دستریج خیال اوست » .

در تعریف اسب گوید :

نیزرو چون آرزو ، رهوار چون طبع سلیم
 نیک پی چون بخت مقبل چون سعادت خوش عنان
 جنبش او بر قوایم چون فلک بر چار طبع
 گردش او را لوازم سبق سرعت بر زمان
 بر قضا افشوده پی همچون دعای مستجاب
 بر قدر آورده ره همچون قضای نساگهان

چون طمع خارا شکاف و چون هنر بر چیده ناف
 چون امل فربه سرین و چون هوس لاغرمیان
 بس که می‌خیزد سبک در پویه چون شخص خیال
 نه رکاب از پای راکب رنجه نه دست از عنان

• • •

صبوری از ادب آخر نومی رسی جایی
 که جمله نام تو گویند در عراق غرب

• • •

روم به هند که دلگیرم از ولایت خویش
 اگر چه در همه کشور سپهر یک رنگ است

• • •

دگر عتاب مکن ، کآخرین وفای من است
 بهانه جویم و خشم تو مدعای من است
 وفا شمرده‌ام از سادگی جفای تو را
 بکن که هر چه به من می‌کنی سزای من است

• • •

نالاه دزدیدن «صبوری نابه کی ، فریاد کن
 عشق رسوا گشت و کار از ناله‌ی پنهان گذشت
 خضر اگر بیند جمالی را که در چشم من است
 با حیات جاودان می‌بایدش از جان گذشت

* * *

نیست مگر روز حشر، جور تورا پرسشی
 ای ز خدا بی خبر، این همه آزار چیست
 چون اثر قرب و بعد، خون جگر خوردن است
 فایده‌ی عاشقی وصل طلبکار چیست

...

از رباعیات اوست :
 وقت است که پایم از جنون بسته شود
 در دیده‌ام اشک لاله‌گون بسته شود
 خون در جگرم نمانده، مشکین مژه را
 نشتر چو شکست راه خون بسته شود

...

دشمن که گذر بر سر آن کومی کرد
 اندیشه ز بیداد تو بد خو می کرد
 دی شد ز فریبی ز تو چندان مغرور
 کامروز به جای توستم او می کرد

...

ای صبر، عنان دل ناشاد بگیر
 وی گریه گره شو، ره فریاد بگیر
 محروم من و رقیب محرم تساکی
 ای عشق سرایت ز هوس یاد بگیر

او بی خبر و ز ساده لوحی من زار
سویش نروم ، به خود دهم صبر و قرار
محروم ز وصل گشتم بس نبود
این طرفه که فارغ از خودم داند یار

...

بزم عجیبی است باز و خوش جلوه گهی
هر کس به فنی در دل او کرده رهی
بیچاره «صبوری» کند از دور همان
آلوده‌ی صد هزار حسرت نگهی

...

از رشك که سوزم ز که پنهان کنمت وای
در هیچ دلی نیست که جای تو نباشد
رحم است بنومیدی آنکس که به محشر
در نامه‌ی او حرف وفای تو نباشد

...

شدم شکار تو در گشتم شتاب مکن
نمی‌کند دگری صیدم اضطراب مکن
من و فراق تو و تاب چون منی هیبات
تنك دلی چو مرامست این شراب مکن

بسرزنش نشود عشق بر طرف ناصح

برو (صبوری) بیچاره را عذاب مکن
 سخنوران آذربایجان ص ۴۷۷ - هفت
 اقلیم ج ۳ - ص ۲۴۶ - لطایف الخیال
 نسخه عکسی ، فرهنگ سخنوران ص
 ۲۳۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۷
 مکتب وقوع ص ۲۶۹ - فهرست دانشگاه
 تهران ج ۱۴ ش ۳۶۱۵ - فهرست نسخه هاج
 ۱ ص ۳۶۷

صبوری تبریزی

نامش حسین فرزند علی و صبوری تخلص می کرد و خط خیلی خوب
 می نوشت و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری می باشد . دیوانش مشتمل
 بر اشعار ترکی و فارسی است .
 صبوری برای استنساخ دواوین شعرا به استانبول رفت و بسال ۱۲۶۹
 هجری قمری «۱۲۳۱» شمسی هم در آنجا وفات کرد . از اشعار صبوری در
 دسترس نگارنده نمی باشد .

سخنوران آذربایجان ص ۴۸۲ - هدیه
 العارفین ج ۱ ص ۳۲۹ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۲۲۷

صبوری

نامش آقا میرعباس معلم و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد
و شعر بزبان ترکی آذربایجانی می‌گفت .

حدیقه الشعرا - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۲۸

صدر اسکویی تبریزی

نامش امیرصدرالدین اسکویی طبع موزونی داشت از تاریخ تولد و
تاریخ فوت او مطلبی در تذکره‌ها بدست نیامد ولی هنگام تالیف تحفه سامی
که بسال (۹۵۷ - ۹۶۸ هجری قمری) «۹۲۹ - ۹۳۹» شمسی بوده حیات داشته
است . صدراسکویی سه برادر داشت ، امیرقمرالدین محمود و امیرنظام‌الدین
احمد و ابوالمحارم که از محترمین و بزرگان دربار شاه طهماسب صفوی بودند.
از اوست :

تا چو گل خندان تو را در روی هرخس دیده‌ام

غنچه‌وار از رشك آن بر خود بسی پیچیده‌ام

سخنوران آذربایجان ص ۴۸۳ - تحفه

سامی ص ۵۷ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۰۳ - روز روشن ص ۷۳ -

احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ و ۲

ص ۳۴۵

صدر خیابانی

اصلش از محله خیابان تبریز بوده گویند حافظ قرآن و در علم موسیقی دست داشته است . این يك بيت شعر از اوست :

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشید
موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشید

گازار جاویدان ج ۲ ص ۸۰۰

صدرالدین تبریزی

نامش محمد فرزند ملا رضا که در شعر «شفا» تخلص میکرد یکی از فضلا بوده و در علوم شرعی و فنون ادبی متبحر و استاد بوده صدر يك قسمت از تحصیلات خود را در محضر والد ماجد خود فرا گرفته و بعداً به نجف رفته از آقا مهدی بروجردی و آقا سید علی مجتهد و عده دیگر از علمای بزرگ کسب فیض کرده است .

او طبع موزون و در نظم و نثر مهارت کافی داشت . صاحب نگارستان دارا می نویسد : مولف فقیر را از ایام قدیم باوالد لازم التعظیم ایشان دوستی و يك دلی و محبت و وداد بر سر حد کمال بود و با ایشان نیز آشنایی و مودت و یگانگی دور از ملال و خارج از افسردگی و کلال داریم .

از اوست :

انيس الصب فی الحب الغناء فليس عن الغناء له الغناء

فان شئت احینی او شئت فاقتل فعیش الصب والموت سواء
ایا مرضی الهوی موتوا بغم فداء الحب لیس له دواء
فرهنگ عباسی ابن یوسف در فهرست کتابخانه سپهسالار ضمن معرفی
این کتاب می نویسد :

ولی در تذکره نگارستان از این کتاب اسمی نبرده است از دیباچه معلوم
می شود در تاریخ ۱۲۲۵ هجری قمری این کتاب به امر نایب السلطنه عباس میرزا
تألیف یافته است و مشتمل بر لغات فارسی و موافق حروف آخر کلمات
مرتب شده و لغات مترادف را در ذیل اسم یکی از مشاهیر آنها ذکر نموده
است و در ترتیب کتاب گوید :

ترتیب کتاب من چنین است

ای عدل تو در زمانه ظاهر

از فصل بگیر حرف اول

وز باب بگیر حرف آخر

دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۸ - فهرست

کتابخانه سپهسالار جلد ۲ ص ۲۲۴

نگارستان دارا

صفای تبریزی

شغلش کاغذفروشی بوده و به اقتضای طبع موزون شعر می سروده

مطلب دیگر از این شاعر بدست نیامد . اطلاعات شخصی

صفایی تبریزی

از شعرای اوایل قرن یازدهم هجری قمری و شغلش دلاکی بود و قتیکه روسها ناروا آذربایجان را اشغال کردند او ناراحت شد و به قزوین رفت و در آنجا مقیم شد. صفایی در علم فقه استاد و در قرائت قرآن تبحر داشت. خط خوب می نوشت و از راه دلاکی امرار معاش می کرد اغلب شعرا و فضلا به محل کار او می رفتند و بی طمع به آنها خدمت می کرد. شبها قرآن می خواند و کتب را مطالعه می کرد و قتیکه قرآن مجید را به مرور خانمه می داد آنرا یکی از قاریان اهدا می کرد در سال ۱۰۱۶ هجری قمری «۹۸۶» شمسی در قزوین وفات کرده و دیوانش ترتیب نیافته است.

از اوست :

باده وحدت «صفائی» درخور هر کام نیست

وحشی باید که بر لب گیرد این پیمانه را

....

تب در تن من دوش ز حرمان می سوخت

چون شمع مرا ز سوزدل جان می سوخت

من بی خبر و محبت دوست بجان

آتش زده آشکار و پنهان می سوخت

....

مرا در دیده خون چندان از آن لبهای میگون است

که هر چشمی مرا بر سر مثال رود جی خون است

تا چند دلا به نفس مزدور شوی خواهم ز لباس عاریت عورشوی
 خود را به شرار آتش عشق بسوز تا شعله مثال سر به سر نور شوی
 سخنوران آذربایجان ص ۴۹۰ - گلزار
 جاویدان ج ۲ ص ۸۰۷ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۲۳۰ - تحفه سامی ص
 ۳۱۷ - تذکره میخانه ص ۹۰۰

صوفی تبریزی

نامش میر محمد علی از شعرای بذله‌گوی تبریز است . در تذکره‌هایی که
 در اختیار نگارنده بود راجع به او مطلبی بدست نیامد .
 از اوست :

بس که از پیکان نسا ز او مشبک شد تنم

سایه‌ام از رهگذارش همچو دام افتده خاک

سخنوران آذربایجان ص ۴۹۲ - روز

روشن ص ۳۹۸ - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۳۷

صوفی تبریزی

نامش محمد صالح از شعرای زمان شاه عباس دوم است . محمد عارف
 شیرازی مولف تذکره‌ی لطایف الخیال بیت ذیل را بنام او ثبت کرده است .

ای عزیزان گر صدای بال مرغی بشنوید
 مرغ روح ماست در پرواز برگردد شما
 سخنوران آذربایجان ص ۴۹۲ - لطایف
 الخیال و نسخه عکسی - دانشمندان آذر -
 بایجان ص ۲۱۷

صهای تبریزی

نامش میرزا عبدالغفار از سخنوران نیمه‌ی اول سده‌ی دوازدهم هجری
 قمری است . قانع‌تنوی او را از نجبای تبریز معرفی کرده و نوشته است که
 همراه نواب‌رضی محمدخان در بلده آمده به تمام حرمت بسر می‌برد . به
 مناصب و خدمات عمده و فوجداریهای پرگنات معیشت می‌کرد نسبت دامادی
 با دیوان فضایل علی‌خان درست کرد .
 از اوست :

خدا به هر که نداده‌ست ، خلق هم ندهد
 کشد همیشه مصور برهنه عریان را

...

در واقعه‌ی کربلا گفته است :

هلال نیست ز بس دست زد به سر عیسی
 شکست ناخن نورانی از ید بیضا

...

ز کربلا سخن هیچ کس شنیده نشد

که همچو ابر سراپاز گریه دیده نشد

در اواخر عهد نواب سیف‌الخان (۱۱۳۷-۱۱۴۲ هجری قمری وفات کرده است .

سخنوران آذربایجان ص ۴۹۲-مقالات

الشعرا ص ۳۶۶

صیرفی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری است « نزدیک میدان کشتی گاه مغازه صراف‌ی داشته و یک چشمش هم کور بود .

مؤلف خلاصه‌الاشعار در حق وی نوشته است «صیرفی از اصیل زادگان آذربایجان و از شعرای سابق آنجا است با مولانا فانی و مولانا معروف تبریزی مصاحبت داشت و در وادی سخنوری تتبع خواجه آصفی می نموده گویند مردی پاکیزه روزگار ، پسندیده اطوار بود و مانند اعظام زاده ها علی الدوام بر ریاضات و عبادات اوقات صرف می نمود گاهی اشعار دلپذیر و سخنان عالمگیر بر صفحه خاطر می نگاشت ابیات هموار و غزلیات آبدار بسیار دارد لیکن اکثر اشعارش بیک اسلوب است و انتخاب ندارد .

از آن جمله این غزل است :

دمی که از تو به دل نساوک ستم دیدم

هزار مرتبه پیکان به روی هم دیدم

سواد عمر مرا خط کشیده است اجل
 چو بر صحیفه‌ی روبش خط رقم دیدم
 به کوه و دشت چو مجنون و کوهکن گشتم
 نه در عرب چو نو شوخی، نه در عجم دیدم
 چو غنچه سر به گریبان کشیده جمعی را
 ز تنگی دهندش روی در عذم دیدم
 اگر چه در سرکوبش فتاده بسیارند

چو (صیرفی) به رهش اوفتاده کم دیدم
 سام میرزا می‌نویسد: «صیرفی کور که در شعر و شاعری امیر خسرو و
 سعدی و حافظ را از غایت خودبینی به خاطر نمی‌آورد. شعرا همیشه درد کان
 او گرد آمده مجلس شعر تشکیل می‌دادند و از این جهت ایشان صورت ملک-
 الشعرا بی به خود می‌گرفت و اگر از اطراف شاعری غریب به تبریز وارد می‌شد
 ره‌آورد خود را در آن انجمن به یاران تقدیم می‌کرد. می‌گویند روزی
 (میرصنعی نیشابوری) برای امثال و اقران خود شعر می‌خواند مولانا صیرفی
 اعتراض ناموجهی باو می‌کند و هر چند میرصنعی جوابهای موجهی باو می‌داد
 موثر نمی‌شد لذا این بیت را از لسانی می‌خواند:

من می بیغش و ارباب مروت بی ذوق

زر من خالص و صراف سخن نایبنا

(مولانا صیرفی) مردی متدین بود و شعر خیلی خوب می‌گفت. او باین

مطلع خواجه آصفی:

دردی که دل ز دست تو می‌کرد می‌کند
 بر دل چگونگی دست نهم درد می‌کند
 چنین جواب داده است :
 نامرد پیش تیغ تو روزرد می‌کند
 تیغ تو فرق مرد ز نامرد می‌کند
 از اوست !

به باد نیستی در داد عشقت خاکساران را
 به رقص آورد مهرت همچو ذره شهریاران را
 سخنوران آذربایجان ص ۴۹۳ - تحفه
 سامی ص ۲۶۱ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۲۴۰ - مجمع‌الخواص ص ۲۶۹

ضیاءالدین تبریزی

از شعرای قرن هفتم هجری قمری است . مولف هفت اقلیم می‌نویسد :
 ضیاءالدین تبریزی مستجاب‌الدعوه بود و با وفور زهد و تقوی گاهی هم شعر
 می‌گفت و بسال ۷۱۳ هجری قمری «۶۹۲» شمسی در گذشته و در گورستان
 چرنداب تبریز مدفون است .

نمونه‌یی از اشعار او ،

دوش این دلم از درد جدایی می‌سوخت

ز اندیشه او تا نو کجایی می‌سوخت

تا از شب تیره روز روشن بدمید

بیچاره دلم چو روشنایی می سوخت

سخنوران آذربایجان ص ۴۹۵ - هفت

اقلیم ج ۳ ص ۲۱۵ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۲۴۱ - تاریخ نظم و نثر ج ۲

ص ۷۶۹

طالب تبریزی

مردی حکیم و دانشمندی بزرگ بود و در خدمت شاه عباس ماضی زندگی می کرد . وقتی که شاه طالب را به سفارت روم فرستاد او با والی محل ساخته از خدمت مخدوم خود سرباز زد و به تبریز رفت و مقرب درگاه جعفرپاشا شد همینکه تبریز بدست شاه عباس افتاد او را گرفته نزد شاه آوردند و تنبیه کردند .

از اوست :

در فرقت تو زنده نه از سخت جانانیم

جان از کمال ضعف نیاید به لب مرا

• • •

یار باغیر و غم عشق در آغوشم بود

مرگ صد بار به از زندگی دوشم بود

• • •

(طالب) نداشت تاب نگاه تو روز مرك

پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۸۳۷

طالب تبریزی

فرزند حاج میرزاخان بیگ ساکن عباس‌آباد اصفهان و معاصر صفویه بود پدرش متمول و به تجارت مشغول بود پس از فوت پدرش بواسطه گرفتاری نتوانست تحصیلات را ادامه بدهد چون تجربه و عقل معاش در تجارت نداشت اندوخته‌های پدرش را به کلی از دست داد و به فقر و پریشانی دچار شد با این حال در کمال رضامندی زندگی می‌کرد. او گاهی هم شعر می‌گفت. از اوست :

در جواب تحفة العراقین گوید :

مائبم مقام ایران افلاك	محبوس قمارخانه‌ی خاك
سر در سر كار دل نهاده	كونين بداد عشق داده
در ششدر شش جهت نشسته	از بست و گشاد دهر رسته
مغلوب مثلث مـواليد	از هر دو جهان گزیده تجريد
از كثر ت خلاق گشته منفك	از نقش جهان ندیده جز يك
زين تخته و مهره‌ی خيالی	داريم كمال بی كمالی

مناجات :

یار ببدلی که نور معنی است	آئینه طلعت تجلی است
کز نور حقیقیم خبرده	بینائیم از ره نظر ده
حیرت زده‌ی لقای خود کن	آینه‌ی رونمای خود کن

* * *

از ساقینامه اوست :

الهی به مستان صهبای عشق	به مجنون نهادان صحرای عشق
بنازك قبایان گل پیرهن	به آینه سازان لطف بدن
به همواری دست افتادگی	به رعنائی نخل آزادگی
که پیمان‌ام راز انداز بهیش	تهی ساز از خویش و پرکن ز خویش
از يك غزل	

با اینکه بتان شکوه ما گوش نکردند	جرمی که نکردیم فراموش نکردند
آغوش گشادیم برین کبک خرامان	يك جلوه باندازه آغوش نکردند

سخنوران آذربایجان ص ۴۹۵

طغری تبریزی

به ملاطرا معروف بوده و نوشته‌هایش بنظر مرحوم نصر آبادی رسیده و او معتقد است که در نظم و نثر مهارت زیادی داشته و سالها در هندوستان به اعتبار قرابت با امیر محمد و سعید می زیسته طغرا پس از چندین سال به وطن مراجعت کرد و پس از فوت همسرش دوباره به هندوستان مراجعت کرد .

این اشعار از اوست :

چنان عکسش بدریا زد سیاهی که راه آب را گم کرد ماهی

• • •

آنی که ترا خیل کواکب سپهست خورشیدی و نیلی سپرت قرص مهست
گر تیره بماند سپرت نیست عجب مه پهلوی آفتاب دایم سپهست

• • •

اثنی عشری گرو ز پاکان برده صد حصن بکعبتین عرفان برده
پیوسته بدین دوشش زده نقش مراد در نرد عقیده هر که ایمان برده

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۸۵۱ - تذکره

نصرآبادی ص ۳۳۹

طفیلی تبریزی

از شعرای قرن دهم هجری قمری می‌باشد اصلش از ملوکان جهانشاه پادشاه است . شادروان تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان صفحه ۲۴۶ در حق او چنین می‌نویسد : « این شاعر گویا اول کسی از سخنورانست که به این تخلص شهرت یافته است ولی نمی‌دانم طفیل منسوب الیه او کیست آیا خود را از توابع یکی از طفیل بن عوف ، طفیل بن عمرو ، طفیل بن کعب ، قرار داده و یا مناسبت و مشابهتی با طفیل بن زلال کوفی باهم داشته‌اند به اغلب احتمال منسوب به این آخری بوده و مانند وی ناخوانده به مجالس سور و ضیافت حاضر شده‌است و لایخفی کلمه‌ی طفیلی با این معنی از لغات مولده و

غیر عربی است کما قال الجاحظ فی کتاب البخلاء و قول الناس فلان طفیلی لیس من اصول کلام العرب لیس کالراشن واللعموظ و اهل مکة یسمونه البرقی و کان بالکوفه رجل من نبی عبد الله بن غطفان یسمی طفیل کان ابعدا الناس نجمة فی طلب الولائم و الاعراس فقیل له بذلك طفیل العرائس صار ذلك بیزاله و لقب بالایعرف بغيره فصار کل من کانت تلك طعمته یقال له طفیلی» بالجمله چهار نفر دیگر نیز از شعرای مشهد و لاهیجان و حصار و امیر حسین جلایر مثل شاعر مزبور تخلصشان طفیلی بوده است. شغلش دستاربند بود از این راه امرار معاش میکرد.

از اوست :

در باغ ناشکفته نه آن غنچه گل است

بر چوب کرده گل سر خونین بلبل است

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۶ - تحفه

سامی ص ۲۵۳ - سخنوران آذربایجان

ص ۵۰۷

طوطی تبریزی

نامش دکتر میرزا عبد الحمید خان متخلص به «طوطی» و از شعرای تبریز است. او از مریدان جلال الدین محمد مجد الاشراف می باشد که از اقطاب سلسله ذهبیه است و در ستایش و مدح ذهبیه اشعاری ساخته است :

گرفته لشکر حسن نو آفاق	تویی در ملک دل سلطان عشاق
سحر هائف چنینم مزده در داد	الا ای (طوطی) خوشخوان عشاق

جلال الدین محمد مجدالاشراف گرفته ملك دله‌ا قاف تا قاف

* * *

ای خوش آن آتش که زد بر جان حبیب
 فارغم کرد از فراق و از رقیب
 آتشی کنز عشق جانسان بر فروخت
 غیر مهرش هر چه در دل بود سوخت
 سخنوران آذربایجان ص ۵۰۷- جلالیه
 ج ۲ ص ۳۴۱

طوفی تبریزی

از جمله شعرای برگزیده قرن دهم هجری قمری تبریز است و طبع موزونی داشت و اشعار خیلی خوب می‌گفت و در شعرشناسی از امثال و اقران خود بهتر و در غزل از ضمیری اصفهانی الهام می‌گرفت اشعار عاشقانه و با مزه می‌گفت. شغلش اول سراجی بود و بعد به کیمیاگری مشغول شد. مولف مجمع‌الخواص در لاهیجان با او ملاقات کرده و نوشته است.

«او قاتش را به کیمیاگری می‌گذرانید و در آن فن رساله‌یی هم نوشته بود...»
 در شاعری طبعش در کمال بلندی است، در طرز غزل تتبع مولانا ضمیری اصفهانی را (متوفی ۹۷۳) قمری ۹۴۴ شمسی می‌کرده به جمع‌آوری اشعار دیگران نیز رغبت داشت و به نوشته‌ی تقی کاشی در خلاصه‌الاشعار، تذکره‌الشعرايي نیز در نهایت خوبی تالیف کرده و حالات بسیاری از سخنوران

سده‌ی دهم را در آن شرح داده است. صاحب تذکره لطایف‌الخیال در باره‌ی او می‌نویسد :

«طوفی تبریزی غواص عمان گهرخیزی و نقاوه‌ی نقود طبع لطایف‌انگیزی بود مشرب‌عالیش جرعه‌کش خمخانه‌ی معرفت ، اشعار صوفیانه‌ی محققانه‌اش صیقل مرآت دل اهل حقیقت سرآمد شعرای زمان خود بود معیشتش از زرگری بهم رسیده در کیمیا نیز دستی داشته وفات او بعد از واقعه‌ی قتل عام تبریز در اردبیل واقع شده اکثر موزونان آن زمان مثل ملاوقوعی و حسن بیگ عجزی و صبوری و حکیم ابوطالب از شاگردان او بودند دیوان غزلیات او بیست هزار بیت است» .

صاحب تذکره‌ی عرفات‌العاشقین می‌نویسد «تأقریب به این ازمنه (۱۰۲۲ هجری قمری «۹۹۲» شمسی در قید حیات بوده ، شاعری قادر ، نادر ، ماهر باهر ، بامزه‌گوی ، سنجیده متین رزین ، درست طبیعت عالی فطرت بود . اما مولد و موطن و مدفن وی اردبیل است چه از آن زمان که به سبب فترات از تبریز برآمده در آن جا ساکن و تبریزی‌الاصل شده است » .
مؤلف کتاب مکتب وقوع عین مندرجات خلاصه‌الاشعار و هفت اقلیم و مجمع‌الخواص و عرفات‌العاشقین را درباره‌ی (طوفی) نقل کرده است .
آذریبگدلی دیوان او را ملاحظه کرده است :

از اشعارش ۳۱۶ بیت در خلاصه‌الاشعار آمده و در جنگ خطی شماره ۲۷۶۳ کتابخانه مرحوم حاجی محمدنخجوانی هم تعداد ۲۲۶ بیت از اشعارش انتخاب و ثبت شده است . در تذکره شمع‌انجمن می‌نویسد «طوفی شغل زرگری

داشته و تمام بضاعت خود را در هوس کیمیاگری درباخته و کاری نساخت
 گویا از تاثیر هوای گیلان در این فکر نارسا افتاده ورنه شعرای باسلیقه را این
 خیالات بیجا که از قبیل عنقاست کجا گرفتار توانند کرد تذکره و دیوان دارد
 قریب به بیست هزار بیت است و در شعر از سخنوران نامی عصر خود بوده است»
 از اوست :

دوری ز بخت سخت بود سوختگان را

سخت است جدایی بهم آموختگان را

• • •

آنکه جان تعبیه در صورت دیوار کند

جلوه‌یی کرد که چون صورت دیوارم کرد

• • •

با آنکه هست خلوت وصل تو با رقیب

شرم تو با هزار نگهبان برابر است

• • •

تو بطوفی آنچه کردی نکند خدای با تو

ز خدا همین تمنا من نامراد دارم

• • •

نا امید از امیدوارها

منم و کوی عشق و خوارها

بر قرار است بی‌قرارها

خوشم از اضطراب عشق کزو

• • •

به‌نومیدی چنان کرده‌است عادت نامراد او
 که هرگز آرزوی دل نمی‌آید به‌یاد او
 چنانم کرده از خاطر برون آن نندخو (طوفی)
 که گر باشم مراد خاطرش نایم به‌یاد او

• • •

سیاه روزم از آن چشم سرمه کرده بسی
 سیاه روزتر از من ندیده است کسی
 دلم به یاد تو درکنج سینه خرسند است
 چو بلبل که به پای گل است در قفسی

• • •

تا درد بود ، دوا نمی‌داند عشق آسودگی از بلا نمی‌داند عشق
 چون شعله به هر کجارسد می‌سوزد بیگانه و آشنا نمی‌داند عشق

• • •

رفتیم و به دل درد نهانی بردیم از خوی تو آن شکوه که دانی بردیم
 دیدیم دلت ز ما گرانی دارد رفتیم و ز خاطرت گرانی بردیم

• • •

چنانم در حریم قرب او از ناشکیبایی که حسرت می‌برم بر ساکنان کنج‌نهایی
 کسی کاو در تکلف ماند، عشق از وی نمی‌آید زبون ننگ و ناموسم خوشارندی و رسوایی

• • •

بازم شکاف سینه ز تیغ نگاه کیست روز دلم سیاه ز چشم سیاه کیست

دل در وفا و عهد تو بستن گناه من بیگانگی در عهد شکستن گناه کیست
از راه عهد پای وفا چون کشیدبار چشم امیدواری (طوفی) به راه کیست

• • •

کس با خبر ز حال دل غافل تو نیست تو در همه دلی و کسی در دل تو نیست

• • •

تا برگرفت از رخ چون مه نقاب را از چشم روزگار فکند آفتاب را
روی تو را نظاره کنم در میان اشک دیدن در آب خوب بود آفتاب را

• • •

تو آن بتی که اگر پانه‌ی به‌خانه‌ی ما هزار کعبه کند طوف آستانه‌ی ما
بدان رسیده که جان‌خانه را کند حالی ز شوق آن که قدم می‌نهی به‌خانه‌ی ما

• • •

ای کرده آفتاب رخ همچو ماه را

بر چهره فتنه ساخته خال سیاه را

حسن تو راست دست تصرف چنان بلند

کز فرق آفتاب رباید کلاه را

• • •

ای ذات تو را جلوه در آینه‌ی اسما

ز آن آینه ناپنده به صد وجه مسما

از فرط هویدایی خود از همه پنهان

وز غایت پنهانی خود بر همه پیدا

چون بحر که با کثرت امواج بود فرد
 فرد است همان ذات تو با کثرت اشیا
 تا حسن رخت را هوس دیدن خود شد
 در هر طرفی آینه ها گشت هویدا

• • •

ای ناسمه‌ی سپاس تو بند زبان ما
 گنجینه‌ی ثنای تو دوج دهان ما

• • •

در محبت کی توان جام شکیبایی کشید
 هر که مست عشق شد کارش به رسوایی کشید
 عشق را بیچارگی می باید وافکندگی
 این کمان نتوان به بلزوی توانایی کشید

• • •

ای همجو نامه مهر خط در سرشت ما
 حرف غم تو همجو قلم سرنوشت ما
 گلزار جاویدان ج ۲ ص ۸۵۶ - سخنوران
 آذربایجان ص ۵۰۸ - مجمع الخواص
 ص ۱۷۰ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۴۸
 آتشکده آذر ص ۳۵ - صحف ابراهیم
 نسخه عکسی مکتب وقوع ص ۳۱۶

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۷ - فرهنگ
 سخنوران ص ۳۶۰ - تذکره ناظم نسخه
 عکسی شمع انجمن ص ۲۸۰

ظریفی تبریزی

در تبریز به خرده‌فروشی مشغول و از شعرای قرن دهم هـ - ق است :
 از اوست :

نه به گریه رحم داری نه به سینه پاره کردن
 مه من نمی‌توانم به تو هیچ چاره کردن
 چو اسیر توست این دل به دگره‌تان چه بندم
 منم و دلی که نتوان به هزار پاره کردن
 در روز روشن تخلص وی (ظرفی) قید شده است

هفت اقلیم ج ص ۲۵۱ - گلزار جاویدان
 ج ۲ ص ۸۵۸ - تحفه سامی ص ۳۱۶
 سخنوران آذربایجان ص ۵۱۳
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۹ - روز
 روشن ص ۴۱۸

ظهوری تبریزی

از مستعدان زمان خود و قرن دهم هـ - ق است . صادقی افشار او را

دیده و به بی‌آزاری و ملایمت ستوده است . ظهوری تا تاریخ ۱۰۱۰ هـ - ق
در حال حیات بود . آقابزرگ ظهوری نریشیزی و تبریزی را یکی دانسته ولی
در آتشکده آذر و شمع انجمن از آن دو بطور جداگانه نام برده‌اند .
از اوست :

هنوز اول عشق است پر عتاب مکن
بقای عشق مرا از ستم خراب مکن
چه رشک می‌بری ای دل به کشتگان غمش
تو هم به مقصد خود می‌رسی شتاب مکن
در جنگ کتابخانه شادروان حاجی محمد نخجوانی این رباعی بنام
وی است :

یا فکر دل فگار می‌باید کرد یا کشتنم اختیار می‌باید کرد
القصه از این پیش ندارم طاقت بک کار از این دو کار می‌باید کرد

آتشکده آذر ص ۳۵ - شمع انجمن ص

۲۸۸ - قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۳۴

مجمع الخواص ص ۲۵۹ - سخنوران

آذربایجان ص ۵۱۴ - دانشمندان

آذربایجان ص ۲۴۹ - گلزار -

جاویدان ص ۸۶۱ - ریاض العارفین ج

ظهوری تبریزی

نامش حاجی علی عطار ظهوری و از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق است
و در تذکره‌ها مطلبی از او بدست نیامده است .

حدیقه الشعرا ، دانشمندان آذربایجان

ص ۲۴۹

عارف تبریزی

نامش حسین و از نیکان تبریز است . به دیار ارمن مسافرت کرده و در
قلعه‌ی شوش قراهاغ ساکن شده است

عارف از علوم ریاضیات بهره کافی داشت و بسال ۱۲۲۰ هـ - ق «۱۱۸۴»

شمسی و در آن دیار فوکرده است او شعر ترکی می گفت :

ممکن اولماز یاری گؤرمک بیر زمان اغیارسیز

گلشن دورونده کیم گورموش گل اولسون خارسیز

دور دؤنموش دور دوران بولمادی کامیمجاسیز

چرخ کج رفتاری بیر دم گورمه دیم آزارسیز

قدر و قیمتله تاپیب کویینده یارین غیرلر

لیک من قالدیم غم هجران آرا غمخوار سیز

غم منی پامال قیلدی ای مسلمانان هارای

اولماسین کافرده یارب من کیمی غمخوار سیز

قبریمین داشینا یازای اهل دل بومصرهی

وثردی عارف جانینی مین حسرت ایله یارسیز

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۲-نگاهی

به تاریخ ادبیات دکتر جواد هیث ص ۸۵

عارف تبریزی

نامش میرزا ابراهیم و از تبارزه عباس آباد اصفهان و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق است و با صائب تبریزی معاصر بوده و کتاب دیوان صائب را می‌نوشت و او برادر میرزا آغاسی تبریزی بود. مولف دانشمندان آذربایجان می‌نویسد :

«نسخه‌ی از آن کتاب در کتابخانه شخصی مدیر مجله ارمان موجود می‌باشد»
مولف تذکره نصرآبادی می‌نویسد «وی اراده هند نمود ولی در راه افغانستان هر چه داشت به تاراج بردند مجبور به مراجعت شد و تا سال ۱۰۸۳ هـ - ق «۱۰۵۱» شمسی در اصفهان بود .

از اوست :

از حوادث گرد غم نشست بر رخسار ما

پاسبان خانه شد کوتاهی دیوار ما

• • •

از تپیدنهای دل در کلبه‌ی ویرانه‌ام	سقف همچون رنگ بر خیزد ز روی خانه‌ام
در شبستان وفا شب‌زنده‌داران امید	شمع روشن می‌کنند از گرمی افسانه‌ام

صبح گلشن ص ۲۶۸ - تذکره نصر آبادی
 ص ۴۳۱ - سخنوران آذربایجان ص ۵۱۷
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۲ - قاموس
 الاعلام ج ۴ ص ۳۰۳۹

عارف تبریزی

نامش حاجی عبدالله متخلص به عارف که در جوانی به هندوستان رفت
 با میرزا محمدعلی فروغ متوفی ۱۲۱۰ هـ - ق «۱۱۷۴» شمسی آشنا و
 شریک بزم مطارحه و مشاعره‌ی او گردید و پس از مدتی به لباس درویشی
 متلبس شده و در بنارس ساکن و در آنجا وفات کرده است .
 این دو بیت از اوست :

غلام کاکل و خط تو ناجدارانند اسیر زلف کمند تو شهسوارانند
 دوزلف دربرو کاکل به پیچ و تاب به سر به گنج حسن و خطت هر دو مثل مارانند
 سخنوران آذربایجان ص ۵۱۷
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۳ - الذریعه
 ج ۹ ص ۶۶۷ - روز روشن

عالم تبریزی

از شاگردان صائب تبریزی و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق می‌باشد.
 از اوست :

چه یاری بهتر از کردار نیک‌اندیش می‌خواهی

چه صنعی بهتر از حسن سلوک‌خویش می‌خواهی

سخنوران آذربایجان ص ۵۱۷

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۳

عالی‌تبریزی

نامش میرزا محمدتبریزی است که در اصفهان زندگی می‌کرد گویند
تحصیلاتش در حدود متعارف بوده و لیکن دعوی هیات و نجوم می‌نموده و
گاهی خود را به حکم‌امی بسته و گاه به صوفیه می‌پیوسته ظاهر امر اینست که عقیده
راسخی به چیزی نداشته و به همین جهت مورد طعن واقع می‌گشت ولی کلامش
بسیار لطیف بود.

این چند بیت از اوست :

به مشکین طره‌یی پیوند کردم رشته‌جان را

ز نو شیرازه بستم نسخه‌ی خواب‌پیشان را

بیاد تو ز بس چون غنچه‌سرد در جیب پیچیدم

چو گل لبریز نکهت ساختم چاک‌گریبان را

• • •

سخت می‌لوسم به حیرت انتظارم بگذرد

رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد

ایکه خاکم رایباداز جلوہ‌ی خود داده‌ای
آنقدر بنشین که از پیشت غبارم بگذرد
گلزار جاویدان ج ۲ ص ۸۸۴

عبدالله تبریزی

عبدالله فرزند خواجه میرعلی تبریزی معروف به شیرین قلم که از خطاطان قرن نهم هجری قمری بود. او در زمان حیات پدرش پس از کسب علوم و فنون خاصه حکمت و عرفان به آموختن خط مشغول شد و در این فن خود را مشهور ساخت بطوریکه نامش در آذربایجان و خراسان و ترکستان وردزبانها شد. علاقمندان این هنر برای استفاده از تمام نقاط به مکتبش روی می‌آوردند.

حکیم جعفرهراتی و مولاناظهر از جمله شاگردان او بودند محمد قصه‌خوان که یکی از تذکره‌نویسان متقدم است نام او را عیداله قید کرده و سپهر هم تاریخ وفات عبدالله تبریزی را ۸۶۰ هـ - ق «۸۳۴» شمسی ضبط کرده است. ولی مرحوم دکتریبانی صحت این نوشته‌ها را چندان محرزندانسته است مولف محترم فرهنگ سخنوران هم او را از شعرا و خطاطان قرن دوازدهم هجری قمری معرفی کرده است او شعر خوب می‌گفت. قطعه زیر را به وزیر وقت نوشته است.

ای وزیری که فلک حلقه به گوش در نوست

خود فلک را چه دری بهتر از این می‌باید

پرتو روی تو را دید خرد گفت مرا
 چه مبارک سحری بهتر از این می‌باید
 توأمان چون ز غلامان کمر بسته‌ی توست
 بر میانش کمری بهتر از این می‌باید
 خواست ناجلوه دهد و صفت تو طاووس ضمیر
 لیکنش بال و پری بهتر از این می‌باید
 صبا حیا خاطر و قاد قدرت تو
 با دعا گو قدری بهتر از این می‌باید
 پیدایش خط خطاطان ص ۱۷۹ - آثار
 و احوال خوش نویسان ج ۲ ص ۳۵۲
 سخنوران آذربایجان ص ۵۱۸ - امتحان
 الفضلا ج ۱ ص ۵۳ - تاریخ تذکره‌های
 فارسی ج ۲ ص ۶۰۱

عبدی تبریزی

درویش و دیوانه صفت بود و از شعرای قرن دهم هـ - ق می‌باشد.
 از اوست:
 ز آن آه آتشین که بود در جگر مرا
 هر لحظه سوزد آه به نوعی دگر مرا
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۸

سخنوران آذربایجان ص ۵۱۹ - تحفه

سامی ص ۳۶۹

عتیقی تبریزی

نامش جلال‌الدین محمد عتیقی فرزند قطب‌الدین که یکی از شعرا و دانشمندان اواخر سده هفتم هـ - ق است. عتیقی صاحب تالیفات و تصانیف بسیار می‌باشد و به انواع فضایل اخلاقی و کمالات علمی آراسته و مصاحب و هم‌جلس خواجه رشیدالدین وزیر بود عتیقی مردی با فصاحت و بلاغت و شیرین‌بیان و مرجع بزرگان و فضلا بود. او از اولاد جلال‌الدین و مورد احترام همه بود و بعضی اوقات در عمارت غیاثیه‌ی تبریز که از بناهای خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله بوده و عظمی می‌کرد.

آقای سلطان‌القرایی در حاشیه روضات الجنان صفحه ۳۵۶ می‌نویسد: «اسعدافندی نام او را جلال‌الدین عبدالحمید عتیقی نوشته است ولی در مطاوی احوال رشیدالدین فضل‌الله همدانی از روضه‌ی پنجم در تمام نسخه‌ها «جلال‌الدین محمد عتیقی» نوشته شده است به‌عقیده نگارنده هم «جلال‌الدین محمد عتیقی» است زیرا که در اکثر تذکرها هم جلال‌الدین محمد عتیقی ضبط شده است. مولانا عتیقی در سال ۷۴۱ هـ - ق (۷۱۹ شمسی در محله چرن‌داب تبریز به رحمت خداوندی پیوسته و ماده تاریخ فوت او (طاب ثراه) می‌باشد.

رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی

نوشت منشی تقدیر او که (طاب ثراه)

۷۱۸

جلال الدین محمد عتیقی هم از جمله دوپست نفر بوده که در سال ۷۰۶ قمری بر مجموعه تفاسیر و یا (مفتاح التفاسیر) تقریظ نوشته است .
از مولانا جلال الدین دیوان بزرگی بجا مانده است که در سال ۷۴۴ استنساخ شده و در کتابخانه‌ی فنانح استانبول تحت شماره ۳۸۴۳ موجود می‌باشد .

از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد	جانهاش فرو بارد ، دلهاش فروریزد
آن برق که سوزد عقل از ابر غمت آید	و آن بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد
سودای تو ام در خاک سرمست بخواباند	بوی تو ز خاکم باز دیوانه برانگیزد
از تو نبرم صدره چون عود گرم سوزی	دود دلم آید باز در دامن آویزد
ای جان (عتیقی) کی با عشق بر آید عقل	با شاه کجا یار دهر سفله که بستیزد

• • •

دوشم آن سرو در کنار آمد	در برم همچو صد نگار آمد
دم که از زلف او (عتیقی) زد	همه جان بخش و مشکبار آمد

• • •

ای لب داده چاشنی جان را	نیست چون نو گلی گلستان را

• • •

ماییم در هوایت جانی و صد ارادت	خسته دلی ز سودا بادرد کرده عادت

جان از شراب عشقت مست و خراب خوشتر
 هر آتش غم تو دلها کباب خوشتر
 چون خرده کس نگیرد برتست‌ای (عتیقی)
 هنگام حشر رفتن مست از شراب خوشتر

* * *

ای دل هوس مسجد و میخانه رها کن
 در کوی خرابات رو افسانه رها کن
 این دین و عبادت که نخواهند پذیرفت
 در رهن شراب آربه میخانه رها کن
 ای زاهد اگر جست «عتیقی» سر زلفش
 لطفی کن و زنجیر به دیوانه رها کن

* * *

گرفت باز دل خسته راه میخانه
 ز عشق سلسله زلفی شدیم دیوانه

* * *

در انصاف او تا باز بودی	سماع کبک بانگ باز بودی
بجز مطرب کسی رهزن نبودی	برهنه کس بجز سوزن نبودی
نکردی هیچ آب از سنگ فریاد	قبای گل نگشتی پاره از بساد
کبوتر از عقاب آموختی پند	به جان گرگ خوردی میش سوگند

* * *

ما را نه غم جان و نه سودای جهان است
ما را سر مردن بر آن سرو روان است

... .

عمر شیرین است آن لبهاش چیزی دیگر است
ماه خوب، اما رخ زیباش چیزی دیگر است

* * *

عاشقان قبله‌ی خود کوی دل آرام کنند
بی دلان غسل قیامت به می خمام کنند

* * *

یارار بکشید مرا چو جیحون گرید
نی نی غلطم که خود کشد چون گرید
آری چه عجب دل وی آهن تر نیست
از تیغ که بر کشته‌ی خود خون گردید
یکدم نبود که در دم افزون نکنی
چون عادت و خویت این بود چون نکنی
دل‌داری من یقین که در دل داری

اما نکنی نا جگرم خون نکنی

دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۹- تاریخ

گزیده ص ۸۱۷ - سخنوران آذربایجان

ص ۵۱۹ - روز روشن ص ۴۴۵ - گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۹۰۹ - مجمع الفصحا

۲ ص ۸۶۶ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۶

عتیقی تبریزی

نامش قطب‌الدین پدر جلال‌الدین عتیقی معاصر خواجه رشیدالدین -
همدانی همیشه مورد علاقه و احترام خواجه بوده و از شاعران قرن هفتم هـ ق
تبریز است . مولف هفت اقلیم می نویسد :

«وی قطب سپهر فطنت و محور آسمان عزت بود و از سرچشمه ضمیر
همیشه اشعار لطایف آثار منتشر می ساخت» .
از اوست :

جماعتی که همه کارشان بروز و شب
... است و فساد و ربا و کسب حرام

بدان سبب که ز می توبه کرده اند از بخل
بنزد عامه همه عاقلند و نیکو نام

اگر کریمی و صاحب‌دل و خردمندی
بچند فضل و شرف گشته شهره‌ی ایام

پیاله‌یسی دوز می گه گهی بیاشامد
ز بهر حفظ مزاج و ز بهر هضم طعام

هزار طعنه زنند و هزار بد گویند
که کنده بادا ز این خان و مان جمله عوام

بنوشته مولف روضات الجنان «قطب‌الدین به سال ۶۷۵ رحلت فرموده و احتمالا در محله چرنداب تبریز رخ در نقاب خاک کشیده است ، از اشعارش غزلی در تاریخ گزیده و قطعه‌بی در هفت اقلیم و ۴۶ بیت در غزل رباعی و قطعه در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل و یک رباعی در دیوان همایون تبریزی آمده است . منتخبی از آن اشعار است .

ز خاری بهره‌ز کاو خنجرى ست	زمورى پياندیش کاو صفدرى ست
که از هر دلی سوي حضرت درى ست	مـرنجان دل خسته‌ی پشه‌یى
که او هم در این بارگه مهتری ست	به عزت نگر بر مگس زینهار
که در عرصه‌ی مملکت کشوری ست	خرابات را نیز عزت بدار
که هر يك ز دیوان او دفتری ست	به کفر و به اسلام یکسان نگر

به نوشته درویش حسین اگر چه این شعر به حضرت امیر خسرو دهلوی منسوب گشته از غلطهای مشهور است .

چنان می‌نماید که نابوده‌اند	میان و دهان تو تا بوده‌اند
ز هستی خود در بلا بوده‌اند	از آن هر دو نابودنی‌های خلق
می و میکده بسی نوا بوده‌اند	لبت تا می بی قدح عرضه کرد
دل و جانم آنجا کجا بوده‌اند ؟	من اندر ازل بر تو عاشق شدم

* * *

من از این بار که رخ سوي سفر می‌آرم

از دل و دیده‌ی خود خون جگر می‌بارم

جز خدا هیچ کسی نیست که داند حال
 همدلی نیست که باشد نفسی غمخوارم
 اندر این قافله کس نیست زمن سوخته‌تر
 بیم آنست که جان را به قضا بسپارم
 کاروان می‌گذرد بر من و من بر سر راه
 جان ضعیف از غم هجران و به تن بیمارم
 باز می‌افتم از این قافله هر ساعت و باز
 روی در مسکن آن سرو روان می‌آرم
 حیوان بار کشد روز و به شب آساید
 من دل سوخته هم روز و شب اندر کارم
 (قطب) را این سخن از سوز جگر می‌آید
 بیم آنست که آتش جهد از گفتارم
 مولانا همام تبریزی به اشعار قطب‌الدین نظری داشته است چنانکه در
 جواب این رباعی قطب‌الدین :
 تا چند بود دل به ریا پروردن درباده نهم سر، پس از این ناگردن
 تا تو برهی ز غیبت من کردن من باز رهم ز باد پنهان کردن
 و همام گفته است :
 ای عادت تو به باد جان پروردن
 می‌خور که ملامت نخواهم کردن

می چون به لب رسد ز شرم آب شود

پس باده تو را حلال باشد خوردن
در فهرست نسخ کتابخانه ملی تهران جلد اول صفحه ۱۲۶ و در جنگ
شماره ۱۲۱ اشعاری از همام تبریزی و مولانا قطب الدین عتیقی و امام رافعی-
تبریزی نقل شده است.

منظومه رایبه او موسوم به بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار در مدح قزل
ارسلان یکی از امهات قصاید اوست در صد بیت که جامع بدایع و صنایع
شعر بوده و این قصیده در صنعت حسن التخلص از آن قصیده است.

غم دل گسر بدست باز آرم مدح شه بر گشایدم بازار
شه قزیل ارسلان که دست و دلش هست خصم شمار و خصم شعار
در تذکره کشف الظنون می نویسد: این قصیده را محمود بن عمر نجاتی-
نیشابوری بنام غیاث الدین وزیر شرح نوشته و تمام قصیده را در خراسات
چاپ کرده اند.

بدرالدین جاجرمی در تقسیم مسلسل قصیده‌ای از وی آورده که مطلعش
این است:

ز عکس روی و لب عارضش برند صفا

یکی سهیل و دوم زهره و سوم جوزا

فرهنگ سخنوران ص ۳۸۴ - گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۹۰۹ - مجمع الفصحا

ج ۲ ص ۸۶۶ - تاریخ گزیده ص ۷۴۵

روز روشن ص ۵۵۹ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۳۰۷ - روضات الجنان ج ۱

ص ۴۵۶ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۶

دیوان همام ص ۲۱۷

«عجزی تبریزی»

نامش حسن بیگ متخلص به «عجزی» از خویشان صبوری و مولانا وقوعی است ولی مقام شعرش خیلی بالاتر از آنها بود. عجزی مردی بذله‌گو و شوخ طبع و از شعرای قرن دهم هـ - ق است. او در تبریز و نواحی آذر - بایجان به خوشگویی و شاعری و بلندقدی معروف بود و دیوان بابافغانی را جواب گفته است. صادقی کتابدار می‌نویسد «جوانی است آشناروی و گرم آمیزش شعرش مزه و تازگیهای زیاد دارد. با مردم بطور یار غالب رفتار می‌کند... اشعارش بالغ به شش هزار بیت می‌باشد» ولی ناظم تبریزی می‌نویسد که عجزی ده هزار بیت شعر دارد ۷۰ بیت از اشعارش را در تذکره خود نقل کرده است و مقداری از اشعارش هم در جنگ کتابخانه مرحوم حاجی محمدنخجوانی است.

مؤلف لطایف الخیال ضمن اشاره به تاریخ فوت او (۱۰۰۴ هجری قمری)

می‌نویسد «عجزی تبریزی یکی از صاحب قدرتان عرصه‌ی سخن‌گزاری است. حسن بیگ نام داشته و از اهالی تبریز است. از امرا و سلاطین فی الجمله احترامی و اعزازی می‌دیده در اواخر حال دیوان بابافغانی را جواب گفته به

نظر اشرف شاه آسمان خرگاه رسانید و به انعامهای پادشاهانه مفتخر گردید
و سال به سال وظیفه از سر کار همایون به او می‌رسید و در میان امثال و اقربان
خوشوقت می‌زیست و فاتش در سینه‌ی اربع بعد الف اتفاق افتاده است».
از اوست :

رفتی تو و بی طاقتی با صد خیالم می‌کشد
امروز اگر شوقم نکشت امشب ملالم می‌کشد

...

شام غم کز گریه چشمم بی تو توفان بر گرفت
ریخت چندان خون برون کاندیشه دامن بر گرفت
عشق را نازم که زد بر کفر و ایمان پشت پا
ننگ مذهب از سر کبر و مسلمان بر گرفت

...

چنان عشق تو آتش زد دل بی حاصل مارا
که می‌سوزد زبان گر می‌بری نام دل مارا
هلاک عاشقان پیوند بسا عمر اهد دارد
ز جام خضر دادند آب تیغ قنائل ما را

...

چند غم آتش افکند بر دل پر گزند ما
سوز درون هر آورد دود ز بند بند ما

مرهم ما از بخت بد غیرت نیست بود

خاصیت نمک دهد داروی سودمند ما

...

ز تیغ طعنه شده چاکها به سینه‌ی ما

ز سنگ کیست که نشکسته آبگینه‌ی ما

ز شرح سوز دلم دوزخی‌ست هر فردش

به‌خوان و لیک منه در بغل سفینه‌ی ما

...

پنهان سوی مجنون نظری داشته لیلی

غیر از نو دل هیچ بت از سنگ نبوده‌است

...

گذشت لاله و از بی کسی شهیدان را

به غیر لاله کسی شمع بر مزار نسوخت

...

گر می‌گرفت نسخه ز چشم تو سامری

بازار سحر رونق اعجاز می‌شکست

...

بوی خون می‌آید از باد بهارم بر مشام

باز گویا از هر خاک شهیدان لاله‌خاست

...

این خجالتم سزای گنه بس که روز حشر
عفو تو فعل زشت نیارد به روی ما

• • •

ز ذوق وعده جان پر لب دمی صدبار می‌آید
مرا بی‌تابی دل می‌کشد تا یار می‌آید
سرت گردم به يك بار از تو برنگرفت دل «عجزی»
هنوزش بوی کفر از حرف استغفار می‌آید

• • •

خورشیدم و ز بخت بد از نور مانده‌ام
همخانه‌ی مسیحم و رنجور مانده‌ام

• • •

صد شکوه در دلش گره و بسته لب ز عجز
عاشق به بی‌زبانی (عجزی) ندیده‌ام

• • •

در این گلشن سرا، تمامی توانی صیددامی شو
که از صد بلبل آزاده به زاغ گرفتاری

• • •

ای در دل هر ذره ز مژگان تو راهی
صد کوه صبوری وز تو چشم نگاهی

• • •

شادم ز طعن خلق که مرغان بساغ عشق
شاخی که سنگ میرسدش آشیان کنند

• • •

حدیث وصل از آن بر لب نمی آرم که می ترسم
ز بهر کینه ام کاری بدست آسمان افتد

• • •

(عجزی) ز چه روگم شده چون کام منی
آواره چو بخت بی سر انجام منی
بکره ز تو هیچ کس نمی آرد یباد
پیوسته فرامشی مگر نسام منی

تذکره ناظم تبریزی - آتشکده آذر ص
۱۳۰ - فرهنگ سخنوران ص ۳۸۴ -
مجمع الخواص ص ۱۹۰ - سخنوران
آذربایجان ص ۵۲۴ - گلزار جاویدان
ج ۲ ص ۹۱۰ - لطایف الخیال ، جنگ
شماره ۲۷۶۳ ص ۲۰۷ - دانشمندان
آذربایجان ص ۲۷۱ - مکتب وقوع ص
۶۶۳ - تذکره ریاض العارفین ج ۲ ص ۲۱

عدل شام غازانی

نامش حاجی سیدحسین عدل‌الملک از فضلا و ادبای قرن چهاردهم هـ ق

است . او در سال ۱۲۵۷ هـ - ق «۱۲۲۰ شمسی» تولد یافته و به سال ۱۳۳۶ هـ - ق «۱۲۹۶ شمسی» در گذشته است . مرحوم عدل وقتیکه در چشم خود را بدکتر هومس آمریکایی شرح می‌داد این بیت را گفت :

دو چشم من ز طبیب مسیحی خوددید کرامتی که بدیدند مردگان ز مسیح
سخنوران آذربایجان ص ۵۲۹
دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۲

عذرا تبریزی

اصلش از تبریز است اما در یزد نشو و نما یافته علت آنست در زمان صفویه وقتیکه تبریزیان را باصفهان می‌کوچانیدند او هم بدو باصفهان رفته و بعداً یزد را مقر خود قرار داده این شعر و رباعی که در باب وظیفه دیوانی گفته است .

از اوست :

آمد بهار و گل شد و نوروز هم گذشت	گرد سرت نگشتم و امروز هم گذشت
این رباعی هم از اوست :	
از دولت شاه ابو تراب غازی	مستقبل ما رشک برد بر ماضی
هر سال سری بود بصد من گندم	صد سر شده ام سال به یک من راضی

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۱۳

عرشی تبریزی

نامش طهماسب قلی و در خدمت شاه طهماسب صفوی بوده و شعرنیکو
می‌سروده گویند دیوانش ده هزار بیت شعر داشته و مداحی میرمیران‌رامی کرد
مشهور است که عرشی پسری کرب‌المنظر داشته کسی بعد از دیدن آن پسر از
زبان عرشی گفته است .

تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو

....

از اوست :

نویسم شرح درد و سایمش بر چهره‌ی پر خون

چو بیند نامه خون آلود خواهد یافت مضمون را

....

هر کس به زیر تیغ برویت نظاره کرد

زان پیشتر که کشته شود خونبها گرفت

....

بتحریر صبا هر که نقاب رخ شود سویت

کندم مقصود خود حاصل ز دلها حسرت رویت

....

با من چرا مضایقه از جور می‌کنی

چیزی نخواستم که در آب و گل تو نیست

* * *

گر بیتو زنده‌ایم بما جای طعن نیست

بوی تراز بباد صبا می‌توان شنید

• • •

رخت پیوسته منظور نظر بباد

دلت از قدر خوبی بی‌خبر بباد

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۱۶- تذکره

نصر آبادی ص ۲۶۶

عرفان تبریزی

نامش محمدباقر واعظ تبریزی از شعرای قرن یازدهم هـ - ق است و (عرفان) تخلص می‌کرد . تالیفات زیادی دارد عبارتند از :

۱- معارف‌الیقین فی شرح الاربعین حاوی چهل حدیث به‌نثر و شعرهایی از خود او در پایان کتاب آمده است :

در آن دم که می‌شد تمام این کتاب (شروح حدیث) آورم در حساب = ۱۰۳۶

نسخه آن در کتابخانه سپهسالار به شماره ۵۲۸ به خط نستعلیق موجود است

۲- سالک‌الاطوار و مشارق‌الانوار حاوی چهل مسلك در مقامات

عرفانی و اخباری ، اخلاقی ، شیعی ، نسخه‌ی این کتاب در کتابخانه سپهسالار می‌باشد .

۳- هشت بهشت کتابی است اخلاقی در هشت بهشت و نسخه‌ی آن هم در

کتابخانه سپهسالار می‌باشد .

سخنوران آذربایجان ص ۵۲۹- فهرست

نسخه‌های خطی ج ۲ ص ۱۷۷۴

عرفی کمانگر

مولانا عرفی کمانگر معاصر دوران سلطنت شاه طهماسب بوده است .
 سام میرزا می‌نویسد : او مردی دردمند و مریض و از شعرای عهد شاه
 طهماسب می‌باشد مولانا عرفی در توصیف شاه طهماسب مثنوی بلندبالائی در
 «گوی و چوگان» گفته است که فوق‌العاده موجب خوشحالی شاه طهماسب شد .
 امین‌احمد رازی او را به فصاحت بیان و طلافت لسان توصیف کرده و
 نوشته است که در مقابل مثنوی «گوی و چوگان» بنام شاه طهماسب مزین گردانید
 مبلغ چهل تومان صلّه دریافت کرده است .

مولانا عرفی ۱۳۰ قصیده در مدح شاه طهماسب گفته است .

از اوست :

وز هر طرفی ازو قیامت	افراخته همچو سرو قیامت
درهم شده عاشق سیه روز	از کاکل آن مه دل افروز
بر چهره‌ی مه فکنده برقع	بر هم زده کاکل مرقع
زربن شده رشته‌های مویش	از پرتو آفتاب رویش
هر سوی دلی ربوده چون گوی	چو گان دوزلف آن جفاجوی
هر گوشه ازو هزار غوغا	چشمش به کرشمه برده دلها
صد عاشق بی‌دل آه می‌کرد	هر سوی که يك نگاه می‌کرد

لعل لبش آب زندگانی	گفتار حیات جاودانی
بر گرد لبش خطی چوریحان	خضر است و کنار آب حیوان
خطش که دمیده گرد رخسار	مانند بنفشه است و گلزار
ناهر گل نازه مشک‌نر ریخت	صدف‌تنه زهر طرف برانگیخت
آن گوی ذفن کسی که دیده	چون گوی دمی نیارمیده
صدره پی گوی آن زرخندان	پشت مه بدر گشته چوگان

* * *

شکر خدا که مدح علی شیوه‌ی من است
 ز آنها نیم که قطعه پی چر نوشته‌اند
 (خواجو) نیم که روزی امساله‌ی مرا
 گویم که بر ولایت حیدر نوشته‌اند
 یا (حیرتی) که گفته مرا روزی این زمان
 سی سال شد که بر شه صفدر نوشته‌اند
 شناختند ذات علی را به واجبی
 ز آن نقلهای سست به دفتر نوشته‌اند
 خوان علی ست عالم و رزق تمام خلق
 بر خوان لطف شاه مقرر نوشته‌اند

ریحانت‌الادب ج ۴ ص ۱۲۲ - تحفه -

سامی ص ۳۱۰ - هفت اقلیم ج ۳ ص

۲۴۷ - صبح گلشن ص ۲۸۱ - گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۹۱۷ - سغفوران
 آذربایجان ص ۵۳۰ - دانشمندان آذر-
 بایجان ص ۲۷۲

عریان

نامش میرزا اسد است و در شعر عریان تخلص می‌کرد. یکی از مردان
 نیک‌سیرت و نیکو خصال و در معاشرت با مردم بی‌نهایت مهربان و مودب
 و سلیم‌النفس بود.

مدتی در خدمت اوئارخان بود که به دستور ایشان وزیر هزار جریب
 بوده و به هندوستان رفت و با فضلا و علما و دانشمندان هم‌جلس و هم‌صحبت
 بود. در دکن با شیخ محمدخاتون مربوط شده و مشارالیه را وصی خود تعیین
 و به ایران مراجعت کرد و بعداً به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و مدتی
 در آن مکان مقدس به زیارت مشغول شده و بعد به اصفهان مراجعت کرد. او
 گاهی شعر هم می‌گفت و اشعارش خوب بود.

از اوست:

هر دل که فارغ از غم او جان چه می‌کند
 خوانی که خالی است نمکدان چه می‌کند

قاف تا قاف جهان زیر نگین می‌داشتم

سرزمینی گر چو عنقا در کمین می‌داشتم

دارم از دست نهی خجالت ز روی دوستان
گر همه عالم ز من بودی همین می‌داشتم

...

گوارا بادعیش آن تلخکامی را که دردوران
به جای باده در پیمانه خاکش در دهان باشد

...

آبرو برجنا چو باشد چیز دیگر گو مباش
خجالت از مهمان ندارد سفره بی نان خضر

...

چه میکردم اگر رزقم بیای خود نمی‌آمد
باین دست نهی و دیده سیری که من دارم
لطایف الخیال نصرت دانشمندان آذر-

بایجان ص ۲۷۳

عزومی تبریزی

نامش سلطان محمد از مردان نیک و متدین و از شعرای علاقمند به خاندان پیغمبر (ص) می‌باشد. قصاید زیادی در نعت حضرت رسول (ص) و مدح حضرات معصومین گفته است. او متمول و بشغل تجارت مشغول بود در سال ۱۰۱۰ هـ - ق «۹۸۰» شمسی که چهل سال داشت وفات کرد. از اشعارش در دسترس مانیت.

سخنوران آذربایجان ص ۵۳۲

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۴

نحفه سامی

عزیز تبریزی

نامش میرزا یوسف از شعرای تبریز بوده و این رباعی از اوست :

از باده‌ی ناب گشته‌ام مست و خراب

فارغ ز غم عالم و در عالم آب

افروخته از شراب و بفروخته‌ام

غمهای زمانه را به یک جام شراب

سخنوران آذربایجان ص ۵۳۲ - روز

روشن ص ۴۵۲

عزیز تبریزی

بشغل رنگرزی و پوستین‌دوزی مشغول بود .

از اوست :

شب چو از کوی تو آشفته و بی‌تاب روم

خودبه خود درد دلی گویم و در خواب روم

...

غریب مردم و از من نکرد یاد کسی

به بیکسی و غریبی من مباد کسی

خوشم بدرد غریبی و بیکسی مردن

که نه غمین شود از مردنم نه شاد کسی

سخنوران آذربایجان ص ۵۳۲

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۴- گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۹۲۷ - تذکره ریاض

العارفین ج ۲ ص ۳۱ - تذکره

یوسف علیخانی

عسی تبریزی

شوخ طبع و از سادات تبریز بوده از اوست :

دور خط و زمان مکافات می‌رسد

ای سنگدل حساب تغافل نگاهمدار

...

تا تو جدا شدی زمن رفت ز دل قرار من

آفت دی دواسبه تاخت درچمن بهارمن

سخنوران آذربایجان ص ۵۳۳ - روز

روشن ص ۴۵۳

عشقی تبریزی

گویند اهل معما و کتابه نویس خوب بود . و از شعرای قرن دهم هـ - ق است بیش از این در تذکره‌ها مطلبی از او بدست نیامده است .
از اوست :

چون بگذرد به خاك من زار دلبرم

گر سر ز خاك بر نكنم خاك بر سرم

تعفه سامی ش ۲۵۹ - گلزار جاویدان

ج ۲ ص ۹۳۰ - سخنوران آذربایجان

ص ۵۳۳ - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۷۴

عصار تبریزی

نامش ملا محمد از فضلا و دانشمندان و شعرا و فصحا و عرفای نامی زمان سلطان حسین اویمی ایلکانی و عصار تخلص داشت و گاهی هم «محمد» تخلص می کرد . او در علوم ریاضی و فلکیات و رمل و اسطرلاب و تصوف نیز بهره کافی داشت و مرید مولانا شیخ اسماعیل سیسی بود سید محمد نوربخش در تذکره سلسله الاولیا آورده است که «حاجی محمد العصار التبریزی قدس الله سره کان عالماً بعلوم الظاهر عارفاً به حقایق الباطن زاهداً ورعاً ولم فی التصوف و غیره اشعار لطیفه گویی تبریز سنه‌ی ثلاث و اثنین و تسعین و سبعمائة و دفن بچرنداب» او از شعرای قرن هشتم هجری قمری بوده و از مشاهیر نامی و شوخ و بذله گو

بود گویند روزی شیخ الاسلام که یکی از مجتهدین معروف آذربایجان بود جامه‌یی بعنوان خلعت به عصار می‌بخشد. عصار که از این بخشش چندان راضی نبود در شأن خود نمی‌دانست در عذر قبول کردن و پوشیدن لباس که قدری کهنه بود. گفت :

جامه‌یی بخشد شیخ الاسلام اعظم بنده را
 وه مبارك جامه‌یی سال فراوان یافته
 رشته حوا از برای آدمش در بدو حال
 مریمش در کارگاه از بهر عیسی بافته
 وانگه از مفتول پشم نساچه‌ی پیغمبرش
 فاطمه گشته رفو گر هر کجا بشکافته
 من چه حق دارم که پوشم جامه‌یی را کاندراو

آفتاب طلعت چندین پیمبر نساخته
 عصار چنانکه گفته شد در محله چرنداب تبریز حوالی مرقد استادش
 مولانا عبدالصمد دفن شده است تاریخ وفات او در تذکره خلاصة الکلام و تاریخ
 مفصل ایران ۷۶۴ هـ ق «۷۴۱» شمسی و در تذکره صبح گلشن ۷۷۹ هـ ق «۷۵۶» شمسی
 و در تذکره صادق ۷۲۲ هـ - ق «۷۴۹» شمسی ضبط شده است .

مولانا عصار چندین کتاب در عروض و قافیه و بدیع تالیف کرده و
 رساله‌یی هم بطرز لغت نامه بنام وافیه فی تعداد القوافی نوشته که در قافیه اشعار
 بکار آید. یکی دیگر از تالیفات او عبارت است از مهر و مشتری : مثنوی
 عشقی بدیعی است که در بحر خسرو شیرین نظامی گنجوی در داستان مهر پسر

شاپور فرمانروای استخر و مشتری دختر وزیر است : این مثنوی که در سال ۷۷۸ هـ - ق «۷۵۵» شمسی سروده شده در ۵۲۰ بیت می‌باشد که آنرا بسیار بلطافت و بلاغت گفته و تشبیهات دلنشین در آن کتاب بکار برده است. عبدالرحمن جامی و قتیکه این مثنوی را دید آنرا بسیار تحسین کرده چنین فرموده است : «این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده و محال است که در این بحر کسی مثنوی بدین خوبی تواند گفت» .

نسخه‌یی از این مثنوی که تاریخ تحریر آن ۸۸۴ هـ - ق «۸۵۸» شمسی می‌باشد در کتابخانه ملی تهران موجود است و دو نسخه هم در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی حسین نخجوانی بود که بعداً به کتابخانه‌ی ملی تبریز اهدا شده است نسخه‌هایی هم در کتابخانه‌ها بشرح زیر :

کتابخانه‌ی مجلس - کتابخانه‌ی ملک و کتابخانه‌ی ی‌موزه تهران - موزه‌ی بریتانیا و طوپقاپوسرای استانبول و دارالکتب قاهره موجود می‌باشد .
خوشگو می‌نویسد : «قصه‌یی است در نهایت ندرت ... مولانا آن را بسیار به لطافت و بلاغت گفته و تشبیهات دلنشین در آن کتاب بکار برده است» .

درویش حسین در تذکره روضات الجنان می‌نویسد : از مثنویات مشهور است و در آنجا لطایف و بدایع بسیار مندرج است .

مولف تذکره خلاصه‌الاشعار و دیگر تذکره‌نویسان این مثنوی را لطایف منظومات او دانسته‌اند ولی صاحب خلاصه‌الکلام می‌نویسد :

« در این مثنوی ضعف تالیف و کراهِت ادا و سستی پیوند الفاظ بسیار

است . غالباً تذکره‌نویسان که اشارات به حسن نظم آن کرده‌اند کتاب‌مذکور را به استیعاب ندیده بدیدن داستانی چند که در نصف اول واقع هست همراه بر يك نسق و دستور قیاس نموده باشند و در صورتیکه «عصار» تقدم زمانی بر شیخ نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی می‌داشت در شان آن این گفتگو شایان بود ...»

در تذکره خلاصة الکلام ۹۹۴ بیت برگزیده از مثنوی مهر و مشتری نقل شده است . مجموعه‌ی دیوان مولانا عصار مشتمل بر انواع اشعار از غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات بوده و قطعه زیر از آنهاست .

مجو «عصار» مهر از طبع مردم	که گل هرگز ز شورستان نخیزد
وفا از صورت بسی معنی خاق	چو از صورت ملایک می‌گریزد
به فرمان فلک بر فرق اینها	قضا جز مکر و غداری نبیزد
به مهر آن را که نیکی بیش خواهی	به کینت هر زمان بدتر ستیزد
چو اشک آن را که سازی جای در چشم	اگر دستش دهد خونت بریزد

سروری عثمانی مقداری از غزلیات او را در منتخبات خود نقل کرده است عصار قصیده‌ی «۵۱بیتی» غرایبی در استقبال قصیده‌ی ظهیرالدین فاریابی در مدح استاد خود مولانا عبدالصمد گفته که در روضات الجنان مدرج و قسمتی از آن چنین است .

سپیده دم که دلم در سرای ذوق و حضور

ز شوق بود به اسرار معرفت مسرور

زبان حال گشادند قدسیان بسا او
 که ای خزاین عرفان و علم را گنجور
 به شهر ششدر جسم اندرون تویی شحنه
 شهنش سه سر روح را تویی دستور
 بدار دست ز لذات عالم غدار
 که نوش شهد نیرزد به نشتر زنبور
 درون پر آتش حرص از پی دو قرص مدام
 دهن گشاده‌ای و گرم گشته همچو تنور
 ز بهر يك نفس آسایش تن تو شوند
 به کوه و بیشه و دریا هزار جان رنجور
 اسیر پنجه‌ی شستت مبارزان سمک
 زبون رهزن دامت مسافران طيور
 تنی که طعمه‌ی مور است بهر پرورشش
 به جمع قوت میان را چه بسته‌ای چون مور
 چنان مکن که خجالت بری چو بار تورا
 کنند باز یکایک به عرضگاه نشور
 بدار شرم مزین دم ز شیر مردی خویش
 چو می‌شوی به زبونی اسیر در دم گور
 دعا و مدح امام زمانه بدرقه ساز
 مگر که یابی ازین راه پر ز بیم عبور

خدیو تخت شریعت نظام ملت و دین
 که آسمانش مطیع است و اخترش مأمور
 سپهر مرتبه «عبدالصمد» که درگه او
 شده است قبله‌ی ارباب و سجده‌گاه صدور
 فلک به اسم تبرک برد ز گرد رهش
 برای دیده‌ی اجرام نو تیای ذرور
 بگشاه و عظم اصول کلام شیرینش
 به قول راست پرانگیخته ز دلها شور
 چو صبح رارخ مهرش بر آستانه‌ی اوست
 همیشه بر سپه اختران بود منصور
 از آن روانه بود بر سپهر امر قضا
 که برده است ز دیوان حکم او منشور
 دلت ز علم محیطی است کز ترشح آن
 پدید شد ز صفادر قلوب خلق به‌خور
 مبارزان جهانگیر لشکر حکمت
 شکسته‌اند به یک حمله قلب فسق و فجور
 فگند ساینس عدلت معربدمی را
 به طعن و زخم لگد دور از در انگور
 مرا به گنج مدیح نوره نمود خرد
 سپیده دم که شدم محرم سرای سرور

سزد که خط اسیری بدین قصیده دهد

قصیده‌یی که ز طبع «ظهر» یافت ظهور

غرض نه دعوی شعر است بلکه مدح شماس

و گرنه چیست وجود رهی و ما العصفور

جمالی دهلوی هم مثنوی (مهر و ماه) را در مقابل مثنوی (مهر و مشتری)

عصار ساخته است. چنان که خود گوید:

ز روی نخل بندی اهل تبریز	ز نخل دوستی گشته رطب ریز
بگفتند: ای چراغ عشق‌بازی	ز تو پروانه‌ی جان در گدازی
تورا راه حجاز از اشتیاق است	سزاوار تو این راه عراق است
نشین در پرده‌های دیده‌ی ما	که جای مردم تنهاست این جا
کتابی هست (مهر و مشتری) نام	به شهرت هم چو مهر و مشتری عام
به تصنیف تو بهر فضل (عصار)	که او استاد استاد است در کار
تو هم در فکر (مهر و مشتری) باش	به مهر دل، مرا و را مشتری باش

آقای سید حسام‌الدین راشد دانشمند محترم پاکستان مثنوی (مهر و ماه)

را در اسفند ماه ۱۳۵۷ شمسی تصحیح و در مقدمه مفصل آن نوشته است.

«بنا به خواهشی که بعضی مردم تبریز از جمالی کرده بودند، مبنی بر

سرودن مثنوی به سبک (مهر و مشتری) عصار تبریزی (متوفی ۷۸۴ هـ - ق ۷۴۱)

شمسی جمالی سرودن آن مثنوی را در حین مسافرت آغاز کرد و چنانکه از بیتی

که سال اتمام آن را می‌رساند پیداست این مثنوی به سال (۹۰۵ هـ - ق) ۸۷۸

شمسی به پایان رسیده است:

به نام پادشاه عالم عشق که نامش هست نقش خاتم عشق
 هوادار درش چون مهرانور ز ذره بیشتر و ز ذره کمتر
 خداوندا به عشقم زنده دل دار دلم را يك نفس بی عشق مگذار
 چو قندیل از چراغ آشنایی درونم را عطا کن روشنایی
 جمال روی او چون جلوه داده بتان از بی خودی در رو فتناده
 چو او را از حجاز آوازه برخاست مخالف کرد آهنگ ره راست
 دل عشاق را بسا او صفاها بزرگ و کوچک از وی در نواها
 بدو ختم انبیا و ختم قران که ختم کار ما بر خیر گردان
 عصار بلندی قلعه‌یی را چنین توصیف می‌کند .

اگر کردی فلک بروی نگاهش بیفتادی ز سر زرین کلاهش
 زسنگ انداز وی سنگی که جستی پس از قرنی سرکیوان شکستی

• • •

شماره ابیات مثنوی بدیع را بادو بیت زیر تعیین کرده است :

کسی کاین دفتر فرخنده خواند
 اگر در خاطرش گردد که داند
 که ابیات بدیعی را عدد چیست

بگویش پنج الف است و صد و بیست = ۵۱۲۰

در تعریف بیتی چنین گفته است :

کشیده بر گل نسرین ز بینی خطی در عین لطف و نازنینی
 به زیر آن دو طاق عنبر آگین بد قدرت ستونی بسته سیمین

گل زنبق و لیکن ناشکفته فراز یاسمین و لاله خفته
در تاریخ فوت تاج‌الدین حسن فرزند مولانا عبدالصمد چنین گفته است:

خدایگان افاضل امام ابن امام
کمال ملت و دین نور چشم مولانا
یگانه‌یی که به انواع علم و فضل و هنر
نبود چون پدرش در جهان یکی هم‌تا
به سال هفتصد و شصت و شش قریب به ظهر
دوشنبه حادی عشر از جمادی الاولی
روان ز بعد پدر شد بقدر يك هفته
از این سراج‌هی فانی به سوی دار بقا

• • •

در ضعف و ناتوانی گوید:
چنانم در فراقت ای گل اندام
که از من نادم مرگست يك گام
ندارم قوت چندان ستادن
که این يك گام بتوانم نهادن
اگر با خور نشسته روی بر روی
نگنجیدیش اندر سایه يك موی
و گر در سایه‌ی موسی نشستی
برو خورشید مدت‌ها نجستی

روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۳-ریحان
 الادب ج ۴ ص ۱۳۹- فرهنگ سخنوران
 ص ۳۹۴- بهارستان ص ۱۰۱۶- مجالس
 النفایس ص ۳۵۴- دانشمندان آذربایجان
 ص ۲۷۵- هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۷
 سخنوران آذربایجان ص ۵۳۳- آنشکده
 آذر ص ۱۳۱- خلاصه الکلام، نسخه‌های
 خطی ج ۴ ص ۲۴۸- گلزار جاویدان
 ج ۲ ص ۹۳۲- مثنوی مهر و ماه جمالی-
 دهلوی ص ۹۱

عصری تبریزی

به ملا عصری معروف بود و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق است. ملا
 عصری اصلش تبریزی ولی ساکن یزد بود و شغل زرگری داشت و قتیکه شاه
 عباس اول عده‌بی از اهالی تبریز را به اصفهان کوچانید عصری نیز از یزد به
 اصفهان رفت او ذوق لطیفی داشت این بیت را در باب وظیفه گندم تبارزه
 جهت شاه ابوتراب گلستانه که نایب‌الصدر بود گفته است .
 از دولت شاه ابوتراب قاضی مستقبل ما رشک برد بر ماضی
 آن بحر علوم از طالع شوم

هر سال سیری بود به صدمن گندم صد سر شده امسال به یک من راضی
از دولت شاه ... آنهم معدوم
در آتشکده آذر ص ۱۳۱ و قاموس اعلام ج ۴ ص ۳۱۳۵ و نگارستان
سخن ص ۶۲ و دانشمندان آذربایجان صفحه ۲۷۲ و ریاض الجنة صفحه ۸۷۴
عصری را عذری ضبط کرده اند و در تاریخ یزد صفحه ۱۰ و تذکره سخنوران
یزد صفحه ۲۱۷ بنام عجزی یاد شده است.

سخنوران آذربایجان ص ۵۴۴- تذکره
نضر آبادی ص ۳۰۶ - صحف ابراهیم
نسخه عکسی و شمع انجمن ص ۲۹۶
دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۴- ریاض
الجنة ص ۸۷۴ - آتشکده آذر ص ۱۳۱
نگارستان یزد ص ۶۲ - تذکره ریاض
العارفین ج ۲ ص ۳۷

عصمت اسپستی

نامش تاج النساء ماما عصمت که از خانواده‌ی بابا فقیه احمد اسپستی می باشد.
(اسپست قریه ایست بین سردرود و اسکو) زنی عاقله و با ذوق بوده و در زمان
سلطنت ملوک قراقویونلو در تبریز زندگی می کرده است. مولف روضات الجنان
از کرامات این بانوی عارف حکایت‌هایی نقل کرده و نوشته است (مادر جهان‌شاه
قرايوسف به زیارت حضرت ماما رفته و جهان‌شاه را نیز که طفل بوده باخود

بدان جا برده و درپای حضرت ماما انداخته‌اند و او گفته که این پسر پادشاه
عظیم‌الشانی خواهد شد و آن چنان شده که فرموده‌اند ... »

باز می‌نویسد : «برزگری بود که به کارهای زراعت آن عارفه قیام
می‌کرد وقتی مشغول تخم افکندن و بذرافشانیدن بود ماماعصمت نیز حاضر و
ناظر ، به کار برزگر متعرض شده گفت که تخم را خوب نمی‌پاشی ، برزگر گفت
که نوزنی و از امر زراعت بی‌خبر خوب است به حال خود باشی ماماعصمت
از این سخن او برآشفته و گفت چکستانی می‌پسندیم ، یعنی ای بهشتی ! مرا
نمی‌پسندی . گویند برزگر همان لحظه آن جا افتاد و قالب‌نهی کرد وقتی که
جسد برزگر را گرفته به خاک سپردند ماماعصمت به رسم تعزیت به خانه او
رفته و این دو بیت را که به زبان رازی است و مردم آن را شهری گویند
خواند : »

هنو مستی هنو مستی هنو مست	هنوش باده‌یی بو آبی از دست
من به مستی خطایی بامر از دست	زوان ناوان دهان بیرون وست

یعنی

هنوز و هنوز مست است	هنوزش باده‌یی بود از دست شد
از دست من خطایی سر زد	و تاوان زبان، دهان بی زبان را بست

(اشاره به برزگر) از اوست :

مفلس بی‌مایه بودم کانلر این فقر آمدم

در و گوهر می‌فروشم از دکان نیستی

از تاریخ وفات ماماعصمت در تذکرها مطلبی بدست نیامد فقط مولف

روضات الجنان اشاره می‌کند که در زمان وفات حضرت مامولانا کمال الدین باکویی در حیات بوده‌اند و سه شب بر سر خاك ایشان حسب الوصیه پسر برده‌اند وفات مولانا کمال الدین در زمان سلطنت قرايوسف (حدود ۳۹۰-۸۲۳ هـ - ق «۷۶۷-۷۹۹» شمسی است) .

سخنوران آذربایجان ص ۵۴۵- روضات

الجنان ج ۲ ص ۴۹

عطایی تبریزی

از شعرای گمنام تبریز است در تذکره‌ها مطلبی در مورد عطایی بدست نیامد .

از اوست :

قضا چون انتخاب حسن دیده الف بر رویش از بینی کشیده

سخنوران آذربایجان ص ۵۴۷

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۶

علای تبریزی

نامش علاءالدین فریدون پدر همام شاعر بزرگ و نامی و بلندپایه تبریز می‌باشد او از شعرای قرن هفتم هـ - ق است علاءالدین یکی از فضلا و دانشمندان عهد خود بوده و اشعارش در جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه مرحوم حاجی محمدنخجوانی بود در بیتی خود را چنین می‌ستاید:

مه سپهر سخن شیر بیشه‌ی فضلیم نظیر من ننماید زمانه در هرباب
 ابیات زیر از اشعار اوست که در همان جنگ نقل شده است .
 ای ز رشک مقاطر قلمت غرقه در آب گشته درخوشاب
 علما را به خدمت توامان فضلا رابه حضرت تو مآب
 در گمانت نبوده هیچ خطا بر زبانت نرفته غیر صواب
 بارها نفس عیسویت علاج کرده دق را به یک دو کفچه چو آب
 کلف از روی ماه بسترده به سپستان و خطمی و عناب
 داده در مجلس همیشه بهم صحت شخص و نسخه‌ی کشاکش
 عقل هر مشکلی که کرد سوال داد کلکت به نیم نکته جواب
 سخنوران آذربایجان ص ۵۴۷- جنگ
 شماره ۳۴۷ کتابخانه ملی تبریز ص
 ۳۹- مقدمه دیوان همام ص ۳

علا بیگ تبریزی

نامش جلال‌الملک تبریزی از خطاطان زبردست و اساتید دوران صفوی است خطش در مقام صاحب‌الزمان و مسجد جامع که از بناهای شاه طهماسب است موجود است مولف تذکره پیدایش خط و خطاطان می‌نویسد:
 «مملکت کمال را جمال و جمال کمال را خال بود به و فور کمالات
 عیدیه ممتاز و در اقطار آذربایجان به فضایل و مناقب کثیره از همه برتر و بر
 سایرین مقدم بود .

گویند در فنون لغات عرب و آیات ادب بحری مواج و بر سر هنرمندان تاج بود مدتها از پی تحصیل خط در خدمت شمس الدین محمد تبریزی که از اجله‌ی خوش‌نویسان آن عصر بود در محضر استاد زانو بزمین گذاشته و به مشق خط پرداخت تا مقامی عالی یافت. خاصه در خط جلی کسی به پایه‌ی او نبود. شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) هـ چون مراتب کمالات و حسن خط او شنید او را بخواست و تشویقش فرمود. و اگر ارامی بی‌اندازه نمود و مقرر داشت تا کتیبه‌های مقام صاحب‌الزمان و مسجد جامع را در تبریز به خط جلی نگاشته و پس از آن الواحی که به جهت تخفیف باج و خراج از جانب شاه طهماسب مقرر گردید او مسوده کرد و حجاران نقر نموده و ملازمان شاهی به شهرهای بزرگ ایران فرستاده که در مواقع سهمیه نصب نمودند چنانکه در اصفهان و سایر شهرها هنوز آن لوحه‌ها در مساجد منسوب و باقی است. و در قبرستان تخت‌فولاد اصفهان بعضی سنگهای قبور بزرگان به خط او موجود است.»

مؤلف خط و خطاطان می‌نویسد: که قرآنی در کمال قشنگی و حسن خط و به خط علایک در کتابخانه‌ی استانبول موجود است. علایک را نیز طبع سرشاری بود و اشعاری نیکو می‌سرود. در گلستان هنر صفحه (۳۸) از خطاطی به نام علی‌یگ یاد شده است که قاضی احمد به سال ۹۸۸ هـ ق با او ملاقات کرده و نوشته است به غایت آدمی صفت و خوش بود خطوط او بر اکثر عمارات مساجد دارالسلطنه‌ی تبریز است.

در روضات الجنان نیز از خطاطی بنام علاء الدین محمد ذکری یاد شده است

که از شاگردان خال خود علی بیگ (متوفی ۹۵۸) «۹۳۰» شمسی بوده و این علی بیگ شاگرد جدمادری خود شمس الدین محمد خطاط است و در تذکره دانشمندان آذربایجان صفحه (۲۷۷) از خوش نویسی بنام علاء الدین محمد بن امیر علی الحسینی تبریزی یاد شده است که نسخ و ثلث را به پایهی عالی رسانیده و استاد ملا عبدالباقی دانشمند و علی رضا عباسی و حسن بیگ زرین قلم بوده است کتیبهی مورخ ۹۷۲ مسجد جامع و سر در مقام صاحب الزمان تبریز از آثار اوست هم چنین در سنه‌ی ۹۵۰ هجری قمری قرآنی برای شاه طهماسب نوشته است. برادر وی عبدالله نیز خوشنویس معروف بود علایک در شاعری هم سبک مخصوص داشت.

از اوست :

مرا خدای جهان از همه جهان داده است

خطی چگونه خطی به ز لعل رمانسی

سپهر و اختر و ارکان چو من دگر ندارند

به دور خویش دبیری و نی سخن دانی

به دست خویش در این شعر خوب خاطر من

بر ریخته است مرا نیست بر تو توانی

چو من دبیر نبوده بهر دیار کنون

به هیچ جای نباشد چو من سخندانسی

سخنوران آذربایجان ص ۵۴۸- پیدایش

خط و خطاطان ص ۲۰۲ - قاموس -

الاعلام ج ۴ ص ۳۱۷۲ - دانشمندان
آذربایجان ص ۲۷۷ - گلزار جاویدان
ج ۲ ص ۹۴۲

علی تبریزی

خواجه میرعلی فرزند حسن از مشاهیر و عرفای دوره‌ی امیر تیمور -
گورکان و فرزند وی شاهرخ تیموری و معاصر شیخ کمال خجندی است .
مولف تذکره مجالس المومنین می نویسد: «مومن و فاضل و صاحب توفیق است
و بقول صاحب مرآت العالم از دانایان ادب و دانش بوده و واضع خط
نستعلیق و حافظ قرآن بود . بقول سپهر ابتدا نسخ می نوشت و بعد خط جدید
نستعلیق را وضع کرد . سلطانعلی مشهدی درباره‌ی او گفته است :
در جمیع خطوط بود شگرف ز اوستادان شنیده‌ام این حرف
غالب مورخین و تذکره نویسان تبریز براین عقیده هستند که : میرعلی
واضع خط نستعلیق می باشد . میرعلی خوش نویس معروف « در رساله مداد -
الخط » خود می گوید : وی خط نستعلیق را اختراع و ابداع کرد .
صاحب تاریخ رشیدی گوید : خط نستعلیق هرگز نبوده است و میرعلی
آنرا اختراع کرده . صاحب (مرآة العالم) و شیخ ابوالفضل منشی اظهر و جعفر
تبریزی را شاگرد میرعلی دانسته اند ولی سپهر در تذکره خود اظهر را شاگرد
میر عبدالله میرعلی تبریزی ذکر کرده است . مولف تذکره شاهد صادق نوشته است
که علی تبریزی در سال ۸۵۰ « ۸۲۵ » شمسی وفات کرده و تا اواسط قرن نهم

در حال حیات بود . میرزا سنگلاخ معتقد است که وی بسیار عمر کرده و در
سنین پیری وفات کرده است . او شاعر هم بود و شعر خوب می‌گفت .
از اوست :

روزی به دست خویش گرفتم من آینه
در وی نشان مرگ بدیدم معاینه
مویم سفید گشته و تن لاغر و ضعیف
فی الحال بر زمین زدم از قهر آینه
آینه گفت قهر تو بر من چنین چراست
ناچار هر که زاد همیرد هر آینه

• • •

واضع الخط خواجه میرعلی است	نسخ و تعلیق گر خفی و جلی است
هرگز این خط نبود در عالم	تا که بوده است عالم و آدم
از خط نسخ و ز خط تعلیق	وضع فرمود او ز ذهن دقیق
کاصلش از خاک پاک تبریز است	نی کلکش از آن شکردیز است
هست تعریف او ز حد بیرون	خط پاکش چو شعر او موزون
شیخ شیرین مقال شیخ کمال	بد معاصر بمجمع الافضال
شادروان دکتر مهدی بیانی از آثار خطی منسوب به او یاد کرده و قسمتی	
از قصیده‌اش را که در پایان نسخه‌بی از کلیات سعدی (تاریخ ۸۴۰ به قلم	
کتابت خطی) نوشته نقل کرده است .	

از اوست :

به فرخی و سعادت به یاری تقدیر
 به سال هشتصد و چل سه از مه شهریر
 تمام کرده شد این نسخه‌ی به نام ایزد
 بسان طلعت زیبای لعبت کشمیر
 ز روی معنی گویی همی کند املا
 دعای دولت مخدوم نقد صدر کبیر
 یگانه خواجه‌ی دریا دل هنر پرور
 که بار منت او می کشد غنی و فقیر
 کمال دولت و اقبال و زین دولت و دین
 یگانه خواجه علی آفتاب اوج سریر
 به حال زار (علی) رحمتی نمای و بخوان
 حدیث بی زری از رنگ و روی همچو زری
 ز خود امید بریدم شبی که در عالم
 هزار چون من بسا صد هنر به نیم شعیر
 اگر چه شعر من از جنس قیمتی ست چو خط

ولی چه حاصل از این دو متاع بی تسعیر

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۸ - گلستان

هنر ص ۵۷ - سخنوران آذربایجان ص

۵۵۰ - احوال و آثار خوش نویسان

بخش ۲ ص ۴۴۱

علی تبریزی

نامش سیدعلی تبریزی ملقب به (جواهررقم) فرزند محمدمقیم ابن میر -
 شاهمیر که از سادات حسینی تبریز می‌باشد . مردی باصفا و به فضایل نفسانی
 موصوف ساکن عباس آباد اصفهان بود . علیقلی خان واله گوید : که در اوایل
 دوره سلطنت اورنگ زیب عالم گیر (سال ۱۰۶۸-۱۱۹۰ هـ - ق «۱۰۳۶-۱۱۵۵»
 شمسی به هندوستان رفت ولی اکثر تذکره نویسان معتقد هستند که او در زمان
 کشورداری شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) هـ - ق «۱۰۰۶-۱۰۳۶» شمسی به دعوت
 او به هندوستان رفته است . سیدعلی در پاسخ دعوت نامه‌ی شاه جهان در قطعه‌ی
 به طول و عرض یک زرع و نیم به خط زیبا نوشت و تذهیب کرده و به پیشگاه
 شاه جهان فرستاد و بعداً به هندوستان رفته و مورد عنایت شاه جهان قرار گرفت
 و به لقب (جواهررقم) و به منصب کتابداری مفتخر شد .

سیدعلی جواهررقم شاعری خوب بود و علی تخلص می‌کرد .

نمونه‌ی از اشعار او :

قاصد رسید و ساخت معطر مشام من

و ز حسن نامه داشت مگر ناهای ختن

اقبال نامه‌ی بی ست ز سلطان کامکار

شاه جهان مظفر آن زده‌ی ز من

منت خدای را که همی از عطای تو

آیم به حضرت تو به تایید ذوالمنن

• • •

زبان‌ی غیر خاموشی ندارد

بخاطر جز فراموشی ندارد

• • •

چه جلوه بود که در حسن باغ پیدا شد

که شاخ گل قفس بلبلان شیدا شد

• • •

بر جراحت نمک سوده نمی خواهم من

اینقدر خاطر آسوده نمی خواهم من

• • •

عشق معشوق بود پیش جگر سوختگان

چشم آهو شده هرداغ که بر تن دارم

تذکره خوش‌نویسان (غلام محمد هفت

اقلیمی) ص ۵۶ - تذکره نصر آبادی ص

۲۰۸ - امتحان الفضلا ج ۲ ص ۳۶۱

ریحانت الادب ج ۲ ص ۲۷۰ - قاموس

الاعلام ج ۴ ص ۲۷۴۲ - احوال و آثار

خوش‌نویسان بخش ۲ ص ۴۴۷ - تاریخ

تذکره‌ها ج ۲ ص ۶۰۳

علیرضا عباسی تبریزی

از بزرگترین و شایسته‌ترین خوش‌نویسان دوره‌ی صفوی و متدین و از هنرمندان نامی اسلامی تبریز بود. در اوایل جوانی در نسخ‌نزد ملا یگ تبریزی تعلیم گرفت و در نستعلیق استادش محمدحسین تبریزی بود و هفت قلم را خوب می‌نوشت. کتابه‌یی در مسجد شیخ لطف‌الله و کمرصفه‌یی در مسجد جامع عباسی با خط اوست. فضیلت او اگرچه به مولانا عبدالباقی نمی‌رسد اما بسیار مرد با فضیلت و پاکیزه‌صفت و خوش‌مشرّب بود. قاضی میراحمد منشی مؤلف گلستان هنر می‌نویسد «صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است. بعد از فترت ارومیه (۹۹۴) هـ - ق «۹۶۴» شمسی و خرابی دارالسلطنه‌ی تبریز به قزوین آمد و در آن بلاد توطن اختیار نموده و در مسجد جامع آن محل اقامت انداخته به کتابت اشتغال نمودند کتیبه‌های مسجد جامع به خط اوست و چند مصحف در آن جا تمام نمودند. او بعداً به ملازمت فرهادخان قرامانگو که در سال ۱۰۰۷ هـ - ق «۹۷۷» شمسی کشته شده و سردار معروف آغاز سلطنت شاه عباس بود درآمد. سردار او را تربیت کرد تا کاتب ایشان شد و دو سال همراه وی به خراسان و مازندران رفت و قتیکه شاه عباس بر حقیقت احوال او اطلاع یافت وی را از خان گرفته ملازم خود ساخت و یکی از مقربان و مخصوصان پادشاه شد.

علیرضا ملقب به شاه‌نواز شد و یکی از مفاخر عهد شاه عباس بوده که در

عالم اسلام و ایران قبل از او نظیرش یافت نگردیده است خطش چنان زیبنده و مطلوب بود که نه تنها قلم میرعماد را در هم شکست بلکه بازوی توانا و مغز دانای او را در هم خرد نمود قلم از وصف شرح خط و نقاشی و رسامی او عاجز است . به ماهرترین نقاشان علم از قبیل مانی ، بهزاد و غیره تفوق یافته بود . حالا کمترین صورتی از دسترنج آن اعجوبه زمان هنرمند نامی در موزه‌های اروپا به بزرگترین قیمت خریداری و مورد حیرت تماشاچیان و نقاشان امروزه است .

پرفسور «یوگن میتووخ» مستشرق آلمانی شمه‌یی از هنرمندی این اعجوبه دهر را در مجله کاوه که در برلن انتشار می‌یافت (بشماره ۲۳ مورخه ۲۸ ذی‌عقده سال ۱۳۳۵ هـ - ق «۱۲۹۵» شمسی نوشته است بعد که در کیرمانشاه نماینده‌ی دولت آلمان بود چندین تصویر کار علیرضا را بدست آورده که شاهکارهای آن استاد یگانه نقاش ماهر بودند . آقتلی فلسفی در تاریخ زندگانی شاه‌عباس به نقل از نواریخ قدیم آورده‌اند : «پنجشنبه غره‌شوال نادر العصر و الزمان یعنی علیرضای تبریزی بشرف ملازمت اختصاص یافته به خلع فاخره سرافراز شد » . بعضی گویند : که علیرضا معارض و رقیب میرعماد بود و در قتل او دست داشت مسلم نیست ولی معلوم است که شاه عباس علیرغم میرعماد به علیرضا توجه و مهربانی زیاد می‌کرد (بهتر است در این باره به ترجمه احوال میرعماد رجوع شود) .

علیرضا در سال ۱۰۰۷ هـ - ق ریاست کتابداری را جبراً از صادق بیگک افشار که متصدی کتابخانه سلطنتی بود گرفت و در سال ۱۰۱۰ که شاه عباس

ابنیه‌ی آستان قدس رضوی را تعمیر می‌کرد و نظارت این تعمیرات را عهده‌دار بود و کتیبه‌های صحن مبارک و خواجه ربیع را به خط ثلث نگاشت و الواح زرین دور ضریح که بوسیله استناد مستعلی زرگر ساخته شده به خط نستعلیق وی زینت یافته است و در سال ۱۰۱۷ «۹۸۷» شمسی به امر شاه با اتفاق شیخ بهایی و ملاجلال منجم برای تجدید بنای رصدخانه مراغه اقدام کرد. مسجد شیخ لطف‌الله که از بناهای شاه‌عباس بوده و باسم شیخ لطف‌الله معروف شده علتش این است که شیخ لطف‌الله عیسی عاملی نبیره شیخ ابراهیم میسی مدتی در آن مسجد نماز گذارده و به اسم او مشهور شده است امروز در اصفهان از علیرضا بغیر از معدودی کتیبه‌های خطی نمانده است و تمام کتب و نقاشی‌ها و تذهیب کاری‌های وی را به اروپا برده‌اند که در اغلب موزه‌های غرب موجود است. علیرضا فرزندی داشت بنام بدیع‌الزمان که علاوه بر صنعت پدر دارای مراتب فضل و کمال و به اخلاق حمیده و ملکات پسندیده آراسته و دارای طبع و فصاحت کلام بود.

در سال ۱۰۲۰ هـ - ق «۹۹۰» شمسی شاه‌عباس خانه‌های او را به مبلغ سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد و استاد بدیع‌زمان تونی طرح و بنای آن مسجد را عهده‌دار شد و کتیبه‌ی آن را «علیرضا» نگاشت که اکنون به مسجد شاه معروف است. از او کتیبه‌های متعدد در قزوین و اصفهان باقی مانده است. علیرضا تا سال ۱۰۲۵ هـ - ق «۹۹۵» شمسی زنده بوده و از این پس اطلاعی از او در دست نیست. مولف پیدایش خط می‌نویسد: «سال وفات علیرضا عباسی درست بدست نیامد ولی از امضاها و چنان

برمی آید که سلطنت شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸) «۹۶۶-۱۰۰۷» شمسی و سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۳) هر دو را کمالاً درک کرده و شاید مدتی راهم از سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۵۳-۱۰۷۸) «۱۰۲۲-۱۰۴۶» شمسی دیده باشد. چنانکه اشاره شد امضاء دیگر او در کتیبه مسجد مقصود بیگ در اصفهان سنه ۱۰۱۱ بوده و يك امضاء دیگر او در تابلوی شکارگرگ که عکسش در کتاب پیدایش خط و خطاطان کلیشه شده است بسال (۱۰۵۲ هـ - ق) که سال وفات شاه صفی است بیش از چهل سال در خطاطی و رسامی و نقاشی و تذهیب کاری رایت مفاخرت برمی افراشت. مجله هنر و مردم بدون ذکر مأخذ سال تولدش را اواخر (۹۵۴-۹۵۹) هـ ق و وفاتش را (۱۰۷۹-۱۰۸۴) هـ ق نوشته و متذکر شده است علیرضا در اواخر عمر مریض و بستری شد ولی چون مورد توجه و علاقه شاه بود از اطبای حاذق برای معالجه او دعوت شدند و معالجه‌ی آنها مؤثر شد وی پس از رفع اغما چشم گشوده دوستان خودش را در اطرافش دیده و فی البداهه این شعر را گفت.

ای دریغاکه از جهان خراب	زیر تاری مغاک باید شد
بادل و خاطری چو آتش و آب	باد پیموده خاک باید شد
پاک ناکرده تن ز گرد گناه	نزد یزدان پاک بساید شد

از اوست،

تا غمزه به خون خلق شد هم پشت

بیرون نتوان کرد دلی از مشت

از پس که به خون ما اشارت کردی
خون می‌چکد اینک ز سر انگشتت
...

تا خانه‌نشین شدی تو ای در خوشاب
پیوسته مراست در غمت دیده پر آب
من خانه‌ی دل خراب کردم ز غمت
تو خانه‌نشین شدی و من خانه خراب
...

تا از آتش عشقت جگرم گشت کباب
پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب
آسودگی و عشق تو امری ست محال
صبر و دل بی قرار نقشی ست بر آب
...

در وادی شرع و راه نیکوسیری از بعد نبی علی کند راهبری
رمزی ست که عقدسیزده نحس بود یعنی مگذر ز دین اثنی عشری
تذکره نصرآبادی ص ۲۰۷ - پیدایش
خط و خطاطان ص ۱۸۰ - نشریه
دانشکده ادبیات تبریز سال ۹ ص ۱
گلستان هنر ص ۶۰ - دانشمندان آذر -
بایجان ص ۲۸۰ - ربحانت الادب ج ۱

ص ۲۰۳ - سخنوران آذربایجان ص
 ۵۵۵ - مجله ارمغان ص ۱۹۷ - مجله
 هنر و مردم شماره ۲۰۵ خرداد ۱۳۴۳
 فرهنگ سخنوران ص ۴۰۵ - گلزار
 جاویدان ج ۲ ص ۹۵۶

علی مجتهد تبریزی

فرزند عبدالعظیم تبریزی مردی دانشمند و بصیر و خبیر و از نوادر قرن چهاردهم هـ - ق بوده و پس از خاتمه تحصیلات مراحل مقدماتی به نجف اشرف رفته و از محضر اساتید معروف استفاده کامل نموده و به درجه اجتهاد نائل شده و به تبریز برگشته است بعد زیارت حضرت رضا (ع) مشرف و در آنجا مجاور آستانه مقدس رضوی شده و بتدریس و تعلیم و تبلیغ احکام دینی مشغول گردید . مرحوم حجت الاسلام حاجی میرزا علی آقا مجتهد به تحقیق در سیر و سلوک و اخلاق و رفتار بی نظیر زمان خود بوده و در تهذیب و تکمیل نفس و افاده و ارشاد مردم شب و روز فعالیت کرده و کوچکترین قصور از خود نشان نداده است .

مولف علمای معاصرین می نویسد «حقیر در مشهد مقدس کسراً به خدمتش رسیدم و او را دریای بی پایان دیدم که موج می زد در هر علم و فن ماهر و بر هر موضوع و محمولی قادر بود مخصوصاً در علم کلام و حکمت و ریاضیات و ادبیات یدبضا داشت» ذخیره المحشر فی شرح الباب الحادی عشر

از تالیفات اوست مولف کتاب علمای معاصرین نسخه اصلی این کتاب را در نجف در کتابخانه آقامیرزا محمدعلی اردوبادی دیده است .

حجت الاسلام آقامیرزا علی مجتهد شعر هم می گفت اشعار فارسی و نازی دارد او در دوره‌ی اول مجلس از جانب علمای خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب و در سال ۱۳۴۰ هـ - ق وفات کرد و در مشهد دفن شد . این اشعار را برای آقا میرزا مجتهد تبریزی در شب رغایب فرستاده است .

در رغایب کانهمه حلوا که ملاخور شده‌ست

کس نیاورده‌ست زان حلوا ی ملاخور مرا

بر فقیه شهر لازم شد که تعزیرش کند

هر که خواند بعد ازین ملای حلوا خور مرا

مرحوم آقامیرزا علی قصیده عربیه‌ی شادروان ملا مهر علی فدوی را بزبان

عربی تضمین کرده دو بند از این تضمین بشرح زیر است :

فی علی حصار عقلی و حشر فی علی طار قلبی و نغر

فی علی ضل قوم و کفر «ها علی بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

نوره انور ما فی الاکوان قدرة ارفع ما فی الامکان

حبه ارحج ما فی المیزان «وده اوجب ما فی القرآن

اوجب الله علينا وامر»

بنوشته‌ی مرحوم محمدعلی تربیت نسخه‌ی از تضمین مذکور بخط میرزا

شفیع خوشنویس تبریزی (مورخ ۱۲۵۸) در دانشکده معقول و منقول تهران

می‌باشد قصیده‌یی نیز بزبان فارسی که بالغ بر پنجاه بیت است - در مدح یکی از بزرگان معاصر خود گفته و این چنین آغاز کرده است .

در مزاج جهان وفایی نیست	دور ایام را بقایی نیست
نکنی تکیه بر بنای جهان	که از آن سست تربنایی نیست
دل بدنیا مده که آن معشوق	دل نگهدار و دل ربایی نیست
می‌ندانم چه روزگار است این	کاندر آن باحق آشنایی نیست
خون غورید ای هنروران کامروز	جز هنر جنس ناروایی نیست

سخنوران آذربایجان ص ۵۶۰ - داستان

دوستان ص ۸۸ - علمای معاصرین

ص ۲۸۸

عمده‌ی تبریزی

از شعرای قرن هشتم هـ ق تبریز است . مولانا بدرالدین جاجرمی غزل زیر را در مونس الاحرار بنام وی نوشته است مطلبی دیگر از او بدست نیامد .

آهنگ وفا نمی‌کند دوست	جز جور و جفا نمی‌کند دوست
با یار ستیزه می‌برد یار	وز دوست کرانه می‌کند دوست
کوری دو چشم دشمنان را	با دوست وفا نمی‌کند دوست
مائیم سزای دیدنش لیک	کاری بسزا نمی‌کند دوست
در مسانطری به چشم رحمت	از عین رضا نمی‌کند دوست
غمخواری کار بنده‌ی خود	از بهر خدا نمی‌کند دوست

درد دل درمند ما را	دردا که دوا نمی‌کند دوست
فریاد که بر نشانه‌ی جان	یک تبر خطا نمی‌کند دوست
در دست گرفته دوست ما را	وز دست رها نمی‌کند دوست
صدجان خواهد بهای یک‌بوس	انصاف بها نمی‌کند دوست
از شیوه چه‌ها نمی‌دهد یار	وز فتنه چه‌ها نمی‌کند دوست
چون پادشهیست التفانی	بها هیچ گدا نمی‌کند دوست

سخنوران آذربایجان ص ۵۶۱ - الذریعه
ج ۹ ص ۷۶۹ - دانشمندان آذربایجان
ص ۲۸۱

عنایت تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هـ - ق و برادر میرزا صالح شیخ الاسلام تبریزی
است .
از اوست :

که نظاره ز خویشم چو بی خبر بیند به خنده لب‌گزد و جانب دگر بیند

• • •

عشق می‌جوید دلم از هر دری پادشاهی را گدایی می‌کنم
روز روشن ص ۴۸۱ - سخنوان آذر -
بایجان ص ۵۶۲ - دانشمندان آذربایجان
ص ۲۸۱ - تذکره‌ی نصر آبادی ص ۱۰۴

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۲۱

عندلیب تبریزی

حافظ عندلیب تبریزی از شعرای قرن دهم هـ - ق است . صادقی در مجمع‌الخواص او را بیش از حد متواضع و خلیق معرفی کرده است که از اخبار و قصص گذشتگان نقل می‌کرد .
از اوست :

ترا بحال من زار هیچ پروا نیست
نویی که مهر و وفا در دل تو اصلا نیست
خیال موی میانست چنان ضعیفم ساخت
که جز خیالی از این جسم زار پیدان نیست
مدام چشم تو بی‌باده مست و مخمور است
خمار مست ترا حاجتی به صہبا نیست
ز بیقراری دل با طیب چون گفتم
طیب گفت که این درد را مداوا نیست
بدور این گل رو «عندلیب» خوانندم

هزار شکر که این اسم بی‌مسما نیست
دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۲
سخنوران آذربایجان ص ۵۶۳

عنوان تبریزی

نامش میرزا محمد رضا فرزند حاج صالح تبریزی مشهور به چلبی می باشد. شاعری عالی طبع و استاد بود دیوانش از پنج هزار بیت متجاوز است و ساکن مشهد بوده است. محمد طاهر نصر آبادی و محمد بن محمد عارف شیرازی و صائب تبریزی در مشهد با او ملاقاتها کرده و هم صحبت شده اند و هریک از وی در تذکره خود اشعاری نقل کرده اند در بعضی از تذکرها محل تولد او را قسطنطنیه قید کرده اند که اشتباه محض است.

مؤلف تذکره نصر آبادی می نویسد « جوانی بود در کمال قبول ظاهر و باطن وقتی که فقیر در مشهد مقدس بودم به صحبت او رسیدم. گویادر اواخر قرابتی به عالیجاه ذوالفقار خان حاکم قندهار بهمرسانیده، در آن جا هم فوت شده است و پدرش بعد از او از سخت جانیها در حیات بود...»

مؤلف تذکره لطایف الخیال که در سال ۱۰۷۸ هـ. ق آنرا پایان رسانیده

می نویسد: « به صحبتش در مشهد رسیدم»

نصر آبادی که در سال ۱۰۸۳ هـ. ق به تالیف تذکره خود اقدام کرده می نویسد « در قندهار فوت شده» معلوم می شود که محمد رضا عنوان بین سالهای ۱۰۷۸ و ۱۰۸۳ هـ. ق وفات کرده است. عنوان یکی از علاقمندان صائب تبریزی بوده و از سبک و طرز او الهام می گرفته است.

مؤلف قصص الخاقانی دیوان عنوان را که بیش از پنج هزار بیت بوده دیده است و می نویسد: « در فن شاعری زبر دست است و سن شریفش سی سال بود که در قندهار وفات کرده است».

از اوست :

ای مهر ترا از دل هر ذره خبرها
وی ساخته هر ذره ز مهر تو نظرها
معموره به معموره بیابان به بیابان
گیرند سراغ تو خبرها ز خبرها
چون مهر نمایانی و در راه سراغت
گمگشته نشانها و خبرها و اثرها
از دیده نهانی بود و نقش خیالت
چون مردمك دیده هم آغوش نظرها
پیش گهرت آبله و ريك روانست
در راه غمت پای بسك آمده سرها
(عنوان) بتمنای غمت بسكه فغان کرد
ناسور شد از ناله او داغ جگرها
دو بیت زیر از او در بیاض صائب آمده است :
در این دریا کدامین گوهر یکتا وطن دارد
که مانند صدف سربر سر آوردند ساحلها

* * *

تنگ چشمان بهر دنیا ترك عقبی کرده‌اند

اعتبار دانه پیش مور بیش از گوهر است

دانشمند محترم گلچین معانی شرح حال او را در نشریه دانشکده ادبیات

تبریز نوشته و نسخه‌ی نورانی وصال را که در سال ۱۰۷۸ به قلم محمد رفیع فرزند مرحوم آقاسی بیگ نوشته شده و در سال ۱۳۶۹ هم که پس از مقابله با نسخه‌ی نورانی وصال و تصحیح و تکمیل به دو هزار بیت رسیده معرفی نموده و ده غزل و چهار رباعی او را در همان نشریه چاپ کرده است در نسخه‌های خطی نیز جزو کتاهای شادروان عبدالحسین بیات بدین نسخه اشاره رفته است .

از اوست :

هوس هر خاک می‌ریزد بهار گلشن دل را
هوی خاموش می‌سازد چراغ روشن دل را

• • •

دمی صد دوست را با خویش دشمن می‌توان کردن
ولی صد سال نتوان دشمنی را مهربان کردن

• • •

غیر از سرکوی تو دلم خانه ندارد	دیوانه‌ی ما جای به ویرانه ندارد
نظاره‌ام از ساغر دیدار تو نو شد	آن می‌که گل و لاله به پیمانه ندارد
هر لحظه دلم حلقه زند بر در دیگر	این در بدر افتاده مگر خانه ندارد
مردانه بر آتش زند و بگذرد از جان	در عشق کسی جرأت پروانه ندارد
(عنوان) گهراشک ز چشم ترمن جوی	هر بحر چنین گوهر يك دانه ندارد

• • •

پیش از آن روز که جان را به بدن بخشیدند
نور معنی به دل روشن من بخشیدند

مرهمی داشت جراح‌تکده‌ی دل در کار
 نمک خنده به آن غنچه دهن بخشیدند
 در دل سوخته‌ی هر که غمی بود از تو
 جمع کردند به یک بارو به من بخشیدند
 بی‌تعلق نتوان رفت ز دنیا بیرون
 گر ز ما جامه گرفتند کفن بخشیدند
 غنچه آن راز که در پرده‌ی دل داشت نهان
 ناله کردند و به مرغان چمن بخشیدند
 چه کنم گر نروم از پی معنی (عنوان)
 که به من روز ازل ذوق سخن بخشیدند

• • •

من کیستم اسیری در دام غم‌تپیده
 از خویشتن رمیده با دوست آرمیده
 تا شاهد خیالت الفت گرفته با من
 هر موی من ز وحشت از یکدگر رمیده
 جان چیست بی تو مرغی در دام غم‌فتاده
 دل چیست بی توصیدی در خالک و خون‌تپیده
 در بحر دیده اشکم موجی‌ست ایستاده
 در دشت سپنه آهم گردی‌ست آرمیده

شوخی که جاگرفته چون گل به دامن غیر
از دست کوتاه مسا دامن چرا کشیده
(عنوان) بسی بلند است معراج فکر (صائب)
کی می‌توان رسیدن جایی که او رسیده

* * *

در گلشن نوحید گل و خار یکی است نیک و بد و آزاد و گرفتار یکی ست
در عالم اگر هزار دلبر باشد مقصود یکی عشق یکی یار یکی ست

* * *

ارباب هنر ز گردش چرخ دور نگ چون غنچه نباشند دمی بی‌دل تنگ
روشن گهران را غم دل بیشتر است آینه فراخور صفا گیر درنگ

* * *

نه چشم است اینکه گاهی می‌گشایم بر جمال او
نگاه از حسرت رویش گریبان پاره می‌سازد

* * *

بیا که بی‌تو ز سرمایه‌ی حیات مرا بدیده مانده‌نگاهی و بر زبان معنی
تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۹۶ - شمع انجمن
ص ۲۹۷ - سخنوران آذربایجان ص
۵۶۳ - نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز سال
۱۱ شماره ۴ ص ۴۰۲ - دانشمندان آذر -
بایجان ص ۱۰۷ - لطایف الخیال (عکسی)

نسخه‌های خطی ص ۷۶ - فهرست
 نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۴۵۳ - فرهنگ
 سخنوران ص ۴۱۰ - گلزار جـاويدان
 ج ۲ ص ۹۷۶ - تذکره ریاض العارفین
 ج ۲ ص ۵۱

عیسی تبریزی

فرزند طالب‌خان حاکم تبریز و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق بود ولی
 شعر و مطلب دیگر از او بدست نیامده است .
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۲
 سخنوران آذربایجان ص ۵۶۸

غزالی تبریزی

شغلش ابریشم‌فروشی و از شعرای قرن دهم هـ - ق است چون موقع
 خواندن شعر قیافه‌اش تغییر می‌کرد لذا ظرفاء او را میمون‌الشعرا لقب داده
 بودند . صادقی افشار می‌نویسد : رندولا ابالی بود و اوقات به نحاسی می‌گذرانید»
 دیوان کوچکی دارد که نسخه‌اش در کتابخانه‌ی ملی تبریز و جزو کتب اهدایی
 شادروان حاج محمدنخجوانی است .
 دیوانش جمعاً ۲۱ صفحه ۱۷ سطری است و حاوی غزلیات و رباعیات
 و مفردات می‌باشد .

ازاوست :

آن به که بیندد اجلم راه نفس را
تا همنفس یار نبینم همه کس را
سوزم شود از آه فزون هر نفس ، آری
چون باد وزد تیز کند آتش خس را

* * *

اشك من هر دم چو طفلان می کند میل کنار
بر کنارم تا نمی آید نمی گیرد قرار
روز نخجیرش من بی دل به صحرا می روم
چون غزالی تا خورم تیری از آن چاهك سوار

* * *

به خود گویم که پیش او کنم ظاهر غم دل را
ولی بی خود شوم چون بینم آن شیرین شمایل را

* * *

روزی که حرف عشق تو بردل رقم زدم
اول به خط صفحه هستی قلم زدم
کردم خراب خانه‌ی هستی ز سیل اشك
همچون حباب خیمه به بحر عدم زدم

* * *

به عالم صد فروغ از روی نیکوی نومی بینم
 از آن رو عالمی را چشم بر روی نومی بینم
 چنان جا کرده در چشم خیال روی نیکویت
 که در هر جا نظر می افکنم روی تو می بینم
 غزال من ز هند غم خلاصی یافتم اکنون
 که خود را چون (غزالی) صید آهوی نومی بینم

• • •

دور از تو مرا هست ملالی که مه‌رس
 در زندگی خود انفعالی که مه‌رس
 گفتمی که چه حال است تو را در غم من
 دارم ز غم عشق تو حالی که مه‌رس
 تحفه سامی ص ۲۵۲ - مجمع الخواص
 ص ۳۸ - روز روشن ص ۴۹۳ - سخنوران
 آذربایجان ص ۵۶۸ - دانشمندان آذر
 بایجان ص ۲۸۶ - فهرست کتابخانه‌ی ملی
 تبریز ج ۳ ص ۹۷۹

غنی تبریزی

مرحوم تربیت ابیات زیر را از جنگی به نام او نقل کرده است :

باز می‌خواهم که دل را بانوایی خوش کنم
 با نوای بلبلان دستان سرایی خوش کنم
 در گلستان جهان گفتم که گلچینی کنم
 خانه زاد فتنه‌ی بالا بلایی خوش کنم
 ناله‌ام از ضعف صد جا تا به لب منزل کند
 هم چونی باناله می‌خواهم صدایی خوش کنم

• • •

آنیم که در بحر جهان همچو حبایم
 تا چشم بهم برزده‌ای خانه خرابیم
 دیریست که دشنام از آن لب نشنیدیم
 این است که با لعل لب در شکر آیم
 ماییم «غنی» با غم آن شوخ جفا کیش
 گاهی به سرچشمه و گاهی به سرابیم
 سخنوران آذربایجان ص ۵۷۰
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۷

غنی تبریزی

از بزرگان و شعرای تبریز است ولی بیش از این در مورد او مطلبی
 بدست نیامده است .

مؤلف محترم گلزار جاویدان هم در مجلد دوم آن کتاب صفحه ۹۹۷

اسمی از او برده ولی تعیین نکرده‌اند اهل کجا است .
گلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۹۷ - جنگ
دیهم ص ۲۱۷

غنی تبریزی

عبدالغنی متخلص به (غنی) از سخنوران تبریز است . از «قصیده‌لغنی»
او که در ستایش ائمه گفته است يك نسخه در کتابخانه‌ی مجلس سنای سابق
موجود است .

اینک دوییت آغاز وانجام قصیده :

ای برادر اگر ت هست هوای عرفان

رو تولا بکن از جان به علی عمران

آن که خواننده‌ی این لغنی باشد ز کرم

دارم امید که باشد به «غنی» فاتحه خوان

سخنوران آذربایجان ص ۵۷۱ - فهرست

نسخه‌ها ج ۵ ص ۳۹۰۲

غیاث تبریزی

نامش غیاث‌الدین محمد کججی از شعرا و معروفین قرن دهم ه - ق
می‌باشد او مدتی در عراق عرب وزیر بود و شاعری قصیده‌بی در مدح او گفته
و بی جهت زبان به هجو گشاده بود که خواجه غیاث‌الدین قطعه زیر را در

جوابش سروده و برای او فرستاده است :

به مدح آنچه افزودی ام در کمال ز هجوی که گویی همان کم شود
 زدم لایه سگ چه شادی رسد که از عو عوش موجب غم شود
 او برادر کوچک خواجه امیر بیگ مهرباد کججی است که در سال ۹۷۳
 هـ - ق (۱۴۴) شمسی وفات کرده است سر دفتر اهل حساب شاه طهماسب
 بود . مرحوم تربیت ایات زیر را به اعتبار نوشته‌ی صاحب (صبح گلشن) بنام
 وی آورده است :

خموشی شب هجران ز بی وفایی نیست

که ناله را به لبم قوت رسایی نیست

دل شکسته‌ی ما را شراب نکرد علاج

شکست توبه‌ی من کم ز مومبایی نیست

آقای دکتر خیامپور در فرهنگ سخنوران (صفحه ۴۲۳) او را بنام
 غیاث‌الدین نیشابوری یاد کرده . مولف هفت اقلیم هم از شاعر فاضلی به نام
 غیاث‌الدین تبریزی نام برده است .

از اوست :

دریغ عمر که بی روی یار می گذرد اگر چه در چمن و لاله زار می گذرد
 دریغ روز جوانی که می رود بر باد بسان باد که بر کوهسار می گذرد
 بیا بیا وجدایی به اختیار مجوی بین که عمر چه بی اختیار می گذرد
 اگر به غم گذرانی و گر به شادی عمر در این زمانه‌ی ناپایدار می گذرد
 به عیش می گذران روزگار و غصه مخور که روزگار و غم روزگار می گذرد

غمی که بی جهان تو بردل (غیاث) نهاد نمی‌شمارم از آن کثر شمارمی گذرد
هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۹ - دانشمندان
آذربایجان ص ۲۸۷ - تحفه سامی ص
۹۳ - لغت نامه دهخدا ص ۳۹۴ - قاموس
الاعلام ج ۵ ص ۳۳۱۶

فاخر تبریزی

نامش مشهدی احمد آقا از شعرای قرن سیزدهم ه - ق است . از احوال
او اطلاعی بیش از این بدست نیامد .
دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۰
حدیقة الشعرا

فارغ تبریزی

نامش جلیس بیگ مشهور به علامی و اهل تبریز بوده و در خدمت خواجه
افضل الدین ترك اصفهانی تلمذ می کرد و در هوش و ذکات کم نظیر بوده و قتی به
هندوستان رفت و مصاحب اکبر شاه شد هنگام مراجعت به ایران که در سنه
۱۰۱۰ ه - ق بود در لاهور در گذشت این چند بیت از اوست :

خاکسترم نمائد که بر باد بردهم
آه این چه شعله بود که در جان من گرفت

تف برق تجلی خلق را در خانمان افتد
 گراین آتش مرا بیرون زمغز استخوان افتد
 گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۰۸

فارغ تبریزی

از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق است از او اطلاعی بیش ازین بدست نیامد
 از اوست :

خدا در سینه‌ی من آه سوزان رانگه دارد
 ز آسیبش دل بی رحم جانان را نگه دارد
 عنادی می‌کند امروز ز نار سر زلفش
 که بی ایمان بمیرد هر که ایمان رانگه دارد

.....

مرا جان نیست کاورا صحبت جانان نمی‌سازد
 چو دردم عاقبت سوز است بادرمان نمی‌سازد
 برای گریه پنهان ساختن تدبیر دیگر کن
 که این دریای خون باگوشه‌ی دامن نمی‌سازد

.....

تم می‌کن که این جان ملامت دیده‌ی ما را
 شکستی بر شکست آثار بر آزار می‌باید
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۰
 ندیقه الشعرا

فارغ تبریزی

نامش کمال‌الدین شیخ ابوالفضل معروف به چلبی بیگ علامه از بزرگ-
 زادگان و دانشمندان تبریز و فرزند میرزا علی بیگ بود پدرش که در زمان
 سلطنت شاه طهماسب اول کلانتر تبریز و در دوره‌ی تصدی خود قوائد
 نیکو و اعمال پسندیده از خود نشان داده بود بعداً که عزل شد رنجیده‌خاطر
 گشته به هندوستان مسافرت کرد و در قندهار مقیم و با اولاد بهرام میرزای
 صفوی برادر شاه طهماسب آمیزش و تقرب پیدا کرد و بار دیگر پرچم اقبالش
 برافراشته شد. کمال‌الدین بدارالفضل شیراز رفته مدتی در حلقه درس مولانا
 میرزا جان شرکت کرد مولانا او را دوست می‌داشت چون کمال‌الدین به حسن
 صورت آراسته و به جمال پیراسته و طبع عالی و هوش و حافظه قوی داشت
 و در تحصیل پیشرفت میکرد لذا جمعی از اهالی مدرسه روی حسادت او را
 به تجرع مدام متهم می‌کردند لذا ناراحت شده از آنجا به قزوین رفت چون
 شهرت فضلش به همه جا رسیده بود اکبرشاه او را به حضورش طلبید و مورد
 توجه قرار داد در آنجا به اعتبار نزدیک شدن به پادشاه شهرت کلی یافته و مشهور
 شد متأسفانه از ناهمی و اشتباه و پلیدی افکار رساله‌یی در رد انبیاء نوشت
 و از خبث طینت بمرض کثیف مبتلا و بدنش سوراخ سوراخ شد، حکیم
 سنایی فرمود:

علم در دست جاهل خود رای چون چراغیست در طهارت جای
 کمال‌الدین چلبی اشعار بلند و دلپسند می‌گفت و در طرز غزل ابداع
 می‌نمود. در اوایل شیدا و بعد فارغ تخلص می‌کرد.

او چون بی اندازه با هوش و با قدرت بود به هر فن و هر بابی که وارد می شد در اندک زمانی به درجه اعلی می رسید متأسفانه بقول معروف که «مرغ زیرک دو پا پدام افتد» در آخر عقیده و مرام خبیثش را که همانا منکر انبیاء بود نشان داد و تا ابد بدبخت شد.

خوشگو در سفینه خود چنین می نویسد «چون اکبر شاه شهرت و فضل و دانش شخصیت کمال علامه را شنید او را به هندوستان طلب کرده و بعد از رسیدن به آنجا خیلی اعتبار یافت و به درجه عالی رسید و در مدح آن پادشاه قصاید غرا گفته منجمله قصیده ایست که پس از مدح او اجازه رفتن به ایران را خواستار شد و دچار سرنوشت گشت».

قصیده اینست :

ای سلطنت سلسله جنیان خدایی	احول بود آندیده که دیده است جدایی
تو مظهر اسرار خدایی بحقیقت	هر چیز که گویند در اوصاف توشایی
من صوفیم و معتقدم وحدت هستی است	کو فهم مکن فقهی جز طبع دورایی
مخصوص بحضرت بود و حضرت نیر	پر لشکری و یک تنه اقلیم گشایی
هم خدمت این حلقه بگوشان ختن به	از طاعت آن کعبه نشینان ریایی
در روم و سمرقند ردا باید وریشی	نه روی کند ریشی و نه دوش ردایی
حاشاکه به اقبال توام در نظر آید	گل کنده و آن پاره ده چند سوایی
از بعد نهنگی و شنا کردن دریا	هرگز نکنم بر لب چون غوک لقایی
لیکن چه کنم با کشش رشته تقدیر	رستن که توانست ز پیوند قضایی
دارم پدر پر جگر تفته ز هجران	کاآتش کند از سوز دلش شعله گدایی

از بسکه ز ندبر سر و پرسد خبر از من
بر رهگذر قافله آید به سحرگاه
این بیت کسان خواند و در خون بنشیند
«گر با تو بگویم که چهار کرده جدایی
چون زندگیم هست نه بروقف رضایش
رخصت طلبم از تو نه اقلیم چه دانم
يك طوطی پرریخته در هند کم انگار
من باغ خدا بوده‌ام و خانه نخواهم
بر هستی من هیچ اثر نه مترتب
برگرد سرخویش بگردان و ببخشای
بس کن رهی از درد دل اندازه نگهدار
شاه است خداوند تو و صاحب دیراست
شاید نظری بر تو کند او که تواند
از داعیه کاری نگشاید بدعایسی
درهای اجابت بگشایند برویت
در بعضی از تذکره‌ها می‌نویسند :

پس از کسب اجازه مرخصی و در موقع مراجعت بسال (۱۰۱۱) هـ ق در لاهور وفات کرده است صاحب شاهد صادق نیز فوت او را در همین تاریخ نوشته است. مولفین تذکره نصرآبادی و احمدرازی هر يك شعری از او نوشته و مقداری از اشعارش را ذکر کرده‌اند. این چند بیت از خلاصه الاشعار اوست :

نویدی ده که جانم از غم حرمان برون آید
 به امید وصال از عهده‌ی هجران برون آید
 محالست اینکه عاشق را شود یک کام دل حاصل
 تمنا بر تمنا بشکند تا جان برون آید
 دل (فارغ) تمنا دارد از عشقت چنان دردی
 که با آن درد جان از منت درمان برون آید

• • •

به آه و ناله شب خواب پاسبان دزدم
 گرانی سرش از خاک آستان دزدم
 رسیده کار بجایی که بعد از این من هم
 نه ناله از دل و نی شکوه از زبان دزدم
 تو تا بچند خوری خون خلق و من تا کی
 اثر ز ناله‌ی دل‌های ناتوان دزدم

• • •

در تعریف فیل گوید :
 آفاق بتشخیص در او جلوه گر آمد
 مجموعه اشیاست چه ارضی چه سمایی
 گردون تن و تدویر سر و چشم بعینه
 چون کوکب علوی که کند ذروه گرایی

رفتار هوا سکن زمین طبع چو آتش
 پیچانی خرطوم همان پیچش مایی
 بر کوه آن کوه فلک سیر چو آبی
 آید بنظر طور و همان جلوه نمایی
 مولف تذکره الطایف الخیال او را از جمله شاگردان خواجه افضل الدین
 ترکه یاد کرده و نوشته است که «در تبریز با حکیم ابوطالب و ملاشرف و شریفای
 خازن هنگامه ساز بود و سرآمد جمع ایشان شمرده می‌شد» از اوست :
 در عهد شوخی تو به دلها قرار نیست
 يك جان آرمیده در این روزگار نیست
 هر کس که جان سپرد حیات ابد گرفت
 از هیچ کشته قاتل ما شرمسار نیست

* * *

ای خان فلک رتبه‌ی اقلیم معانی
 در ملک سلیمان دوم آصف ثانی
 بهر رمه‌ی خلق خداوند تعالی
 شاه است شبان لیک ترا داده شبانی
 حرفی به تو مخدوم غرض وار رساندست
 بر روی سخن هست ازین روی نشانی
 من گفته‌ی خود گفته‌ام آن گفته من نیست
 بر شش جهت وقف بود سبع مثانی

گر جانب بد داشته من قصد نکردم
 دلرا خبری نیست از آن صرف زمانی
 با این همه تقصیر دگر مرتبه تقصیر
 زین خجالت و شرمندگیم بازارهانی
 عفو از پی تقصیر بود نر پی طاعت
 به کز گنهم در گذری درگذرانی
 مجمع الخواص ص ۲۳۵ - هفت اقلیم
 ج ۳ ص ۲۳۷ - لطایف الخیال نسخه
 عکسی - شمع انجمن ص ۳۷۶ - تذکره
 نصر آبادی ص ۱۵۸ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۵۸۵ - ریحانت الادب ج ۴
 ص ۲۷۳ - الذریعه ج ۹ ص ۵۶۷
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۵ - ریاض
 العارفین ج ۲ ص ۶۸

فارسی تبریزی

از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق تبریز است . دیوان کوچکی از وی نزد
 مرحوم تربیت بوده و مولف نگارستان سخن نیز از شاعری به همین تخلص
 یاد کرده و نوشته است که «مولانا پادشاه تبریزی است و از شاه بیت نمکین او
 شوریدگان در شورانگیزی» .

از اوست ،

تورادر دیده جا دادم که از مردم نهان باشی

ندانستم که آن جا هم میان مردمان باشی

• • •

غزل «فارغی» است در تبریز یا که در شهر عصر نیشکری

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۰

سخنوران آذربایجان ص ۵۸۹

نگارستان سخن ص ۷۲- گلزار جاویدان

ج ۲ ص ۱۰۰۹

فانی تبریزی

مردی بغایت درویش مسلک و خوش مشرب و از شعرای قرن دهم هـ ق
است . پیوسته با جوانان ساده معاشرت می کرد . و فوق العاده ثروتمند بود و
يك دفعه هزار تومان به رئیس «میریوسف اصفهانی» قرض داد و قتیكه شنید
بدهكارش وفات نموده سكته كرد و از بقیه حیات خود وداع نمود .

از اوست :

شب ای همدم به پیش آن پری افسانه می گفתי

چه می شد گر به او حال من دیوانه می گفתי

که را می خواستی کز مهربانی باز بفریبی

که گه از سوزش شمع و گه از پروانه می گفתי

مؤلف تذکره خلاصه‌الاشعار می‌نویسد : اشعار فانی از غزل و غیره
 قریب به هزار بیت است و در طرز غزل تتبع درویش دهکی میکند .

هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۹۹ - تحفه سامی

ص ۲۴ - سخنوران آذربایجان ص ۵۹۰

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۱ - گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۱۰۱۴ - روز روشن

ص ۵۰۲

فانی تبریزی

نامش میرزا صادق و از سخنوارن قرن سیزدهم هـ - ق است در سال ۱۲۵۵

هـ - ق «۱۲۱۸» شمسی متولد شده و غالب اوقات خود را در گنج‌به‌سر برده و
 دیوانی دارد که حاوی اشعار ترکی و فارسی است .

فانی تبریزی کتابی بنام خمسه ادبیه تألیف کرده و یک قسمت از آن کتاب
 به چاپ رسیده است . سید ابوالقاسم فرزند فانی نیز یکی از فضلا و ادبای
 دوره‌ی ناصرالدین‌شاه بود و تالیفات زیادی بشرح زیر دارد :

۱- قفل دهن شیطان (شعرکه در سال ۱۳۶۲ هـ - ق «۱۳۲۲» شمسی در

تهران چاپ شده است) .

۲- (بدایع العلوم) ۳- (کنز الرموز) در علم حروف که هر دو به سال ۱۳۰۰

هـ - ق در تبریز چاپ شده است . از اشعار فانی در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۵۹۱

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۱ - مولفین

مشار ج ۱ ص ۲۶۷

فایز تبریزی

نامش ملاعلی تخلصش فایز واز شعرای تبریز بوده که در شهر قم مقیم شده واز او اطلاعی بیش از این در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۵۹۱

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۳

فتحی تبریزی

شغلش مشك فروشی واز شعرای قرن دهم ه ق است . سام میرزا نوشته است : «بعضی اوقات هم در خدمت یکی از وزرای شاه طهماسب بود و قصاید زیادی می گفت هر وقت معنی اشعارش را می پرسیدند طوری جواب می داد که تصور می شد شعر از او نیست» .

از اوست :

در شب هجران چراغم غیر شمع ماه نیست

آن هم از بخت سیاهم گاه هست و گاه نیست

سخنوران آذربایجان ص ۵۹۱ - تحفه

سامی ص ۲۷۱ - روز روشن ص ۵۰۵

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۱۹

فخرالدین محمد تبریزی

فخرالدین ابوالمظفر فرزند اشرف علی فرزند محمد فرزند جعفر فرزند ابوالقاسم که یکی از دانشمندان بود کلامی فصیح و بیانی رسا و خطی عالی و زیبا داشت و از سادات علوی تبریز بود. ابن فوطی می نویسد «بسال ۶۷۷ هـ ق ۶۵۷ شمسی در بغداد زاده شد من او را بسال ۷۰۷ هـ ق ۶۸۶ شمسی در عمارت خواجه رشیدالدین در تبریز دیدم بعضی از اشعارش را برای من خواند، او را دیوان شعری است که به ده جلد می رسد».

در وصف تبریز چنین گفته است :

حل تبریز شادن	سلب الروح و البدن
سکن مذعرفته	فی صحیح الحشاسکن
و بساجی لحاظه	صدعن مقلتی الوسن
انا من فرط حبه	ذوعزام و ذوشجن
عجمی ان قلت من	همت فیه يقول من
و اذا ما عذاره	لاح فی وجهه الحسن

تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۸۳۷
سخنوران آذربایجان ص ۵۹۲

فدایی تبریزی

از بزرگان و شعرا و از خواجه زادگان تبریز بود. شغلش زرگری و شعر هم می گفت و در قرن نهم هـ ق زندگی می کرد.

از اوست :

مردم از حسرت و آن شوخ به من رام نشد

جان به ناکام شد و حاصل از او کام نشد

تا به بد نامی ام از عشق برآمد نامی

چه بلاها که نصیب من بدنام نشد

سخن‌وران آذربایجان ص ۵۹۲

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۵ - گلزار

جاویدان ج ۲ ص ۱۰۳۲ - روز روشن

ص ۱۲ - تحفه سامی ص ۳۸۵ - تاریخ

تبریز دکتر مشکور ص ۸۳۹

فراقی تبریزی

نامش حافظ چرگر از تبریز است . مولف دانشمندان آذربایجان می نویسد : « او نقشها و صورتها را فوری می بندد و در هجو عملها دارد و از جمله برای مولانا زینی که غایت سیاه و جسیم بود عملی بسته و تاریخ وفات او را خرس سیاه (۹۳۶) پیدا کرده و رویش بسیار می خواند وی با وجود آواز گرفته خوانندگی هم می کرد و اعتقاد تمام به شعر خود داشت خاطر به زیب و زینت خود می گمارد و خود آرا بود تخلصش فراقی است »

این مطلع از اوست :

دمبدم می‌گردم از شوق لب لعل نومست

لعل جانبخش تو را خاصیت بسیار هست

چرگر به معنی خواننده و خیناگر است . در تحفه سامی لقب وی حافظ
خوگره و در حاشیه حافظ چرگینی قید شده است .

تحفه سامی ص ۱۴۱ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۱۰۳ - الذریعه ج ۹ ص ۲۱۵

سخنوران آذربایجان ص ۵۹۳ - تاریخ

تبریز دکتر مشکور ص ۸۳۹

فرخ تبریزی

نامش میرزا علی بابا جوانی بود با کمال و مانوس و خوش رفتار و خط
شکسته را خیلی خوب می‌نوشت و شعر هم می‌گفت و فرخ تخلص می‌کرد او
از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق و از معاصران و مصاحبان فانی زنوزی مولف
ریاض الجنة است فانی می‌نویسد « جوانی است مانوس و عزیز و از جمله ارباب
کمال اهل تبریز و خط شکسته را درست می‌نویسد . مکرر صحبتش اتفاق افتاد
گاهگاه نفثاً میل به نظم پردازی دارد و فرخ تخلص می‌کند » .

از اوست :

(فرخ) آن روز به دل مهر تو کاشت که نه از حسن نشان بود و نه نام

* * *

از خرابات مغان پسای مکش (فرخا) تا نرود کار از دست

این سبزه خطر روی نکویی بوده‌ست
وین لاله چومن عاشق رویی بوده‌ست
هر سنبل ترکه در چمن می‌بینی
پیدا است که زلف مشکبویی بوده‌ست

* * *

ای ذات مقدست ز هر عیب بری
خواهم که مرا به قرب خویش ببری
تا آمدم از عدم به بستان وجود
از شاخ امل نه میوه چیدم نه بری
دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۵
سخنوران آذربایجان ص ۵۹۴-ریاض
الجنة ص ۸۹۰

فردی تبریزی

به کسب علاقه‌بندی مشغول بود و بعداً در معما و دیگر فنون
شاعری اقدام نمود و در آخر حال دیگری یافته و ترك علاقه کرده و سر تا پا
برهنه می‌شد
اشعار فردی تبریزی و فردی اردبیل روی اصل مشارکت در تخلص یکی
بنام دیگری بر سبیل اشتباه دیده شده است بیت زیرین از اوست :

قاصد بنام من غم خود گفته پیش او
من شادمان که درد دلم را شنیده است

این بیت «در مکتب وقوع» بنام فردی اردبیلی و در آتشکده آذر و شمع انجمن و
ریاض الجنة بنام فردی تبریزی است .

از اوست :

سواد خط تو دیوانه‌ام بدینسان کرد

سیه بهار دماغ مرا پریشان کرد

• • •

کشته‌ی چشم و لب یارم که در بهای شوق

این مرا چندانکه به می‌کرد او بیمار داشت

• • •

گفتم رسم به یار بگویم حکایتی

فریاد از آن زمان که رسیدم زبان نبود

آتشکده آذر ص ۱۳۳ - دانشمندان

آذربایجان ص ۲۹۶ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۵۹۵ - تحفه سامی ص ۲۵۹

ریاض العجۃ ص ۸۹۹ - روز روشن ص

۵۱۹ - گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۵۷

تذکره ریاض العارفین ج ۲ ص ۸۶

فرصت تبریزی

نامش محمد بیگ متخلص به فرصت در تذکرها مطلب کافی راجع به

شرح زندگانی ایشان دیده نشد در تذکره نصرآبادی چند کلمه در حق

وی چنین نوشته شده است .

«محمد بیگ داخل توپچیان بود و احوالش کمال پریشانی داشت و بعلمت

جرات و مردانگی که در قندهار نمود و تصرفات مرغوب در بستن ثوب کرد، مکرراً به انفاقات سرافراز گردید طبعش خالی از قدرتی نبود فرصت تخلص می کرد. از اوست» :

صبح شد بر من ناکام تمنا بخشید

می بما خنده بگل گریه به مینا بخشید

آذر نیز در آنشکده خود بوجه اختصار چنین نوشته است :

«فرصت از توپچیان شاه عباس صفوی است. اسمش محمدبیگ است و شعر فوق را نوشته و معلوم می شود از نصرآبادی اقتباس کرده است».

بقول نصرآبادی در زمان شاه عباس در سلك نظام بوده و از توپچیان جسور و شجاع آن دوره بود. در جنگهای قندهار رشادت و شجاعت زیادی از خود نشان داده که چندین دفعه بیاداشهای بزرگی نایل شده از تاریخ تولد این شاعرگمنام اطلاع صحیحی در دست نیست همین قدر از زمان شاه عباس اول تا زمان شاه عباس ثانی در قید حیات بوده و چهار سال قبل از تالیف تذکره نصرآبادی که سال ۱۰۸۳ هـ - ق «۱۰۵۱» شمسی است در گذشته است چنانکه از نوشته نصرآبادی معلوم می شود «زندگانی وی در نهایت عسرت و پریشانی بود از قرار معلوم اشعار و قصاید بیشماری داشته که اکنون موجود نیست. در يك سفینه‌ی خطی که در تصرف نگارنده است مثنوی ۶۵ بیتی در تعریف و تساریخ بنای عمارت چهلستون اصفهان از وی بشرح زیر به یادگار مانده است».

وی فلك كرسی فرشته مقام

ای معلى بنای عرش نظام

سر بسر عالم از نو گلشن شد
 گر چه فرزند مادر خاکی
 تا فلک از تو يك نشان دارد
 گر فرو ریزد آسمان از هم
 آسمان از بلندیت شده پست
 صبح آنجا مدام جلوه گر است
 چلستون تو چل تنان باشد
 هر ستونی که از تو برپا خاست
 قصر شیرین ز گرد پیکر خویش
 طرحش از گرد نور ریخته اند
 آسمان بامه درخشان
 آسمان فرش سطح خانه‌ی اوست
 بهر ایوان این سپهر بنا
 تا فلک دیده سرفرازی او
 روی طاقش ز فیض یزدانی
 زده آن طارم فلک پ سایه
 دیده حیران سقف پر کارش
 صد تجلی نثار آینه اش
 بسکه آینه پیش یکدیگر است
 عکس آینه اش بجلوه گری

وز تو چشم زمانه روشن شد
 خلف دودمان افلاکی
 سرفرازی بر آسمان دارد
 نشود خشتی از بنای تو کم
 تا تو برخاستی سپهر نشست
 سنک قالی ستاره سحر است
 که مدامت نگاهبان باشد
 فلک پیر را بدست عصاست
 کرده از رشك خاك بر سر خویش
 در گنج آن ستاره بیخته اند
 کهنه فیانوسی از شبستانش
 کهکشان راه آستانه‌ی اوست
 زحل افکنده خشت بر بالا
 خوانده تکبیر جان درازی او
 چون کریمان گشاده پیشانی
 بر سر آسمان ز گل سایه
 همچو آینه‌های دیوارش
 جوهر جان غبار آینه اش
 رشك آینه خانه‌ی نظر است
 می کند دیو را بشکل پری

کرده معجز طراز دعوی را
 گر به بیند کسی بصورت حال
 در و دیوار گشته رنگارنگ
 روح ماننی در این مهین تالار
 آنکه از نوک خامه در شب تار
 چون ببینند نقش تصویرش
 فکند خامه بر زمین شستش
 نه ز شاپور و ماننی و بهزاد
 نقش کس در جهان چنین نه بیست
 در و دیوارش از کرشمه نگار
 بلبلان چمن بنالهی زار
 گل تصویرش از نظاره کند
 حوض آن همچو چشم اهل وفا
 روشنی بسکه آرمیده درو
 جوش فواره بر مه و خورشید
 مغز در استخوان کند سیماب
 نیست فواره سرو و بستانست
 شسته روی خود آفتاب در او
 وصفش از باعث سخن گردد
 این نه حوض است چشمه نور است

صورت جان نموده اعمی را
 دارد آینه در بغل تمثال
 همه‌ی کارهای کار فرنگ
 عشق ورزد بصورت دیوار
 موشکافی کند به طره‌ی یار
 همه اندازه‌های تحریرش
 بگریزد در آستین دستش
 نه ز ارژنگ یا دیگر اسناد
 قلم اینجا رسید سر بشکست
 گل تصویر او همیشه بهار
 می‌سرایند بر در و دیوار
 گل گریبان رنگ پاره کند
 گشته سرشار آبروی حیا
 دیده عکس نظاره دیده درو
 می‌فشاند ز قطره مروارید
 جوش فواره است ناله‌ی آب
 شمع بالین آب حیوان است
 که جهانرا گرفته پرتو او
 خضر را آب در دهن گردد
 موج زن آب آتش طور است

نه همین کوثر است در طلبش
 شده مجنون او بدشت سراب
 لعل را رخ ز شرم آن تفته
 ماهیانش تمام با دل شاد
 همه از جام زندگانی مست
 همه دارند از یمین و یسار
 بهر دفع گزند بر سر آب
 دل به وصفش بدیهه ساز آمد

• • •

تا بتن حکم سروران باشد
 شمع بزم ترا ثناخوانم
 هر طرف از تحایف کرمش
 بیتی از انوری ادا کردم
 نشود کار عالمی به نظام

• • •

بوزیر آمده است این فرمان
 دامن سعی بر کمر زده بود
 این زمان شاه را وزیر تویی
 آن بناکرد و از تو یافت نظام
 شاه را در سریر عیش و حضور

خورده آب حیات آب لبش
 سنک بر سینه می زند سیلاب
 آب گوهر بخود فرو رفته
 همه از قید شست و دام آزاد
 شسته از مرگ خویشتن همه دست
 جای گوهر بگوش مهره‌ی مار
 می پرد چون سپند چشم حباب
 کلک معنی غزل طراز آمد

شاه عباس نوجوان باشد
 تا که مغزم در استخوان باشد
 کاروان کاروان روان باشد
 که بخوانند تا جهان باشد
 گر نه پای تو در میان باشد

که بسازد مرا این بهشت مکان
 لیک عمرش بدین وفا نمود
 داروی درد هر فقیر نویسی
 کار هر ناتمام از تو تمام
 نیست دستور این چنین دستور

حکمت ارمانع شراب شود	در دل ناک بساده آب شود
فتنه پیش خلدنگ آماج است	به وجودت زمانه محتاج است
کشور علم را تو سلطانی	نطفه‌ی پاک شاه مردانی
بهر تاریخ این بلند اقبال	سر به زانوی فکر داشت خیال
ز درقم خامه‌ی قرین قیاس	(مسکن عیش شاه دین عباس)

۱۰۵۳

فرست اکنون سخن تمام کنم

این دعا ورد صبح و شام کنم

نامه‌ی فرهنگ آذربایجان شرقی ص ۲۸

تذکره نصرآبادی ص ۴۸

فروغ تبریزی

نامش حاجی عبدالله حسینی از شعرا و سخنوران قرن دهم هـ - ق تبریز است. به هندوستان رفته و در آنجا بامیرزا محمدعلی فروغ اصفهانی که در سال ۱۲۱۰ هـ - ق «۱۱۷۴» شمسی وفات کرده است به گفتگو و مشاعره پرداخت و برنده شد او در اواخر عمر با لباس درویشی به شهر بنارس رفته و در آنجا سال ۱۲۰۱ هـ - ق «۱۱۶۵» شمسی وفات کرده است نسخه‌ی از دیوان او در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است و چنین شروع شده است :

سحربویی ز زلف یار بادآورده بر صحرا

عبیر آمیز و عنبریز و عنبریز و عنبر سا

تویی شاه وفادارش تویی دلجوی غمخوارش

به کس نبود سرو کارش سگ این آستانستی

سخنوران آذربایجان ص ۵۹۶ - فهرست

دانشگاه ج ۱۲ ص ۲۹۵۵ - دانشمندان

آذربایجان ص ۲۹۶

فسونی تبریزی

نامش محمد بیگ فرزند عبدالله از سخنوران قرن یازدهم هـ - ق که فسونی تخلص می‌کرد. فسونی از نیکان و محترمین و از شعرای فهمیده و متبحر بود و در ادای نظم غزل از سایر غزل‌سرایان آن شهر واردتر و در لطف طبع و درستی فکر بی‌نظیر بود و در مکتب وقوع سخنان دلنشین و اشعار عاشقانه می‌گفت در مکتب وقوع به قول مؤلفان هفت اقلیم و مجمع‌الخواص و خلاصه - الاشعار، عرفات‌العاشقین سفینه خوشگو در باره‌ی ترجمه‌ی وی عینا نقل و هفتاد بیت از اشعار منتخب او ضبط شده است.

او مداح شاه عباس بوده و بعداً به هندوستان رفته و در سلك ملازمان اکبر شاه وارد شده و سپس به ملازمت شاهزاده پرویز جهانگیر شاه اختصاص یافته و در سال ۱۰۲۷ هـ - ق وفات کرده است.

تقی کاشانی می‌نویسد: «محمود بیگ فسونی از نیکان تبریز است و از جمله‌ی فصیحایی است که باین زودی علم شهرت برافراشته و در جمع‌اجله‌ی شعرا و ارباب انشا به نصاب تمام جای یافته ... در این ایام که شهر سنی

۹۹۸ هجریه (۹۶۸ شمسی) است چندان اشعار پسندیده‌ی وی به نظر مطالعه‌ی راقم این حروف رسید که لازم و فرض شد در قاعده‌ی تذکره‌نویسی اسم‌نامی و اشعار گرامی آن جناب را داخل این خلاصه گرداند.

خلاصه او جوانی است به حسن سیرت و صفای باطن آراسته و از رذایل و سوء خلق دور و شعر را نیکو می‌فهمد و در وادی نظم غزل از متغزلان دیار خود و انمی‌ماند بلکه در فنون نظم و نثر بی‌مثال است و در لطف طبع و درستی فکر بی‌همال و در طرز غزل و زبان وقوع سخنان دلنشین و ابیات عاشقانه‌ی شیرین دارد و مع‌هذا حالت عملداری و حکمت عملی اهل قلم را به بهترین وجهی تتبع می‌نماید و در آن فن نیز به کمال درک و دانش و فور کاردانی و بینش‌گوی مسابقت از اقران و اکفا می‌رباید...».

مولانا فسونی شوهر خواهر چلبی بیگ‌علامه بود مولف عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «میر محمود فسونی تبریزی افصح الفصحا ابلغ البلا کامل، عاقل، قابل، واصل، جامع کمالات ذوفنونی است میر محمود بیگ فسونی به جمله‌ی هنرها آراسته و از همه‌ی عیوب مبرا است، نهایت فضیلت و کمال و غایت عزت و جلال دارد، بحر دانشش چون محیط وجود بی‌انتهای و گوهر ضمیرش چون خورشید در وسط‌السماء است در اضائت ذهن همچو آفتاب تابان و در سرعت فکر همچون برق، عقل به زیردستی او سر نهاده همچو قلم و علم به سروری او سرافراز همچو علم سنبل خطش از مشک عذار سلسله‌مویان پیچان‌تر، روضه‌ی طبعش از باغ عارض خورشید رویان گلستان تر سحر دیگران با اعجاز بیانش فسون و فسانه‌بی است و نشان‌بی‌نشان از خدنگ قوسین

شهودش نشانه‌یی به جمیع علوم و رسوم دانا و تواناست تنبیه دواوین و آثار و تواریخ و اخبار کرده به مراتب فقه و حکمت علمی و عملی و تصوف پی‌تکلف رسیده در سیاق و حساب دفتر صنعت افراد را غنچه‌وار درج‌وی خجالت‌شسته و نخله‌ثمر فطرتش از فردوس جامعیت رسته، در شیراز و صفاهان مکرر به صحبت وی رسیده‌ام. وی با چلبی بیگ‌فارغ تبریزی و مولانا حائثی تبریزی خصوصیت تامی داشت و نهایت اتحاد می‌ورزید الحال که هزارویست و پنج است به بیست و پنج سال است که به هند آمده و همیشه در همه جا صاحب مناصب و عزت و جاه بود و الحال عطارد سپهر استیفای ذره‌ی خورشید جهانگیری شاهزاده خرم است و عنان مهمات او به سرانگشت کفایتش منضبط و زمام کفایات به دستیاری کلك شها متش منخرط گشته الحق در نویسندگی ید طولی دارد بسیار راست قلم و درست رقم است و اشعار آبدار وی خاصه آنچه در ایران گفته همه هر زبان‌هاست.

شادروان تربیت به نقل از سفینه‌ی خوشگو نوشته است. «محمود بیگ بن عبد الله فسونی در سنه‌ی ۹۹۸ هجری قمری «۹۶۸ شمسی» علم شهرت برافراشته و در نظم و نثر و حسن خط و فن سیاق و علم نجوم ماهر و در شیوه‌ی غزل از سایر طرق اشعار قادرتر و بر اصالت رأی و اصابت اندیشه مقبول خاطر اکابر و امرای آنجا بوده و رساله‌یی در علم حساب نوشته که دستور العمل ارباب این فن است و فرهنگی هم به زبان پارسی به عنوان مفتاح المعانی تالیف کرده و صاحب دیوان است.»

از اوست :

کم التفاتی یوسف غرور معشوقی ست
وگر نه در پی محرومی زلیخا نیست

• • •

دلست آزرده‌ام می‌باید کشت
که در عشق این گنه بخشیدنی نیست

• • •

عشقست دلا اینهمه نومید چرایی
شاید شب ما هم سحری داشته باشد

• • •

مردم از غم سخن از رفتن خود چندکنی
این نه حرفیست که گویی و شکر خندکنی

• • •

از دست جفای تو اگر بگریزم
دور از تو بگو چه خاک بر سر ریزم

بر خاک ره که افتم ار بنشینم
بر گرد سر که گردم ار برخیزم

• • •

نگهبان کرده چشمت غمره‌ی امید فرسارا
که از لب باز گرداند به دل حرف تمنارا

بمیرم غایتش، بیرون میا از خانه يك چندی
 گره کن در دل اهل هوس ذوق تماشا را
 (فسونی) خوش دلی پرداختی، امانمی دانی
 چه محنت هاست در پی این شکایت های پیجارا

• • •

گذشت از سر همصحبتی و یاری حیف
 گسست رشته مهر و امیدواری حیف
 به او چو می رسم آسوده می شود دردم
 ندیده حال مرا وقت ببقراری حیف
 شتاب کرد «فسونی» در آشنایی او
 نیافت لذت بیگانگی و خواری حیف

• • •

دل در خم زلف دلبران است هنوز
 افسانه‌ی عشق در میان است هنوز
 گفتیم که ما و دل به هم پیر شویم
 ما پیر شدیم و او جوان است هنوز

• • •

ز خشم او نه همین از وصال محرومم
 چنان رمیده ز من کز خیال محرومم

سفر نکرده ز کویش دو گام ، بر گشتم
کنون ز شرم وداع از وصال محروم

* * *

خوشادردی که گیر دهم چو مشتاقان در آغوشم
بلا هر دم زند دست نوازش بر سر و دوشم

* * *

چو خواهم بوسم آن پا، اولش بر چشم تر مالم
که چشمم حسرت پا بوسش از لب بیشتر دارد

* * *

میرم از حسرت ذوق دل آن مرغ اسیر
کز پی ریختن خون قفسش بگشایند
دلم از گرمی خوبان دگر می ماند
خنچه بی را که به زور نفسش بگشایند

* * *

دل ز کف دامت ره‌ها نکند
من و وارستگی ؟ خدا نکند

* * *

ما را قرار با تو در اول چنین نبود
از ما ملول زود شدی، وقت این نبود

* * *

دل پیوفای او را ، سر برگ ما نباشد
چه ز دست ما برآید ، اگرش وفانباشد

• • •

در پی دلجویی ما بیدلان يك بار باش
هیچ باکی نیست ، باماهم دو روزی یارباش
چند از این بیهوده گوئیها «فسونی» لب ببند

خاك غم بر سر کن از هجران و منت دارباش
مجمع الخواص ص ۲۰۳ - سخنوران
آذربایجان ص ۵۹۶ - هفت اقلیم ج ۱
ص ۱۵۶ - مکتب وقوع ص ۳۲۷ - شمع
انجمن ص ۳۶۱ - دانشمندان آذربایجان
ص ۲۹۷ - فرهنگ سخنوران ص ۴۴۷
گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۸۱ - آتشکده
آذر ص ۱۳۳

فصیح تبریزی

نماش امیر فصیح محمد برادر امیر راستی از شعرای قرن دهم
هـ - ق است .

سام میرزا می نویسد «در حال در تبریز متولی نصریه است او احتساب
آنجا نیز متعلق به اوست و دغدغه‌ی شاعری و خوش طبعی نیز دارد» .

این رباعی از اوست :

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن
آندم که بناز خون عاشق ریزی از لعل لب‌ت کام مرا حاصل کن
سخنوران آذربایجان ص ۵۰۲ - تحفه
سامی ص ۵۶

فصیحی تبریزی

فصیحی به علوم مرسوم زمان آشنایی داشته و عمر خود را به مصاحبت و مجالست فقرا و درویشان می‌گذرانید و گرفتار سروق‌دی بود همچنانکه اشعارش حکایت از گرفتاری وی دارد :

جذبه‌ی عشق به‌حدیست میان من و یار

که اگر من نروم او بطلب می‌آید

فصیحی از شعرای زمان شاه‌طهماسب صفوی و از معاصرین شریف - تبریزی بود سفری به قزوین کرد و مورد لطف و توجه میرزا شرف‌جهان سیفی شد و روی این اصل شهرت پیدا کرده و مدتی در محضر میرزا خوشحال و راحت بود و بعد علاقه پیدا کرد که به تبریز وطن عزیز خود مراجعت نماید . فصیحی شغلش تکه‌بندی بود و در سال ۹۵۶ هـ - ق درگذشت . مولف صحف ابراهیم می‌نویسد : «فصیحی تبریزی از سخن‌سنجان رشید و مشهور عهدشاه‌طهماسب صفوی است در زمان دولت میرزا شرف‌جهان سیفی رعایت کلی یافته بسبب التفات میرزای مذکور در میان زمره‌ی شعرا رأیت شهرت برافراخت و مدتی

در ملازمت و مصاحبت میرزا بخوشحالی گذرانید ، آخر بهجذبه‌ی مؤانست
 وطن متوجه تبریز گردید و در سال ۹۵۲ هـ - ق ارتحال نمود دیوانش از قصاید
 و غزلیات بر دو هزار بیت بالغ است .
 از اوست :

از سوز محبت چه خبر اهل هوس را
 این آتش عشقت نسوزد همه کس را

• • •

نگذریم از یارا اگر بایدهمه از جان گذشت
 جان چه باشد گر برای یار از آن نتوان گذشت

• • •

دی قاصد یار آمد و مژگان تری داشت
 از یار مگر بهر هلاکم خبری داشت
 آن بود دل جمع که در دست بتان بود
 صد پاره و هر پاره‌ی آن را دگری داشت

• • •

بقدر طاقت خود هر دلی غمی دارد
 دل منست که اندوه عالمی دارد

• • •

چه لطف بیحسابی کرده باشی	به قلم گریختابی کرده باشی
تو هم با خود حسابی کرده باشی	شهیدان تو بیرون از حسابند

دلا نیکت نکرد آن غمزه بسمل مبادا اضطرابی کرده باشی

• • •

ای گل نه همین معرکه‌ی من به تو گرم است
 هنگامه‌ی صد سوخته خرم به تو گرم است
 سر حلقه‌ی مانزدگانی تو « فصیحی »
 بخروش که هنگامه‌ی شیون به تو گرم است

• • •

کردم به داغ عاشقی ای دل نشان تو را
 کز من چو گم شوی بشناسم به آن تورا
 مجمع الخواص ص ۱۷۲ - لطایف -
 الخیال نسخه عکسی - آتشکده آذرص
 ۱۳۴ - تحفه سامی ص ۲۶۰ - سخنوران
 آذربایجان ص ۶۰۳ - فرهنگ سخنوران
 ص ۴۴۸ - دانشمندان آذربایجان ص
 ۲۹۷ - گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۸۳
 تذکره ریاض العارفین ج ۲ ص ۹۳

فضلعلی تبریزی

فرزند حاجی میرزا عبدالکریم فرزند میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا محمد
 ابروانی الاصل تبریزی است . میرزا فضلعلی یکی از علما و فضلای معروف

آذربایجان بوده و در سال ۱۲۷۸ هـ - ق ۱۲۴۰ شمسی در تبریز متولد شده است. مولف دانشمندان آذربایجان را جمع به میرزا فضلعلی چنین می‌نویسد: «او تالیفات زیادی دارد منجمله حدائق العارفین بجامعیت آیات و اخبار بانفاسیر و شرح آنها که در ابواب کتاب کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و وافى و بحار و وسایل است و خاتمه حاوی مقدمات کتب مزبوره بابسطی در ذکر کتب اسلامیه خاصه شیعه و امامیه در چند مجلد ولی نسبت به بعضی مجلدات راجع به آیات نائمم مانده و ریاض الازهار که سفینه و کشکول مانند است در سه جلد و سفرنامه اروپا و شرح قصیده سید اسمعیل حمیری و دیوان اشعار عربی و فارسی می‌باشد و این بند از نوروزیه او است»:

عید فروردین و جمشیدی و نوروز است باز

داد آئین جوانی را جهان پیر ساز

جمعی از تزویر دور و دوستانی اهل راز

مجلسی زین به نباشد غم گداز و دل نواز

عود بر معجر بسوزان عود و بر بطبر نواز

میرزا فضلعلی در سال ۱۳۳۷ هجری قمری ۱۲۹۷ شمسی رحلت

کرده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۸

فضلی

فرزند فضولی معروف است که در سال ۹۸۸ هـ - ق ۹۵۲ شمسی که

عیسویها کلاه سیاه و یهودیها کلاه سرخ می گذاشتند که از یکدیگر تمیز داده شوند. فضلی قزلباشها را طرف انتقاد قرار داده چنین گفته است :

دوقوز یوز و سکسن سکزده ایام یو سری ایلدی فاش
گیدی بساشنه قزل یهودی یعنی که یهود دور قزلباش
شانی تکلو در جواب او گفته :

چوق ایتمه فضولی اوغلی فضلی عسالده قزلباش آدینی فاش
گر ... ایلن گوگه چقرسن بغداد نکا بیر کرر قزلباش

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۹

فقیه زاهد تبریزی

نامش معین الدین محمد فرزند رمضان معروف به فقیه زاهد است .
مؤلف تاریخ گزیده نوشته است در «سال ۵۹۲ هـ - ق در گذشته و در
گورستان گجیل مدفونست او مردی زاهد و از بزرگان تبریز بود مؤلف روضات
الجنان او را به بزرگی ستوده و نوشته است که به مفهوم ظاهری و باطنی عالم
بود و با بسیاری از اکابر صحبت داشته پیر نظر وی حضرت خواجه محمد
خوشنام است و پیر تربیتش شیخ محمد سالم و پیر خرقه اش عبدالواحد تمیمی و
این هر دو مرید شیخ جنید بغدادی اند وی صاحب سلسله است بسیاری از
مشایخ را سلسله به او می رسد و بسیاری از اکابر مشایخ از ظل تربیت و حماء
حمایتش به مرتبه‌ی عالی و رتبه‌ی متعالی رسیده اند . خانقاه وی در محله‌ی
ویجویه بود ... وفاتش در سنه‌ی اثنین و تسعین و خمسائه وقوع یافته در زمان

سلطنت اتابک نصرت الدین ابوبکر ابن اتابک محمد بن اتابک ایلدگز که از اتابکان
آذربایجان اند می زیسته» فقیه زاهد شعر هم می گفت. این رباعی از اوست :
از درد فراق جان من سوخته شد در آتش هجر سینه افروخته شد
عمرم بگذشت و هیچ نامد حاصل جز حسرت دردها که اندوخته شد
در بعضی از تذکرها نوشته اند که او در اواخر عمر نابینا شد .

هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۵ - روضات -

الجنان ج ۱ ص ۳۹۱ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۱۶۲ - سخنوران آذربایجان

ص ۶۰۵

فیلسوف

دکتر عبدالحسین فیلسوف که رکن الحکما نیز نامیده می شد در سال ۱۲۴۵
شمسی متولد شده و عضو انجمن ادبی بود و در پیشرفت کار انجمن
فداکاریها می کرد و می توان گفت اعضای انجمن به وجود او می بالیدند و
چشم و گوش رفقای خود بود .

فیلسوف علاوه بر اینکه مردی فاضل و دانشمند بود در علم پزشکی از
طب کهن شرقی هم آگاهی و اطلاعات کافی داشت و کتابی بنام «مطرح الانظار
فی تراجم فلاسفة اللامصار و اطباء الاعصار» در سه جلد تالیف کرده و جلد اول
آنرا در تاریخ ۱۳۳۴ هـ - ق (۱۲۹۴) شمسی با سلیقه خاص چاپ کرده است.
در این کتات شرح حال و تاریخ چهار صد و شش تن از حکما و اطباء عالم است

و مطالب بسیار علمی و تاریخی و غیره در متن و حواشی کتاب ذکر شده که به دانش و آگاهی مؤلف گواهی می‌دهد.

کتاب معرفة السموم و کتاب مفتاح الاودیه از آثار باقیه‌ی آن مرحوم است که در سال ۱۳۰۹ هـ - ق در تهران چاپ شده است.

فیلسوف مستمندان و درماندگان را دستگیری و کمک و آنها را بدون اخذ وجهی معالجه می‌کرد و دارو نیز رایگان در اختیار آنها می‌گذاشت.

دکتر فیلسوف یکی از مردان شریف و متدین و پاکدامن و وطن‌دوست بود و مدتی ریاست بهداری آذربایجان را به عهده داشت که نه تنها حقوق دریافت نمی‌کرد بلکه هزینه ارباب رجوع و کمیسون اطباء را که در زمان او معمول بود خودش پرداخت می‌کرد. شادروان فیلسوف بسال ۱۳۲۰ شمسی در مشهد وفات کرده است.

از اوست:

بهر شاخی که روید نازه برگی	شود تاراج بادی یا نگرگی
گل آن خوش‌تر که جز روزی نماند	چو ماند هیچکس قدرش نداند
به هستی خوش بود دامن فشاندن	گلی زیبا شدن يك لحظه ماندن

داستان دوستان ص ۱۷۳

قاری

نامش ملامصطفی فرزند ملا ابراهیم قاری تبریزی از افاضل اواخر قرن یازدهم هـ - ق می‌باشد که در سال ۱۰۰۷ هـ - ق (۹۷۷) شمسی در حوالی تبریز

متولد شده و در سال ۱۰۸۰ هـ - ق وفات کرده است .

قاری تالیفات زیادی دارد منجمله :

۱- تحفة الابرار که در تجوید بقرائت عاصم که ملخص تحفة القاری است.

۲- تحفة القاری یا تحفة القراء (در بمبئی چاپ شده است) .

۳- ارشاد القاری در بیان قرائت امام القراء عاصم کوفی شیعی بزرسان

پارسی که در کربلا تالیف کرده و بفاصله پنج سال بسال ۱۰۷۸ «۱۲۶۴ شمسی»
در نجف با تمام رسیده است .

۴- تحفة المقرئین .

۵- وقوف القرآن .

بیت زیرین اول کتاب ارشاد القاری است :

ای فاتحه‌ی مصحف حمدت نوحید وی نقطه‌یی از کتاب مجدت خورشید

ریحانت الادب ج ۴ ص ۳۹۸

قاسم الانوار تبریزی

نامش سیدمعین الدین مرید شیخ صدرالدین موسی است که نزد شیخ صفی-

الدین اسحق اردبیلی بوده و از شیخ خود قاسم الانوار لقب یافته و بخدمت سید

نعمت الله شاه نورالدین کرمانی رسیده و چند نوبت پیاده سفر حجاز کرده و

چندی در هرات سکونت داشته است . شاهرخ میرزای گورکانی امر به اخراج

وی کرد و او به سمرقند رفت و همانجا در سنه‌ی ۸۳۷ هـ - ق پس از نود سال

عمر در گذشت . این اشعار از اوست :

ز بحر عشق تو هر قطره‌یی چو دریاییست
 بکوی وصل تو هر پشه‌یی چو عنقایست

....

نمی‌توان خبری داد از حقیقت دوست
 ولی ز روی حقیقت حقیقت همه‌اوست

....

از مسجد و میخانه و از کعبه و بتخانه
 مقصود خدا عشقت باقی همه افسانه

....

هر چند قدس ذات ز اشیا منزه است
 در هیچ ذره نیست که او را ظهور نیست

قسمتی از يك قصیده‌ی اوست :

خورشید آسمان ظهورم عجب مدار
 ذرات کائنات اگر گشته مظهرم

ارواح قدس چیست نمودار معنی‌ام
 اشباح انس چیست نمودار پیکرم

بحر محیط رشحه‌یی از فیض فائض
 خلق کریم شمه‌یی از لطف گوهرم

از عرش تابه فرش همه ذره‌یی بود
 در پیش آفتاب ضمیر منورم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان

گر پرده‌ی صفات خود از هم فرودرم

....

سر بلندی بین که دائم در سرم سودای اوست

قیمت هر کس بقدر همت والای اوست

لن ترانی می‌رسد از طور موسی را جواب

اینهمه فریاد مشتاقان ز استغنائی اوست

....

قضا شخصی است پنج انگشت دارد

چو خواهد از کسی کامی بر آرد

دو بر چشمش نهد دو نیز بر گوش

یکی بر لب نهد گوید که خاموش

از رباعیات اوست :

گر باز جهان‌شکار و ورع‌صفوری

گر شاه زمانه‌یی و گردستوری

تاراه بخود نبرده‌یی مضروری

گر مست طریقتی و گرمستوری

....

در هر صفتی جلوه گر آیی که منم

از هر طرفی چهره گشایی که منم

نادان کس و بله روستایی که منم

با اینهمه گاه غلط می‌افتم

....

مثنوی زیرین هم از اوست :

هر که را قصد حریم کبریاست	دشمنش در راه دین کبروریاست
عالمیرا کاین صفت سر بر زند	آتش اندر دین پیغمبر زند
مخزن اسرار ربانی دلست	محرم انوار روحانی دلست
در دلت گرد درد جانانست و بس	خوش نگهدارش که جان آنست و بس
هر که را با خویشتن کاری بود	نیست عاشق خویشتن داری بود
هر که از هستی خود بیزار نیست	از وصال دوست برخوردار نیست
تا تو بر خود عاشقی بیحاصلی	چون فنا در یار گشتی واصلی
خود بخود بر خویش عاشق گشت دوست	بلکه عشق و عاشق و معشوق اوست

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۱۱۰-مجمع
الفصحاح ج ۴ ص ۵۲- تذکره ریاض-
العارفین ج ۲ ص ۱۱۳- ریحان الادب
ج ۱ ص ۱۹۶- تاریخ ادبیات در ایران
دکتر ذبیح‌اله صفحا ج ۴ ص ۲۵۳

قایمی تبریزی

در تذکره‌ها مطلبی از او بدست نیامد مولف تذکره روز روشن از شاعری

بنام قایمی نام برده و این مطلع از اوست :

من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام

چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام

سخنوران آذربایجان ص ۶۰۸ - روز

روشن ص ۵۵۱

قرداش تبریزی

شغل او چینی‌فروشی بوده و خوش‌سیما و طلاق‌ت‌لسان و بیان‌شیرین داشته و از شعرای قرن دهم هـ - ق می‌باشد. قرداش‌بی‌اندازه‌صباح‌رخسار و طراوت‌عذار داشت شعرا بنام او شعری گفتند، این مطلع از آن جمله است تا کاکل او شد ز سر ناز پریشان چون کاکل او شد دل‌ماباز پریشان ولی در نسخه‌یی که مربوط به شادروان تربیت بود این بیت بنام خود وی ضبط شده است.

سخنوران آذربایجان ص ۶۰۹ - تحفه

سامی ص ۳۷۲ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۰۷

قطران تبریزی

قطران از شعرای قرن پنجم هـ - ق بوده و نسامش اہو منصور الجبلی - عضدیست بعضی او را ترمذی دانند و برخی ارومی خوانند حقیقت اینست که دیلمی جبلی بوده و در تبریز می‌زیسته و تبریزی بوده است مسلم آنکه ادیبی است اریب و فصیحی لیب و اشعارش در نهایت رزانت و متانت است و معاصر سلاطین آل‌بویه و شاعر معروف منوچهری دامغانی و عضدالدوله دیلمی و

امیرنصرمملان و سایر سلاطین آذربایجان را مدح می‌گفتند نمی‌دانم روی چه اصل شرح حال او را تذکره‌نویسان باختصار نوشته‌اند در صورتیکه یکی از شعرای نامی و قهرمان کشور می‌باشد کسروی مفصلتر از همه آنها شرح حال قطران را در مجله ارمغان سال دوازدهم نوشته است و شادروان بدیع الزمان فروزانفر هم در سخن و سخنوران و مرحوم حاجی محمدنخجوانی نیز در مقدمه‌ایکه بر دیوان وی نوشته‌اند مختصر بوده ولی ناگفته نماند همه مولفین تذکره‌ها و استاد بزرگ و شاعری پر قدرت و کم نظیر معرفی کرده‌اند.

انوری او را اَفْصَحُ الشُّعْرَا و اَبْلَغُ الْفَصَحَا و اکمل البلغا توصیف می‌کند ناصر خسرو قطران را در تبریز ملاقات کرده و می‌نویسد زبان فارسی نیکو نمی‌دانست معلوم می‌شود که آن زمان فارسی و دری دو زبان جداگانه محسوب می‌شد و قطران بزبان دری آشنا بود و شعر می‌گفت.

عوفی در لباب‌الالباب می‌نویسد (همه‌ی شعرا قطره‌بی بودند و او بحر جمله فضلا ذره بودند و او خور، اشعار او در کمال صنعت و استادی و قصاید او همه لطیف و اغلب رعایت جنس تجنیس کرده است....).

اسدی طوسی در مقدمه فرهنگ و امیرمعزی و خاقانی و روحی و لوالجی جوهری و جامی و دولت‌شاه از او به بزرگی یاد کرده‌اند. تعداد اشعار قطران را از ۹ تا ۱۲ هزار بیت نوشته‌اند متأسفانه غالباً اشعار قطران و رودکی بهم آمیخته‌اند.

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون کتابی بنام «تفاسیر اللغة الفرس» به‌وی نسبت داده است و ممکن است این همان کتاب است که اسدی طوسی در مقدمه‌ی

لغات الفرس بدان اشاره کرده است. دیوان قطران در سال ۱۲۶۳ هـ. ق «۱۱۹۶ شمسی» در تهران با اهتمام مرحوم حاجی محمدنخجوانی چاپ شده است بعداً در تبریز نیز چاپ شده و مشتمل است بر غزلیات و قصاید و ترجیعات و مسمطات و رباعیات و يك مثنوی در بحر متقارب. قطران اکثر قصایدش را در ستایش امرای تبریز و گنجه و نخجوان گفته است. نسخه‌هایی از دیوان قطران بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است:

تهران کتابخانه‌ی مجلس بخط نستعلیق بشماره ۲۳۲۶.

تهران کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه بشماره ۳۹۲۲ بخط نستعلیق.

تهران کتابخانه‌ی سپهسالار بخط نستعلیق بشماره ۲۵۰.

تهران کتابخانه‌ی دهخدا بخط نستعلیق بشماره ۳۹.

تهران کتابخانه‌ی دانشسرای عالی بخط نستعلیق شکسته بشماره ۵۵.

تهران کتابخانه‌ی ملی بخط نستعلیق بشماره ۱۷۱/۱.

تهران کتابخانه‌ی ملك بخط نستعلیق بشماره ۵۱۸۴.

مشهد کتابخانه‌ی آستان قدس بخط نستعلیق بشماره ۵۱۹.

اصفهان کتابخانه‌ی شیخ حسن جابری انصاری بخط نستعلیق و کتابخانه‌ی عبدالحسن بیات.

موزه بریتانیا بشماره ۲۸۴۷/۲.

بنگال بشماره‌ی ۱۱۱ بخط شکسته.

قوسنامه یا کوش‌نامه نیز از اوست.

سراج‌الدین علیخان آرزو می‌نویسد: «قوسنامه در بحر رمل بوده است»

مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر در صحت قول دولتشاه سمرقندی که می‌گوید
 «قطران قوسنامه را به نام امیر محمد بن تماچ که در روزگار سنجر والی بلخ بوده
 نظم کرده». تردید نموده است. قطران در محله شاوای تبریز متولد و بسال
 ۴۶۵ هـ - ق «۴۵۱ شمسی» وفات کرده است.

نمونه‌یی از اشعار او :

نگار ناردانی لب نگار نارون بالا

میان لاله‌ی نعمان نهفته لؤلؤ لالا

اگر چه صورت مردم بدیبا در بود زیبا

چو دیبا پوشد آن دلبر ازو دیباشود زیبا

مگر بگذشت بر صحرا نگارین روی من عمد آ

که گشت از لاله و سنبل چوروی و موی او صحرا

زمین از سنبل و سوسن شده پیر عنبر سارا

ز گلنار و گل خیری شده یاقوت گون خارا

می بویا فراز آور که مرغ گنک شد گویا

بیانک مرغ گویا خور بیباغ اندر می بویا

زمین تیره روشن شد چو طبع خسرو والا

جهان پیر برنا شد چو بخت سرور برنا

در چگونگی زلزله تبریز و خرابی شهر گوید :

بود محال نرا داشتن امید محال

بعالمی که نباشد همیشه بر یک حال

دل تو بسته‌ی تدبیر و نالد از تقدیر
 تن تو سخره‌ی آمال و غافل از آجال
 عذاب یاد نمداری بروزگار نشاط
 فراق یاد نمداری بروزگار وصال
 نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز
 بایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و مفضل و مفضال
 یکی به طاعت ایزد یکی بخدمت خلق
 یکی بیستن نام و یکی بجستن مال
 یکی بخواستن جام بر سماع غزل
 یکی بتاختن یوز بر شکار غزال
 بروز بودن با مطربان شیرین گوی
 به شب غنودن با نیکوان مشکین خال
 به نیم چندان کز دل کسی برآرد قیل
 به نیم چندان کز لب کسی برآرد قال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت رماد و جبال گشت رمال
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال

کسی که رسته شد از مویه گشته بود چوموی
 کسیکه خسته شد از ناله گشته بود چونال
 یکی نبود که گوید به دیگری که مموی
 یکی نبود که گوید به دیگری که منال
 زمین نگشتی لرزان اگر نکردی پشت
 به حکم شاه ستوده دل و ستوده خصال
 چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
 یکیست شیر و شگال و یکیست سیم و سفال
 خدا یگانا کار جهان چنین آمد
 گهی نشاط و سرور و گهی بلا و ملال

• • •

دیر پیوند هنی زود گسل
 روی بر تافتہ زین تافتہ دل
 با چنان موی کز او مشک به شرم
 بسا چنان روی کز او ماه خجل
 نتوان راز نهان داشت ز خلق
 نتوان ماه بر اندود به گل
 آنچنان ماه که بگذشته بر او
 سه يك از سی شب و ده يك ز چهل

تا همی جهان و دل از من بیری
وای تو گر نکنم منت بحل

• • •

ای دل تو را بگفتم کز عاشقی حذر کن
بگذار نیکوان را وز مهرشان گذر کن
چون روی خوب بینی دیده فراز هم نه
چون تیر عشق بارد شرم و خرد سپر کن
هر گام عاشقی را صد گونه درد و رنج است
گر ایمنیت باید از عاشقی حذر کن
فرمان من نبردی فرجام خود بجستی
پنداشتی که گویم هر ساعتی بتر کن
تا کام من برفتی در دام عشق ماندی
چونست روزگارت ما را یکی خبر کن
اکنون به صبر کردن ناید مراد حاصل
زین چاره باز مانی رو چاره‌ی دگر کن

• • •

مشک و عبیر بارد بر گلستان شمال
درو عقیق کارد در بوستان هوا
بر نیلگون بنفشه فشانند شکوفه باد
همچون ستارگان زیر نیلگون سما

پیش از همه گلی گل رعنا نمود روی
 بکرویش از نشاط و دگر رویش از عنا
 رویی چوروی عاشق و رویی چوروی دوست
 این برده رنگ بسد و آن لون کهریبا
 چون طفل هندوان نگران اندر آینه
 ماغان همی کنند بهوض اندر آشنا
 خیری چو روی عاشق بیچاره از فراق
 لاله چو روی دلبر میخواره از حیا
 تابان چو نار دانه‌ی سرخ از بر پرند
 بیجاده رنگ لاله ز پیروزه گسون گیا

• • •

خوش‌گشت نوا مرغ مطوق را	تا خلد بیباغ داد رونق را
بفزود هوا دل مشوق را	از ناله بلبل و نسیم گل
خوبان متوج و مغترق را	مانند بیباغ بلبلان از گل
از دور یکی ستور ابلق را	در پشته بنفشه نیز مانند است
مانند بساطهای ازرق را	وز نازه بنفشه مرزها یکسر
در باغ شکوفه شاخ‌فندق را	ماننده‌ی زلف زنگیان آمد
بازار می سرخ مروق را	از سرخ‌ورق‌های گل افزون‌شد
مانند کف استاد موفق را	ابر آمد همچو زورق نازان

• • •

بنفشه زلفی و سیمین برو عقیقین لب
 بروی مایه‌ی روز و به موی مایه شب
 سلبش سرخ و می سرخ در فکنده به جام
 لبش به رنگ می و عارضش به رنگ سلب
 بلای تن بدو زلف و جفای جان بدو رخ
 هلاک دین بدو چشم و نشاط دل بدو لب
 سیاه زلفش بر سرخ رخ فتاده مدام
 هم آنچنانکه به عناب بر فتاده عنب
 بنور روی دل ریش من سپرده بنار
 بتاب زلف تن زار من فکنده به تب
 اگر به بندد زلفش دلم مدار شگفت
 وگر خلد جگرم زلف او مدار عجب
 ز بهر آنکه عجب نیست بستن از زنجیر
 برای آنکه عجب نیست خستن از عقرب
 اگر کند طلب روی او دلم نه شگفت
 که روی او را حور و پری کنند طلب
 دلم به دوست به جای و انم بدوست بپای
 مرا ازوست نشان و مرا ازوست طرب
 بخدای ما سبب عشق کرد دو رخ او
 چو جود را دو کف شهریار کرد سبب

مکان نصرت میراجل ابو منصور
 که کرد خلق جهان را رها ز رنج و تعب
 ز مهر و کینش غمگین عدو و شاد ولی
 ز دست و تیغش بیدار جود و خفته چلب
 به تیره شب بنماید بدوستان خورشید
 بروز پاك نماید به دشمنان کوکب

• • •

خزان ببرد ز بستان هر آن نگار که بود
 هوا خشن شد و کهسار خشك و آب کبود
 نگارهای نو آئین ز گلستان بستر
 پرندهای بهاری ز بوستان بر بود
 ز کله‌های بهاری نه جوی ماند و نه رنگ
 ز حله‌های بهاری نه تار ماند و نه بود
 نهفته باد پدیدار گشت و گل نهفت
 غنوده نرگس بیدار گشت و گل بغنود
 لباس گردون مانند چادر لرساست
 فراش هامون مانند طیلسان یهود
 درست گویی کردند نارو سیب نبرد
 ز زخم نار رخ سیب گشت خون آلود

چو سوگوار بد اندیش شاه نیلوفر
در آب غرقه و رخسار زرد جامه کبود
به روز بخشش او سر درم بگرید گنج
هروز کوشش او بر عدو بنالد خود

• • •

گرد کافور است گویی بیخته بر کوهسار
نیغ پولاد است گویی ریخته بر جویبار
نازمین کافورگون گشت و هوا کافور بار
راست همچون طبع کافور است طبع روزگار
اگر گسترده ست قاقم بر درخت اینک بین
زاغ پیدا چون دم قاقم میان شاخسار
کوه زیر برف همچون قار پوشیده بسیم
برف زیر زاغ همچون سیم آلوده بقار
بادخوارزمی بهامون اندرون اکنون ز برف
غارها سازد ز کوه و کوهها سازد ز غار
باده‌یی باید کنون چون توده‌ی یاقوت سرخ
آتش‌ی باید کنون چون خرمن زرعیار
تا جدا گشت از کنار من نگار سیم تن
از دو دیده سیم بارم من همیشه بر کنار

• • •

یاقوت سرخ گشت زمین ز ابر قطره بار
 شاخ درخت دارد یاقوت تازه بار
 چون بر ربط نواخته و چنگ ساخته
 قمری و فاخته بخروشد بر چنار
 گل بر زمین بخندد مانند روی دوست
 ابراز هوا بگیرد چون چشم من زار
 میل مشاطه گشت بیباغ اندرون صبا
 کز فعل او شدند درختان عروس وار
 چون ابر جای جای بمانده بر آسمان
 برفست جای جای بمانده به کوهسار
 لاله شکفته سرخ و سیاهیش در میان
 نرگس شکفته زرد و سپیدیش بر کنار
 این چون درون ساغر سیمین نبید زرد
 آن چون میان آتش رخشنده دود نار
 سیمین شد از شکوفه همه باغ و بوستان
 مشکین شد از بنفشه همه جوی و جویبار
 زیر درخت پیش فکنده بنفشه سر
 چون پیش داور اندر مرد گناهکار
 آن صد هزار لاله شکفته میان گشت
 گویی میان دریا شمع است صد هزار

بر برگ لاله قطره‌ی باران نگاه کن
 چون بر عقیق ریخته لؤلوی شاهوار
 چون از بر تدروان پرواز کرد باز
 ابر ایستاده از بر گلزار و لاله‌زار
 بین بر زمین گروه غزال از پس گروه
 بین بر هوا قطار کلنگ از پس قطار
 این را ز بیم یوز به سبزه درون مقام
 و آنرا ز هول باز به آب اندرون قرار
 آن شنبلید گفته چو رخسار درمند
 آن ارغوان شکفته چو رخسار شادخوار
 آن پیش سرو بید خمیده بروز باد
 چون پیش شهریار بزرگان روزگار
 تا یکمدمد بود نبود جز وغاش فعل
 تا یکدرم بود نبود جز عطاش کار

• • •

اگر ببرد ز بستان خزان نسیم بهار
 بساز بزم چو بستان زلف و روی نگار
 رخان دوست همه بین اگر بشد نسرین
 لبان دوست همی بوس اگر بشد گلنار

بجای لاله ببینش دو خد دیبا گون
 بجای مشک ببویش دو زلف عنبر بار
 وگر نثار نیسارد بنفشه زار رواست
 کند دو دیده‌ی من بر دو زلف یار نثار
 سحرگهان بشنو زاری من ار نکند
 ندزو زاری در سبزه کبک در کهسار
 بجای ناله‌ی بلبل بس است ناله‌ی زیر
 بجای لاله‌ی نعمان بس است جام عقار
 اگر به اصل خزان از بهار بهتر نیست
 چرا شود بخزان بوستان هسان بهار
 چرا نثار کنند در بهار شاخ درم
 نثار شاخ چرا در خزان بود ز بهار
 بر بناف جانان مانند فراز شاخ بهی
 ز مشک مشکین زلفش بر او نشسته غبار
 فراز تانک رزان خوشه‌ها سیاه و سفید
 چو زنگ و روم بهم در شده معاشر و یار
 یکی گرفته رخ خویشتن بزرده نقاب
 یکی نهفته رخ خویشتن بسرخ ازار
 نشسته زاغ سیه بر درخت گویی هست
 بدار بر سر خصمان شاه گیتی دار

چو خشم گیرد بردشت و می خورد بسرای
ازو سوار پیاده شود پیاده سوار
ازو شده‌ست کریمی بلند و زفتی پست
ازو شده‌ست گرامی مدیح و خواسته‌خوار
بصلحش اندر شادی بجنگش اندر غم
به مهرش اندر منبر بکینش اندر دار
همه جهانش بزنها تیغ تیز و لیک
درم نیابد نزدیک دست او زنهار
اگر مخالف بر کین او کمر بندد

ز بیم او کمرش بر میان شود زنار
تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۶۷ - فرهنگ
سخنوران ص ۴۷۳ - رباعیات الادب ج
۴ ص ۴۷۷ - لب الالباب ج ۲ ص ۲۱۴
سخنوران آذربایجان ص ۶۱۴ - مجمع
الفصحاح ج ۳ ص ۱۱۰۴ - مقدمه دیوان
قطران - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۱۳۰
نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۴۸۵ -
دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۷ - گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۱۱۳۹ - تذکره
ریاض العارفین ج ۲ ص ۱۲۸ - تاریخ

ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۸۶ و ۳۳۲۰

قواس تبریزی

نامش شمس‌الدین معروف به قواس از شعرای متقدم و معروف
تبریز است .

از اوست :

زیب چمن حسن قوام قد نوست	در شهر قیامت از قیام قد نوست
دانی که چرا سروسهی آزاد است	زیرا که به راستی غلام قد نوست

....

هر دعوی خوبی که تو می کردی	انصاف که امروز به ریش آوردی
	دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۷- جنگ
	کتابخانه ملی تحت شماره ۳۰۴۷
	سخنوران آذربایجان ص ۶۲۱- عرفات
	العاشقین

قوسی تبریزی

از دانشمندان و شعرای قرن یازدهم هـ - ق است او جهت تحصیل به
اصفهان رفت و در خدمت علامه آقا حسین که از فضیلتی معروف بود. بمباحثه
مشغول شد و خالی از شعور نبوده ولی قدش خمیدگی داشت .

از اوست :

نیست از ضعف گرم سر به قدم پیوسته‌ست

این کمان را دوسر از زور بهم پیوسته‌ست

دیوانی دارد در حدود شش هزار بیت شعر که به زبانهای فارسی و ترکی

آذری است در مقطع یکی از غزلهایش چنین گفته است :

ز فیض فکر (صایب) یافت توفیق سخن (قوسی)

که از اعجاز نطق او زبان لال بگشاید

صائب در بیاض خود چند بیت از اشعار قوسی را نقل کرده از آن

جمله‌اند :

چنان خجالت برم در بزم او از دیده‌وا کردن

که عاصی در قیامت نامه اعمال بگشاید

...

بلاست دست نهی دیدن هوا خواهان

عجب که بحر نمی‌گردد از حباب خجل

...

حق جوی را ز دیر و حرم مدعا یکبست

هر چند کز دو دست برآید صدا یکبست

...

تا در آغوش خیال است آن قدر عنا مرا

آستان از دور بوسد عالم بالا مرا

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیز
 تنگتر گیرد ز مجنون دامن صحرا مرا

....

در این خم گشتگی دادم کمان خود به ابرویی
 کمان حلقه‌ی خود را رسانیدم به بازویی

....

چه نسبت است بروبوس و لب مکیدن را
 گلاب گل نبود چون گلاب غنچه گل
 سخنوران آذربایجان ص ۶۲۳ - تذکره
 نصر آبادی ص ۲۸۰ - روز روشن ص
 ۵۶۴ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۰
 فرهنگ سخنوران ص ۴۱۷ - الذریعه
 ج ۹ ص ۸۹۲ - گلزار جاویدان ج ۲
 ص ۱۱۴۶ - تذکره ریاض العارفین ج ۲
 ص ۱۳۰

قوسی تبریزی

شغلش کمانگری و مردی عامی بود. سام میرزا می نویسد: « از تخلص او کسبش معلوم می گردد » مرحوم تربیت این قوسی عامی را با قوسی عالم که شاگردان آقا حسین خونساری و معاصر نصر آبادی بود و با همدیگر یک قرن

فاصله دارند یکی دانسته و بعنوان شخص واحدی معرفی کرده است . این
اشتباه در فرهنگ سخنوران نیز در صفحه ۴۷۷ تکرار شده است .
از اوست :

نماشد غنچه‌های لاله هر سو نوبهاران را

دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکساران را

تحفه سامی ص ۲۵۴ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۳۱۰ - سخنوران آذربایجان

ص ۶۲۲ - الذریعه ج ۹ ص ۸۹۲ - تاریخ

تذکره‌ها ج ۱ ص ۶۲۱

کاتبی تبریزی

نامش محمد از خوش‌نویسان بوده است .

از اوست :

خوش است گفتن دیرینه ماجرای دو یار

به شرط آنکه نباشد در آن میان حکمی

سخنوران آذربایجان ص ۶۲۵

نگارستان سخن ص ۸۵ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۱۱ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۱۵۱

کاظم (کاظم) تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هـ - ق تبریز است ولی چون در کاشان به عنوان معلمی تدریس می‌کرد روی این اصل به کاشانی شهرت یافته است نصرآبادی می‌نویسد: «روزهای عاشورا روضه‌الشهدا می‌خواند شور عظیمی برپا می‌کرد. او خوش بیان بوده و اشعار زیادی گفته است. دیوانش در حدود ۶ هزار بیت شعر ترکی و فارسی دارد».

از اوست:

این دیر کهن را که بنا بر سر آبست
هر چند که تعمیر کنی باز خرابست
دامان خیال تو بکف خواهم آمد
آخر همه گز روز حساب است حسابست

....

از بدی نتوان رهایی داد ظلم اندیش را
بسته با چندین گره بر خویش عقرب نیش را

....

ما را شکستگی به نهایت رسیده است
چندان شکسته‌ایم که نتوان دگر شکست

....

از ره تقدیر نا جا در جهانم داده‌اند
کرده زنجیر و به دست آسمانم داده‌اند

باکم ز ننگ نیست که مستم گرفته‌اند
داغم از اینکه شیشه ز دسّم گرفته‌اند

...

این مرغ دل که در قفس سینه‌ی من است
آخر مرا به خانه صیاد می‌برد

...

گریه اطفال مهد از انفعال مسادر است
کز کف پستان مادر شیر می‌باید گرفت

...

دلا بزرگی کوچك دلان بجای خود است
اگر بزرگ بود آسمان برای خود است

...

در سایه هر پرزدنی بسال همایست

هر چند بجایی نرسی در طیران باش
آتشکده‌آذر ص ۱۳۷ - قاموس‌الاعلام
ج ۵ ص ۳۸۱۱ - دانشمندان آذر -
بایجان ص ۳۱۱ - تذکره نصر آبادی
ص ۳۷۱ - شمع انجمن ص ۴۰۰
سخنوران آذربایجان ص ۶۲۵ - گلزار
جاویدان ج ۳ ص ۱۱۵۵ - تذکره ریاض

العارفین ج ۲ ص ۱۳۷

کجج تبریزی

نامش خواجه شیخ محمد فرزند خواجه ابراهیم است او عارف و سالک
 موحد و از شعرای قرن هفتم هـ - ق بود. در زمان سلطان حسین و سلطان
 اویس شیخ الاسلام آن دیار بوده و پس از وی تا زمان امیر تیمور گورکانی
 منصب شیخ الاسلامی به اولاد و احفاد او متعلق بود. خواجه در مقابل رفتار
 ملك اشرف مدتی در دمشق و شام و بغداد مقیم شد و در مصر صاحب نام و
 شهرت شد و بلقب الشیخ غیاث الکججی تبریزی شهرت یافت. او به سلطان
 اویس علاقه و محبت زیادی داشت و پس از مرگ آن پادشاه شعر نگفت و
 زبان بیان را با این قطعه قطع کرد،

بعد دارای جهان سلطان معزالدین اویس

بر کجج یکبارگی شد بسته ابواب سخن

هیچ گلبرگی نخندد در چمن بعد از بهار

ور بخندد خندد او بر کار و بار خوشتن

از هوای وصف سلطان شاعری کردم شعار

از شعار شاعری دیگر نخواهم دم زدن

باد هر ساعت هزاران رحمت غفران پناه

بر ریاض مرقدش از بارگاه ذوالمنن

این غزل از اوست :

ما در غمت بشادی جان باز ننگریم
 در عشق تو به هر دو جهان باز ننگریم
 خوش خوش چو شمع ز آتش عشق توفی المثل
 گر جان ما بسوخت به جان باز ننگریم
 اسرار تو ز کون و مکان چون منزّه است
 ما نا ابد به کون و مکان باز ننگریم
 سود دو کون در طلبت گوزیان شود
 مادر طلب به سود و زیان باز ننگریم
 چون شد یقین ماکه تویی اصل هر گمان
 در پرده‌ی یقین به گمان باز ننگریم
 در کوی تو دو اسبه بتازیم مردوار
 هرگز به مرکب و به عنان باز ننگریم
 در بحر عشق گر چه (کجج) برکنار رفت
 ما از کنار تا به میان باز ننگریم
 خواجه کجج در سال ۷۷۸ هـ - ق وفات کرده است .

مولانا عبدالقادر مراغی و فضل‌الله عبیدی و سلمان ساوجی و رضوان‌شاه
 تبریزی از معاصرین او بودند .

مؤلف صحیف ابراهیم می‌نویسد « کلیات دیوان او با قصایدی که در مدح
 سلطان اویس گفته بالغ بر ده هزار بیت است » . دیوان مولانا کجج در عراق و

آذربایجان شهرت کلی یافته بود . مرحوم تربیت دیوان ده هزار بیتی او را در کتابخانه راشداوندی (استانبول) دیده است .

فرهنگ سخنوران ص ۴۸۴ - روضات

الجنان ج ۲ ص ۸ - هفت اقلیم ج ۳

ص ۲۱۴ - تذکره دولتشاه سمرقندی ص

۳۱۰ - روز روشن ص ۵۷۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۶۲۶ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۲۸۹ - لغتنامه دهخدا

ص ۳۹۴

کحلی تبریزی

در تذکره‌ها مطلبی راجع به ایشان پیدا نشد و مرحوم تربیت از بیاض گل احمد این دو بیت را از او نقل کرده است .

شکرلب دلبری ، شیرین‌زبانی کرده‌ام پیدا

روان بخش از حلاوت دلستانی کرده‌ام پیدا

سرت گردم تو هم بکمره بگو کز میل مشتاقی

چو (کحلی) دردمندی ، ناتوانی کرده‌ام پیدا

دانشمندان آذربایجان ص ۴۱۴

سخنوران آذربایجان ص ۶۲۸

کلیمی تبریزی

از شعرای قرن دهم هـ - ق بوده و مردی فقیر و بی چیز و عامی بود به
پنبه دوز اوغلی شهرت یافته بود. اشعارش ترکی و فارسی بود.
از اوست :

به هر گلشن که نخل قامت را باد می کردم

در آن گلشن دل ناشاد خود را شاد می کردم

سخنوران آذربایجان ص ۶۳۰ - تحفه

سامی ص ۶۶۶ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۱۵ - گلزار جاویدان ج ۳

ص ۱۱۷۴

کمال الدین حسن

فرزند رشید حکیم بوده و خود نیز در طبابت استاد و در علم حکمت و
سایر فنون و فضایل کم نظیر بوده و خطوط مختلفه را بسیار نیکو می نوشت
و در سنه‌ی ۹۵۲ هـ - ق فوت کرده است .
از اوست :

یا قوت آبدار لب قوت جان من لب تشنه را به چشمه‌ی حیوان نشان دهد

...

غنچه‌ی پراز درو گوهر دهن می خوانمش می فشاند از دهن گوهر سخن می خوانمش

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۱۷۷

گواهی تبریزی

فرزند مولانا سهوی خوشنویس و برادر رفعتی است و با نقی اوحدی
مولف عرفات العاشقین معاصر بوده و به هندوستان مسافرت کرده است .
از اوست :

چو نیر غمزه نگارم به قصدجان انداخت

مرا به هستی خود باز در گمان انداخت

قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۸۳۲ - صبح

گلشن ص ۳۴۷ - سخنوران آذربایجان

ص ۶۳۰ - دانشمندان آذربایجان ص

۳۱۸ - تذکره ریاض العارفین ج ۲

ص ۱۵۴

گنجوی تبریزی

نامش حاج محمدحسن آقا فرزند علی نقی گنجوی تبریزی است . لقبش
مویدالتجار متخلص به گنجوی و از شعرای دوره‌ی مظفرالدین شاه می‌باشد
کلیات دیوان او در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بامهر مویدالتجار بشماره
۳۲۰۴ موجود می‌باشد .

محتوای دیوان او بشرح زیر است :

۱- شعر فارسی و ترکی و عربی از چند شاعر .

۲- آداب انشای دیوانی به نثر .

- ۳- اخوان الصفا به نثر .
- ۴- موسیقی و مرثی .
- ۵- زیبانه گنجی در باره‌ی زناشویی و وصف زیباییان کشورهای جهان بنظم
- ۶- مدح و غزل و بند .
- ۷- جنگ اصول دین و نماز و دعا و بند و اندرز .
- در دیباچه دیوان از مظفرالدین شاه و پرنس میرزا رضاخان ارفع الدوله یاد کرده است . از اشعارش در دست ما نبود .
- سخنوران آذربایجان ص ۶۳۱- فهرست
- نسخه‌ها ج ۳ ص ۱۸۹۱ - فهرست
- دانشگاه ج ۱۱ ص ۲۱۶۰

گوهری تبریزی

- نامش محمدحسین متخلص به گوهری از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق و از سادات طباطبایی است از او مطلبی دیگر بدست نیامد .
- سخنوران آذربایجان ص ۶۳۲

گویای تبریزی

- نامش میرزا کامران فرزند ملا سامری و برادر «گویا» که گویا تخلص می‌کرد و از شعرای قرن دوازدهم هـ - ق بود . مولف تذکره میخانه می‌نویسد

روزی بین گویا و شیدا مناظره‌ای افتاد شیدا رنجیده خاطر شد و باو گفت چه گویم به آن سامری که مثل تو گوساله را گویا نموده است .

مولف صبح گلشن نوشته است «روزی جویا و گویا دو برادر با محمد علی ماهر گفتند که نام و تخلص طالب کلیم را ماهر دو با هم برادرانه قسمت کردیم وی گفت مطالبش را نیز بخش نمایید» . دیوان مولانا گویا بسال ۱۹۱۲ میلادی ۱۲۹۱ شمسی به نام «بندگی نامه» در ۳۲ صفحه و در سال ۱۹۲۰ میلادی ۱۲۹۹ شمسی در ۱۱۲ صفحه در لاهور و به سال ۱۹۱۳ م ۱۲۹۲ شمسی در از میر تهیه و چاپ شده است .

از اوست :

در کوی عشق نیست مجال قدم زدن

این راه را چو اشک بسر می‌بریم ما

بیطالعی نگر که به کوی تو ره نیافت

با آنکه ناله‌های من از آسمان گذشت

چون طایر تصویر بجایی نرسیدیم

سودیم در این ره به عبث بال و پری‌چند

سخنوران آذربایجان ص ۶۳۲ - صبح

گلشن ص ۱۱۰ - ریحانت الادب ج ۵ ص

۱۱۷ دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۰

الذریعه ج ۹ ص ۹۳۷

لطفی تبریزی

ملقب به موزون‌الملک و فرزند مولانا عرفی کمانگر تبریزی است مردی خوش‌بین و مطلع و در فن مصاحبت یکتای زمان بود در زمان جهانگیر پادشاه به دیار هندوستان مسافرت کرد و از طرف آن پادشاه بلقب موزون‌الملک مفتخر شد. مولف تذکره‌ی میخانه می‌نویسد: «تولد وی در تبریز واقع شده و در آنجا به سن رشد و تمیز رسید و در اوایل جوانی و بهار زندگانی سیر و سفر بسیار کرد. مسواد این اوراق در سال (۱۰۱۷ هـ - ق) «۹۸۷» شمسی و قتیکه تازه از ایران به دارالامان هندوستان آمده بود با وی در لاهور ملاقات واقع شد. در آن ایام مولانا لطفی «موزون‌الملک» خطاب یافته و از عنایت بی‌غایت جهانگیر به حکومت بندر لهری که در حواشی تته واقع است سرافراز شده بود و بعد به موجب فرمان جهانگیر بنده‌پرور به خدمت داروغگی دارالضرب گجرات سرافراز شد». نه‌اوندی در تذکره مآثر رحیمی نوشته است: «از اکثر یاران به تخصیص از مولانا مرشد پرو جردی اسماع رفت که لطفی از نیکان روزگار است و در اهلیت و آدمیت بی‌مثل و مانند است در سال ۱۰۲۱ هـ ق «۹۹۱ شمسی» وفات کرده ولی صاحب عرفات‌العاشقین تاریخ مرگ او را «۱۰۲۵ هـ - ق» قید کرده است لطفی شاعری شیرین‌زبان و شهرت زیادی داشته است از اوست:

خونش بگردنم پدرت را بزن بکش عپسای مریمی تو پدر را چه می‌کنی

لطفی در جشن تولد داراب‌خان پسر دوم خان‌خانان قطعه‌ی بی‌عنوان
ماده تاریخ ساخت که در بیت آخر به سال ۹۹۴ « ۹۶۴ شمسی » چنین اشاره
کرده است :

ز لطفی خواستم تاریخ سالش بگفتا (آفتاب دین و دولت)
در فرهنگ سخنوران از این شاعر نامی تحت عنوان موزون آذربایجانی
یاد شده است :

از اوست :

یکچند پی گردش افلاک شدیم یکچند پی دانش و ادراک شدیم
از آمد و رفت خود همی فهمیدیم کز خاک برآمدیم و در خاک شدیم

• • •

ای ساقی باده‌ی محبت جامی وی قاصد غمزه‌ی بیان پیغامی
تا کی هدف تیغ تغافل باشیم لطفی ، قهری ، تبسمی ، دشنامی

• • •

نواب مگو که نازنین عجبی ست در وادی عشق خورده بین عجبی ست
صد سال اگر بمالی اش رنگی نیست القصه قروت آهنین عجبی ست

• • •

همین نه کام من از روزگار تلخ شده ست که زندگانیم از روزگار تلخ شده ست
ز روزگار بود تلخکامی همه کس ز تلخکامی من روزگار تلخ شده ست

مآثر رحیمی ج ۳ ص ۱۲۵۲ - تذکره

میخانه ص ۸۱۸ - هفت اقلیم ج ۳ ص

۲۴۸ - صبح گلشن ص ۱۱۰ - سخنوران
 آذربایجان ص ۶۳۲ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۳۲۰ - فرهنگ
 سخنوران ص ۵۰۳

« لعلی تبریزی »

نامش میرزا علی خان ، متخلص به لعلی ، مردی نیک نفس و خوش صحبت و طیب عالیقدر بود . او در سال ۱۲۶۱ هـ - ق ۱۲۲۴ هجری شمسی در تبریز متولد شد . لعلی تجارت می کرد ولی از تجارت دست کشید و نزد ابوالحسن حکیم هاشمی به تحصیل علم طب مشغول و به درجه کمال رسید ، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه شد و به لقب شمس الحکما مفتخر شد .

لعلی در مسافرت سوم ناصرالدین شاه به اروپا همراه وی بود و در سال ۱۳۲۵ هـ - ق در تفلیس وفات کرد . مرحوم محمدعلی صفوت مقدمه‌ای بر دیوان لعلی نوشته است و نگارنده نیز وقتی که مدیرعامل شرکت سهامی چاپ بودم ، با کمک و یاری حاج حسین آفانخجوانی در سال ۱۳۲۲ هـ - ش دیوان اشعار او را چاپ کردم . شادروان لعلی علاوه بر اینکه شاعری خوب و طیب با ذوق و مردی وطن دوست بود در بذله گویی هم مهارت داشت این قطعه را به مرحوم طالبوف فرستاده است .

زنده باش ای حکیم پند آموز
 ای بنای وطن پرستی تو
 زنده باش ای مربی عالم
 استوار و قویم و مستحکم

وطن پیر ما به غیر از تو	نیست ز ابنای خویشان خرم
خامه‌ی موشکاف تو بگشود	ای پسا عقده‌ها ز جذراصم
شهر گیرند گر شهان با تیغ	تو جهانی گرفته‌ای به قلم
وقت انشا ز قدرت قلمت	ادبا لرزد و عطارد هم
لعلی از حضرت تو دارد چشم	گاه بنوازش به نوک قلم

. . .

«بسکه دل می‌تپد از شوق توای لعبت مست
 شیشه توبه ز طاق دلم افتاد و شکست»

«زکمان خانه ابروی تو تیری برخاست
 کرد از سینه گذر بر دل مجروح نشست»

«بوی جان پرور زلفین تو هر جا که رسید
 قیمت مشک تر و رونق عنبر بشکست»

«خوردن باده حلاست کسیرا که بود
 لب جانان به لب و جام لبالب بر دست»

«مست بودیم شب دوش من و بارولی
 او ز می مست من از نرگس مستش سرمست»

«من نه خود توبه شکستم که گنه کار شوم
 توبه خود را شکند چون توشوی باده پرست»

«من به شمشیر و به زنجیر تن و سر دادم
 تا سر زلف تو با گوشه ابرو پیوست»

«بی تو دست از همه آلایش هستی شستم
 نیستی بی تو مرا بهتر از آن هر چه که هست»
 «آفرین بر لب لعلت که دمید افسونی
 به یکی دم ز تکلم لب لعلی را بست»

* * *

فشانده طره مشکین شبی به روی آن ماه فشانند بیضه کافور در پرند رسپاه
 تورا به چهره خط آمد مرا به دیده سرشک دلیل بارش ابر است هاله بستن ماه
 حدیث زلف بتان را چگونه شرح دهم که آن فسانه دراز است و عمر من کوتاه

* * *

جویند همه هلال و من ابرویت گیرند همه روزه و من گیسویت
 در دوره این دوازده ماه مرا یکماه مبارکت آن هم رویت
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۲
 سخنوران آذربایجان ص ۶۳۶-داستان
 دوستان ص ۴۸ - رجال آذربایجان
 در عصر مشروطیت ص ۲۰۱ - تاریخ
 تذکره‌ها ج ۱ ص ۱۳۵، ۲۳۴

« ماهی خانم »

خواهر ملائشاری بود و به جمال زیبا و به کمال حسن سیرت آراسته و به
 لطافت و نزاکت خیال پیراسته بود . از شعرای قرن دهم هـ - ق مـی باشد ،

در بعضی تذکرها او را به اشتباه دختر ملائشاری شناخته‌اند.

از اوست :

اشکی که سر ز گوشه‌ی چشمم برون کند

بر روی من نشیند و دعوی خون کند

صبح گلشن ص ۳۵۹ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۳۲۳ - زنان سخنور ج ۲

ص ۱۵۴ - سخنوران آذربایجان ص

۶۳۸

مایلی تبریزی

مؤلف گلزار جاویدان چنین می‌نویسد «نامش میرزا محمد تبریزی و در اکثر کمالات منجمله بسیاق دست داشته و در زمان شاه طهماسب صفوی با جمع مردم شهر اصفهان از محمد کفرانی متصدی خالصجات در آن شهر به سلطان متظلم گردید . و با خواندن این قصیده نه فقط سی تومان مآخوذ داشت بلکه مقرر گردید هر چه او معین می‌کند از دیوانیان مآخوذ دارند و آن قصیده این است .

ای کار جهانی شده از کار تو مشکل	مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل
هستند ز بیداد تو ملکی همه درد	تا چند به بیداد بود طبع تو مایل
معمول نگردد بجز از قاعده‌ی ظلم	هر جا که شود نسخه فرمان تو عامل
دانی چه کسانی که در دور تو جمعند ؟	جمعی همه تر دامن و قومی همه جاهل

از خای خیانت همه گردیده گرانبار
 دارای فریدون فروبوسف رخ و جمجه
 در ملک جهان سایه الطاف عمیمش
 شاهماز ستمکاری عمال ستمکار
 سی و دو وزیرند که در خدمت میراند
 شاهها من بیچاره درین عرصه که دایم
 اعیان درت لیک ندارند ترحم
 در مجلس تو کس ندهد راهم ز افلاس
 او را زر و زور است و مرادست تو سل
 باشد غرضم آنکه ستانی زر خود را
 ابواب من بیدل و تصدیق رعایا
 وز تئای تصرف چو زن حامله حامل
 خاقان فلک قدر ملک چترهماظل
 چون پرتو خورشید بحال همه شامل
 شد ملک شبانکاره بسی ضایع و باطل
 در دزدی و نقصیر و خیانت همه کامل
 ثابت قدم و یکدل و حاضر و قائل
 بر حال من خسته‌ی افتاده‌ی بیدل
 وز رشوت او پر شده هر مجلس و محفل
 بر دامن الطاف توای خسرو عادل
 از قاسم و قنبر علی مبرم مخیل
 فرمان همایون تو و چوب محصل
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۲۵ - فرهنگ

سخنوران ص ۵۰۷

مبدع تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هـ. ق و شغلش زرکشی و نخ کوبی بود به
 هندوستان مسافرت کرد و دیگر از او خبری نیامد.

از اوست :

کرده‌ام غرقه به خون چشم گهرافشانرا رشته‌ی گوهر دل ساخته‌ام مژگانرا

دم آبی است نصیب از دم تیغت لیکن

داغ کم ظرفی قسمت جگرم می‌سوزد

• • •

می‌تپد دل در برم دلبر نمی‌دانم چه شد

انتظارم کشت آن کافر نمی‌دانم چه شد

دوش سر زدناله‌ی همت بلندی از دلم

نه فلک را سوخت بالاتر نمی‌دانم چه شد

• • •

آهوی مهر چو آید به چراگاه حمل روز را پر کند از نافه‌ی شب جیب و بغل

قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۴۷ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۲۴ - تذکره نصر آبادی

ص ۳۹۲ - صبح گلشن ص ۳۶۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۶۳۸ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۲۲۶

متنی تبریزی

از شعرای قرن دهم ه - ق و در شعر طبعش تا حدی موزون بود این

مطلع از اوست :

منم پیش خدنگ دلکشایش چون نشان مانده

وجودم گشته خاک و استخوانی در میان مانده

در تحفه‌سامی چاپ وحید در ص ۱۴۴ - به جای متینی نیستی تبریزی ضبط کرده‌اند.

سخنوران آذربایجان ص ۶۳۹ - تحفه

سامی ص ۲۶۲ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۲۴ - تحفه سامی

مثال تبریزی

شاعری سخن طراز و کم‌نظیر تبریزی است و در فصاحت و بلاغت و شیرین‌مقالی معروف بود.

از اوست :

کریم‌ران بود دستگاه بخشش ننگ مرا خجالت عذر گناه می‌سوزد

سخنوران آذربایجان ص ۶۴۰ - صبح

گلشن ص ۳۶۱ - قاموس الاعلام ج ۶

ص ۴۱۵۳ - دانشمندان آذربایجان ص

۳۲۴ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۲۷

مثلی تبریزی

درویش مثلی فرزند میرزا چلبی تبریزی و از شعرای قرن یازدهم ه - ق است و قتیکه به سن بلوغ رسید به‌عالم درویشی و فقر وارد شد و به اغلب ممالک اروپا حبشه زنگبار و مصر و شام و مغرب و روم رفت و با اکثر

عرفا و مستعدان ملاقات و هم صحبت شد با ملالطفی و روحی و سایر شعرای عراق عرب مشاعره نموده و به مولانا طرزی شوشتری دست ارادت داد و هفت سال تمام در آستانه‌ی حرم حضرت حسین (ع) سقایی می‌کرد. مولانا درویش مثلی در علم هندسه نیز اطلاعات کافی داشت و با مولانا وقوعی که ساکن کربلا بود مر او ده و صحبت داشت.

در سال ۱۰۲۴ هـ - ق « ۹۹۴ شمسی » به هندوستان رفته و بحضور عبدالرحیم خان خانان رسیده و قصیده‌یی بزبان ترکی و فارسی در مدح او گفته و وصله دریافت کرده است. مطلع قصیده اینست:

خان قدسی منقبت نواب اسکندر نشان

آصف ثانی سلیمان دوم خضر زمان

درویش مثلی تبریزی بزبان فارسی و ترکی، عربی شعر می‌گفت و ترکیش

از عربی و فارسی بهتر بود. او در حلب متولد شده است و خود گوید:

مولدم در عرب دیار حلب سلفم از عجم ز تبریز است

سخنوران آذربایجان ص ۶۴۰ - تأثیر

رحیمی ج ۳ ص ۱۳۶۰

مجدوب تبریزی

نامش شرف الدین میرزا محمد فرزند محمد رضا از نیکان و فضلا و دانشمندان

و شعرای تبریز و معاصر سلاطین صفویه بوده است او صوفی مشرب و درویش

مسلك بود دیوانش بیش از پنجهزار بیت است. بنام (شاهراه نجات) و مجذوب

تخلصی می‌کرد و از سخنوران قرن یازدهم هـ - ق بود .

طلاب تبریز هر روز مرتباً در حلقه درس او گرد آمده و از بیانات شیرین و از کمالات فضلش استفاده می‌کردند . مجذوب قصاید دلکشی در مدایح حضرات ائمه اطهار سروده و تدوین دیوانش در تاریخ ۱۰۶۳ هـ - ق « ۱۰۳۱ » شمسی خاتمه یافته است .

پی تاریخ این دیوان محشر که خوانی باشد از لعل و گهر پر
سروش عالم قدسی به گوشم ندا در داد و گفتا (خوان پدر)
شادروان حاج حسین نخجوانی ماده تاریخ وفات او را که در سال ۱۰۹۳ هـ - ق « ۱۰۶۱ شمسی » اتفاق افتاده چنین گفته است :

مجدوب از آن رفت به صدخوشحالی در بساغ نعیم بوده جایش خالی
تاریخ وفانش از خرد پرسیدم گفتا « آسوده در بهشت عالی »
۱۰۹۳

از نسخه‌های دیوان او به شرح زیر در کتابخانه‌هاست .

تهران کتابخانه دانشگاه مرکزی حاوی مثنوی : (خزائن الفوائد - شاهراه نجات - قصاید در مدح امامان) . تهران کتابخانه‌ی دانشگاه بخط نستعلیق محمد شفیع تبریزی مورخ ۱۰۷۸ هـ - ق « ۱۰۴۶ شمسی » دیوان در ۱۰۶۳ هـ - ق « ۱۰۳۱ شمسی » گردآوری شده حاوی : « غزل - مخمس - ترجیع‌بند - وصف عمارت نجف و سلسله‌الثلثالی و مسلك النجات و قصیده و ساقینامه - حکایت و ماده تاریخ - رباعی - رویم رفته ۵۰۰۰ بیت . » فهرست دانشگاه جلد دوازدهم ص ۲۹۰۷ (تهران کتابخانه دانشگاه به خط نستعلیق) . تهران

کتابخانه‌ی دانشگاه بشماره ۳۴۷۵ نستعلیق قرن ۱۳ و ۱۴ ، فهرست دانشگاه ج ۱۳ (ص ۳۴۱) تهران کتابخانه دانشگاه به خط نستعلیق ۱۲۳۲ (برگ ۱۰۰- ۱۱۳) فهرست دانشگاه ج ۲ (ص ۶۸) تهران کتابخانه مجلس به خط نستعلیق درویش خان حاوی سه هزار بیت از غزل - رباعی - قطعه - ترجیع بند و ساقینامه) فهرست مجلس ج ۳ ص ۶۶۲. تبریز کتابخانه ملی بشماره ۳۵۴۷ حاوی : غزلیات - ترجیع بند - رباعی دارای ۲۴۹ صفحه) (پاکستان ، لاهور کتابخانه پروفیسور شیرانی) (فهرست دکتر محمد بشیر حسین ج اول ص ۱۲۷ - بنگال بخط شکسته قرن ۱۲ (فهرست بنگال ص ۱۱۴) یکی دیگر از آثار مولانا مجذوب عبارت است از :

خزاین الفواید : منظومه‌ی است در توحید که با این بیت شروع کرده است .

بحری ست لباب از فرایید شد نام « خزاین الفواید »

نسخه‌های این مجموعه بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است :

تهران کتابخانه‌ی مجلس .

تهران کتابخانه‌ی دانشگاه .

تهران کتابخانه‌ی دانشسرای عالی بخط نستعلیق .

تبریز کتابخانه‌ی ملی .

موزه‌ی بریتانیا

نسخه‌ی هم در کتابخانه‌ی ملك می‌باشد که به مثنویات او هم اشاره

شده است و يك نسخه هم در کتابخانه‌ی مجلس است که با این بیت

شروع می‌شود .

ای بر احدیت تو بر حق
کنونین دو عادل موثق
از لحاظ وزن معلوم می‌شود که نسخه فوق‌الذکر قسمتی از «خزاین الفوائد»
باشد .

شاهراه نجات

مثنوی عرفانی است در حدود سه هزار بیت که با این بیت شروع شده است ؛
این کتاب از توجه حضرات
شده مسمی به شاهراه نجات
نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه مجلس و کتابخانه دانشگاه تهران و
کلیاتش بخط نستعلیق درموزه بریتانیا است .
يك نسخه هم در کتابخانه ملك كه حاوی يك هزار بیت است موجود
می‌باشد .

آخرین بیت مثنوی عبارت است از :
بهر تاریخش آنکه درها سفت (شاهراه نجات دلها گفت)

۱۰۶۸

مسلك النجات را با این بیت شروع کرده است .

صاحب نشوی گر تو زمین را و زمان را

شیرازه که بندد به هم اجزای جهان را

تأییدات ؛

در سیصد و چهارده بند هفت مصراعی عرفانی است پر از حقایق و
معارف برای شاه سلیمان صفوی گفته و با این بیت شروع کرده است .

این درج پر از جواهر تحقیقات باشد نام مبارکش تأییدات
 منهاج الحقایق اشعارش عرفانی است و با این بیت شروع شده است.
 ای شده محبوس دام آرزو نیست چیزی جز گره در دام او
 نسخیه‌ی از مسلك النجات و منهاج الحقایق در کتابخانه‌ی دانشگاه
 موجود است.

این بیت هم تاریخ خاتمه تأییدات است !
 چون داشت ودیعه‌ها را اخبار ثقات

تاریخش شد (ودایع توفیقات)

۱۰۸۸

نسخه‌ی از این منظومه در تهران کتابخانه‌ی معارف (ملی) است و نسخه
 دیگری هم در مشهد کتابخانه‌ی آستان قدس بخط نسخ موجود است .
 ساقی نامه :

با این بیت شروع شده است :

چه پیچی در این عالم پیچ پیچ که خالی است از راحت و پرز هیچ
 اتمام الحجة : در فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۱۸۹۲ از آن یاد شده است
 ولی مولف الذریعه این کتاب را در ج ۹ ص ۹۶۳ مربوط به تالیفات فرزند
 او دانسته است اشعار زیر از اوست :

خانقاهی که بهر جش نکند دخل وفا صرفه‌ی وقف در آنست که میخانه شود

• • •

گره بسته‌ی داشت طفلی بدست فکند از کف و در کمینش نشست

دوان طفل دیگر ربودش ز جا چو بگشود در وی نبذ جز هوا
گره بسته دنیا و طفل آن دنی است بگوش که چیزی در آن بسته نیست

• • •

اکثر غزلیاتش رنگ عرفانی دارد از آن جمله است .

از تو در دیده‌ی هر ذره تماشایی هست

هر سری را به تمنای تو سودایی هست

مدتی شد که دل از غیر تو پرداخته‌ام

گر قدم رنجه کنی گوشه‌ی تنهایی هست

ذره‌یی نیست که خورشید در او پیدا نیست

چشم و اکن اگر دیده‌ی بینایی هست

طی این مرحله بی راهبری ممکن نیست

قطره بی ابر ندانست که دریایی هست

ترك دیوانگی از طعنه‌ی مردم نکنم

شهر اگر تنگ بود دامن صحرایی هست

منشین بی می و معشوق به امید بهشت

خوشر از می‌کده بی درد مگر جایی هست

غم ناآمده امروز چرا بساید خورد

نقد فرصت مده از دست که فردایی هست

نه همین دیده‌ی (مجدوب) تو حیران تو شد

از تو در دیده‌ی هر ذره تماشایی هست

و در غزلی ضمن اظهار ارادت به حافظ شیرین سخن گفته است:

سحرگهان که مؤذن بر آورد آواز کنند بر رخ دلها در عنایت باز
 بیار باده که از يك بهشت می خیزد هوای جنت تبریز و گلشن شیراز
 به شعر دلکش (مجنوب) تا که گوش کند در آن مقام که حافظ بر آورد آواز
 وی ضمن غزلیات ، زادگاهش را چنین توصیف کرده است :

بده ساقی شراب نساب تبریز که دارد فیض دیگر آب تبریز
 نشانها می دهند از شب قدر می نساب و شب مهتاب تبریز
 ز یمن سینه صافان سحرخیز کند کار محک سرخاب تبریز
 الهی پیر و برخوردار گردد نهال نورس شاداب تبریز
 ز بی برگی مشو (مجنوب) دلگیر که خوابی دیده ام در باب تبریز

... ..

این ولایت نظراز شاه ولایت دارد همچو (مجنوب) از آن فخرکنم بر تبریز

... ..

خوشا تبریز و فیض صبح و شامش الهی تا ابد بسا شد نظامش

... ..

آتشی اندر نیستانسی فتاد سوخت چون عشقی که در جانی فتاد
 گفت با آتش که این آشوب چیست از شکست دل ترا مطلوب چیست
 گفت آتش بی سبب نفروختیم دعوی بی معنی ات را سوختیم
 آنکه می گویی نیم با صد نمود همچنان در بند خود بودی که بود

موادالتواریخ ص ۳۸۲ - تذکره نصر -

- آبادی ص ۱۹۲ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۲۶ - ریاض العارفین ص ۱۷۰
 دیوان مجذوب - صبح گلشن ص ۴۶۳
 سخنوران آذربایجان ص ۶۴۱-فهرست
 کتابخانه دانشگاه ملی تبریز - الذریعه
 ج ۹ ص ۹۶۳ - ربحانت الادب ج ۵ ص
 ۱۸۸ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۳۴

محجوب تبریزی

شادروان تربیت از سفینه‌ی نظم و نثر مورخ ۱۲۴۹ هـ - ق ۱۲۱۲ شمسی»
 دو بیت زیر را از محجوب تبریزی نقل کرده است :
 شد بآث قتل ما ، دل ما دل نیست که هست قاتل ما

• • •

به چشم خون فشان نقش جمال یارمی بندم
 چونقاشی که خواهد نقش بر آب روان بندد
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷
 سخنوران آذربایجان ص ۶۵۰

محزون تبریزی

نامش محمدحسین ملقب به مهین از خاندان علم و فضل و فرزندمولانا

عنایت‌الله شیخ‌الاسلام تبریزی و برادر مولانا محمدعلی از علمای عصر خود و به زیور فضل و کمال و هنر آراسته بود و طبع موزونی داشت و محزون تخلص می‌کرد در جوانی به مشهد رفت و از سیداحمد مشهدی و میر حیدر خوشنویس تعلیم خط گرفت و بعداً به‌پیش بابک دیلمی رفت و در آنجا فنون خط‌نویسی را کاملاً یاد گرفت امین‌احمد رازی می‌نویسد: «مولانا محمدحسین ثمر شجر مولانا عنایت‌الله است و با وفور فضل و لطف طبع از مشاهیر خطاطان بود... و گاهی به واسطه‌ی انبساط خاطر زبان به مشهد شعر شیرین می‌ساخت.

در زمان شاه اسماعیل ثانی مدار کتابه‌نویسی عمارت متعلق به او بوده است گویند همه‌روزه گروهی برای تحصیل در خدمتش حاضر می‌شدند و کسب فیض و استفاده می‌نمودند و چون شهرت فضایل و کمالات و حسن خط او در اطراف و اکناف پراکنده گشت. بسیاری از علاقمندان و طالبان خط از راه دور به تبریز آمده و در خدمتش زانو بزمین زده و از فیض حضورش بهره‌مند می‌شدند در توصیف و تعریف قدرت و فضالش همین بس که میرعماد قزوینی و علیرضا عباسی تبریزی که از معروفترین خطاطان کشور ما می‌باشند افتخار شاگردی مولانا ملا محمدحسین تبریزی را داشتند و بسیاری از شاگردان نامی او در اطراف آذربایجان و خراسان و هندوستان شهرت کلی یافته و از استادان درجه یک ایران بشمار می‌رفتند.

مولف عالم‌آرای عباسی گوید: «اگر چه خط نستعلیق را که خوشنویسان عراق و آذربایجان نوشته‌اند در نظر خوشنویسان خراسانی زیاده‌اعتباری ندارد

اما محمدحسین، در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده است و قلمش بسیار پر مغز و خطوطی بی عیب و آرایش است.

محمد صالح اصفهانی می گوید «قلمش در نهایت شیرینی و تندی و تیزی و بسیار با قدرت است». تاریخ وفاتش را فقط تربیت در تذکره دانشمندان آذربایجان ۹۸۲ هـ - ق «۹۵۳ شمسی» و سپهر در تذکره خود ۹۸۰ هـ - ق «۹۵۱ شمسی» ضبط کرده اند می توان گفت مولانا محمدحسین عمرش کم بوده و در جوانی وفات کرده است حتی هنگام تالیف عالم آرای عباسی که سال ۱۰۳۸ هـ - ق «۱۰۰۷ شمسی» بود مدتها پیش در گذشته بود. میرمعزالدین کاشی در تاریخ فوت محزون و استادش «سید احمد مشهدی» که ظاهراً وفات هر دو در یک سال اتفاق افتاده این قطعه را گفته است :

و حید دهر محمدحسین تبریزی	که از سحاب قلم می فشاند در خوشاب
فرید خطه‌ی خط سید احمد مشهدی	که دست قدرتش از روی خط گشود نقاب
ز رشحه‌ی قلم مشکبار این هر دو	چو شد صحایف آفاق جمله زینت یاب
ز حاکمی که بود عامل دفاتر عمر	رسید حکم نویسنده‌ی اجل به شتاب
قلم کشید بر اوراق عمر این هر دو	بر ات زندگی هر دو را نمود خراب
«معز» از پی تاریخ شد به فکر شبی	در این خیال چو خوابش ربود دید به خواب
که این دو کاتب قدرت نویس را تاریخ	نوشته کاتب تقدیر (قبلة الکتاب)

او در علم ادب و لغت عرب خیلی وارد و خود را مستغنی می دانست . تاریخ فوت مولانا محمدحسین تحقیقاً در سال نهصد و هشتاد و پنج است که در

قزوین اتفاق افتاد و حافظ حسین فرزند کربلایی که معاصر او بوده و سابقه دوستی و مصاحبت باهم داشتند و بلکه رابطه مرید و مرادی بسیار محکم بود تاریخ وفات او را در بیاض خود با قید روز و ماه و سال با این عبارت آورده است: «وفات مولانا محمد حسین خطاط ولد مولانا عنایت الله تبریزی روز سه‌شنبه هفدهم ماه رجب المرجب سنه‌ی خمس و ثمانین و ستمائه در دار السلطنه‌ی قزوین است».

دانشمند گرامی مهدی بیانی مولف تذکره‌ی احوال و آثار خوشنویسان در صفحه ۶۸۱ می‌نویسد: «از خطوط وی دیده‌ام».

يك نسخه مناجات خواجه عبد الله انصاری بقلم دو دانگ خوش، بارقم «تمت الرسالة بيد العبد المذنب محمد حسين التبریزی غفر ذنوبه» که سابقاً در کتابخانه‌ی بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین در اردبیل بوده متأسفانه امروز در کتابخانه‌ی عمومی لنین گراد است.

يك نسخه منتخب حقیقه الحقیقه‌ی سنایی بقلم نیم دانگ خوش بارقم، «تمت الرسالة الشريف علی يد الفقير محمد حسين التبریزی» در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول و ۸ قطعه از مرقعهای مختلف، بقلمهای از چهار دانگ با کتابت خوش بارقمهای فقیر محمد حسین التبریزی «و نمقه محمد حسین التبریزی غفراله سیاته» و «اقل عباداله محمد حسین غفرله» در کتابخانه‌ی سلطنتی سابق تهران بود.

قطعه‌ی دیگر بقلم دو دانگ و نیم دو دانگ خوش بارقم «نمقه العبد محمد حسین التبریزی» در مجموعه‌ی آقای سلطان‌القرایی تهران يك قطعه،

بقلم نیم دو دانگ و کتابت خوش با رقم « کتبه العبد الحقیر المذنب محمد حسین التبریزی غفرله » در موزه باستانشناسی دهلی است.

يك قطعه بقلم دو دانگ و کتابت خوش با رقم ۱ « مشقه المذنب محمد حسین غفرله » در کتابخانه ملی پاریس است.

سه قطعه به قلمهای سه دانگ و دو دانگ و نیم دانگ و کتابت خوش با رقمهای (جهت اخوی ، اعزی ، حاجی محمد نوشته شد « کتبه العبد الفقیر الحقیر محمد حسین التبریزی غفرله » و جهت مولانا طاعتی مداح نوشته شد ، « مشقه العبد المذنب محمد حسین التبریزی غفرله » و « تمت المفردات جهت اخوی اعزی نیکو خصالی محمد رضا طول الله عمره مرقوم گشت » کتبه العبد المذنب محمد حسین التبریزی غفرله »

از اوست :

قلم باشد این نکته را گوش دار	بهین وارثی مرد را یادگار
قلم گر نبودی ، نبودی جهان	جهان از قلم یافت نام و نشان
مدانش به نزد خرد ارجمند	کسی کو نگشت از قلم بهره مند
قلمزن شناسد قلم را و بس	قلم را چه دانند هر بوالهوس

و نیز از قطعائیکه بجهة علی رضا عباسی نگاشته این است :

بود گر چه کم رو به نیروی تن	قلم را به رتبت فزون دان ز تیغ
که گردی سرافراز هر انجمن	قلم کار فرما اگر بایدت
شود بنده اش خسروان ز من	نبینی که از بهر نظم جهان
نیابند صد پهلوان تیغ زن	فرا پیش يك مرد صاحب قلم

بیشتر کتیبه‌های مساجد و معابد تبریز بخط جلی این استاد نامدار از کتیبه‌های محراب و سقف و گنبد بوده که بواسطه مرور زمان و زلزله و غیره از میان رفته است .

روز روشن ص ۶۱۴ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۶۵۱ - هفت اقلیم ج ۳ ص
 ۲۴۱ - پیدایش خط و خطاطان ص ۲۲۴
 احوال و آثار خوشنویسان ج ۳ ص
 ۶۸۰ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۸
 رباعیات الادب ج ۱ ص ۲۰۵ - مواد
 التواریخ ص ۳۶۸ - ریاض العارفین ج ۲
 ص ۱۷۹

محزون تبریزی

نامش ابوطالب که در شعر محزون تخلص می کرد . مطلب و شعری از او بدست نیامده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۳ - حدیقه
 الشعرا

محسن تبریزی

مولف گلزار جاویدان در صفحه ۱۵۲۵ در مورد میرزا محسن چنین

می‌نویسد: «نواده‌ی ابوالخان تبریزی و معاصر صفویه است مرد کامل عیار و عالی مقداری بود و جلدی از مجلدات دفاتر ارباب تحویل را داشته و گاه شعر می‌سروده‌است».

از اوست:

بسکه کم دارد نگه باهر که دارد التفات
گر کند قطع نظر از غیر مغبونیم ما

• • •

افزون کند جدایی هر دم کمال را

بالد فزون چو نخل ز نخلی جدا شود

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۲۵- تذکره

نصرت آبادی ص ۱۱۹

محمد تبریزی

صاحب منظومه‌ی شمع و پروانه است از او بیش از این مطلبی بدست نیامد

الذریعه ج ۹ ص ۲۹۹۳ - سخنوران

آذربایجان ص ۸۰۶

محمد تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هـ - ق و مورد توجه نادر شاه و از پیروان

نصیریها بود.

از اوست :

از تغافل او تا تبسمی می‌کند مرا زنده می‌کند

ناله‌می‌کنم طعنه‌می‌زند، گریه‌می‌کنم خنده‌می‌کند

صبح گلشن ص ۳۷۶ - دانشمندان آذر-

بایجان ص ۳۲۹ - سخنوران آذربایجان

ص ۶۵۴ - ریاض العارفین ج ۲

ص ۱۸۱

ملا محمد امین تبریزی

شغلش زرگری و معاصر شاه‌طهماسب صفوی بود و در شعر خود را

قرین سعدی و امیر خسرو دهلوی می‌دانست این شعر در تحفه‌ی سامی بنام وی

ضبط شده است :

امروز کرده غنچه بسی گفتگوی ما زان گفتگو شکفته گل آرزوی ما

• • •

صبر از رخ او در دل بیچاره ندارم جز دادن جان در غم او چاره ندارم

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۶۱

محمد تقی دهخوارقانی تبریزی

از فضلا و دانشمندان و شعرای قرن یازدهم هـ - ق و از شاگردان

مولانا خلیل قزوینی می‌باشد در دهخوارقان تبریز متولد شده و در قزوین ساکن

بود مولانا محمد باقر برادر اوست .

يك منظومه عربی در منطق دارد و به حاشیه « عدة الداعی » و کتاب
کشکول حواشی نوشته است و در طب و مقامات کتابی نیز دارد . دیوان او
حاوی اشعار فارسی و ترکی است و در سال ۱۰۹۳ هـ - ق « ۱۰۶۱ شمسی »
وفات کرده است . از اشعارش در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۶۵۶

دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۸ - ریاض

الجنة ص ۶۸۵

محمد حجت الاسلام تبریزی

نامش ملا محمد حجت الاسلام تبریزی فرزند زین العابدین فرزند علی فرزند
ابراهیم محقانی ، تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفته و برای تکمیل
معلومات خود به نجف اشرف رفت و پس از کسب کمال بدرجه اجتهاد رسید .
موقع مراجعت به تبریز ۱۸ ماه در کرمانشاه ماند و در محضر مولانا شیخ
احمد احسایی در حلقه‌ی شاگردان او درآمد و پس از کسب کمالات به تبریز
وارد شد . حجت الاسلام مردی فاضل و دانشمند و گوشه نشین بود در غائله
سید محمد علی باب باهمرهی نظام العلما و چند تن دیگر از دانشمندان معروف
با مشارالیه مباحثه کردند و او را محکوم نمودند . وی در سال ۱۲۶۹ هـ - ق
« ۱۲۳۱ شمسی » وفات کرده است در مؤلفین مشار کتابی به نام « شقشقه در بیان
سر قدر و جبر و اختیار از او یاد شده که در ۱۲۸۶ هـ - ق « ۱۲۴۸ شمسی » با

رساله علم امام (ع) از ممقانی دریک مجلد چاپ سنگی شده است .
از اوست :

کرد خور عشق دوست از افق دل ظهور
ساحت جان را گرفت پرتو الله نور
یوسف گل پیرهن آمده سوی وطن
گوشه‌ی بیت الحزن گشته سرای سرور
مطرب شیرین مقال برد ز دلها ملال
محو نمود از خیال صحبت غلمان و حور
شیخ که بودش به دوش منکرمی باخروش
کاین بردش عقل و هوش آن بود از قول زور
دیدمش از یک طرف ساغر مینا به کف

خنده کنان از شعف آمده بر رقص و شور
سخنوران آذربایجان ص ۶۵۵- مقدمه
دیوان آتشکده نیر با تصحیح حاجی
میرزا عبدالرسول احقاقی فهرست مجلس
ج ۳ ص ۷۴

محمدحسین تبریزی

فرزند غیاث الله بود . مردی فاضل و طبع لطیف داشت و خط نستعلیق
را خوب می نوشت و شعر هم می گفت . و از اشعارش در دسترس ما نبود .
گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۷۲

محمد علی تبریزی

فرزند مولانا عنایت‌الله و برادر ملاحسین (محزون) و از شعرا و بزرگان قرن دهم هـ - ق است .

محزون مردی پرهیزکار و متقی و مدتها شیخ الاسلام آذربایجان بود . مولف تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌نویسد که « صاحب ترجمه مرد سلیم النفس و پرهیزکاری بود و پدرش ملا عنایت در زمان سلطنت شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۳) هـ - ق «۹۰۲-۹۵۴ شمسی» مدتها در دارالسلطنه‌ی تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه‌ی شریفه بود ، بعد از فوت والد ماجدش درجه بیش و پیشی داشت در فترت تبریز به عراق آمد در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نمود و به عالم عقبی شتافت » .

از اوست :

از غنچه‌ی لبش اثر خنده‌ظاهر است هر چند از حجاب تبسم نمی‌کند
سخنوران آذربایجان ص ۶۵۷ - هفت
اقلیم ج ۳ ص ۲۴۱ - تاریخ عالم‌آرای
عباسی ص ۲۵۸

محمود تبریزی

نامش ملک محمود فرزند ملک مظفرالدین از اعیان و از شعرای قرن هشتم هـ - ق بود او مردی فهمیده و از بزرگان زمان خود و از شعرای معروف و از معاصران خواجه رشیدالدین وزیر است . در وقفنامه خواجه رشید نوشته شده

است که قصبه زنوز را خواجهرشید از همین ملک محمود ویرادرش خریده و
وقف کرده است .

از اوست :

سیاه بختی از این بیشتر نمی‌باشد

که مجلس دگران روشن از چراغ منست

عمر جوانی چو باد می‌گذرد بی‌درنگ

فرصت ایام عشق فوت مکن زینهار

وقت غنیمت شمرورنه چو فرصت نماند

ناله که را داشت سود گریه کی آید بکار

ملک محمود درویش و هادی و مراد و امیرشدعه‌ی کثیری از شخصیت‌های

معروف زمان خود بوده و به فنون قضایای علمی و عملی آراسته بود .

وقت نیامد هنوز کاورمت در کنار

چونکه به برادر کشم قد تو گوید جهان

سخنوران آذربایجان ص ۶۵۸ - تاریخ

گزیده مصحح پراون ص ۸۲۵ - هفت

اقلیم ج ۳ ص ۲۳۰ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۵۹ - روز روشن

ص ۲۱۶ - گلزار جاویدان ج ۳ ص

آهوند ملا محمد ابروانی کسب فیض و معرفت کرد. مولف علمای معاصرین از قول محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی چنین نقل می‌کند:

«اقل محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی شهیر به مولانا در تاریخ ۱۳۰۹

هـ - ق «۱۲۷۰ شمسی» با حضرت حاج میرزا محمود شیخ الاسلام به نجف اشرف حرکت کردیم و آن مرحوم در سال ۱۳۱۰ هـ - ق «۱۲۷۱ شمسی» عازم بیت‌اله الحرام شده و بعد از فراغ از اعمال به رحمت حق پیوست.»

در تبریز مشهور است و می‌گویند: که یکی از مشایخ و معروفین تبریز در خواب زمین و باغی در نهایت طراوت دید و از صاحب آن سوال کرد که باغ در بلورین دارد و خیلی زیبا و عالی است و در طبقه فوقانی قصر آن باغ دو مرد نشسته و مشغول صحبت بودند.

معلوم شد که آن زمین و باغ و قصر متعلق به آقای حاجی میرزا محمود شیخ الاسلام بوده و شادروان سید حسن قاضی طباطبایی که در نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز نوشته بود مدفن او را در مسجد شیخ الاسلام واقع در خیابان دارایی تبریز نشان داده و متذکر شده اند که میرزا محمود شیخ الاسلام پس از فوت پدرش به منصب جلیل شیخ الاسلامی آذربایجان منصوب گشت و فرمان شیخ الاسلامی او به سال ۱۲۸۲ هـ - ق «۱۲۴۴ شمسی» از طرف ناصرالدین شاه صادر گردیده و اصل این فرمان در موزه‌ی تبریز عیناً محفوظ مانده است و قتی که شیخ الاسلام در نجف تشریف داشتند یکی از اقوامش که جوان بود نامه‌ی بی‌عظم‌له نوشته و برای ولیمه‌ی نوزادی او را دعوت کرد چون طرز نوشتن کلمات دعوت نامه مشعر بر عظمت دعوت‌کننده و از مشایخ بودن وی بود

لذا شیخ الاسلام جواب نامه را محض تأدیب او چنین نوشت :

فرزند به تحصیل ادب پیوند ، تدبیر درهمین ، فرموده‌ی خالق چنین
و هدایت خلایق براین ، تشیخ صبی موجب حرمان حرمت و باعث ندامت
است .

این چه عنوانی است که نوشته‌ای و چه ریسمان مناعتی است که رشته‌یی
من بیچاره که مهاجر گشتم گمان داشتم که رستم ، غافل از اینکه طوق ابتلای
دیگری به گردن بستم به مرقد شریف امیر المؤمنین (ع) قسمت که مرا به کلی
از انتساب دور و از ضمائر بالمره مهجورم سازید شیخ الاسلام علاوه بر مراب
علمی قریحه شعر و ادب نیز داشته و اشعار لطیف و ظریف می گفته است .

از اوست :

این خوردن شیر خر که رسمی است کهن
گیرم که کند سرخ رخ و فربه تن
این تنگ کجا برم که این کره‌ی خر
گوید که بزادر رضاعی بیت بنه من

او تألیفات زیادی بشرح زیر دارد :

- ۱- تمییز الصحیح من الجریح فی التعادل والترجیح .
- ۲- حاشیه مجمع البحرین و مطلع النیرین طریحی (عربی) .
- ۳- حقایق القوانين و حاشیه قوانین الاصول بیت در دو جلد .
- ۴- دکه القضاء فی مسائل الشهادت و القضاء .
- ۵- عجب العاجب فی الخذا لاجرة علی الواجب .

سخنوران آذربایجان ص ۶۶۴

مخلص تبریزی

نامش بانو زهرا بیگم است در تذکره‌ها مطلبی از او بدست نیامده است
در تذکره دانشمندان آذربایجان پایین جمله اکتفا شده است «از شعرای
حدیقه الشعر است»

دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۹-الذریعه

ج ۹ ص ۱۰۲۰ - جنگ دیهیم

مخمور تبریزی

نامش میرزا لطافه فرزند حاجی شکراله تبریزی در سال ۱۰۹۵ هـ ق
«۱۰۶۲ شمسی» در بندرسورت متولد شده و در نزد آقا حبیب‌اله اصفهانی
شاگرد آقا حسین خوانساری به کسب و کمال و تحصیل علم و معرفت مشغول
شده است.

مخمور پس از وفات پدرش بعنوان تجارت به بنگاله رفته و در آنجا با
دختر نواب شجاع‌الدوله حاکم آن شهر ازدواج کرده و بوسیله‌ی او از طرف سلطان
به سبب و عنوان مرشد قلیخان سرافراز شده و در سال ۱۱۶۴ هـ ق «۱۱۲۹
شمسی» در حیدرآباد وفات کرده است.

از اوست :

تعجب نیست بدطینت اگر حاجت روا گردد
 که زخم کهنه را خاکستر عقرب دوا گردد
 ز دونان کی بخود در ماندگان را کار بگشاید
 گره امکان ندارد باز از انگشت پا گردد

• • •

پشت فلک به خاک رساند غرور ما
 کهسار را کند کمری سنگ زور ما

• • •

زان نسبتی که هست به سنگ آبگینه را
 ای سنگدل شکست من آخر شکست کیست

• • •

تسکین دل ز صحبت روشن دلان طلب
 آینه بی‌قرارای سیماب می‌برد

• • •

منم آن مست که گرمی ندهد دست به هم
 بفشارم لب ساقی و به پیمانه کنم

• • •

رتبه‌ی شخص فزاید ز صفای باطن
 چون گینی که گذارند ورق در ته او
 شمع انجمین ص ۴۴۴ - سخنوران

آذربایجان ص ۶۶۵ - نتایج الافکار ص
 ۶۵۹ - نگارستان سخن ص ۹۱ - صبح
 گلشن ص ۳۸۳ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۳۹ - قاموس الاعلام ج ۶
 ص ۴۲۲۹

مذنب تبریزی

نامش فتحعلی فرزند حاج حسن تبریزی مشهور به ایروانی است و علاوه
 بر اینکه شعر خوب می‌گفت اشعار شعرا را هم جمع می‌کرد. شادروان
 تربیت در تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان می‌نویسد:
 «در تاریخ ۱۲۴۹ هـ - ق مجموعه‌ی مشتمل بر نظم و نثر از اقوال شعرا
 و منشیان معروف و سخنان خود جمع‌آوری کرده‌است. نسخه‌ی از آن بخط
 خود او در نزد نگارنده موجود بوده و دیوانی مرکب از چند هزار بیت از وی
 دیده‌ام این مطلع از اوست»:
 دوران چو داغدار نموده است لاله را

بسا خون دل نموده از آن پر پیاله را

سخنوران آذربایجان ص ۶۶۷ - فهرست

کتابخانه مجلس (ابن یوسف) ج ۳ ص

ص ۴۰۷ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۰

فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۳۴۹۲

مست تبریزی

مست از شعرای قرن سیزدهم هـ. ق است او شاعری با ذوق و مست
از باده‌ی سخن و در فن شعر و شاعری متبحر و توانا بود .
از اوست :

داغ هجرانت کشیدم آه درد آلودهم

آتشی بر جانم افتاد و برآمد دود هم

سخنوران آذربایجان ص ۶۶۷

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۰ - صبح

گلشن ص ۴۰۲ - قاموس الاعلام ج ۶

ص ۴۲۷۳ - گلزار جاویدان ج ۳ ص

۱۳۳۰ - تذکره‌ی ریاض العارفین ج ۲

ص ۱۹۹

مسرور

نامش رضی‌الدین محمد بن حسن قزوینی متخلص به مسرور ، یکی از
دانشمندان بزرگ و از فضلا و مشاهیر علمای قرن یازدهم هـ. ق بوده است .
او اشعار خیلی عالی و متین می‌سرود و تألیفات زیادی دارد . از جمله :

۱- ضیافت الاخوان و هدایت الخلان در تاریخ قزوین است .

۲- رسالت القبله و رسالت المقادیر و کحل الابصار

۳- رساله نوروز ۴- شیروشکر

این شعر از اوست :

آنچه ما کشته‌ایم اگر بدمد
برق رم می‌کند ز حاصل ما
متأسفانه از اشعار او بیش از این در دسترس ما نبود .

میرزا محسن تأثیر در تاریخ فوت او گوید :

پی تاریخ او گردید فکرم
همان «آقارضی» تاریخ آن شد

مسیح تبریزی

نامش محمد کاظم فرزند امین معروف به کاظم طبیب و از معاصران
شاه طهماسب ثانی بود و در تاریخ ۱۱۴۰ هـ - ق ۱۱۰۶ شمسی در تبریز بوده و
از شعرای اوایل قرن دوازدهم هـ - ق است . نسخه‌ی از اشعار او در ۳۸
صفحه جزو نسخ خطی مرحوم حاجی محمد نخجوانی در کتابخانه‌ی ملی موجود است
بیشتر قصاید او مصنوع و مرصع و موشح و در مدح سلاطین و امرا و ماده تاریخ
بناها و جلوس شاهان و امراست . در قصیده‌ی تحت عنوان «تاریخ مسخر
نمودن شاه طهماسب دوم دار السلطنه اصفهان را و وقوع جلوس در تخت موروثی»
چنین گوید :

جهان عدل و داد آن مظهر الطاف سلطانی

به صورت خسرو خاور به معنی ظل یزدانی

چو شد در اصفهان از سرمه‌ی ظل همایونش

دگر باره منور چشم تاج و تخت سلطانی

چنین آمد به کف از بهر فکرت گوهر تاریخ
 (بود فیروز دایم صدر اورنگ سلیمانی)
 ماده تاریخ تسخیر اصفهان : با افغان = ۱۱۳۵ هـ - ق (۱۱۰۱ شمسی)
 ماده تاریخ حرکت افغانه به سمت اصفهان : افغان = ۱۲۳۲ هـ - ق
 ماده تاریخ قتل علی پاشا ملایان تبریز و نواحی را از کلام مسیح قتل
 خطا = ۱۱۴۰ هجری قمری است :

از اوست :

شعله‌ی آه بود رشته‌ی امید مرا
 اطلس برق بود جامه‌ی تجرید مرا
 بسکه حیران تماشای توام در همه عمر
 چشم برهم زدنی نیست چو خورشید مرا
 عضو عضوم ز بس آمیخت به یاد رخ او
 شعله خیزد فگند سایه اگر بید مرا
 با سخن سنج چه حاجت به شهود است (مسیح)
 از پس پرده‌ی اندیشه توان دید مرا

...

کدام برق نگاهی گذشت از بر دل
 که گشته شعله‌ی جواله حلقه‌ی در دل
 بساط شوکت حسن حجاب سوز تو را
 مثال آینه حیران بود سکندر دل

گشاد شهر مستی ز بیضه‌ی فولاد
 تو را ز سخت دلی قمری صنوبر دل
 ز برق تیغ سیه‌تاب ابروی تو شکفت
 بهار شمس‌ی طاق رواق منظر دل
 (مسیح) حوصله سوز آتشی بجان داری
 ز آشیان مگر آزرده شد سمندر دل
 اشعار مسیح تبریزی نسخه شماره ۳۲۷۸
 کتابخانه‌ی ملی تبریز فهرست کتابخانه
 ملی تبریز ج ۱ ص ۶۹ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۳۴۳ - الدریعه ج ۹ ص
 ۱۰۴۱ - فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ج
 ۱ ص ۶۹ - سخنوران آذربایجان
 ص ۶۶۸

مسیحی تبریزی

یکی از شعرای ارامنه‌ی تبریز است و در قرن دهم ه - ق به بازرگانی
 مشغول بود و شعر هم می‌گفت .
 از اوست :

ای دلبر عیسی نفس تر سایی
 خواهم که مرا به‌خانه‌بی ترس آیی
 گه چشم نرم به آستین پاک کنی
 گه بر لب خشک من لب تر سایی

ریاض‌الجنة ص ۹۱۹ - ریحات‌الادب

ج ۵ ص ۳۱۵ - آتشکده‌ی آذر ص ۱۴۲

سخنوران آذربایجان ص ۶۷۱ - ریاض

العارفین ج ۲ ص ۲۰۴

مشعوف تبریزی

نامش میرزا حسین و مشعوف تخلص می‌کرد و از شعرای قرن سیزدهم
هـ - ق تبریز بوده‌است. مدتی با نواب علینقی میرزا دوست و هم‌صحبت بودند .
از اوست :

ز جمله پادشهان ذات اوست مستثنی

ز مرسلان چو نبی و چو از نبی یاسین

به عهد دولتش ایران شد آنچنان آباد

که بوم گشته چو مرغان باغ شاه نشین

...

هر کو ستاره خواهد بیند به روز روشن

در باغ‌گو نظر کن شاخ شکوفه‌ پنگر

سخنوران آذربایجان ص ۶۷۲ - سفینه‌ی

محمود ج ۲ ص ۶۷۲

مشکی تبریزی

نامش مولانا میر محمود که از سادات تبریز و از شعرای قرن دهم هـ - ق

بود به شغل مشک فروشی امرارمعاش می‌کرد و مشک‌ی تخلص می‌نمود شعر
خوب می‌گفت به‌خصوص در غزل و قصیده اطلاعات زیادی داشت .
از اوست :

به فکر آن میان هر سودل صد نانوایان گم شد
دل يك يك پدید آمد دل ما در میان گم شد

...

بر سر کوی نو آیین دگر خواهم نهاد
پا نهند آنجا من بیچاره سر خواهم نهاد
سخنوران آذربایجان ص ۶۷۴- تحفه‌ی
سامی ص ۳۱۸- دانشمندان آذربایجان
ص ۳۴۴- قاموس الاعلام ج ۶ ص
۴۲۹۰۶- صبح گلشن ص ۴۱۸- آشکده‌ی
آذر ص ۳۸- تذکره‌ی ریاض العارفین ج
ص ۲۰۹

مشکی تبریزی

نامش علایق‌گمشکی که از شعرای قرن دهم هـ ق بوده و به مشک فروشی
مشغول بود . اشعارش خوب و قابل توجه است .
از اوست :

هر جا که ز رخ پرده برانداخته باشی صد همچو مرا عاشق خود ساخته باشی

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۲
 سخنوران آذربایجان ص ۶۷۴ - تحفه
 سامی ۳۲۷

مشهور تبریزی

نامش میرزا محمد زمان (زمانا) حنا تراش (آنکه خانه‌ی زین را از چوب تراشد) از معروفین و شعرای قرن یازدهم هـ - ق می‌باشد. بقایای تفرشی در تذکره‌ی خود (لطایف الخیال) می‌نویسد: «او شاعر فوق‌العاده باهوش و طبع موزونی داشت و زمانا تخلص می‌کرد» بعد از سال ۱۰۵۰ هـ - ق (۱۰۱۹ شمسی) در هندوستان وفات کرده است.

مولف لطایف الخیال معتقد است که زمانای (مشهور) از شعرای بسیار خوش طبیعت و پاکیزه سرشت بود. اما بسیار وحشی صفت:
 میرزا طاهر نصرآبادی می‌نویسد: که زمانا در موقع مراجعت از هند در رات در خانه‌ی شیخ الاسلام آنجا وفات کرده است.
 میرزا اصائب در بیاض خود از زمانای مشهور یاد کرده و مقداری از اشعار او را ثبت کرده است:
 از او است:

ز سر مستان چه می‌پرسی خبر را خبر خیر است از خود بی‌خبر را

• • •

چیست ممانع در هلاکم تیغ بیداد مرا
 از تو شیرین تر که خواهد گشت فرهاد مرا

چو صبح خوشدلم از پیرهن دریدن خویش
چو آفتاب دلیرم پسر بریدن خویش

• • •

آنچه از جامه‌ی رسوایی ما مانده بجا
آستین‌ی ست که بر چشم تر انداخته‌ام

• • •

گر وحشیانه از روش خلق می‌رمم
عذر م بسی بجا است که آدم ندیده‌ام

• • •

امشب بر غم هم من و پروانه سوختیم
او کرد خانه روشن و ما خانه سوختیم

سخنوران آذربایجان ص ۶۷۵ - تذکره‌ی

نصر آبادی ص ۴۰۰ - صبح گلشن ص ۴۱۹

لطایف الخیال (نسخه عکسی) جنگ

مرحوم نخجوانی، کلمات الشعراء ص ۱۱۰

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۶ - قاموس

الاعلام ج ۶ ص ۴۲۹۱ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۳۵۷

مشکوٰۃ تبریزی

نامش میرزا علی اکبر وقایعی فرزند میرزا داود وقایع نگار که در سال

۱۲۸۹ هـ - ق « ۱۲۵۱ شمسی » در تبریز متولد شده است .

مشکوة مردی دانشمند و نیک نفس و نیک سیرتی بود. خطوط به‌خصوص
 «نستعلیق»، نسخ، کوفی و رقاع را خوب می‌نوشت و شعر هم می‌سرود.
 در اوایل شاعری «هما» و سپس «مشکوة» تخلص می‌کرد.
 شادروان میرزا محمدعلی صفوت چنین می‌نویسد:
 دیوان مشکوة در حدود ده هزار بیت می‌باشد و تا به حال چاپ
 نشده است.

از اوست:

هر آن کس زبان را نگهدار نیست
 به سختی درش هیچ کس یار نیست
 به نزدیک دانا پیریده به است
 زبانی که گنجور اسرار نیست
 : : :

خوش زندگیت جانان مردن در آرزویت
 کاری جز این نشاید بر عاشقان رویت
 بر هر چمن رسیدم و ز هر گلی که چیدم
 زان هر دو باز دیدم ای دوست رنگ و بویت
 بر آستان عشقش (مشکوة) گریه سر کن
 باشد که بر فزاید ز آن گریه آهرویت

سخنوران آذربایجان ص ۶۷۳-داستان

دوستان ص ۱۷۵

مصاحب تبریزی

نامش ملاحسن مصاحب از شعرای قرن دهم هـ - ق بوده و در نوشتن خط بسیار مهارت داشته و استادش استاد میرعلی هروی بود. مولف خط و خطاطان درمورد تخلص وی چنین می‌نویسد :

«وقتیکه او به استانبول رفت و به مصاحبت سلطان محمد ثالث (۱۰۰۳ - ۱۰۱۲) هـ - ق نایل آمد مصاحب تخلص کرد» وی در اوایل عمر به تبریز بازگشت و در همان جا درگذشت.

از اوست :

نامه برنامه‌ی من برد ولی می‌ترسم که فراموش کند آنچه زیبایی دارد

قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۹۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۶۷۶ - صبح گلشن ص

۴۲۰ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۷

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۵۸ - احوال

و آثار خوشنویسان ج ۳ ص ۹۰۵

مصطفی مجتهد تبریزی

نامش حاجی میرزا مصطفی آقا فرزند حاجی میرزا حسن آقا مجتهد از دانشمندان متبحر و نمونه‌ی فضیلت بوده و در سال ۱۲۹۷ هـ - ق «۱۲۵۸ شمسی» در تبریز متولد شد و پس از طی تحصیلات مقدماتی به عراق عرب سفر کرده و از محضر آقایان شریعت اصفهانی و سید کاظم طباطبایی یزدی و آخوند ملا

محمد کاظم خراسانی استفاده و کسب فیض می نمود .
شادروان مجتهد تنها به فقه و اصول اکتفا نکرد بلکه در علم عروض
و هیت و نجوم و ریاضیات و ادبیات نیز استادی بزرگ بود .
تالیفات آن فقیه سعید عبارتند از :

- ۱- حاشیه‌ی کفایه‌ی آخوند خراسانی .
- ۲- حاشیه به کتاب لسان‌الخواص آقارضی قزوینی «آقارضی الدین محمد
بن حسن قزوینی متخلص به مسرور که یکی از مشاهیر و علمای بزرگ قرن
یازدهم هـ - ق و ذوفنون بوده است» .
- ۳- رسالات در فلکیات و ریاضیات .
- ۴- رساله در علم عروض .
- ۵- رساله در لباس مشکوک ارجوزه در علم عروض و قافیه .
- ۶- رسائل در مباحث فقه .
- ۷- قاعدة الخطائن .

شادروان مجتهد فوق‌العاده تیزهوش و سرعت انتقال داشت و اعجوبه‌ی
زمان بود در ادبیات فارسی و تازی بی‌اندازه مسلط و مهارت داشت که نظم و
نثر او را به هیچ وجه با آثار يك نویسنده و ادیب فارسی‌نگار یا ترکی زبان
نسبت نمی‌توان داد . دانشمند بزرگ محمد حسین آل کاشف‌الغطا مراتب فضل
و کمالات او را با شعر ستوده است اشعار کاشف‌الغطاء و قصیده عربی خود آن
شادروان به مطلع :

اناخ علی قلبی الکابة و الکرب
عشیه زم العیس للظعن الרכب

در کتاب (شهداء الفضیله) ص ۳۹۰ درج شده است .
 شرح حال او را فرزند دانشمندش دکتر مهدی مجتهدی در کتاب رجال
 آذربایجان در عصر مشروطیت به طور کامل نوشته است .
 شادروان مجتهد در همان سالیکه (۱۳۳۸) ه - ق «۱۲۹۸ شمسی» والد
 ماجد او حاج میرزا حسن مجتهد طاب ثراه وفات یافت در گذشته است .
 ناگفته نماند دانشمند محترم شادروان آقامیرزا عبدالله مجتهدی فرزند
 شادروان آیت الله حاجی میرزا مصطفی مجتهد نیز یکی از فضلا و علماء درجه
 يك آذربایجان و مورد احترام مردم حق شناس این خطه بودند .
 علمای معاصرین ص ۱۱۷ - ریحانت
 الادب ج ۳ ص ۴۴۶ - سخنوران آذر -
 بایجان ص ۶۷۷ - رجال آذربایجان
 در عصر مشروطیت ص ۱۴۱ - داستان
 دوستان ص ۷۸

مطیع تبریزی

مطیعا از تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان و مردی با کمال و آرام و نجیب بود.
 در شعر مطیع تخلص می کرد همیشه با شخصیت‌های معروف هم صحبت و هم مجلس
 بود شغلش تجارت و غالباً بزیارت حضرت معصومه (ع) مشرف می شد و با
 فرزندش به هندوستان رفت چون پسرش در آنجا وفات کرد لذا ناراحت شده به
 اصفهان برگشته و در آنجا مریض شد و بعداً در گذشت .

نصرآبادی می‌نویسد : « او زیارت کعبه معظمه و حضرات معصومین مشرف شد و مدتی قبل از تحریر این کتاب که سال ۱۰۸۳ قمری « ۱۰۵۱ شمسی » بود پسر خود را برداشته به هند رفت چون پسرش در آنجا فوت کرد خود بیمار شد و به اصفهان برگشت و پس از اندک زمانی درگذشت » صائب يك مصراع از مطیعی را تضمین کرده و فرموده است :

جواب آن غزل این است که گفته است (مطیع)

(کلید کعبه و بتخانه در بغل دارم)

• • •

از اوست :

عندلیب چمن چاک گریبان توام

چشم بر رخنه‌ی دیوار گلستانم نیست

گریه را رخصت و برانسی عالم دادم

بیش از این تاب سپرداری توفانم نیست

• • •

طفلی هرگاه که از خانه برون می‌آید

به هوای من دیوانه برون می‌آید

• • •

چو وسعت عدم در خیال می‌آید ز تنگنای وجود ملال می‌آید

به آستانه نشینان به چشم کم منگر که ره به صدر ز صف نعال می‌آید

• • •

آهی که مرا از دل پر درد بر آید چون شاهسوار است که از گرد بر آید
برگشتن ما یک جهنم از نومحالت از معرکه‌ی عشق مگر گرد بر آید

...

پای در راه طلب جز بدویدن مگذار

وحشی فرصت خود را به رسیدن مگذار

چوب معنی ست نورا هر مژه در تیر نگاه

بی‌سامل نظر شوخ به دیدن مگذار

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۹۱- دانشمندان

آذربایجان ص ۳۴۸ - شمع انجمن ص

۴۳۶ - صبح گلشن ص ۴۲۴ - قاموس

الاعلام ج ۶ ص ۴۳۱۵ - سخنوران

آذربایجان ص ۶۷۹ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۳۶۴

مطلع هریسی تبریزی

مولف تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان می‌نویسد: «اهل بر آغوش یکی از دهات

تبریز و صاحب دیوان است در تاریخ ۱۲۳۸ هـ ق ۱۲۱۱ شمسی» متولد

شد و در ۱۳۱۲ هـ ق ۱۲۷۳ شمسی در ایروان از ناخوشی وبا در گذشته

است و «شاعر شیرین‌مقال» (۱۳۱۲) تاریخ فوت اوست.

مطلع رساله‌ی در تغییر و اصلاح الفباء بقلم آورده و در نحو و بلاغت

پارسی و واجبات شرعیه و غیر آنها رساله‌ها نوشته و وقایع نگار روزنامه اکینچی بوده است نامش میرزا کاظم خان و معروف به توپچی هریسی بود نسخه‌یی از دیوان او به شماره ۵۴۵۳ در کتابخانه‌ی ملک موجود است او متخلص به مطلع بود. مرحوم تربیت می‌نویسد:

«اعضای انجمن دانش در همیشی هم القیابی در تاریخ ۱۳۰۸» ۱۲۶۹ هـ ق شمسى «اختراع کرده و رساله‌یی به عنوان خط دانش انسانیت به طبع رسانیده‌اند» در همین اوقات حاجی میرزا الطیف علی آقامجته تبریزی و میرزا کاظم خان آلان بر آغوشی متخلص به (مطلع) نیز هریک القیابی اختراع کرده و رساله‌ای در این باب نوشته‌اند.

سخنوران آذربایجان ص ۶۸۱
دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۸

مظفر تبریزی

نامش حاجی مظفر فرزند علی رضاییگ تبریزی است که ساکن عباس آباد اصفهان و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق بوده و شغلش علاقه‌بندی و شعر و شاعری عشق‌زیادی داشت تدریجاً شعر می‌گفت و پیشرفت کرد او زمانی هم به هندوستان مسافرت کرد و به دکن و جهان آباد رفته و در آنجا مقرب درگاه خان و سایر امرا گردید و واجب‌الحج شد و زیارت بیت خدامشرف گشته و دوباره به هندوستان مراجعت نمود و از آنجا به اصفهان رفت و مردم را از فیض بیانات شیرین خود بهره‌مند می‌کرد.

از اوست :

سراپای وجودم در محبت شد کف خاکی

هما بر تربتم نشست از بسی استخوانیها

....

بجستجوی لو هر سو فروغ دیده‌ی من

برنگ شعله یاقوت بر زمین نشست

....

ز شرم کشتنم خوی بر گل عارض چه می آری

کسی زخم شهیدان راه آب گل نمی شوید

....

مرا ز داغ درون گریه کم نمی آید

ز جوش خون لب زخمم بهم نمی آید

....

شانه ناکی می زنی مشاطه در زنجیر زلف

هر گره کز زلف واشد عقده‌ی دل می شود

....

بسم گر کند در گساح گفتار

طلوع صبح باشد در نمکزار

سخنوران آذربایجان ص ۶۸۲ - الذریعه

ج ۹ ص ۱۰۶۰ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۴۸ - تذکره‌ی نصر آبادی ص ۴۲۹

معاذی تبریزی

نامش اردشیر فرزندحسن از سخنوران قرن هشتم هـ - ق و از معاصرین کمال خجندی بود . او در دو قطعه از اشعار خود اسم معاذی را ذکر کرده و چنین گفته است :

ای طالب معانی در شاعری زهر در در حجره‌ی (معاذی) چون آبی و نشینی
از بس تواضع او را کوچک دلی شناسی لیکن برادر او مرد بزرگ بینی
شادروان حاجی حسین نخجوانی در مقاله‌ی خود چنین استنتاج کرده است
که وی مابین سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ هـ - ق «۷۲۸ و ۷۳۷ شمسی» تولد یافته و در
سال ۸۳۷ هـ - ق «۸۱۲ شمسی» امیر ناصر کیا را مدح کرده است در این صورت
او تا حدود ۸۰ سالگی در قید حیات بوده است .

معاذی با حاج محمد عصار تبریزی و سلمان ساوجی معاصر بوده و
عصار را به استادی ستوده و به شاگردی خود چنین اشاره کرده است :
ای طبع تو بحر لفظ و معنی و خیال شعر تر تو روان تر از آب زلال
المنة لله که پس از چندین سال از تربیت شما رسیدم به کمال
کمال خجندی شاعر معاصرش او را از نسل معاذبن جبل دانسته و
و گفته است :

ای آنکه به فن شاعری بسی بدلی استاد قصیده‌یسی و پیر غزلی
داری سخن بلند بر اصل متین آری چو تو از نسل معاذ جبلی

درمورد رفتن میرانشاه به خانقاه شیخ کمال وادای قرض او در حبیب السیر
 مطالبی مسطور و در مقدمه بردیوان کمال منقول است معاذی ضمن اشاره به
 علو مقام کمال خجندی به عنایتهای میرانشاه نسبت به شیخ چنین اشاره می‌کند:
 شیخ مرشد کمال ملت و دین دوش می‌گفت رمزی از سرحال
 که شهنشاه میر میرانشاه پادشاهی ست بس فرشته خصال
 در جوازش جمال دین صوفی گفت او خسروی ست فرخ فال
 بعد از آن در میان «معاذی» گفت پادشاهی ست با جمال و کمال
 کمال خجندی هم در دیوان خود به طرز مطایبه و شوخی از او چنین
 یاد کرده است.

دعای من اینست در هر نمازی به خلوت که با ملجایی یا ملاذی
 نگه‌دار اصحاب ذوق و طرب را ز چنگ (ملاطی) و شعر (معاذی)
 معاذی یکی از شعرای نامی و فاضل و متبحر بوده و دیوانش قریب به
 پنجهزار بیت می‌باشد غزل زیر از منتخبات اشعار پارسی سروری اقتباس و
 نقل شده است:

ای که با لعلت ندارد پسته‌ی خندان نمک

چند ریزی بر دل ریش من گریبان نمک

من زخوان لعل پرشورت نمکها خورده‌ام

بیش از این خونم مریز آخر به حق آن نمک

بالبت گفتم که گفت ای جان که هر دم در سخن

از ملاححت بر دل مجروح من افشان نمک

گفت ای شوریده رسم است اینکه افشانند خلق
 بر جگرهای کباب و بر دل بریان نمک
 لعل شورانگیز تو تادر حدیث آمد به لطف
 از عزیزی در جهان شد با شکر یکسان نمک
 گرچه باحسن و ملاحه بود یوسف ای عزیز
 هست دلدار مرا با حسن صد چندان نمک
 گرچه حلوائ نباتی هست شیرین کارلیک
 نیستش در مجالس ما بی لب جانان نمک
 ای (معاذی) از برای نقل مستان خوش بود
 پسته‌ی شورش که دارد در شکرپنهان نمک

• • •

معاذی در دربار پادشاهان شروان خیلی عزیز و محترم بود او امیر هوشنگ فرزند کاوس بن کیقباد و امیر شیخ ابراهیم فرزند محمد کیقباد فرزند امیر هوشنگ را مدح گفته است. معاذی به گیلان هم رفته و در مدح امیر سید رضی الدین کیا و امیر سید رضا کیا که از حکام آن سامان بودند قصایدی سروده است. نسخه‌ی از دیوان معاذی در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمد نخجوانی در حدود ۳۰۰ صفحه (پنج هزار بیت) موجود بود. چند صفحه از اول و آخر دیوان افتاده و تاریخ هم ندارد ولی معلوم می‌شود که در زمان حیات خود شاعر نوشته شده است. قصاید و غزلیات خیلی عالی و پراز مطلب و مضامین دارد: در وصف شمع و مدح امیر شیخ ابراهیم و پدرش چنین اشاره کرده است:

شمع بزم آرا عروسی بین میان انجمن
 کرده‌هرشب تخت سیمین جلوه‌گاه خویشتن
 شه غیاث دولت و دین آن که اورا برگزید
 از همه شاهان عالم کردگار ذوالمنن
 شاه ملت شیخ ابراهیم کز عز و شرف
 مدحت او هست در قرآن حنیفاً مسلماً
 مظهر دین و دیانت دافع ظلم و فساد
 مرکز جود و کرامت کاشف سرو علن

• • •

در مدح امیر هوشنگ گوید ،
 ای بر هوای سروتو بر سر هزار دست
 در پات سر نهاده‌ام از من مدار دست
 اعظم جلال ملت و دین آنکه یافته‌ست
 از روی قدر و جاه براین نه حصار دست
 هوشنگ شاه آن که به هنگام کبریا
 بر دوش نه فلک نهد از اعتبار دست
 در پایان قصیده گوید
 تا چون قصیده عرض کنم بر ضمیر شاه
 پوشد به بنده خاعت و گوید بر آردست

دست جهانیان به دعایت گشوده بساد
 زیرا پی دعای تو آید به کار دست
 بسادا بقای مدت عمرت هزار سال
 تا خلعت بقای تو باشد هزار دست
 درمدح امیرسیدرضی کیاگوید :
 بوالمظفر خسرو غازی رضی ملک و دین
 آن که باشد باوجودش دین و ملت برقرار
 پادشاهها تا جدا افتادم از خاک درت
 دیدم از گردون دون پرور جفای بی شمار
 بخت گفتم کای (معاذی) سوی گیلان عزم کن
 مرغ زیرک را نباشد خوبتر از مرغزار
 تحفه بی آورده ام اما بود پای ملخ
 در بر شاهی که باشد از سلیمان کامکار
 معاذی مناظره‌های زیادی دارد که از آن جمله عبارت است از :
 مناظره (جنگ و نی) (سیف و قلم) (سهم و قوس) (زلف و روی) (آینه و شانه)
 مطلع مناظره زلف و روی چنین است :
 دوش مشاطه مهروی بتم می آراست
 زلف در روی وی استاده دعوی برخاست ...

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۹ - مقاله

حاجی محمد نخجوانی - نشریه دانشکده‌ی

ادبیات تبریز سال دهم ص ۹۴ - دیوان
خطی معاذی مجله ارمغان سال چهارم
ص ۸۹ - فهرست کتابخانه ملی تبریز
ج ۲ ص ۶۶۶ - مقاله شادروان حاج
حسین نخجوانی - سخنوران آذربایجان
ص ۶۸۳

معجزی تبریزی

مؤلف دانشمندان آذربایجان از جنگ خطی این دو بیت را از او نقل کرده است .

آشفته‌ام چو سنبل و جمع است خاطرم
خونین دلم چو غنچه و خندان نشسته‌ام
دل بهر دیده گریه کند دیده بهر دل

من در میان هر دو پریشان نشسته‌ام
سخنوران آذربایجان ص ۶۸۹
دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۰

معروف تبریزی

از معاصران مولانافانی و صیرفی تبریزی و از شعرای قرن دهم ه - ق
است و در علوم زمان مهارت کامل داشت این مطلع از اوست .

روز اجلم ناله نه از رفتن جانست از یار جدا می‌شوم این ناله از آنست
 سخنوران آذربایجان ص ۶۹۰ - تحفه
 سامی ص ۲۷۳ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۵۰ - گلزار جاویدان ج ۳ ص
 ۱۳۷۲

معز تبریزی

نامش میرزا معزالدین فرزند میرزا حسن فرزند محمدصادق خان تبریزی
 که در عباس‌آباد اصفهان ساکن بود . نیاکان او در نزد سلاطین صفویه کمال
 احترام و عزت را داشتند چون با ابراهیم‌شاه برادرزاده نادرشاه میانه خوبی
 نداشت و قتیکه نوبت سلطنت به او رسید به شیراز فرار کرد و مورد توجه ابوالحسن
 حاکم شیراز قرار گرفت و بعد به حیدرآباد رفت .
 هنگام فوت پدرش که ۶ سال داشت در خدمت میرزا ابوسعید تحصیل
 کمالات می‌کرد و پس از آن به درك فیض آخوند شفیعی طالقانی رسید و از
 او هم استفاده‌ی کلی کرد . و در سال ۱۱۸۲ هـ - ق «۱۱۴۷ شمسی» در حیدرآباد
 وفات کرد .

از اوست :

چشم از نسیم دارم شاید به روزگاری

آرد به دیده‌ی من از کوی او غباری

شادم ز قرب و بعد که تا قطره از محیط
دوری نکرده باز نیامد گهر نشد

• • •

در خیال تو چو از خواب گران برخیزم
همچو آینه سرا پا نگران برخیزم

• • •

یا راه به کوی وصل محبوبم ده یا بیزاری ز صورت خویم ده
یا این دل ناصبور از من بستان یا در غم هجر صبر ایوبم ده
دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۰ - الذریعه
ج ۹ ص ۱۰۶۸ - تاریخ الافکار ص ۶۶۷
شمع انجمن ص ۴۳۵ - گلزار جاویدان
ص ۱۴۱۶

معصوم تبریزی

از نوادگان حاجی باقر دراز است و جدش از کدخدایان معروف بود.
معصوم جوان فوق العاده نجیب و درستکار و به مسافرت علاقه داشت .
از اوست :

یکسان نمود با خاک چرخ کبود مارا این آسیا بر آورد گرد از وجود مارا

• • •

جور با عاشق دیرینه نمی باید کرد گر محبت نکنی کینه نمی باید کرد

فیض نه جرعه زایام به از سر جوش است ترك می در شب آدینه نمی باید کرد
دور باش گره چین جبینت کافی ست فکر قفل در گنجینه نمی باید کرد

• • •

چون جوانی گذرد پیر به جان می لرزد تیر پران چو جهد پشت کمان می لرزد

* * *

از دوریت ای تازه نهال امید دل خون شد و قطره قطره از دیده چکید
از بس که ز دیده ریختم گوهر اشک مانند صدف به کاسه چشمم خشکید

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۱۳۵ - قاموس

الاعلام ج ۶ ص ۴۳۲۸ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۵۱ - سخنوران آذر-

بایجان ص ۶۹۲ - الذریعه ج ۹

ص ۱۰۷۰

معلوم تبریزی

نامش میرزا محمد حسین بیگ متخلص به «معلوم» از شعرای قرن یازدهم

هـ - ق تبریز بود . مولف لطایف الخیال می نویسد : « جوانی است خوش

طبیعت بالفعل در هند دکن به تجارت مشغول است » . به نوشته‌ی نصرآبادی

اشعار زیادی در مجموعه‌ی ملامحمد سعید «اشرف» فرزند علامه محمد صالح-

مازندرانی است وقتی که در هند بود نوشته است .

از اوست :

توبه را «معلوم» بی تکلیف می‌باید شکست

تا به کی بتوان شکستن خاطر احباب را

...

نبرده راه به جز می کسی به خلوت ما

خط پیاله‌ی ما شد کمند وحدت ما

...

(معلوم) چه می‌شود خروشان باشی

زین به چه که همچو بحر جوشان باشی

هر چیز که گفتنی‌ست امروز بگو

آید روزی که از خموشان باشی

...

بتی دارم که زلفش رشته‌ی جان در بغل دارد

خطش از بی‌سوادبها گلستان در بغل دارد

...

کی می‌بری ز ما دل و کی می‌دهی به ما

گویا میان ما و تو سودا نمی‌شود

جواب نامه‌ام از پس ز جانان دیر می‌آید

جوان گر می‌رود قاصد به کویش پیر می‌آید

معلوم در عهد شاه سلیمان صفوی به تجارت در هندوستان مشغول بوده

و با جعفرخان صوبه‌دار کشمیر دوستی پیدا کرده بود .

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۲۸۷- آنشکده‌ی

آذر ص ۱۴۲ - لطایف‌الخیال نسخه‌ی

عکسی - سخنوران آذربایجان ص ۶۹۳

دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱- شمع

انجمن ص ۴۳۳ - روز روشن ص ۶۳۶

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۷۶

مغربی تبریزی

نامش ملا محمد شیرین و مولدش قریه نائین است او مردی درویش
مسلك و مرید شیخ اسماعیل سمنانی بوده و معاصر شاهرخ فرزند لیمور و کمال
خجندی است . و مرقد او در اصطهبانات فارس است . و به قول ضعیفی
در سرخاب تبریز است مذهبش وحدت و مشربش لذت شهود و وفاتش در سال
۸۰۹ هـ - ق « ۷۸۵ شمسی » است .

از اوست :

ای از دو جهان نهان عیان کیست

ای عین عیان پس این نهان کیست

گفتی که ز جسم و جان برویم

پوشیده لباس جسم و جان کیست

گفتی که نه اینم و نه آنم
پس آنکه هم این بود هم آن کیست

• • •

گر چه برخیزد ز آب بحر موج بیشمار
کثرت اندر موج باشد لیک آبی بیش نیست

• • •

دو عالم چیست نقش صورت دوست
چه جای نقش صورت بلکه خود اوست

• • •

ساختن از عین خود غیری که عالم این بود
نقشی آوردی پدید از خود که آدم این بود

• • •

آینه‌یی بساخت ز مجموع کائنات
در وی بدید عکس جمال و جلال خویش

• • •

مرا از روی هر دلبر تجلی می‌کندرویش
نه از یکسوی می‌بینم که می‌بینم ز هر سویش

• • •

منم چون محو در ذاتش صفاتش را کجایابم
صفاتش را کسی یابد که نبود محدود در ذاتش

با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید
چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
دیدیم که اینها همگی خواب و خیالست
مردانه از این خواب و خیالات گذشتیم

• • •

هیچ کسی به خویشتن ره نبردسوی او بلکه پهای او رود هر که رود بکوی او

• • •

مردان همه در سماع ونی پیدانیست مستان همه ظاهرند و می پیدانیست
صد قافله بیشتر درین ره رفتند وین طرفه که هیچگونه پی پیدانیست

• • •

اگر چه سایه عنقای مغربست جهان و لیک سایه حجاب آمده ست عنقارا

• • •

گدا سلطان شود گرز انکه سلطان نشاند بر سریر خود گدا را

• • •

گفتی که همیشه من خموشم گویا شده‌ی به هر زبان کیست
گفتی که نهانم از دو عالم پیدا شده در یکان یکان کیست

• • •

اگر او دیده‌ی دادت که دیدارش به او بینی
طلب کن دیده‌ی دیگر که دیدار دگر دارد

اگر هر ساعتی صد بار رخسارش به هر دیده
همی بینی مشو قانع که رخسار دگر دارد

• • •

آنکس که نهان بود ز ما آمد و ما شد
و آن کس که نه ما بود و شما ما و شما شد
هرگز که شنیده است چنین طرفه که يك کس
هم خانه‌ی خویش آمد و هم خانه خدا شد
آن گوهر پاکیزه و آن در یگانه
چون جوش بر آورد زمین گشت و سما شد

• • •

چون تواند دم ز آزادی زدن آنکس که یار
هر زمانش می کشد در بند گیسوی دگر
من يك رو چون شوم قانع که حسن روی او
می نماید هر دم از هر سو مرا روی دگر

• • •

که از روی تو مجموعم که از زلفت پریشانم
از این در ظلمت کفرم و ز آن در نور ایمانم

• • •

هیچ کسی بخویشتن ره نبرد بسوی او
بلکه پهای او رود هر که رود به کوی او

ناکه از او بند طلب طالب او کسی نشد
این همه جستجوی ما هست ز جستجوی او

• • •

اینجا چه جای وصف حلولست و اتحاد
کلین يك حقیقت است بدیدار آمده

* * *

ساقی و بادیه چون نیست الایکی پس از چه
در هر طرف فتاده مستی است از شرابی
گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۸۲

مفتی تبریزی

در مورد مفتی تبریزی از تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده می‌باشد
مطلبی بدست نیامد فقط به اعتبار تباریخ تألیف صبح گلشن (۱۲۹۳) احتمال
می‌رود از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق باشد.
از اوست :

منم پیش خدنگ تیز پایش چون نشان مانده

وجودم گشته خاک واستخوانی در میان مانده

سخنوران آذربایجان ص ۶۹۵ - صبح

گلشن ص ۴۳۷ - قاموس الاعلام ج ۶

ص ۴۳۵۹ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۸۵

مفرد تبریزی

نامش محمد علی فرزند محمد قلی بیگ متخلص به مفرد که در تبریز
متولد شده و ساکن عباس‌آباد اصفهان بوده و مردی درویش مسلک بود .
مولف تذکره نصرآبادی می‌نویسد : « از حجابی که دارد به هیچ کس
شعر نخواند و کسی او را از موزونان نمی‌داند چون فقیر را غرضی نیست
و اخلاص به نامرادان دارم گاهی به مسجد لبنان آمده صحبتی داشته می‌شود
مدارش به کتابت احادیث می‌گذرد » :
از اوست :

طره‌اش پای دل هر مستمندی بسته است
این پریشان هر که را دیده است بندی بسته است

• • •

کسی‌یادر ره عشق تو کافر کیش نگذارد
من آنجا سر نهادم تا کسی پایش نگذارد
چه حسرت‌ها که خرمن کرده‌ام از دانه‌ی خالت
سلیمان قناعت مور را درویش نگذارد

• • •

دل رازچاه غیب او آب می‌دهم
این کشتی شکسته به گرداب می‌دهم

در گریه‌ام ز حسرت ایام عاشقی
از برق آنچه مانده به سیلاب می‌دهم

• • •

کی مدارا عزم من با خصم سرکش می‌کند
پنبه هر گه بر فروزد کار آتش می‌کند

• • •

پرواز کن و تیر غمش را ز هوا گیر
همسایه‌ی اقبال شو و بال هما گیر
با موی سفیدت دل پر و سوسه از چیست
زین پنبه دهان جرس هرزه درا گیر

• • •

عیب از پس صد پرده کند خویش نمایی

بی پرده شو ای شیخ که رسوا نکنندت

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۸۹ - سحنوران

آذربایجان ص ۶۹۵ - قاموس الاعلام

ج ۶ ص ۴۳۹۵ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۳۵۷ - صبح گلشن

ص ۴۳۷ - گلزار جاویدان ج ۳

ص ۱۳۸۵

مقصود تبریزی

فرزند عبدالسلام معمار تبریزی و شغلش بنایی و از شعرای قرن دهم هـ ق بود بنوشته‌ی سام میرزا کتاه‌بی که در دیوان سرکار نواب صاحبقرانی ساختند خود گفته است .

از اوست :

قصری که عکس شمس‌ی آن مهرانور است

از خاک برگرفته‌ی دارای کشور است

(مقصود) رخ‌ننافت از این در به هیچ باب

معلوم شد که قبله‌ی مقصود این در است

سخنوران آذربایجان ص ۶۹۶

دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۷-تحفه‌ی

سامی ص ۳۷۴

مقیم تبریزی

میرزا مقیم فرزند ملاهایندر تبریزی ساکن عباس‌آباد اصفهان و معلم نواب زبیده‌پیگم دختر شاه‌عباس اول بود . میرزا مقیم چندگاه بخدمت عیسی‌خان قورچی‌باشی و بعد از آن در خدمت منوچهرخان حاکم لری کوچک به لرستان رفته و محالی به تیول او مقرر داشتند .

صاحب آتشکده‌ی آذر او را مقیمی فرزند ملابهادر و مولف ریاض -

الجنه و قاموس‌الاعلام مقیمی پسر ملاهایندر معرفی کرده‌اند و این بیت

او را آورده‌اند .

چو دریای رحمت تلاطم کند گنه صاحب خویش را گم کند
میرزا محمد صالح رضوی مؤلف لطایف‌الخیال مشخصات صاحب ترجمه
را با میرزا مقیم (جوهری) بهم آمیخته است .
از اشعار اوست :

چون نشینم در جهان آسوده کز تیر شهاب
از برای کشتنم هر شب فلک خط میکشد

• • •

از سینه‌ی پرخونم با آه برون شد دل
با بوی گل این گلبن از ریشه برون آمد

• • •

چنان ز غیر تو بیگانه وار می‌گذرم
که گر به خویش رسم از کنار می‌گذرم

• • •

تا کار نیفتد به مددکاری گردون
بیدردی این سفله‌ی نامردندانی

• • •

خیره چشمیهای من کمتر ز تیغ یار نیست
از نگاه ما و او شمشیر بر هم می‌خورد

بهار دسته کلید از بغل برون آورد
زواشدن دل ما را فلک نگهدارد

• • •

بس که مشتاق لیر او بودم زخم من تیغ در میان به شد

• • •

کی صید کند فاخته یا کبک دری را شوخی که پر تیر کند بال پری را

سخنوران آذربایجان ص ۶۸۷ - آتشکده‌ی

آذر ص ۱۴۳ - ری - ماض الجنة ص ۹۲۷

تذکره‌ی نصر آبادی ص ۴۸۰ - صبح گلشن

ص ۴۴۳ - دانشمندان آذربایجان ص

۳۸۵ - نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز سال

۱۱ شماره ۲ ص ۱۸۵ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۳۹۱ - قاموس الاعلام ج ۶

ص ۴۳۶۶

مقیمی ترکمان تبریزی

نامش حسن بیگ معروف به (شکر اوغلی) از جانب پدر اولاد علی

شکر بهارلو ترکمانی و از طرف مادر از قوم خویشان جهانشاه بوده و از

شعرای قرن یازدهم هـ - ق بود . امین احمد رازی می نویسد :

« در شعر فهمی و خط شناسی و علم موسیقی و دیگر صفات از تعریف

بی نیاز است و گاهی شعر می گوید و مقیمی تخلص می کند » .

مؤلف سخنوران آذربایجان می نویسد :

در عهد سلطنت اکبر پادشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) هـ ق و « ۹۳۵ - ۹۸۴ شمسی » به هندوستان مسافرت کرده و بخدمت عبدالرحیم خان خانان که در آن ایام به مهم دکن مأمور بود رسیده و همانجا بسال ۱۰۰۹ هـ ق وفات کرده است .
مؤلف تذکره‌ی مآثر رحیمی می نویسد « در ولایت خاندیس رخ در نقاب خاک کشید » .

همو می نویسد « اگر چه همدان جنت نشان محل و مسکن آبادی عظیم ایشان است و ملک موروثی او بود و در عالم به قلمرو علیشکر اشتهار دارد در دارالسلطنه‌ی تبریز که آن نیز پایتخت سلاطین ترکان بود به سر می برد و در هنگامی که در تبریز می بود چلبی بیگ علامی و حکیم ابوطالب تبریزی و غیاث دراز یزدی در صحبت ایشان بسر برده کمال رعایت می یافتند و مدح آن جناب می گفتند » .

او گاهی حسن تخلص می کرد روی این اصل در فرهنگ سخنوران از او به عنوان حسن بهار لو یاد شده است .

(مؤلف شمع انجمن) نیز در هر دو کلمه‌ی (مقیمی) و (حسن) شرح حالی از وی نوشته و در کلمه‌ی حسن می گوید :

« دیوانش به خط خود او تخمیناً یک هزار بیت دیده شده است » .

مرحوم تربیت می نویسد « که این دو اسم (مقیمی و حسن) یکی بوده است

که در این دیوان حسن تخلص کرده است » .

مرا افتاد در دل آتش از جایی و از غیرت

نمی‌خواهم که چشم غیر بر خاک‌سترم افتد

• • •

ندارد بیمی از هجر تو جان درد فرسودم

که می‌دانم که درد اشتیاق می‌کشد زودم

• • •

نهان شود ز خجالت چو بیندم قاصد

ز بس که گفته دروغ از زبان یار بمن

• • •

افسوس که اهل خرد و هوش شدند

وز خاطر همدمان فراموش شدند

آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند

آیا چه شنیدند که خاموش شدند

• • •

ز بخت بد تمام عمر پیش نو گلی خوارم

که از بستان سرای هر دو عالم چیده‌ام اورا

• • •

به خونت تشنه می‌بینم دلا نامهربانی را

که دشمن کرده‌ای از بهر او با خود جهانی را

• • •

در حیرتم که بی تو چه سان می برد به سر

بیچاره‌یی که خوبه وصال تو کرده است

...

به فردا وعده ز آنرو می دهد یار

که می داند شب ما را صحر نیست

...

روزگاری که (مقیم) به فراغت گذراند

آه اگر طالع برگشته قضا ننماید

رستخیزی است ز هجران تو در ملک دلم

که اجل گم بود آنجا و بلا ننماید

...

ناخوانده آمده است «مقیم» به بزم تو

طعنش مزن که بس بود او را خجالتش

...

دزدیده چون به سوی تو خواهم نظر کنم

از اضطراب مجلسیان را خبر کنم

...

بر سر راه تو می آیم به صد حسرت ولی

چون تو پیدامی شوی از دور، پنهان می شوم

...

عالمی زهر توان خورد به تنهایی لیک
نتوان با مگسی دست به شکر بردن

* * *

چه داده‌ای به دلم این چه عزتست بمن
محبت چو تویی را چه نسبتست بمن
تمام عمر چو از حسرتم بخواهی کشت
بدین دو روزه مدارا چه منتست بمن

* * *

شوم قربان بت تدبیر جویم را که پیش‌من
نمیرم ناز شادی همراه اغیار می‌آید

* * *

بر سر کوی تو جمعیت اغیارم کشت
چه شد آریا فلک تفرقه انگیز کجاست
؟ * *

جاودان سوختن دوزخم از رشک کشد
که مگر عشق تو برقی زده در خرمن او

* * *

رفتم و دوری آن سیمبرم خواهد کشت
غم نادیدن آن بام و درم خواهد کشت

* * *

بود چون آینه راز نهان از سینه‌ات پیدا
 به غمازی بود پیوسته آن یا لطف اندامت
 قرار مرگ با خود داده رفتیم از سر کویت
 به حسرت مرده‌یی هر گه که بینی یاد کن ما را
 به خود دادم قرار هجرز آن پیمان گسل رستم
 به حمد الله بیک جان دادن از صد درد دل رستم
 جان دادم از هجر تو در پیش نظر بود
 روزی که به وصل خودت آموخته کردی
 خواهم که پس از مرگ کنی زیب مزارم
 هر خاک که در عشق تو حسرت ب سرم کرد
 ترسم هگوش او نرسد ناله تا ابد
 از بسکه زیر درد گرانبار می‌روم

مآثر رحیمی ج ۳ ص ۱۵۸۱ - تاریخ

الافکار ص ۶۳۰ - گلزار جاویدان ج

۳ ص ۱۳۹ - سخنوران آذربایجان ص

۶۹۹ - قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۳۶۶

ریاض الجنه ص ۹۲۷ مجمع الخواص ص ۱۱۲

ملهمی تبریزی

از شعرای عهد شاه عباس اول سال ۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ - ق «۹۶۶-۱۰۰۷»

شمسی بود. او در حضور پیربدای خان حاکم تبریز بود ولی کمال محرومیت را داشت. از مشاهده زیبارویان و صاحب جمالان حتی پسران و خدمت گزاران بدای خان سر از پا نمی شناخت. با کمال وقاحت و جسارت آنها را با اعمال ناشایست خود ناراحت می کرد. خان دستور داد کلاهی نقابدار از چرم تهیه کرده و در جلسات بر سر او بگذارند که قادر به دیدن اطرافیان خود نباشد و همین طور هم کردند او از این رفتار بستوه آمده و به شیراز گریخت و به نزد امامقلی خان والی فارس رفت و علت فرار خود را از تبریز مشروحاً نقل کرد و خان از شنیدن این موضوع خوشش آمد و او را مورد لطف و عنایت خود قرار داد مدتی در شیراز ماند و بعد وفات کرد.

ملا محمد مقیم ماده تاریخ فوت ملهمی را با این مصراع گفته است.

(شد از این ویرانه گنج اهل معنی ملهمی) ۱۰۴۹ هـ - ق «۱۰۰۸ شمسی»

ناظم تبریزی که معاصر او بود چنین می نویسد:

«ملهمی تبریزی آرایش عنوان دفتر دانش و کمال است و در شیراز

تحصیل کرده و الحال ۱۰۳۶ هـ - ق در آنجا ساکن است و نظر التفاتش به این

ذره بی مقدار بوده و هست و در آن ایام که در شیراز زور آزمایی طبیعت

می شد مشارالیه از هواداران فقیر بود اگر چه مدنی است که به فکر شعر توجه

نمی کند اما آنچه در او ابل گفته بغایت تازگی و رتبه دارد این ابیات از پانصد

غزل او منتخب است و ۴۸ بیت از او نقل شده است.

مولف لطایف الخیال او را با وصف مظهر آثار بلند آوازی و نیکنمایی

توصیف کرده و افزوده است که از ملهمی کتابهای بسیار خوب و بسا ارزش به

یادگار مانده بود ولی خواهرزاده‌اش که پس از وفات او از تبریز به شیراز
رفت در اندک زمانی همه آنها را ضایع و از بین برد و در کمال پریشانی و افلاس
مراجعت کرد.

از اوست :

در همه شهر کسی نیست که بد نام تو نیست

دهنی نیست که ننگ شکر از نام تو نیست

• • •

آتش عشق باین سوز نبوده است نخست

هر که پیدا شده بر وی زده دامانی چند

* * *

چرخ نادان که تو را حرف جفا یاد دهد

همچو طفلیست که سر مشق به استاد دهد

* * *

ای دوست برای دل بی کینه بیا وی گنج گهر بسوی گنجینه بیا

یکدم سر راه دیده بی مردم نیست آبی چو بادل زرخنه‌ی سینه بیا

* * *

در جنگ خطی کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمدنخجوانی مقداری از

اشعار او بشرح زیر منقول است.

رخصتم ده که کنم ناله و افغانی چند تحفه‌ی چاک فرستم به گریبانی چند

غم دل گفتم و رفتم چو پیرسندبگو بود مجنونی و می گفت پریشانی چند

به سینه چند نهم داغ دروفات هوس گل اینقدر نتوان بر مزار دشمن ریخت

• • •

نظاره را تلف مکن ای چشم بد معاش شاید به وصل او برسی کار عالم است

• * •

مستان به گریه آبله‌ی سینه وا کنند تا دامن مژه به نمی آشنا کنند
شوریده خاطران دل بیمار خویش را در فصل گل به ناله‌ی بلبل دوا کنند

* * *

ای گل چه کشی پا ز من زار شکسته خوش باش که در پا نرود خار شکسته
بر دوش من خسته مکن دست حمایل عاقل نکند تکیه به دیوار شکسته

* • •

نمی‌گویم که بر بالای چشمت هست ابرویی

ز بار حسن خم گردیده شاهین ترازویی

* • •

ز قدح شراب ریزد می اضطراب بی تو

به سر بریده مانند قدح شراب بی تو

فرهنگ سخنوران ص ۵۶۴ - تذکره‌ی

نصر آبادی ص ۲۶۵ - مآثر رحیمی ج ۳

ص ۶۱۳ - سخنوران آذربایجان ص

۷۰۲ - آتشکده‌ی آذر ص ۱۴۳ - تذکره‌ی

حسینی ص ۳۲۲ - ریاض الجنة ص ۹۲۷

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۰-تذکره
ریاض العارفین ج ۲ ص ۲۳۰-نگارستان
سخن ص ۱۰۱ - گلزار جاویدان ج ۳
ص ۱۴۱۹

منجم‌باشی تبریزی

فرزند میرزا جعفر منجم‌باشی و برادر اعیانی میرزا رضانجم‌الملک از
مشاهیر و معروفین منجمین تبریز بوده و در عهد ناصرالدین‌شاه زندگی می‌کرد
و با حجت‌الاسلام نیر معاصر بود و شعر هم می‌گفت متأسفانه از اشعارش
در دسترس ما نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۷۰۶
دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۱
المآثر والآثار

منشی تبریزی

نامش میرزا محمد در سال ۱۰۹۳ هـ ق «۱۰۶۱ شمسی» در اصفهان از يك خانواده
تبریزی متولد شده و در فقه و اصول و ریاضیات و احادیث و اخبار ، موسیقی ،
اسطربلاب و رمل و جفر و سایر علوم و فنون متبحر و یکی از معروفین زمان
خود بود و در نوشتن انواع خطوط نیز استاد و ۱۳ رقم خط را خیلی خوب
می‌نوشت منشی هوش و حافظه عجیبی داشت و به پنج زبان (فارسی، ترکی،

هندی ، افغانی ، عربی) مسلط بود و خوب می‌نوشت کتابی هم در زبان افغانی تألیف کرده‌است . چون در فن انشاء قدرت کاملی داشت و نثر را خیلی خوب و با اصول و قوانین مربوط به نویسندگی می‌نوشت لذا منشی تخلص می‌کرد و شعر هم خوب می‌گفت .

از اوست :

در جیب غنچه بو شد و در برگ لاله داغ

عشقت به رنگی از دل هر کس ظهور کرد

سخنوران آذربایجان ص ۷۰۶

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۲- صبح

گلشن ص ۴۵۶

منعم تبریزی

مرحوم تربیت مؤلف تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان از تذکره‌اوصاف‌الامین یزدانبخش قاجارپروین این دو بیت را از او نقل کرده‌است :

می‌زخم رقص کنان بی‌دف و نی می‌آید

دست بر دایره باشید که می می‌آید

* * *

آن را که زور بازوی کسب و هنر بود

دست پر آبله صدف پر گهر بود

سخنوران آذربایجان ص ۷۰۷

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۲

میلی تبریزی

از شعرای قرن دهم هـ - ق و معاصر شاه طهماسب اول بود سام میرزا
می نویسد : «استاد تکلثو دوزان است» .
از اوست ؛
به قلم دیرمی آید ندانم چیست مقصودش

ندارد التفائی با فقیران کاش می بودش
گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۷۶ - تحفه‌ی
سامی ج ۶ ص ۲۶۳ - دانشمندان آذر-
بایجان ص ۳۶۷ - سخنوران آذربایجان
ص ۷۰۷ - قاموس الاعلام ج ۶
ص ۴۵۲۴

ناجی تبریزی

از شعرای قرن یازدهم هـ - ق بود مردی نیک سیرت و پساك نهاد و در
کسوت فقر و درویشی می زیست .
نصر آبادی می نویسد : «در ایام عمر به لباس فقر و فنا پسر می برد و
کمال شکستگی و آرام داشت و گاهی مصراع رنگینی می گفت ،
از اوست ،

(ناجی) اندر دست شاعر روز میدان سخن

مصرع رنگین کم از شمشیر خون آلود نیست

• • •

هیچ‌گه چشم سیه مست تو را خواب نبرد

که به بیداریش از گریه مرا آب نبرد

به جز از من که به خاکستر گلخن مردم

هیچ کس رنگی از این بستر سنجاب نبرد

* * *

بیرون از خود به خود رهی پیدا کن

چون ناله‌ی با اثر به هر دل جا کن

گر زمزمه‌ی رسد به گوشت بخروش

کم نیستی از دایره‌گوشی واکن

مؤلف صحف ابراهیم تخلص او را ناجی نوشته است و گوید درویش

بود و به کلاه‌دوزی روزی پیدا می‌کرد. طبعی راغب به گفتن و جمع کردن

اشعار داشت.

صحف ابراهیم ص ۱۵۵ - نگارستان

سخن ص ۱۱۴ - تذکره‌ی نصر آبادی ص

۳۶۳ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۷

سخنوران آذربایجان ص ۷۰۸ - گلزار

جاویدان ج ۳ ص ۱۵۷۸ - ریاض -

العارفین ج ۲ ص ۲۶۳

نادر تبریزی

نامش کلبعلی و از شعرای قرن یازدهم هـ - ق بود اصلش تبریزی ولی ساکن عباس‌آباد اصفهان بود به شغل زرگری و نقاشی مشغول و در فن خود مهارت کلی داشت .

از اوست :

صدیوسف مصرت ز خریدارانست	آنی که مسیحات ز بیمارانست
انگشتر ز نهار گنه کارانست	در دست تو خاتمی که جبریل آورد

• • •

به پای مدهر تقصیر مهر توبه‌یی دارد مفاصانیست (نادر) چون گشایی دفتر ما را

• • •

یکنام تو قهار و دگر نام کریم	آنی که صفات توست رحمان و رحیم
زیرا که نعیم هشت و هفت است جهیم	دانم به یقین لطف تو بیش از قهر است

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۸۰ - تذکره‌ی

نصر آبادی ص ۳۹۳ - نگارستان سخن

ص ۱۱۴ - صبح گلشن ص ۴۸۹ - روز

روشن ص ۷۰ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۶۸ - سخنوران آذربایجان

ص ۷۰۹

نادر میرزا

فرزند بدیع الزمان صاحب اختیار بوده و از شخصیت‌های محترم آذربایجان است .

نادر میرزا در آسمان ادب ایران درخشان بوده و در سال ۱۲۴۲ هـ ق «۱۲۰۵ شمسی» متولد شده است . او در پانزده سالگی در تبریز خدمت ملا محمد علی نام مشغول تحصیل علم صرف و نحو بوده و بعداً در محضر ملا محمود تسوجی که یکی از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده به کسب علم و دانش و تکمیل ادبیات مشغول شد :

نادر در مقدمه‌ی «تاریخ تبریز» تالیف خود چنین گوید :

« من خود شوقی بسیار و ذوقی روشن داشتم بدین شهر و متأسف بودم که کسی نبود که ادب دانستی مگر میرزا احمد معروف مجتهد و دو تن از فرزندان بزرگوارش : میرزا لطفعلی امام جمعه و میرزا جعفر رضی الله عنهم : من از هنگام ناهار شکستن تا يك گاه بغروب مانده باحرص تمام از آن پیر لغت و مسایل صرف و نحو زیاد می پرسیدم . هنر این بود که بدانروز کسب ادب بسی نایاب و گرانبها بود . چه صنعت بی نظیر چاپ هنوز به ایران کامل نبود منی نام قاموس و صحاح را شنیده بودم و يك جلد کتاب کتزاللغة فرسوده بدست آوردم و از آن استفاده می کردم من به فرا گرفتن ادب چندان علاقه داشتم که اگر میرزا احمد با فرزندان از برزن سواره گذار کردند ملازمت رکاب آنان می نمودم تا يك شعر یا يك مسئله استفاده می کردم » .

نادر میرزا تالیفات زیادی دارد در علم نجوم و طباخ و کتابی هم در

امثال عرب نوشته است. آخرین تألیفش «تاریخ تبریز» می‌باشد که در اواخر عمر خود نوشته و اثری بی‌نظیر است. او در سبک نگارش سرمشق فارسی نویسان بود.

نادر میرزا در مقدمه‌ی کتاب تاریخ تبریز برای اعلام عقیده و مسلک تاریخ‌نویسی خود چنین گوید:

«این نامه را بیارایم بدان مایه دانش که خداوند مرا عطا فرمود و هر چه گویم از گذشته‌ها خدای داند جز راستی نخواهم زیرا که نبشته ماند و مرد رود. کجاست دروغ و گزافه چند زنم پس از ما خردمندان خوانند. اگر ما را فرزندی یا فرزندزاده‌یی در جهان باشد آشکار یا پنهان گویند این از دوده‌ی آن دروغ زن است که نام را نامه نوشته و چو نبود نزد پروردگار نیز معذور باشم بدان مثال که ما امروز به کتاب و مورخان گذشته از این گونه سخنان بسیار گوئیم چون این نامه بخوانی و نیکو بیندیشی نکته‌ها بینی از نمونه این سخن».

نادر میرزا در ایام فرماندهی حمزه میرزا (حشمت الدوله) در تبریز داخل خدمت دولت شده پس از مدتی خدمت از قبیل حکومت خلخال و سراب و غیره مالیات تبریز و حومه و بارکرده‌ی دولتی به ایشان واگذار شده و تا آخر عمرش این دو شغل را متصدی بود و در دوره‌ی ولایت عهد مظفری اداره‌ی نظمیه که افراد آنرا «غلام‌نلاور» می‌گفتند تأسیس و ریاست آن اداره با داروغگی شهر به نادر میرزا سپرده شد. کتاب اصلاح‌المنطق نیز مربوط به نادر میرزا می‌باشد.

نادر میرزا شاعر و طبع و قیاد داشت در سال ۱۲۹۵ هـ. ق «۱۲۵۷ شمسی» که ولیعهد به تهران احضار و علاءالدوله با اختیارات کافی به حکومت آذربایجان منصوب شد پس از چند ماه به امر والی نادر میرزا توقیف شد. حاج میرزا کاظم وکیل الرعایا (اعتضاد الممالک) با دادن مبلغی او را آزاد کرد لذا آن یگانه ادیب بشکرانه‌ی یاری و پاسداری حاجی وکیل قصیده‌بی ساخت که خلاصه‌اش بشرح زیر است :

مرا بروز جوانی لبان خندان بود
 زبان من بدهان همچو تیغ بران بود
 بگاه آنکه سخن گفتمی به انجمنی
 مگر مرا بدهان در هزار دستان بود
 خطابه‌یی که من آوردمی بگاه سخن
 گمان نبود که جز گفت‌قس و سحبان بود
 سخن سرایی بودم چو بلبل سرمست
 که بر هوای گل سرخ در گلستان بود
 بشعر تازی چونان سوار بودم من
 تو راست گفتی کعب و جریر و حسان بود
 دولب چوبرگ گل‌سوری از لطافت و رنگ
 سخن چو گفتی گفتی که شکرستان بود
 به پهلوی و دری چشامه و چکامه‌ی من
 تو راست گفتی آن طوطی سخندان بود

دو دیده بودم چون دو چراغ نورافشان
 و یا دو اختر تا بنده‌ی درخشان بود
 بگاه بزم رخی همچو هور تا بنده
 بروز رزم یکی شرزه شیرگران بود
 بقدر چو سرو به کشمر به تن چو پیل دمان
 به دل چو کوه و به کف ابرو و لواء افشان بود
 چو رایها زد می‌دانش ارسطو بود
 چو پند دادی بوذرجمهر دهقان بود
 سپه چو بردم زی دشمنی بسالاری
 سپهبدی بهش و رأی همچو پیران بود
 بسطونی که از او شیر در تحیر بود
 بصولتی که از او پیل نر گریزان بود
 خدنگ من بیقین گرز ز افعی بود
 سنان من چو یکی خشم کرده ثعبان بود
 نیام تیغم چو نان شبان تباری بود
 چو بر کشیدم گفتمی که فجر تابان بود
 سری بزرگ پراز هوش و رای و مغزو هنر
 نو راست گفتمی گنجی ز عقل و برهان بود
 کنون از آنهمه جز نام نی فرامادم
 فسانه بود و مگر خواب بود و دستان بود

هر آنچه نیرو در من نهاده بود خدای
 فراستد که و را فره بود و فرمان بود
 بجای آنچه مرا داده بود باز ستد
 خرد فزود که با وی قوام کیهان بود
 چو چهل هستد فرهنگ و هوش و دانش داد
 که دادگر بدو یکتا و پاک یزدان بود
 مرا بشهر بتی بود دلفریب و هژیر
 که صد هزار دل از زلف او پریشان بود
 بقدر چو سرو به کشر برخ چو هور بچرخ
 سخنسرای یکی لعبت غزلخوان بود
 دهان چو طبله‌ی عطار بر طبر زد بود
 سخن چو گفتی گفتی که جادوستان بود
 فرشته خوی و عبیرینه بوی و مشکین موی
 غزال چشم و سبکروح و نارستان بود
 جهان نیاید و انده کجا روا باشد
 همیشه باید شادان و رادو خندان بود
 وکیل والا نخمه شریف پاک نژاد
 که نازش همگی خاندان عدنان بود
 اگر نبود رایش رزین و نیک نهاد
 کجا وکیل همه ملک آذربایجان بود

به هر چه پند یکی فیلسوف دانسا بود
 به هر چه پند یکی آب داده سوهان بود
 مرا نو از نف دژخیم دیو برهاندی
 اگر چه دام ولیعهد و شاه ایران بود
 حاجی میرزا کاظم و کیل الرعایا تاریخ فوت آن راد مرد بزرگ راجنین
 نوشته است : شاهزاده نادر میرزا از جمله منتخبات روزگار بود : روز
 چهارشنبه دهم صفر المظفر سنه ۱۳۰۳ هـ قدر دارالسلطنه تبریز برحمت ایزدی
 پیوست .

تورفتی و خیالت مساند در دل چنان کز کاروان آتش بمنزل
 داستان دوستان ص ۱۴

نازکی تبریزی

از شعرای قرن دهم هـ - ق و شغلش ناجدوزی بود .
 از اوست :
 داغ بر دست خود آن سیم بدن می سوزد
 داغ او می نهد اما دل من می سوزد
 سخنوران آذربایجان ص ۷۱۰
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۸ - تحفه‌ی
 سامی ص ۲۶۲ - صبح گلشن ص ۴۹۲
 گلزار جاویدان ج ۴ ص ۱۵۸۵

ناصر تبریزی

نامش میرزا عرب از شعرای قرن یازدهم هـ - ق است . متولد تبریز و ساکن عباس آباد اصفهان و فرزند حاج میرزاخان بیگ می باشد. مردی درویش مسلک و صاحب کمال و اهل حال بوده و شغلش تجارت و طبعش موزون و شعر خوب می گفت و ناصر تخلص می کرد اشعارش مورد توجه استادعالی مقام صائب تبریزی بود که صد بیت از اشعار ناصر را در بیاض خود نوشته است مقطع غزلی چنین است :

این جواب آن غزل صائب که (ناصر) گفته است

(تالاب ساغر به خون من گواهی می دهد)

میرزا طاهر نصرآبادی در تذکره‌ی خود نوشته است : «مدتی قبل از این (۱۰۸۳ هـ - ق) «۱۰۵۱ شمسی» فوت شد و دو پسر از او مانده به مقتضای الولد سراپه در کمال بلاغت و همواری اند :

از اوست :

گر یار بشنود سخنی از زبان ما

تالاب کند مشایعت حرف جان ما

...

از زندگی به مرگ کشیده ست کار ما

خواب گران ما شده سنگ مزار ما

...

بهار عمر گذشت وز من گلی نشگفت

در این حدیقه به موسم نکشته‌اند مرا

• • •

برد ما را هوس خام ز ره در پیری

راه گم گشت به نزدیکی منزل ما را

• • •

شدم هلاک و ز قید توام رهایی نیست

ز خود جدا شدم و از توام جدایی نیست

• • •

سیلی ایام خواهد کرد طفلان را ادب

پیشدستیهای جور سیلی استاد چیست

• • •

به جز تو در دل ما مدعا نمی‌باشد

به خاطری که تو باشی چه‌ها نمی‌باشد

مجو به غیر خدا در دل شکسته‌ی ما

که در سفینه‌ی ما ناخدا نمی‌باشد

• • •

گر چنین جلوه‌کند قامت سر و آسایش

لب خود غنچه‌کند گل که ببوسد پایش

• • •

می‌توان از قطره‌ی اشکی به‌مطلبها رسید
گاه باشد خرمنی حاصل شود از دانه‌یی

* * *

چهار است سرمایی کامرانی

جوانی ، جوانی ، جوانی ، جوانی

سخنوران آذربایجان ص ۷۱۰ - تذکره‌ی

نصرآبادی ص ۱۲۵ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۳۶۹ - صبح گلشن ص ۲۷۸

روز روشن ص ۶۷۱ - بهترین اشعار

پژمان ص ۶۲۸ - فرهنگ سخنوران

ص ۵۸۶ - گلزار جاسویدان ج ۳

ص ۱۵۸۶

ناظم تبریزی

نامش محمدصادق برادر محمدرضا مرواریدفروش و مقیم عباس‌آباد
اصفهان بود تا حدی باسواد و درویش‌مسلك و صوفی مشرب و از قیودات
زندگانی خود را فارغ ساخته و مدتی در بیت خدا مشغول عبادت شد و تذکره
کوچکی هم نوشته است . او از شعرای قرن یازدهم هـ - ق بوده و در زمان
سلطنت شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) هـ - ق «۹۶۶-۱۰۰۷ شمسی به هندوستان
رفت و برگشت .

نصرآبادی او را مردی با استعداد معرفی کرده و نوشته است که به زیارت مکه معظمه رفت و در آنجا متزوی شد و قانش را صرف عبادت و مجالست اهل حال می‌کرد و در ایام فراغت تذکرة الشعرا بی در تاریخ ۱۰۳۶ هـ - ق «۱۰۰۵ شمسی» به نام «نظم گزیده» تالیف کرد و در آن از اقسام نظم فقط به انتخاب غزل و رباعی اکتفا نمود. وی چند سال قبل از تحریر تذکره‌ی نصرآبادی (سال ۱۰۳۸) وفات کرده است.

از آثار اوست :

۱- تذکره‌ی ناظم .

۲- تذکره‌ی عمومیت بر دو باب و هر بابی محتوی دو فصل به

شرح زیر :

باب اول فصل اول : منتخب غزلیات فصیحای قدما و متوسطین و برخی از احوال خجسته مآل ایشان .

فصل دوم منتخب غزلیات بلغای متأخرین و برخی از احوال خجسته مآل ایشان است .

سرتاسر کاینات حمد است و ثناست

الله الله چشم بیننده کجاست

بگشای نظر که آفرینش ورقست

کز فاتحه نا خاتمه در حمد خداست

مؤلف لطایف الخیال می نویسد که تتبع از عرفی سبب شهرت او شده است و درعات تالیف تذکره و تاریخ اتمام آن گوید :

«این سفینه که معدن نوادرا افکار و مخزن جواهر اشعار است حسب فرمان قضا جریان نواب اشرف اقدس همایون شاهنشاهی صورت تالیف و معنی تنظیم پذیرفته است».

از اوست :

آغوش گل ز سینه‌ی چاکم نشانه‌یی ست
 دستان بلبان ز سرودم ترانه‌یی ست
 خاشاک راه او که به مؤگان ربوده‌ام
 از بهر مرغ دیده‌ی من آشیانه‌یی ست

...

چو شمع داغ تو آنانکه هر جگر سوزند همیشه با لب خندان و چشم تر سوزند
 مدد کنیم بهم در گداختن من و دل چو آن دو شمع که پهلوی یکدیگر سوزند

...

مستی چو مدام نیست مخموری به راحت چو تمام نیست رنجوری به
 تا کی بطفیل دگر انت بینم اینست اگر وصال مهجوری به

...

سرکشور گشایان شاه عباس که شد اسکندر صد خضر و الیاس
 جهان در دست چون انگشتریش ولی الامر دین نقش نگینش
 گشاده روی عالم در زمانش ندیده چین جز ابروی کمانش

ز معماری عدل او در ایران نباشد جز بنای ظلم و ایران
 نبیند هیچ کس در شهر و کوی به غیر از چشم خوبان فتنه جویی
 نمی‌ریزند خونریزان ایام بجز خون صراحی در دل جسام
 فروستان ز ترك پر تپاول چنان ایمن که خار از آتش گل

او می‌نویسد که «در اول سال ۱۰۲۸ هـ - ق «۹۹۸ شمسی» در دارالسلطنه‌ی صفاهان طبع همایون آن شاه‌دین پناه رامیلی به استماع اشعار بهم رسید . صاحب فطرتانی را که در سریر اعلی حاضر بودند مامور به انتخاب اشعار گرانمایه‌ی استادان بلند پایه نمودند از آن جمله این قلیل البضاعه‌ی عدیم الاستطاعه اعنی فقیر حقیر محمد صادق الشهیر به ناظم التبریزی به امید این که شاید وسیله‌ی به جهت تقبیل آن آستان ملایک آشیان و قبول خدمت بساط عزت به دست آورده همت برین گماشت که دواوین متقدمین و متأخرین را ورق به ورق و بیت به بیت گردیده منتخبی از آن جمله که لایق آن بزم بهشت آیین تواند بود فراهم آورد .

بپوست تخته و کشکول از برای سخن

جهان بگشتم کاینک منم گدای سخن

ز نقد عمر عزیزم هر آنچه رایج بود

به رونمای سخن رفت و در بهای سخن

سخن مرا به نظرها چنین گرامی کرد

که بادجان گرامی من فدای سخن

چون بعد از مدت بسیار و مشقت بی‌شمار شاهد مقصود به کنار درآمد.

در عتبه‌ی خیرالبلاد مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و مهابة و تعظيماً بتاریخ ۱۰۳۶ هـ ق در ترتیب این مجموعه‌ی لطایف و گلدسته ظرایف براین نهج اقدام نمود که مجموع آن را به دو باب و هربابی را به دو فصل مبوب و مفضل گردانید ، و اسامی شعرا را نیز به ترتیب حروف تهجی مرتب داشت .

خامه به ناگه ز ابر چشم گهربار بر صدف نامه ریخت : «نظم گزیده»
چون کشش خاطر همایون ظل‌اللهی به جانب اشعار عاشقانه بیشتر بود
لهذا به غیر از غزل و رباعی شعری درین سفینه مندرج نداشت .

نسخه‌های خطی این تذکره در کتابخانه‌ی مجلس شورا و کتابخانه‌ی ملک هست ، برای اطلاع از مشخصات نسخ و فهرست شاعران و نظرات انتقادی به تاریخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۳۸۱-۳۸۶ رجوع شود .

فیروز و شهناز نیز از آثار ناظم است که چنین شروع کرده است .
خداوندا دلی ده ناله پرور
زبان‌ی بر نوای دل نوا گر
نسخه‌ی از این کتاب هم در کتابخانه‌ی ملک تهران موجود است .
از اوست :

دامن چرخ زخون جگرم گلگونست

چشم دربا دل من مایه‌ی صد جیحونست

همه جانام تو از کلک من آید بیرون

نامه‌ی سوخته‌ی عشق تو يك مضمونست

...

باز رقص عجیبی در بدنم جان دارد
 سر قتلسم مگر آن خنجر مژگان دارد
 حال این دل توجه دانی ز سر زلف پیرم
 که پریشان خبر از حال پریشان دارد

...

سوختم ز آتش شوق تو ز پا تا سرخویش
 کز نسیمی که فرستم به تو خاکستر خویش

...

دل افسرده را سرگرم گلرخساره‌یی دارم
 به جای دل درون سینه آتشپاره‌یی دارم

...

اگر هر کس کسی دارد کس من بیکسی باشد
 چو «ناظم» ناکسم جز بیکسی گر هیچکس دارم

...

ز شرم روی تو گل در چمن گلاب شده
 به دور حسن تو هر ذره آفتاب شده

...

در وادی عشق آنکه نکو فال افتد
 چون سایه ملامتش بدنبال افتد

در هر قلمه‌ی چپ‌پیش گیرد سر راه

ماننده‌ی موری که به غربال افتد

تاریخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۳۸۱ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۶۹ - سخنوران آذر -

بایجان ص ۷۱۳ - نگارستان سخن ص

۱۱۶ - تذکره‌ی نصرآبادی ص ۴۱۱

روز روشن ص ۶۷۶ - گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۵۹۸ - ریاض‌العارفین ج ۲

ص ۲۶۷

ناظم تبریزی

نامش محمدحسین‌ناظم از معاصران ثابت‌اندبیلی و از شعرای مرثیه‌گو

و نوحه‌سرای قرن سیزدهم هـ - ق بود .

مقداری از اشعار او در دیوان خطی ثابت‌اندبیلی نوشته شده است .

از اوست :

بر کربلا چو قافله‌ی کربلا رسید

کشتی غم به ورطه‌ی بحر بلا رسید

(ناظم) علاج‌درد تو از هیچکس نشد

در ماتم حسین به دردت دوا رسید

باز گوید :

مشعل دشت غم از نایره‌ی غوغا بود

شاه لب تشنه در آن دشت بلا تنها بود

سخنوران آذربایجان ص ۷۱۹- دیوان

ثابت اندبیلی نسخه خطی شمار ۲۷۹۰۰

کتابخانه‌ی ملی

ناقص تبریزی

نامش میرزامهدی از شاعران قرن سیزدهم هـ - ق تبریز است .

در تذکرها از او مطلبی بدست نیامد . از اوست :

دل داده‌ام بلای نگاری خربده‌ام

کاری نکرده‌ام که پشیمانی آورد

سخنوران آذربایجان ص ۷۱۹- مصطفی

خراب ص ۱۹۸

نامی تبریزی

برادر قوسی و از شعرای قرن دهم هـ - ق می‌باشد . نامی در شعر هیچکس

را قبول نداشت و قصاید زیاد هم گفته . از اوست :

ای خوش آن ساقی که ما را جام بیهوشی دهد

تاز مستی يك زمان ما را فراموشی دهد

سخنوران آذربایجان ص ۷۲۰- تحفه‌ی

سامی ص ۲۵۴ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۷۰ - گلزار جاویدان ج ۳

ص ۱۶۰۲

نباتی تبریزی

از شعرای قرن دهم ه - ق می باشد شغلش نقاشی و لاجوردشویی بود
و نباتی تخلص می کرد .

از اوست :

عکس رخسار آن پر پروا در آب انداخته

از خجالت آب را در اضطراب انداخته

از هوای آن لب شیرین (نباتی) روز و شب

چون مگس خود را درون شهد ناب انداخته

در مصراع اول بیت دوم (فوق الذکر) تخلص (نباتی) بسیار بجای آورده

واقع شده است .

سخنوران آذربایجان ص ۷۲۰

دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۰ - تحفه‌ی

سامی ص ۲۶۶

نثاری تبریزی

از شعرای معروف قرن دهم ه - ق تبریز است و در اوایل جوانی به

خراسان رفته و پس از زیارت بارگناه حضرت رضا (ع) به قزوین مراجعت کرده و در حدود ۲۰ سال در آنجا مقیم شده و مورد احترام محترمین قزوین بوده است اشعارش را با کمال علاقه در سفاین خود می‌نوشته‌است. مولف خلاصه‌الاشعار در باره‌ی او چنین می‌نویسد:

«موقعیکه سلطان‌السادات امیرتقی‌الدین محمد نبیره‌ی امیرجمال‌الدین- محمدصدرا از اردوی معلی تشریف فرمای شهرکاشان می‌شدند، مولانا نثاری و قاضی احمدغفاری نیز از همراهان وی بوده‌اند، بعد از ورود به کاشان میانه او و محتشم (متوفی ۹۹۶ هـ - ق ۹۶۶ شمسی) بهم خورد در مجلسی اسباب رنجش فراهم آمد مشارالیه مولانا محتشم را هجویه ساخت و از طرف شعرفهمان مورد ملامت واقع شد».

مولانا نثاری در شعر و شاعری شیوه و رویه خاص داشته و بقول صادقی کتابدار در تتبع دیوان باباافغانی و امیرشاهی دیوانی به ائمام رسانیده است امین‌احمدرازی می‌نویسد: «وقتیکه قاضی محمدمسافری در تبریزرایت وزارت برافراشت مولانا نثاری قصیده‌یی در مدحت وی گفت چون صله نیافت لاجرم در صدد هجو برآمد و ترجیعی بگفت که این بیت از آن ترجیع است»
هست دیوان خانه و خلونگه خانون تو

آن یکی دارالمظالم این یکی داراللطف

پس از آن بکلی از وطنش قطع نظر کرده و به جانب عراق رفت و بسا بزرگان آنجا طرح دوستی و مصاحبت ریخت و بعداً در آنجا وفات کرد. در بعضی از تذکرها در مورد نثاری تبریزی و نثاری تونسی و بخاری اشعار

یکی را بنام دیگری ضبط کرده‌اند . در غزلی که با دو بیت زیر شروع می‌شود:
 به سینه از تو خدنگ شکاریی دارم ترحمی که عجب زخم کاریی دارم
 نثار راه تو کردم هزار گوهر اشک بدان امید که گویی (نثاریی) دارم
 این دو بیت را امین احمد رازی در هفت اقلیم بنام نثاری تبریزی و محمد
 عارف بقایی در مجمع الفضلا بنام نثاری تونی آورده است .
 صاحب تذکره‌ی لطایف الخیال هم او را شاعری بالفظ در بار و نکته سنجی با
 لطایف گوهر نثار معرفی کرده است .

از اوست :

کمتر از پروانه‌یی در جان سپاری نیستم
 گرنسازم جان نثار او نثاری نیستم
 رحم بر من می‌کند دشمن تکلف برطرف
 من حریف اینقدر بسی اعتباری نیستم

• • •

اندك استغنائی او عشاق را دل خون کند
 گر بقدر حسن استغنا کند پس چون کند

• • •

پی صلحش نخواهم زودیاری در میان افتد
 که شوق افزون شود چون روز گاری در میان افتد
 خوش آن بزمی که چون گویند پیشش حرف مشتاقان
 حدیث درد من هم از کناری در میان افتد

کاری مکن که خود به خود آخر خجل شوی
هر گه که باد آری از آن منفعل شوی
حسن است و صدهنر به همین دل مده که تو
پیوند پاره ساز و محبت گسل شوی

...

خون می چکد به دور تو از ساغر بلا	روح اجل در آمده در پیکر بلا
دل را بلاز خوی تو چون یاد می دهد	گردم هزار بار به گرد سر بلا
افسرده آن بلا که به او عشق یار نیست	از عشق پر شراره بود مجمر بلا
مرغ دلم ز بند غم آزاد کی شود	دل مهره‌ی محبت و غم ششدر بلا

...

تا غمزه پاسدار لب نوشخند توست
دست موس کشیده ز نخل بلند توست
با طره گو که خال بناگوش را بپوش
کان فتنه دست پرور جادو کمند توست
من از کجا و صبر کجا مردم ای طیب
در دم فزون ز داروی نا سودمند توست
ای پند گو نمانده ز ما تا جنون بسی
جایی رسیده کار که موقوف پند توست
آن غمزه را به خون (نثاری) اجازه ده
گر ناپسند خاطر مشکل پسند توست

چنین که عهد بغان نیست استوار یکی
 امیدوار بمن نباید از هزار یکی
 مکش تمام سیاست کشان محنت را
 برای عبرت مردم نگاه دار یکی
 دویی به مذهب فرمانبران دل کفر است
 خدا یکی و محبت یکی و یار یکی

...

ستمکار ادلت خوش باد هر چند
 بدوران تو خوشحالی نماندست

...

فغان که بر در من نانشسته طعنه‌ی غیر

بیادش آید و بی اختیار برخیزد

مجمع الخواص ص ۱۵۵ - لطایف -

الخیال - نسخه عکسی آتشکده‌ی آذر

ص ۱۴۴ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۴۲

شمع انجمن ص ۴۶۵ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۳۷۱ - سخنوران آذربایجان

ص ۷۲۱ - فرهنگ سخنوران ص ۵۹۴

گزارار جاویدان ج ۳ ص ۱۶۰۶

نجات تبریزی

نامش میرزا محمدحسین معین‌الاسلام از شاعران و دانشمندان قرن چهاردم هـ - ق تبریز است . او قصه‌ی «بود اسف و پلوه» را بعنوان کلید بهشت در (بولقون آغاج افشار) برشته نظم در آورده و تاریخ انعام آنرا چنین گفته است :

تاریخ ختمش (نجات) این نوشت :

(عطا آمدت زو کلید بهشت) ۱۳۱۰ هـ - ق

او از اشراف نجات تبریز بود .

کتاب «قطوف الادب» از تالیفات اوست این کتاب حاوی يك قسمت از امثال هریست که به پارسی ترجمه کرده و بتاريخ ۱۳۲۰ هـ - ق «۱۲۸۱ شمسی» با تشویق مهدی قلی خان هدایت (حاجی مخبر السلطنه) به چاپ رسیده است و ضمن اشاره به نیکبهای هدایت بدین نحو پاداش خواسته است :

گراینت از شکر شیرین تر افتاد روا باشد کزین مسکین کنی یاد

مؤلف دانشمندان آذربایجان می نویسد :

«داستان بود اسف و پلوه» از حکایات معروف مربوط به تاریخ حیات بودامؤسس دین هندو هاست نسخه عربی این حکایت را ابن بابویه قمی از محمد بن زکریای رازی روایت کرده که عین آن در جلد هفتم بحار الانوار و ترجمه‌ی پارسی آن در عین الحیات مجلسی مندرج و در تهران جداگانه نیز به چاپ رسیده است . نسخه دیگری از آنرا نظام‌الدین پانی پانی «مترجم جوك باشست» بقلم آورده و هر دو را به سلطان احمد اول از سلاطین کجرات تقدیم

داشته است . نسخه نفیسی از هر دو کتاب نزد نگارنده است » ناسگفته نماند کتاب (قطوف الادب) از حیث معنی و مفهوم سراسر حکمت و تربیت و نصیحت و راهنمایی است .

نجات در ترجمه‌ی مثل معروف «اطمع من اشعب» شرح حال و اخبار و نوادراشعب طماع را آورده و در انجام آن قطعه‌ی مشعر بر ذم طمع و ورزی ساخته و اینگونه شروع کرده است :

چند ز اشعب سخن کنی و ز آزش رفته ز عهدش هزار سال فزونتر
مرحوم میرزا محمد علی صفوت هم در نکوهش صفت زشت طمع شعری بشرح زیر ساخته است :

طبع طمع و ارهان و آز بدرکن	پند شنو باز حرص را بشکن پر
گر چه مثل گشته آزمندی اشعب	آز تواز حرص اشعب است فزونتر
غث و سمین را پسان گرگ ربودی	در گله‌ی بی فربهی هجاست نه لاغر
چشم چه دوزی بسوی خواسته‌ی غیر	کوش به سعی و عمل چو مرد هنرور
اصل بضاعت قناعتست که هرگز	مرد نگردد بزر و سیم توانگر
برکنند از جای کوه را کف همت	چند کنی شکوه از زمانه و اختر
بهتر اگر نان جو به رنج بیایی	ز آنکه تو منتبری ز کهتر و مهتر
گر نه گدا طبع و رذل و سفله‌نهادی	به که ز عز و شرف پسر نهی افسر
خویش‌بیا را بد آنچه عقل پسندد	دور کن از خود هر آنچه مکره و منکر
اطلس ز ربفت نیست زیور انسان	حسن خداداد را چه حاجت زیور
خاصیتی نام داده مرگل و مل را	سرکه نگویند بر گلاب معطر

بی‌اثر رنگ و بو شراب نباشد آب نریزند جای باده بساغر
 منظر زیبا نیرزد آنکه دهی دل دل بده ار بخردی بخوبی مخبر
 ارزش جانست قدر و قیمت آدم نی‌بقد و قامت است و صورت پیکر
 سخنوران آذربایجان ص ۷۲۴- دامستان
 دوستان ص ۹۲ - مولفین مشار ج ۴
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۲

مولانا حیدر نجائی تبریزی

معروف به صدر خیابانی و ساکن محله خیابان شهر تبریز و از شعرای
 قرن دهم هـ - ق بود و خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و نجائی تخلص می‌کرد.
 از اوست :

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشید

موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشید

سخنوران آذربایجان ص ۷۲۶

دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۹- الذریعه

ج ۹ ص ۱۱۷۲ - تحفه‌ی سامی ص ۱۳۷

نجیب تبریزی

نامش شیخ السالکین فخر العارفین نجیب‌الدین رضا که در شعر نجیب
 تخلص می‌کرد . از معاریف مشایخ سلسله ذهبیه بوده اصلش از تبریز است ولی

در اصفهان تولد یافته و در سنه‌ی ۱۰۷۵ هـ - ق (۱۰۴۳ شمسی) به رحمت حق واصل شده است مولانا در چهارده سالگی از حضرت شیخ محمدعلی مؤذن - خراسانی اخذ تلقین و دستور سلوک نموده و در بیست و دو سالگی به مقام بلند پایه سالکان نایل آمده است . آقاهاشم شیرازی که از خلفای این طریقه می باشد در تاریخ ۱۱۶۷ هـ - ق (۱۰۳۵ شمسی) منظومه‌ای راجع به سلسله ذبیحیه ساخته و در آنجا چنین گفته است :

بعد از ایشان بدنجیب الدین رضا	این لقب دادش علی مرتضی
قائل سبع المثنائی هست او	جلد هفتم مثنوی ز اسرار هو
اصلش از تبریز شمس الدین بدان	هست مولود وی اندر اصفهان
در نسب ز اولاد فخرالدین بود	ز این سبب آن شه نجیب الدین بود
بوده او مجذوب سالک حق صفت	هفت دیوانش بود در معرفت
در شریعت در طریقت بی نظیر	در حقیقت شیر یزدانست شیر
گر شناسایی وی خواهی بجان	پس برو سبع المثنائی را بخوان

نجیب تألیفات زیادی دارد که عبارتند از :

۱- «خلاصة الحقایق» مثنوی عرفانی است که در سال ۱۳۳۸ هـ - ق (۱۲۹۸ شمسی) در شیراز بوسیله خانقاه احمدیه به چاپ رسیده است . نسخه‌هایی از آن کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه خانقاه - احمدیه موجود است .

۲- «مقالات وافیة» که بنام شاه سلیمان صفوی در سال ۱۰۷۷ هـ - ق (۱۰۴۷ شمسی) سروده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات

تهران به خط نستعلیق موجود می‌باشد .

۳- «اصطلاحات صوفیان» نسخه‌ای از ابق کتاب در کتابخانه خانقاه احمدیه شیراز موجود است .

۴- «سبع المثانی» در شعر است که در سال ۱۳۴۲ هـ - ق (۱۳۰۲ شمسی) در شیراز چاپ شده است .

۵- «نور الهدایه» در عرفان است که سال ۱۳۳۶ هـ - ق (۱۶۹۶ شمسی) در شیراز چاپ شده است .

۶- «دستور سلیمان»

۷- دیوان اشعارش می‌باشد که تابحال چاپ نشده و نسخه‌یی از آن در ۱۴۰ هرگ ۱۵ سطری به خط نستعلیق که حاوی غزل و قصیده می‌باشد در کتابخانه مجلس موجود است .

آغاز دیوان با این مصراع شروع می‌شود :

(چو غافلان مگذر از دل خراب اینجا)

موسس سلسله ذهبیه میرشهاب الدین عبدالله برزش آبادی است که یکی از خلفای خواجه اسحق ختلانی می‌باشد اگرچه خواجه مشارالیه سید محمد نور بخش را خلیفه و جانشین خود قرار داده و امر فرمودند که سایر خلفا و فقرا بیعت از وی کنند ولی میرشهاب الدین مذکور از بیعت سید محمد امتناع کردند و لذا مریدان خواجه دو فرقه شدند اشخاصیکه سید را تبعیت کردند ایشان را نور- بخشیه خوانند و کسانی که اطاعت از شهاب الدین کردند آنها را ذهبیه گفته و در وجه تسمیه این فرقه بذهبیه آقا هاشم در منظومه سلسله ذهبیه چنین گفته است :
نام این يك زان ذهبیه شده است كانهصار فرقه‌ی شیعه بده است

انحصار و منحصر از بهر این که نباشد غیر شیعه اندر این
دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۴
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۷۲۷

نسبت تبریزی

معروف به مومنا یا مؤمن و اصلش تبریزی و چندی در اصفهان زندگانی
می‌کرد و بعداً به هندوستان رفته و نزد جعفرخان و دانشمندخان اعتباری
پیدا کرده و مورد علاقه آنان واقع شد و به اصفهان برگشت و از آنجا به زیارت
بیت خدا مشرف شد و پس از مراجعت به اصفهان دوباره به هندوستان رفته
و در آنجا وفات کرد بعداً اموالش را به ایران آورده و بین وارثین تقسیم
کردند. مومنا در شعر نسبت تخلص می‌کرد و مردی متدین و معتقد بود.
از اوست :

بر هر ورقی که وصف آن موست چون کاغذ مشک بسته خوشبوست

• • •

عشق به هر خاطری که راه ندارد هست بلادی که پادشاه ندارد

اطلاعات شخصی

نشئه تبریزی

نامش میرزا عبدالرزاق بود و نشئه تخلص می‌کرد و از شعرای قرن
دوازدهم هـ. ق است از احفاد جهان‌شاه خاست و در علوم ریاضی و سیاق -

نویسی استاد و مستوفی خالصه‌جات مازندران بود.

آذر بیگدلی و شیخ محمد حزین از معاصرین وی بودند و هر یک از آنها شرح حال مختصری از نشئه تبریزی نوشته‌اند.

حزین هم در تذکرة المعاصرین نوشته است که :

« سخن شناس بود و عمرش را در صحبت شعر با شعرا صرف نموده آنچه گفتمی درست و سنجیده گفتمی فقیر نوشته است که در سن صبی او را دیده‌ام مدتهاست که در اصفهان رحلت نموده است. در صفینه‌ی محمود نوشته شده که میرزا عبدالرزاق از احفاد جهانشاه خان ترکمانی است بعد از نشو و نما در تبریز به اصفهان رفت و به ادامه تحصیل پرداخت و در علوم ریاضی و سیاق مهارتی بهم رسانیده و مستوفی خالصه‌جات مازندران بود و بسال ۱۱۲۵ هـ - ق « ۱۰۹۲ شمسی » در تبریز اختر عمرش رو به حضيض نهاد و شراب زندگانش از افیون اجل بی نشئه گردید. به شیوه‌ی صائب تبریزی آشنا بوده و به اندازه ده هزار بیت دفتری داشته است ».

مرحوم تربیت اسمش را میرزا عبدالباقی و فوتش را ۱۱۵۸ هـ - ق « ۱۱۲۴ شمسی » قید کرده و نوشته است که دیوانی دارد که حاوی هزار بیت دیده‌ام مرکب از پارسی و ترکی است مؤلف تذکرة ریاض الجنة هم تاریخ فوتش را ۱۱۸۸ هـ - ق « ۱۱۵۳ شمسی » در تبریز ضبط کرده است. نسخه‌های دیوانش به شرح زیر در کتابخانه‌ها می‌باشد :

تهران - کتابخانه‌ی دانشگاه مرکزی به خط نستعلیق عباسقلی ناصر -

الشعرا است.

تبریز - کتابخانه‌ی ملی در حدود دوهزار و هفتصد بیت است .
 بعضی از مورخین و تذکره نویسان درباره‌ی تخلص او دچار تردید
 شده‌اند و آن را (نشأت و نشاط) خوانده‌اند . برای رفع ابهام چند مقطع
 از غزلیاتش که متضمن تخلص او نیز هست بشرح زیر نقل می‌شود :

شود بی‌رحمی ابرویش از چین جبین پیدا
 که حال هر کسی باشد ز وضع همنشین پیدا
 شهنشاهها به پیش گرجه بی‌قدرم بدان قدرم
 که بهر «نشئه» در قرنی نخواهد شد قرین پیدا

• • •

پیروی کن «نشئه» صایب را در آیین سخن
 کز کمال بال و پر پرواز باشد تیر را

• • •

کیفیت جمال تو را «نشئه» لازم است
 آری شراب را مزه‌بی نیست بسی کباب

• • •

از لاله گرو برده دل «نشئه» چو (صائب)
 تا سوخت به داغ تو محبت جگرم را

• • •

نگردد «نشئه» تحصیل هنری خون دل حاصل
 شود در ناف آهو مشک از خون جگر پیدا

پیوسته سجده گاه صراحی است جام می
هم کاسه اند «نشئه» گناه و ثواب ما

• • •

«نشئه» محنت دایه داند قدر محنت دیده را
هیچ نعمت بهتر از معشوق عاشق پیشه نیست

• • •

«نشئه» نایاب بود همدم خالی ز نفاق
آن که دارد به جهان یار موافق تنهاست

• • •

«نشئه» بیمار مشو در سفر داغستان
نه طیبی نه دوابی ، نه پرستاری هست

• • •

باشد سیاه روزی ما «نشئه» از فلک
یارب مباد کس محك امتحان چرخ

• • •

برای «نشئه» ترك شعر گفتن بهتر از گفتن

تخلص چون نشد مشهور کس گمنام می گردد

سخنوران آذربایجان ص ۷۳۲ - گلزار

جساویدان ج ۳ ص ۱۶۲۰ - تذکره

المعاصرین ص ۱۲۴ - دیوان نشئه

کتابخانه‌ی ملی تبریز - سفینه‌ی محمود
 ج ۲ ص ۶۸۱ - فهرست نسخه‌ها ج ۳
 ص ۲۵۷۱ - دانشمندان آذربایجان ص
 ۳۷۵ - ریاض العارفین ج ۲ ص ۲۸۰

نصیر تبریزی

ظاهر آ از شعرای قرن یازدهم هـ - ق است صائب در بیاض خود بیت
 زیرین را بنام وی نوشته است :
 مجنون تو را سلسله از پا نشانند دریای جنون حلقه‌ی زنجیرر کااست
 سخنوران آذربایجان ص ۷۳۷ - الذریعه
 ج ۹ ص ۱۱۹۸ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۷۸

نطقی تبریزی

فرزند خواجه غازی بیگ بوده و از شعرای شیرین گفتار قرن دوازدهم هـ - ق
 تبریز می‌باشد .

از اوست :

چو با من پیش مردم از حبادر گفتگو باشد

برای دفع خجالت غیر را در جستجو باشد

• • •

ز خود روم چو به یاد آورم خیال تو را
 کجاست ناب که بینم مه جمال تو را
 هزار سال به هجر تو خو کند از ذوق
 اگر به خواب ببیند کسی وصال تو را

• • •

جواب نامه‌ی مادست و پاگم کرده‌می گویی
 عجب می دارم ای قاصد که این پیغام او باشد
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۶۳۴ - صبح
 گلشن ص ۵۲۴ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۷۹ - سخنوران آذربایجان ص
 ۷۳۸ - قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۸۶
 - جنگ دیهیم ص ۳۵۲

نظام الدین شامی تبریزی

از محله شام‌غازان تبریز و از شعرا و فضیای قرن هشتم هـ - ق می باشد
 او مقیم بغداد بود و بسال ۷۹۵ هـ - ق «۷۷۱ شمسی» که امیر تیمور آنجا را به
 تصرف خود در آورد بخدمت او رسیده و در سال ۸۰۴ هـ - ق «۷۸۰ شمسی» به
 فرمان امیر تیمور به وصف وقایع ایام سلطنت او مشغول شد و کتاب ظفرنامه
 را تصنیف کرد . نظام الدین وقتی که امیر تیمور عازم سمرقند بود از او اجازه
 خواست که به زادگاهش تبریز مراجعت کند و بقیه عمرش را در آنجا بسربرد.

او در مقدمه ظفرنامه بیان کرده است که امیر تیمور قبلاً دستور داده است که از نوشتن عبارات مشکل حذر کرده و مطالب را خیلی ساده بنویسیم روی این اصل ظفرنامه باکمال سادگی و دقت نوشته شده است. مؤلف مطلع السعدین از مولانا نظام الدین روایت کرده و می گوید «او گفت که در نوبت اول که امیر تیمور لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد را منهزم گردانید از مردم بغداد اول من بیمارگاه او رفتم و آن حضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگرسته بر زبان مبارك راند که خدای متعال بر نور حمت کناد که نخست از متوطنان این بلد تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرموده».

پس از نظام الدین شیخ مشایخی شیخ محمود زنگی معروف به عجم قلندر کرمانی وقایع امیر تیمور را بعنوان (جوش و خروش) به نظم درآورده است شیخ محمود عجم در سال ۸۰۶ هـ - ق «۷۸۲ شمسی» موقع مراجعت به سمرقند از پل تقلیس افتاده و غرق شده است.

شرف الدین علی یزدی و عبدالله هاتفی و ابن عرب شاه بعد از آندونغرو قایع فتوحات امیر تیمور را بنظم و نثر نوشته اند.

مولانا نظام الدین در ضمن کتاب خود اشعاری از سخنوران متقدم رانیز آورده و در پایان جلد اول گوید: «و این دو بیت از اشعار مؤلف است»:

گذشت هشتصد و شش سال و کسری از هجرت

که شد مراجعت از غزو ارمن و گرگین

بساخت شهری از این سان به مدت یکماه

تیمور خدیو جهان ، قطب ملک و ملت و دین

نظام‌الدین علاوه بر اینکه شعر خیلی خوب می‌گفت نثرش هم بسیار عالی و شیرین بود. نمونه‌ی از شیوه نگارش او :

در ذکر واقعه‌ی امیرزاده محمدسلطان چنین می‌نویسد :

«بر عاقلان هوشمند و کاملان خردپرور از آفتاب روشن تر است و از اولیات ظاهر تر که دنیا محل فنا و زوال و مرکز دواپر رحلت و انتقال است. صفواوی کدورت میسر نیست و حلاوت اوی بی مرارت مقدر نه که را چمن روزگار گلی بر شاخسار مراد شگفت که بازش هزار خار ضرار در پای نخلید و کدام صاحب سرور در بزم کامرانی نوشی از صفای عیش در کشید که باز در عقبش زهر ملامل نچشید.

کدام عیش که آنرا زمانه تیره نکرد

کدام روز که آنرا فلک به شب نرساند

غرض از تبیین این اقوال و تمهید این احوال بیان صورت حال امیر-زاده‌ی جهان‌المخصوص به عنایت‌الملک‌الدیان امیرزاده محمد سلطان است طیب‌الله‌ثراه و جعل الجنة مشواه که در غلوای سلطنت و کامرانی و نیروی شوکت و جهان‌بانی که عالم را چشم بدو روشن بوده و چمن روزگار با وجود سر و استقامت قامت او را رشک صد گلشن، ناگاه آن نهال سرافراز دولت از پای درآمد و آن بنیان مملکت و شهر یاری منهدم شد.

فغان ز عادت این رنج ساز و راحت سوز

فغان ز گردش این جان شکار جورپرست

که صورتی که به عمری نگاشت خود بستر د

که گوهری که به سی سال سفت خود بشکست

از وقوع این واقعه عقده‌های الم بر دلها گره بست چنانچه به هیچ حال
منحل نمی‌شود و از حدوث این حادث خاها در دیده‌ی جهانیان آمیخت

که به هیچ روی خراشش آن زایل نمی‌گردد :

از مرگ او نشست به هر خانه مائمی

و از سوگ او بخاست ز هر سوی شیونی

زین سهمگین مصیبت و زین هولناك مرگ

آتش فتاد در دل هر سنگ و آهنی

دل خلق عالم درین ماتم بسوخت و آتش حسرت در سینه‌ها افروخت
و حضرت امیر صاحب قران را در این واقعه صبر و قرار رفته وقوت ماسکه
و اضطبار ضعیف شده لالی جواهر آبدار از بحرین دیدگان بر صحایف چهره
پاشیدن گرفت و قطره‌های لعل رمانی بر رشته‌ی محاسن نورانی جاری گردانید
و به زبان حال مضمون این ابیات می‌سرایید :

دریغا که پژمرده شد ناگهانی

گل باغ دولت به روز جوانی

به حسرت پرفت از جهان رادمردی

که بودش بر اقلیم دین قهرمانی

نهالی سرافراز بد لیک گردون

نبداد آتش از چشمه‌ی زندگانی .»

او علاوه بر ظفر نامه تألیفات دیگری هم بشرح زیر دارد :

۱- ریاض الملوك فی ریاضیات السلوك که بنام سلطان اویس نوشته است این کتاب ترجمه‌ی بیست با دگر گونی از « سلوان الطاع فی عدوان الاتباع » تألیف ابن ظفر مکی اندلسی (متوفی در ۵۶۸ هـ - ق « ۵۵۱ شمسی » به روش کلیله و دمنه از زبان جانوران و پرندگان در یک مقدمه و پنج باب :

۲- تلخیص کتاب بود اسف و بلوهر :

۳- ریحیه و ربیعیه نسخه‌ی این کتاب در قونیه و فیلم آن در دانشگاه تهران موجود است .

سخنوران آذربایجان ص ۷۳۸-ظفر نامه

نظام الدین شامی سبک شناسی ج ۳ ص

۱۹۲ از سعدی تاجامی ص ۲۹۳-حبیب

السیرج ۳ ص ۹۰ - لغت نامه‌ی دهخدا ص

۵۹۶ - مؤلفین مشارج ۶ ص ۶۱۶

فهرست نسخه‌ها ج ۵ ص ۳۵۷۴

دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۰

نظام الدین توفارقانلی

تاریخ تولد او معلوم نیست و در سال ۱۱۷۰ هـ - ق به رحمت خدا پیوسته

است شهرت او به دلیل سرودن مسمطات مخمس است که در رثای اهل بیت

معصومین سروده‌است از این شاعر هم شعری در دسترس نبود.
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان
تالیف دکتر جواد هیئت ص ۶۷

تذکر

نظر بر اینکه در بعضی از مآخذ اسامی و تخلص تعدادی از شعرا اشتباهاً نوشته شده است لذا شعرای مشروحه زیرین تکرار شده اند :

- ۱- در صفحه ۲۸ جلد اول بهرام میرزا صفوی . در صفحه ۹۷ جلد دوم بنام بهرام بیگ تبریزی تکرار شده است .
- ۲- در صفحه ۳۱ جلد اول بهرام بیگ ، در صفحه ۹۸ جلد دوم بنام بهرام بیگ تبریزی تکرار شده است .
- ۳- در صفحه ۳۵ جلد اول جاهی در صفحه ۳۲ جلد دوم بنام ابوالفتح- ابراهیم میرزای تبریزی تکرار شده است .
- ۴- در صفحه ۹۹ جلد اول علی صفوی در صفحه ۲۹۹ جلد دوم بنام سیاهپوش تکرار شده است .
- ۵- در صفحه ۲۷ جلد دوم ابوطالب تبریزی در صفحه ۴۰۱ جلد دوم بنام طالب تبریزی تکرار شده است .
- ۶- در صفحه ۲۸ جلد دوم ابوطالب تبریزی در صفحه ۴۰۰ جلد دوم بنام طالب تبریزی تکرار شده است .
- ۷- در صفحه ۳۹۲ جلد دوم صدر خیابانی در صفحه ۶۵۹ جلد دوم بنام مولانا حیدر نجانی تکرار شده است .
- ۸- در صفحه ۶۸ جلد دوم امینی تبریزی در صفحه ۵۷۳ جلد دوم بنام ملا محمد امین تبریزی تکرار شده است .
- ۹- در صفحه ۱۰۳ جلد دوم پاشایی تبریزی در صفحه ۲۵۳ جلد دوم بنام رضای تبریزی تکرار شده است .
- ۱۰- در صفحه ۲۴۸ جلد دوم رحیمی تبریزی در صفحه ۲۴۹ جلد دوم بنام رحیمی تبریزی تکرار شده است .

اسامی زنان شاعره

- ۱- پرتو تبریزی ص ۱۰۳
- ۲- جمالی تبریزی (بانو خانزاده خانم) ص ۱۴۸
- ۳- خرامی تبریزی ص ۱۹۹
- ۴- عصمت استپسنی (تاج النساء) ص ۴۵۱
- ۵- ماهی خانم ص ۵۵۴
- ۶- مخلص تبریزی (بانو زهرا بیگم) ص ۵۸۴

اسامی شعرائیکه بزبان ترکی آذری شعرووده‌اند

- ۱- ثابت تبریزی ص ۱۱۶
- ۲- دلسوز تبریزی ص ۲۳۴
- ۳- راجی تبریزی ص ۲۳۹
- ۴- روحی انارجانی ص ۲۵۹
- ۵- شریف تبریزی ص ۳۱۷
- ۶- صائب تبریزی ص ۳۵۱
- ۷- عارف تبریزی (حسین) ص ۴۱۳
- ۸- فضلی ص ۵۱۴

فہرست اسامی کسان و خاندان آنها

* ت *

- آبافا آن ص ۲۶۹ آتشی مراغه ص ۴۸
 آخوند شفیعی طالقانی ص ۶۰۹
 آخوند ملا تقی «پروانه» ص ۱۰۵، ۴۸
 آخوند مولی غلامحسین نهرانی ص ۲۱۷ ربه دانش تبریزی ص ۲۱۴
 آخوند ملا محمد ابروانی ص ۵۸۰ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ص ۵۹۷
 آذر تبریزی (ابوالقاسم مرتضوی) ص ۲۲، ۲۱
 آذر، صاحب آتشکده ص ۴۹۹
 آذریگدلی ص ۱۶۸؛ ۴۰۶، ۶۶۳ آذر هیچ ص ۲۲
 آراسلی (پروفسور حمید) ص ۳۷۷
 آخوندزاده ص ۲۱۳ ربه دانش تبریزی ص ۲۱۲
 آزاد بلگرامی صاحب خزانه عامره ص ۳۳۵ آصف ثانی ص ۴۸۹
 آغابرشته (میرزا محمد حسین) ص ۲۲
 آغای تبریزی ص ۲۳ آق قویونلو (یعقوب) ص ۲۴، ۱۳۷، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۳۷
 آقا بزرگ ص ۴۱۲
 آقاباقر بهبهانی ص ۱۵۲ ربه جوهری تبریزی ص ۱۵۲
 آقارضی قزوینی ص ۵۹۷ ربه، صطفی مجتهد تبریزی ص ۵۹۶
 آقا حسین خوانساری ص ۷۴ ربه باقر تبریزی ص ۷۴، ۵۳۹، ۵۸۴
 آقاسید علی مجتهد تبریزی ص ۳۹۲، ۴۶۸، ۴۶۷

آقاسید کاظم عصار (علامه بزرگ) ص ۱۱۷
 آقاسید علی ریاض ص ۴۲ ربه (احمد مجتهد میرزا) ص ۴۲
 آقامنار حسن ص ۳۶۲ ربه (صائب) ص ۳۵۱
 آقامحمد فراهانی ص ۵۹ ربه (امیر تبریزی) ص ۵۸
 آقامحمد رضا قمشه‌ای ص ۲۱۷ آقامحمد طاهر ص ۲۱۳ مدیر روزنامه اختر
 ص ۲۱۳

آقامحمد کاظم امین الشعرا ص ۲۱۵ ربه (دانش تبریزی) ص ۲۱۴
 آقامهدی بروجردی ص ۳۹۲ آقامیرزا محمد علی اردوبادی ص ۴۶۸
 آگهی تبریزی ص ۲۳
 آقاهاشم شیرازی ص ۶۶۰
 آهی تبریزی ص ۲۴

* الف *

ابراهیم ادهم ص ۱۴۶
 ابراهیم ممقانی ص ۵۷۴ ابراهیم شاه ص ۶۰۹
 ابراهیم تبریزی (ملا ابراهیم) ص ۲۴
 ابراهیم تبریزی (میرزا ابراهیم) ص ۲۶، ۲۵
 ابن یوسف صاحب فرهنگ عباسی ص ۳۹۳
 ابن ادهم ص ۲۹۳ ابن یعین ص ۲۹۷
 ابن الفوطی ص ۴۹۴، ۴۲ ابوالخان زرگر تبریزی ص ۱۰۶ ربه (تأثیر تبریزی) ص ۱۰۵

- ابن جوزی صاحب زهرالائق ص ۲۸۱
- ابن عباس ص ۲۸۱ ربه (سالم تبریزی) ص ۲۷۹
- ابوالفتح ابراهیم میرزای تبریزی ص ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۲۳
- ابوالفتح بیگ پدر سالم تبریزی ص ۲۷۹
- ابوالقاسم بیگ پدر جعفری تبریزی ص ۱۴۱
- ابوالحسن ، حاکم شیراز ص ۶۰۹
- ابوالمحارم اسکوئی تبریزی ص ۳۹۱، ۳۷
- ابوالحسن حکیم باشی ربه (علی تبریزی) ص ۵۵۲
- ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا ص ۲۶۰
- ابوالخان تبریزی ص ۵۷۲
- ابوالنصر محمد بن عبدالعبار عنبی ص ۱۲۰
- ابوالوفات تبریزی ص ۳۷ ابو الهادی تبریزی ص ۳۸
- ابوسعید خان بهادر ص ۳۹ ربه احمد تبریزی ص ۳۹
- ابوسعید ابوالخیر ص ۲۹۷
- ابوطالب تبریزی ص ۲۷
- ابوطالب تبریزی (حکیم ابوطالب) ص ۶۲۳، ۴۸۹، ۴۰۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸
- ابوطالب خان تبریزی ص ۳۱، ۳۰ ابوطالب وزیر دیوان تبریزی ص ۳۲
- ابوعلی مراغه‌ای ص ۱۵۳ ربه (جوهری تبریزی) ص ۱۵۲
- انابک اعظم ص ۱۲۶ انابک ازبک ص ۳۳۶
- اثیرالدین اخسیتکی ص ۱۵۱، ۱۴، ۱۳ اثر تبریزی ص ۳۸

- احمد پادشاہ گیلان ص ۲۴۵ احمد تبریزی ص ۴۰، ۳۹
 احمد تبریزی (احمد بیگ) ص ۴۱
 احمد تبریزی (عمدۃ الدین ابوالمظفر) ص ۴۲
 احمد مجتہد میرزا ص ۶۳۶، ۴۳، ۴۲
 ادیب الممالک فراہانی ص ۲۳۱، ۲۲۹، ۱۱۹ ادہمی ص ۳۶۰
 ادیب طوسی ص ۲۶۲، ۸۹ اردشیر بابکان ص ۴
 اردوان ص ۴ اردوی تبریزی (میرزا رحیم اردوبادی) ص ۴۵
 ارژنگ نقاش ص ۵۰۱، ۳۰۱
 ارشاد کربلای علی ص ۴۸ ارفع تبریزی (شیخ عماد) ص ۴۴
 استاد بہزاد نقاش ص ۵۰۱، ۴۶۳، ۳۴
 استاد شیخی توپچی تبریزی ص ۶۳
 استاد علی زرگر تبریزی (پدر جوہر تبریزی) ص ۱۴۸
 استاد غضنفر علی تفنگ ساز ص ۳۴۶
 استاد مستعلی زرگر ص ۴۶۴
 استاد مینوی اسحق بیگ متخلص بہ عدری ص ۳۸
 اسد تبریزی ص ۴۸، ۴۶ اسدی طوسی ص ۵۰۱، ۱۴، ۱۲
 اسرار تبریزی (محمد کاظم) معروف بہ اسرار علیشاہ ص ۴۷
 اسعد افندی (محمد) ربہ (عتیقی تبریزی) ص ۲۱۷، ۴۱۹
 اسعد تبریزی ص ۵۰ اسکندر ص ۶۴۶، ۲۴۲، ۱۵۱، ۱۴۹
 اسماعیل پاشا، صاحب کتابخانہ ص ۳۱۱

- اسماعیل تبریزی ص ۵۱ اسماعیل خان تبریزی ص ۱۴۰
 اسماعیل نجاتی تبریزی (فرزند ابراهیم تبریزی) ص ۲۴
 اسیر تبریزی (حاج میرزا ابراهیم) ص ۵۳
 اسیر تبریزی (میرزا محمد حسین) ص ۵۲
 اشرف علی ، پدر فخرالدین محمد تبریزی ص ۴۹۴
 اشعب طماع ص ۶۵۸
 اشعری تبریزی ص ۵۴ اشفاق تبریزی ص ۵۴
 اشک ریز تبریزی (حاجی ملا حسین) ص ۵۴، ۴۸
 اشهر سبزواری ص ۱۴، ۱۳ اصولی تبریزی ص ۵۵
 اعتماد السلطنه ص ۴۳ افراسیاب ص ۷۲
 افسر اردوبادی ص ۴۸ افضل الدین ساوی ص ۱۱
 اعمی ص ۴۸ افلاکی تبریزی ص ۵۶
 افلاطون ص ۱۱۴ اکبر شاه هند ص ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۳، ۱۷۸، ۱۱۴، ۲۳
 ۶۲۳، ۵۰۴
 اقبال (عباس) ص ۲۶۱، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹
 القاص میرزا ص ۷۰ الهی تبریزی (میرزا مهدی) ص ۵۷
 الیاس ص ۶۴۶ امام رافعی تبریزی ص ۴۲۶
 امامقلی خان والی فارس ص ۶۲۸
 امیر تبریزی ص ۶۰، ۵۹، ۵۸ امیر یادگار ص ۱۴۸
 امیر ابراهیم بن امیرزکریا (پدر امیر تبریزی) ص ۵۹، ۵۸

- امیر شیخ ابراہیم ص ۶۰۵
 امیر ابوالقاسم اسکویی تبریزی ص ۶۱
 امیر ابوالمحمّد ص ۶۱ ربہ (ابوالقاسم اسکویی) ص ۶۲، ۶۱
 امیر الشعراٰی نادری ص ۲۳۲ امیر بدرالدین احمد لالہ ای ص ۱۸۸
 امیر قمرالدین ص ۶۱ ربہ (اسکوئی تبریزی) ص ۶۲، ۳۹۱
 امیر شاہی ص ۶۵۳، ۳۲۵
 امیر محمد ربہ (طغری تبریزی) ص ۴۰۲
 امیر محمد بن تماچ والی بلخ ص ۵۲۵
 امیر بدرالدین تبریزی ص ۶۲، ۶۳، ۶۴
 امیر تیمور گورگانی ص ۶۳، ۳۰۵، ۳۰۹، ۴۵۷، ۵۴۷
 امیر تقی الدین محمد ص ۶۵۳ امیر نظام گروسی ص ۳۴۰، ۳۴۳
 امیر جلال الدین یوسف مشہور ص ۱۲۹
 امیر جمال الدین محمد صدر ص ۶۵۳
 امیر حسن دہلوی ص ۱۳۵، ۳۳۵
 امیر خسرو دہلوی ص ۳۲۵، ۳۹۸، ۴۲۴، ۴۴۴، ۵۷۳
 امیر صدرالدین محمد اسکویی ص ۳۷ (ربہ امیر ابوالقاسم اسکویی) ص ۶۲، ۶۳، ۳۹۱
 امیر حسین جلایر ص ۴۱۴
 امیر نظام الدین احمد ص ۶۱ ربہ (امیر ابوالقاسم اسکویی) ص ۶۱، ۶۲، ۳۹۱
 امیر سید رضا کیا ص ۶۰۵، ۶۰۷ امیر سید رضی الدین کیا ص ۶۰۵
 امیر یحییٰ بن عبداللطیف قزوینی ص ۹۷ امیر معزی ص ۵۱۳

- امیر نصر مملان ص ۵۲۳ امیر ناصر کیا ص ۶۰۳ امیر هوشنگ ص ۶۰۵
 امین احمد رازی ص ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۳۲، ۵۶۷، ۴۸۷، ۴۳۵، ۳۸۶، ۳۱۹، ۷۱
 امین تبریزی (حاجی امین الدین) مشهور به حاجی دده ص ۶۵
 امین ، پدر مسیح تبریزی ص ۵۸۸
 امینی تبریزی (میرزا امین) ص ۶۷
 امینی تبریزی (میرزا محمد امینی) ص ۶۸ انوری ص ۵۲۳، ۵۰۲، ۳۰، ۶
 انوشیروان میرزا سعید احمد خان ص ۱۲۶
 انیس تبریزی (حیدر بیگ) ص ۷۰، ۶۹
 انیسی تبریزی (عبدالرحیم) ص ۷۱، ۷۰
 اوتار خان ربه (عریان تبریزی) ص ۴۳۷ اوحدی بلیانی ص ۳۱۹
 اوحالدین الخاورانی ص ۷ اولیای چلبی (سیاح عثمانی) ص ۳۶۰، ۲۴۴، ۱۲۴
 اوحدی مراغه ای ص ۳۵۶، ۲۹۷ اوجی ص ۳۵۶
 اویس قره نلی ص ۱۳۳ اهلی ص ۲۹۷، ۱۰۷ ادهمی چاکری ص ۱۲۴
 اورنگ زیب عالم گیر ص ۴۶۰ اولاد علی شکر بهار لوتر کمانی ص ۶۲۲
 ایرج تبریزی ص ۷۲، ۷۱ ائمه اطهار ص ۱۰۷
 اوزون حسن ص ۱۷۴ ربه (حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴

* ب *

بابا طاهر ص ۲۹۷ بابا حسن سرخابی ص ۳۸۲

بابا رکن الدین مسعود بن عبداللہ بیضاوی ص ۴۴

- باباافغانی ص ۶۵۳، ۴۲۷ بابا فقیه احمد اسپستی ص ۴۵۱
 بابا مزید ص ۲۰۵ بانکی پور ص ۱۵۶ ربه (جو یای تبریزی) ص ۱۵۴
 بابک دیلمی ص ۵۶۷ باقر بهبهانی ربه (شفای تبریزی) ص ۳۳۰
 باقر دلاک ص ۴۸ ربه (فهرست بهجت الشعرا) ص ۴۸
 باقر مازندرانی ربه (شفای تبریزی) ص ۳۳۰
 باقر تبریزی (میرزا باقر شش انگشت) معروف به اَبیک ص ۷۳
 باقر تبریزی ص ۷۴ باقی تبریزی (عبدالباقی) ص ۸۰، ۷۷، ۷۶
 بایسنقر میرزا ص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸
 بختی تبریزی ص ۸۱ بدر تبریزی ص ۸۲
 بدرالدین جاجرمی صاحب تقسیم مسلسل ص ۴۶۹، ۴۲۶
 بدیع تبریزی (منوچهر) ص ۸۲؛ ۸۳
 بدیع تبریزی (بدیع الزمان) ص ۸۳
 بدیع الزمان صاحب اختیار ، پدر نادر میرزا ص ۶۳۶
 بدیع الزمان ثونی ص ۴۶۴
 بدیع الزمان میرزا ص ۲۰۳ بدیعی حکیم ص ۸۶
 بدیع الزمان فروزانفر ص ۵۲۳، ۵۲۵
 برگی تبریزی ص ۸۷ برهان تبریزی ص ۸۸، ۸۹
 بزاز تبریزی ص ۹۰ بقایی تبریزی ص ۹۰
 بناکی صاحب تاریخ بناکی ص ۷ بنده تبریزی (میرزا محمد رضی) ص ۹۱، ۹۲
 بنی تبریزی ص ۹۵ بهمن میرزا ص ۱۲۶

- بهجت تبریزی (میرزا محمد مهدی) ملقب به فروغ الدین ص ۹۶
 بهرام میرزا صفوی ص ۹۸، ۹۷، ۱۳۸، ۳۴۰، ۴۸۵
 بهزاد بیک پدر جعفر بیک ص ۱۴۲
 بهرام بیک تبریزی ص ۹۸
 بهرام گور ص ۹۸
 بهشتی تبریزی (میرزا رحیم) معروف به مشیرالاطبا ص ۹۸
 بیات (عبدالحسین) صاحب کتابخانه ص ۹۲، ۴۷۴، ۵۲۴
 بیانی تبریزی (بهرام بیک) ص ۹۹ بیانی تبریزی ص ۱۰۱
 بیانی (دکتر مهدی) ص ۲۹۵، ۴۱۷، ۴۵۸، ۵۶۹
 بیرام خان پدر باقی تبریزی ص ۷۶ بیژن ص ۷۲ ربه (اشعار ایرج تبریزی) ص ۷۱
 بیگلربیگی ص ۱۲۶
 بینش تبریزی (محمد علی پسیان) ملقب به کاشف الاسرار ص ۱۰۱، ۱۰۲
 بینوا ص ۴۸

* پ *

- پاشایی تبریزی ص ۱۰۳ پرتو تبریزی ص ۱۰۳
 پرغم تبریزی (میرزا احمد) ص ۴۸، ۱۰۴
 پرویز پادشاه ساسانی ص ۴۰ پروفور شیرانی ص ۱۰۹، ۵۶۱
 پروین اعتصامی ص ۳۳۹
 پناهی تبریزی ص ۲۳۸ ربه (ذهنی تبریزی) ص ۲۳۸

پناهی (حاجی ابراهیم) ص ۱۹ پهلوان تبریزی (میرزا علی بیدار تبریزی) ص ۱۰۵
پیربداق ص ۱۷۶، ۱۷۷ ربه (حقیقی ترکمان) ص ۱۷۵، ۳۸۵

* ت *

تالاندی مرندی ص ۴۸ تأثیر تبریزی (میرزا محسن) ص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸
۵۸۸، ۳۷۶، ۲۶۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۹

تاج الدین حسن ص ۴۴۹

تربیت (محمد علی) ص ۲۶، ۵۸، ۶۸، ۸۴، ۸۶، ۱۵۵، ۳۰۹، ۳۶۰، ۳۸۳، ۴۰۳، ۴۶۸
۶۶۳، ۶۲۳، ۶۰۱، ۵۸۶، ۵۶۸، ۵۶۶، ۵۴۵، ۵۳۹، ۵۰۶، ۴۹۰، ۴۸۲، ۴۷۹

تزییقی ص ۱۱۲ نسکین تبریزی (میرزا فتح علی) ص ۱۱۲

تقی اوحدی مولف عرفات العاشقین ص ۵۴۷

تقی سلطان ص ۲۰۲ ربه (خروش تبریزی) ص ۲۰۱

تقی الدین کاشی ص ۳۰۹، ۴۰۵

نوسنی تبریزی ص ۱۱۴

نوپچی تبریزی هریسی (محمد علی سلطان) ص ۴۸، ۱۱۳، ۱۱۴

نهور تبریزی ص ۲۹۶

* ث *

ثابت تبریزی ص ۱۱۶، ۱۱۷ ثابت تبریزی (حاجی محمد علی) ص ۱۱۶

ثابت تبریزی ص ۱۱۵ ثاقب اهری ص ۴۸

ثابت اندبیلی ص ۶۵۰

ثباتی ص ۴۹

ثقة الاسلام تبریزی (میرزا علی آقا) ص ۱۱۷، ۲۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴

* ج *

جابر انصاری ص ۲۷۴ جامی ص ۱۱، ۴۱، ۱۷۵، ۱۴۶، ۲۹۷، ۴۴۳، ۵۲۳

جانی ص ۱۲۴ جانبی تبریزی ص ۱۲۴، ۳۶۰

جبار تبریزی ص ۱۲۵ جبرئیل ص ۱۸۶، ۶۳۵

جرعه تبریزی (شمس الدین ابو الفتح) ص ۱۲۵، ۱۲۶

جرمی تبریزی (محمد) ص ۱۲۸ جزمی تبریزی ص ۱۲۸، ۱۲۷

جعفر بن محمد جعفر یزدی مؤلف تاریخ کبیر ص ۷

جعفر پاشا ص ۲۸، ۴۰۰ جعفر تبریزی (بایسنقری، مولانا کمال الدین) ص

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۴۵۷

جعفر بیگ شاعر تبریزی ص ۱۴۲ جعفر تبریزی ص ۱۴۱

جعفر خان صوبه دار کشمیری ص ۶۱۳

جعفر تبریزی (حاجی جعفر خان) ص ۱۴۰ جعفر تبریزی (میر محمد) ص ۱۴۳

جعفر علی فرزند مهدی قلی حافظ یزدی ص ۲۲۴

جلال الدین میرانشاه ص ۱۳۸، ۶۰۴

جلال الدین محمد مجد الاشراف ص ۴۰۴، ۴۰۵

جلالی تبریزی (خواجه جلال الدین محمد کججی تبریزی) ص ۱۴۵، ۱۴۶

- جمشید پادشاہ ص ۷۹ جمالی تبریزی (شیخ محمد) ص ۱۴۶، ۱۴۷
 جمالی دہلوی ص ۴۴۷
 جمالی تبریزی (بانو خانزادہ خانم تبریزی) ص ۱۴۸
 جنید بغدادی ص ۵۱۵، ۳۸۲
 جوانی ص ۴۸ جوہری تبریزی (میرزا مقیم) ص ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
 جوہری زرگر بخارایی ص ۱۵۱ رہ (جوہر تبریزی) ص ۱۴۸
 جوہر تبریزی (عبداللہ جوہری) ص ۱۵۲
 جوہری تبریزی (میرزا بابا) ص ۱۵۲
 جوہری ص ۶۲۱، ۵۲۳
 جویای تبریزی (میرزا داراب بیگ) ص ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 جلال الدین دوانی ص ۱۷۵ جلال الدین محمد اکبر ص ۱۷۹
 جمال الدین علی نقرشی ص ۲۶۷ رہ (زجاجی تبریزی) ص ۲۶۷
 جہان خاتون رہ (شاہ حسین ولی) ص ۳۰۵ جہانشاہ ص ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴
 جہانگیر پادشاہ ہند ص ۵۵۰، ۲۰۲

* چ *

- چاکری ص ۳۶۰
 چرتاب ص ۴۸ چرگر تبریزی ص ۱۵۹
 چلبی بیگ علامہ رہ (فارغ تبریزی) ص ۴۸۵
 چلبی تبریزی (محمد حسین) ص ۱۰۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۵۳

چلبی تبریزی (محمد قاسم تبریزی) ص ۱۶۱، ۱۶۲

چلبی تبریزی (میرزا رحیم) ص ۱۶۲

چنگیز ص ۲۷۸

* ح *

حاجی احمد بن میر منشی قمی ص ۳۳، ۳۴

حاج حسین آقاملک ص ۸۲، ۲۵۰

حاج حسین ضرابی ص ۳۵۰

حاجی ابوالحسن راجی ص ۳۸۴ ربه (صبور) ص ۳۸۳

حاج حسین آقانه‌خجوانی ص ۴۹، ۴۴۳، ۵۵۲، ۵۶۰، ۶۰۳ حاجی خلیفه ص ۲۲۲، ۳۱۰، ۵۲۳

حاجی حسین ص ۲۷۹ ربه (اشعار سالک) ص ۲۷۷

حاجی سید مرتضی صراف پدر آذر تبریزی ص ۲۱

حاج حسن پدر مدنب تبریزی ص ۵۸۶

حاج سید عظیم شیروانی ص ۱۲۷ حاج شیخ ایروانی ص ۲۲۸

حاجی شکراله تبریزی ص ۵۸۴

حاج شیخ علی یزدی ص ۱۱۸ حاج شیخ علی ص ۵۳ ربه اسیر تبریزی ص ۵۳

حاجی تبریزی ص ۱۶ حاجی باقر دراز ربه (معصوم تبریزی) ص ۶۱۰

حاجی کاظم تبریزی پدر جوهر تبریزی ص ۱۵۲

حاج صالح ، پدر عنوان تبریزی ص ۴۷۲

حاجی علی اکبر پدر راجی تبریزی ص ۲۳۹

- حاج محمد بیگ خان تبریزی پدر ابوطالب خان تبریزی ص ۳۰
- حاجی محمد امین ص ۶۳ (ربه اسیر تبریزی) ص ۵۳
- حاج میرزا یوسف آقامجنهد حاج میرزا حسن آقا ، پدر مصطفی مجتهد ص ۵۹۶
- حاج میرزا لطفعلی آقا مجتهد ص ۵۰۱، ۶۳۶
- حاجی محمد آقا نخجوانی ص ۱۲۹، ۱۵۳، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۲۷، ۴۵۳، ۴۷۷، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۸۸، ۶۰۶، ۶۲۹
- حاجی میرزا باقر ربه احمد مجتهد میرزا ص ۴۳
- حاجی میرزا جواد آقا ربه احمد مجتهد میرزا ص ۴۳
- حاجی میرزا جعفر (ربه احمد مجتهد میرزا) ص ۴۳
- حاجی میرزا کاظم وکیل الراعی (اعتضاد الملك) ص ۶۳۸، ۶۴۱
- حاجی میرزا اسماعیل امام جمعه ص ۴۳
- حاجی میرزا اخمان بیگ ، پدر ناصح تبریزی ص ۶۴۲
- حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه ص ۴۳
- حاجی میرزا علی آقا امام جمعه ص ۴۳
- حاذق طبیب تبریزی ص ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۵۷ حاصلی تبریزی ص ۱۶۵
- حافظ حسین کربلایی ص ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۱۷۵، ۱۷۱، ۲۰۵، ۵۶۹، ۴۲۴
- حافظ حسین ص ۲۰۵ (ربه خلوتی تبریزی) ص ۲۰۵
- حافظ ص ۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۸۰، ۲۳۹، ۳۲۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۶۰، ۳۹۸، ۵۶۵
- حافظ مجلسی ص ۱۶۶
- حافظ تبریزی (محمد حسین) ص ۱۶۷ حجاب تبریزی (سید میرزا ابوتراب) ص ۱۶۷

- حجت الاسلام نیر ص ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۶۳۱
- حجت الاسلام ابوالقاسم ص ۱۲۶
- حجت الاسلام باقر اعتضادالدوله ص ۱۲۶
- حسن پادشاه ص ۱۷۶ (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴
- حسن سرابی ص ۴۸ حسن پدر معاذی تبریزی ص ۶۰۳
- حسنعلی ص ۱۷۶ (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴
- حسن خان شاملو حاکم هرات ص ۱۴۹ حسن بن اسدالله الحسینی ص ۱۳۸
- حسن بیگ عجزی ص ۴۰۶ حسن بیگ زرین قلم ص ۴۵۶
- حسنعلیخان امیر نظام ص ۲۱۳ حسین آقا اوحدی ص ۴۹
- حسن خان (ربه شوری بخشایش) ص ۳۳۹ حسن بن محمود کاشی ص ۳۰۹
- حسین قاری ص ۲۱۷
- حضرت امام حسین (ع) ص ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۶۵، ۲۳۹، ۳۱۱، ۳۳۰، ۵۵۹
- حشری تبریزی (ملا محمد امین) ص ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
- حضرت امام حسن (ع) ص ۱۶۵، ۳۱۱
- حضرت سلیمان (ع) ص ۸۷، ۱۵۱، ۲۳۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۵۹، ۶۱۸
- حضرت امام رضا (ع) ص ۱۷۲، ۳۵۲، ۴۶۷، ۶۵۳
- حضرت صاحب الزمان (عج) ص ۴۳
- حضرت علی (ع) ص ۹۲، ۱۴۳، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۱۱، ۴۳۶، ۴۶۶
- ۵۸۱، ۶۶۰
- حضرت فاطمه (ع) ص ۴۴۲

- حضرت محمد (ص) رسول خدا ص ۳۶، ۵۱، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۷۶، ۱۸۹، ۴۴۲
- حضرت مریم ص ۴۴۲، ۵۵۰ حضرت معصومه ص ۵۹۸
- حضرت عیسی مسیح (ع) ص ۱۱۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۲، ۵۵۰، ۵۹۰، ۶۳۵
- حضرت موسی (ع) ص ۲۷، ۲۸۱، ۵۲۰
- حضرت یوسف ص (ع) ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۵۰۷، ۶۳۵، ۵۵۶
- حقیر مرندی ص ۴۸ حکیم جعفر هرانی ص ۴۱۷
- حکیم رکنای کاشی ص ۳۷۶ حکیم شفایی ص ۳۷۶
- حکمت (علی اصغر) ص ۸۸ حکیم الممالک شیخ حسین متخلص به شهرت ص ۱۰۶
- حکیم فغفور گیلانی ص ۳۴۷
- حفظی تبریزی (حاجی محمود) ص ۱۷۱
- حقیری تبریزی (درویش علی) ص ۱۷۱
- حقیری تبریزی ص ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴ حقیقی ترکمان (ابوالمظفر جهانشاه) ص ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
- حمزه میرزا (حشمت الدوله) ص ۱۲۶، ۶۳۷
- حلیم خلخالی ص ۴۸ حمدالله مستوفی ص ۹۰۶ حوا ص ۴۴۲
- حیدری تبریزی، پدر سامری تبریزی ص ۲۸۴
- حیدری ساغر تبریزی ص ۸۶ حیدری تبریزی ص ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۱۸
- حیدر هروی ص ۳۲۵ (ربه شریف زردن تبریزی) ص ۳۱۱
- حیران (ابو الحسن میرزا) ملقب به شیخ الرئیس ص ۱۸۲

حیرت (حسین علی) ص ۱۸۵، ۱۸۶ حیرتی ص ۴۳۶

* خ *

خاتمی تبریزی ص ۱۸۷ خاتمی تبریزی قرن دهم هـ - ق ص ۱۸۷

خاتون جان بیگم (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴

خادم تبریزی (ربه حافظ حسین) ص ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۵

مخادم عطار ص ۴۸ خادمی تبریزی ص ۱۹۱

خازن تبریزی (محمد امین) معروف به آقاسی ص ۱۹۱

خازن تبریزی (قاسم) ص ۱۹۳ خازن ص ۱۹۵

خازن تبریزی (میرزا شریف) ص ۱۹۶ خاقان ص ۱۳۱، ۱۸۲

خاقانی شروانی ص ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۵۲۳

خالصی تبریزی ص ۱۹۷، ۱۹۸ خاور تبریزی (میرزا معصوم) ص ۱۹۸

مخاصص ص ۳۶۰

خدا (ایزد، یزدان) ص ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۵۰، ۷۲، ۷۹، ۸۶، ۸۸

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۵۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۰

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۳، ۳۴۰

۳۵۲، ۳۶۱، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۴۸، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۱

۴۶۹، ۴۸۴، ۴۸۷، ۵۰۹، ۵۲۶، ۵۳۰، ۶۰۱، ۶۱۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۶۳، ۶۶۲

خرامی تبریزی (حافظ) ص ۱۹۹ خرمی تبریزی ص ۲۰۰، ۲۰۱

- خرا بات (ربه بدیعی حکیم) ص ۸۶
- خروش تبریزی (حسین بیگ) ص ۲۰۱، ۲۰۲
- خداوردی پدر شوقی تبریزی ص ۳۴۶
- خسرو خان سپهسالار ص ۱۰۹
- خسرو معشوق شیرین ص ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۳۳۴، ۳۶۳، ۴۴۲، ۵۲۵
- خسرو ارشاکی حاکم ارمنستان ص ۴ خلف تبریزی ص ۲۰۳
- خضر (ع) ص ۲۶۶، ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۸۷، ۴۲۸، ۵۰۱، ۵۵۹، ۶۴۶
- خلف تبریزی پدر برهان تبریزی ص ۸۸
- خلفی تبریزی ص ۲۰۴ (ربه خلف تبریزی) ص ۲۰۳
- خلوتی تبریزی (مولانا عبدالرحیم) ص ۲۰۴، ۲۰۵ خلیفه سرابی ص ۴۸
- خواجه آصفی (ربه صیرفی) ص ۱۲۹، ۳۹۷، ۳۹۸
- خواجه ابراهیم ، پدر کجج تبریزی ص ۵۴۳
- خلیل تبریزی ص ۲۰۶ خواجه میربیگ زرگر ص ۶، ۲۵۳
- خواجه اسحق ختلانی ص ۶۶۱
- خواجه افضل الدین ترك اصفهانی ص ۴۸۳، ۴۸۴
- خواجه حسین ثنایی ص ۳۵ (ربه ابوالفتح میرزا) ص ۳۲
- خواجه شمس الدین ص ۴۸
- خواجه امیربیگ مهرداد کججی ص ۴۸۲
- خواجه ابوالحسن ص ۳۵۸ (ربه صائب) ص ۳۵۱
- خواجه غیاث الدین علی شیرازی ص ۵۹، ۳۱۹، ۳۲۲

- خواجه سعید گیلانی ص ۳۳۵
- خواجه بیگ میرزای صفوی (ربه صالح تبریزی) ص ۳۵۱
- خواجه ربیع ص ۴۶۴ خواجه نصیر طوسی ص ۲۱۵
- خواجه همام تبریزی ص ۱۴، ۱۳۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۳
- خواجه رشیدالدین فضل‌اله ص ۴۱۹، ۴۲۳
- خواجه رشیدالدین وزیر ص ۴۰، ۲۶۹، ۴۱۹، ۴۹۴، ۵۷۶، ۵۷۷
- خواجه ص ۴۳۶ (ربه عرفی کمانگر) ص ۴۳۵
- خواجه فیث‌الدین محمد وزیر ص ۴۱۹، ۴۲۶
- خواری تبریزی ص ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹ خوبی ص ۴۹
- خواجه عبداله انصاری ص ۵۶۹
- خواجه عبدالعزیز پدر صابین تبریزی ص ۳۸۲ خواجه عماد فقیه ص ۳۰۷
- خوشگو (صاحب سفینه خوشگو) ص ۳۴، ۱۴۲، ۳۵۹، ۴۴۳، ۴۸۶ خیام‌ثانی ص ۴۸
- خواجه فخرالدین محمد الماستری ص ۳۰۷، ۳۱۴
- خواجه فقیه زاهد تبریزی ص ۳۸۲
- خواجه محمد کججانی ص ۳۸۲ خواجه محمد خوش‌شام ص ۵۱۵
- خواجه میرعلی، پدر عبدالله تبریزی ص ۴۱۷
- خواجه تاش ص ۳۸۶ (ربه صبوری) ص ۳۸۵ خیری ص ۲۱۱

* ۵ *

دارا (صاحب نگارستان دارا ص ۲۷، ۵۳، ۹۵، ۱۸۵، ۱۸۷)

- داراب بیگ جویا (ره تسکین تبریزی) ص ۵۵۱، ۳۷۶، ۱۱۲
- دانش تبریزی (حاجی میرزا انجفقلی خان) ص ۳۵۹، ۲۱۳، ۲۱۲
- دانش تبریزی (رضاخان ارفع الدوله) ص ۵۴۸، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۲۸
- دانش تبریزی (میرزا لطفعلی نصیری امینی) ملقب به صدرالافاضل ص ۲۱۴
- ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۱۵
- دده مصطفی (ره باقی تبریزی) ص ۷۶
- درویش حسین مذهب شیرازی ص ۱۲
- درویش خان ص ۵۶۱ (ره مجذوب) ص ۵۵۹
- درویش اردبیلی ص ۴۸ درویش حسن باهافرخی معروف به کر بلایی ص ۱۸۸
- درویش حسین ص ۱۷۰ ر (به حشری) ص ۱۶۸
- درویش دهکی قزوینی ص ۴۹۲، ۱۸۸، ۱۸۷ درویش کاهن تبریزی ص ۲۳۳
- دکتر محمد بشیر حسین ص ۵۶۱ دکتر خیا مپور ص ۴۸۲، ۱۵۴
- دکتر صفای ص ۴۰ دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب ص ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵
- دکتر مسیح‌الملک (راجی) ص ۲۴۰
- دکتر همایون فرخ ص ۲۳۸ دکتر هیث ص ۲۳۷
- دلریش (کر بلایی عسگر) ص ۴۸
- دلسوز تبریزی (محمد امین) ملقب به استاد ص ۲۳۵، ۲۳۴
- دولتشاه سمرقندی ص ۵۳۶، ۵۲۵، ۵۲۳، ۳۰۹، ۳۰۷، ۱۱، ۸
- دولت آبادی (عزیز) ص ۱۴
- دهخدا ص ۳۸۴، ۸۹، ۸۸ دیده‌ی تبریزی (میرزا نصرالله بیگ) ص ۲۳۷

دیوانه تبریزی ص ۲۳۷ دیو سلطان روملو (ربه جلالی تبریزی) ص ۱۴۵
 دیهیم (محمد) ص ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۸۱، ۹۰، ۹۹، ۱۰۳، ۲۳۴،
 ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۳۸

* د *

ذهنی تبریزی (مشهد علی اصغر) ص ۲۳۹
 ذوالفقار خان ، حاکم قندهار ص ۴۷۲

* ر *

راجی تبریزی (حاجی میرزا ابوالحسن) ص ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۸، ۴۸
 راستی تبریزی (میر سید احمد) ص ۵۰۱، ۲۴۳ راضی ص ۱۲۴
 راضی تبریزی (محمد رضا) ص ۲۴۴
 راغب تبریزی (کلبعلی بیگ) ص ۲۴۵، ۲۴۶
 راغب تبریزی (کلب حسین) ص ۲۴۶ راغب اهری ص ۴۸
 راقم ص ۳۷۶، ۴۵۷
 رافائل ص ۱۲۵ ربیعی ص ۴۸ رحمتی تبریزی ص ۲۴۷
 رحیمی تبریزی ص ۲۴۸ رحیم تبریزی ص ۲۴۹
 رسام تبریزی (نقاش) ص ۳۰۱
 رستم ص ۹۹، ۱۷۶، ۲۴۱، ۳۴۳ رحیمی تبریزی ص ۲۴۹
 رشید ص ۳۰۲ (ربه سیف تبریزی) ص ۳۰۱

- رشید تبریزی ص ۲۵۰، ۲۵۱
 رشید حکیم ، پدر کمال الدین حسن ص ۵۴۶
 رشید الدین و طواط ص ۱۱، ۳۰۷، ۳۱۱ رضا صراف ص ۴۸
 رضاقلی خان ہدایت ربہ (بہجت تبریزی) ص ۹۶
 رضای تبریزی (محمدرضا پاشایی) ص ۲۵۳
 رضوانشاہ ص ۵۴۴
 رفعتی تبریزی (میرزا ابراہیم تبریزی) ص ۲۵۷، ۵۴۷
 رفیقی تبریزی ص ۲۵۸ روحانی تبریزی ص ۲۵۸، ۳۰۲
 رمضان پدر فقیہ زاهد تبریزی ص ۵۱۵
 روحی انارجانی ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۵۲۳، ۵۵۹
 رضا زادہ (ملک رحیم) ص ۲۶۲ رودکی ص ۵۲۳

* ز *

- زال ص ۳۴۳، ۹۹ زاهدیک ربہ (اسد تبریزی) ص ۴۶
 زاهد تبریزی (میرزا قاسم) ص ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 زبیدہ خاتون (زن ہارون الرشید) ص ۴
 زکریا ص ۱۵۱ ربہ (جوہر تبریزی) ص ۱۴۸
 زجاجی تبریزی ص ۲۶۷، ۲۶۸
 زرکوب تبریزی (ابوبکر) معروف بہ شیخ غم الدین زرکوب ص ۲۶۸ ، ۲۶۹
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲

زلالی تبریزی ص ۲۷۲ زلیخا ص ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵، ۵۰۷،

زه‌دی ص ۴۸

زین العابدین بن علی پدر حجت الاسلام تبریزی ص ۵۷۴

* س *

سابق ص ۱۵۸ سارگن دوم ص ۳ ساعی میرزا ابوالقاسم ص ۴۸

سادات ناصری (دکتر سید حسن) ص ۳۵۳

ساقی ص ۴۸ سالک یزدی ص ۱۵۴ سالک قزوینی ص ۱۵۴

سالک ص ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

سالم تبریزی (محمد بیگ) ص ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲

ساغر تبریزی (میرزا عبدالرحیم) ص ۲۷۳، ۲۷۵

ساکت تبریزی (میرزا محمد امین) ص ۲۷۶، ۳۴۹

سام میرزا ص ۲۳، ۳۷، ۵۸، ۶۱، ۶۹، ۹۷، ۱۰۵، ۱۴۶، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲

۲۳۸، ۲۴۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۸، ۴۹۳، ۲۵۸، ۱۶۵، ۵۱۰، ۵۳۹، ۶۲۰، ۶۳۳

سامری تبریزی ص ۱۵۴، ۲۸۴، ۲۸۷

سجادی (دکتر ضیاء الدین) ص ۱۱، ۵

سپهر ص ۸۴، ۴۵۷، ۵۶۸ سایر تبریزی ص ۲۸۸

سحبان ص ۲۹۳ ربه (سهان تبریزی) ص ۲۹۳

سعد الدین بن حسن جان تبریزی پوراسعد تبریزی ص ۵۰

سعید تبریزی ص ۲۹۱ سعید ربه (طغری تبریزی) ص ۴۰۲ سعیدی تبریزی ص ۲۹۲

سعید نفیسی ص ۳۳۶

سعید کلانترپور ساغر تبریزی ص ۲۷۳

سعدی ص ۵۷۳، ۴۵۸، ۳۹۸، ۳۷۵، ۳۴۳، ۲۰۰، ۱۷۹، ۱۳۷، ۶۸، ۴۱

سرودی ص ۴۴۴، ۴۸ سراج‌الدین علیخان (آرزو) ص ۵۲۴، ۴۸

سرخوش (محمدافضل) ص ۳۷۶، ۳۵۹

سرهنگ تبریزی (حسن‌خان) ص ۲۸۹

سرمست ص ۴۸ سلطان احمدشاه قاجار ص ۶۵۷، ۲۲۳

سرکار نواب صاحبقرانی ص ۶۲۰

سلطان‌القرایی (میرزا جعفر) ص ۴۱۹، ۱۸۹، ۱۰۸، ۹۲، ۴۸، ۲۰، ۱۰

سلطان‌اویس ص ۶۵ سلطان محمد ثالث ص ۵۹۶

سلطان خواجه علی صفوی ص ۲۰۴ سلطان حسین ص ۱۰۹، ۱۰۵

سلطان حسین بایقرا ص ۲۵۸ سلطان حسین اویسی ایلکانی ص ۵۴۳، ۴۴۱

سلطان ملک احمد ص ۱۲۶ سلطانی ص ۴۸ سلطان‌علی مشهدی ص ۴۵۷

سلطان محمد خدا بنده ص ۹۲، ۹۱، ۲۶۰ سلطان محمود ص ۳۵۵

سمطوری ص ۴۸ سید احمد عاصم عثمانی ص ۸۸

سلمان ساوجی ص ۶۰۳، ۵۴۴، ۳۰۷

سموی تبریزی ص ۲۹۶ ربه (سهوی تبریزی) ص ۲۹۴

سنجرشاه ص ۵۲۵ سهای تبریزی (ابراهیم) ص ۲۹۳

سهیلی تبریزی (احمد) ص ۲۹۷

سهوی تبریزی (کمال‌الدین میر حسینی) ص ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴

- سیار تبریزی (محمد صالح تبریزی ص ۲۹۸)
 سیاه پوش (سلطان علی) ص ۲۹۹، ۳۰۰
 سید اسماعیل حمیری ص ۵۱۴ سید ابوالقاسم ربه (فانی تبریزی) ص ۴۹۲
 سید اسد الله شاه میر حسینی مرعشی ص ۴۶
 سید حسام الدین راشد، دانشمند پاکستانی ص ۴۴۷
 سید حسن قاضی طباطبایی ص ۵۸۰
 سید احمد، شهدی ص ۵۶۷ ربه (محزون) ص ۵۶۶
 سید جمال الدین اسد آبادی ص ۲۱۳، ۲۱ سید تبریزی (سید محسن) ص ۳۰۰
 سید حمزه ص ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۴، ۱۱ سید کاظم طباطبایی یزدی ص ۵۹۶
 سید عبدالرحیم قاضی القضاات ص ۱۲۶ سید محمد علی ناب ص ۵۷۴
 سید محمد کاظم امام ص ۳۱۰ ربه (شرف تبریزی) ص ۳۱۱، ۳۰۷
 سید مرتضی رفعت ص ۲۱۶ سید نقاش ص ۴۸
 سید نقوی (مهندس حمید) حامد ص ۳۷۷
 سید نعمت الله شاه نور الدین کرمانی ص ۵۱۸
 سیف تبریزی (هدایت) مشهور به سیف الدین دبیر ص ۳۰۱
 سیف الدین تبریزی ص ۳۰۳ سهراب ص ۱۷۶
 سهراب خان ص ۱۸۲ ربه (حیران) ص ۱۸۲

* ش *

- شاپور ص ۵۰۱ ربه (فرست تبریزی) ص ۴۹۸
- شاردون ص ۱۹ شاکر تبریزی (محمدقلی بیک) ص ۳۰۳، ۴۸
- شانی تکلو ص ۵۱۵ ربه (فضلی) ص ۵۱۴ شاه ابوتراب غاری ص ۴۳۲
- شاه اسماعیل اول ص ۹۷ شاه اسماعیل ثانی ص ۱۴۵، ۳۶، ۳۵
- شاه جهان پادشاه هندوستان ص ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۰۳، ۴۶۰
- شاه حسین بیک ص ۲۰۲ شاه حسین ولی ص ۳۰۶، ۳۰۵
- شاهرخ میرزای گورکانی ص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۴۵۷، ۵۲۸، ۶۱۳
- شاهزاده مغفرت پناه ص ۲۸۹ شاهزاده پروین بن جهانگیر ص ۳۴۶، ۵۰۴
- شاهد گردوشچی ص ۴۸ شاه سلیمان ص ۲۶۳، ۴۸۹، ۵۶۲، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۶۰
- شاه صدر ص ۹۸
- شاه عباس ص ۲۸، ۷۶، ۷۸، ۸۴، ۱۰۶، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۹۴، ۳۵۲
- ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۴، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۴۶
- شاه صفی ص ۴۶۵
- شاه عباس ثانی ص ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۹۵، ۳۶۷
- شاه طهماسب ص ۳۳، ۴۶، ۵۹، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۹۵، ۹۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۳، ۲۰۶
- ۲۴۳، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۳
- ۵۱۱، ۵۵۵، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۸۸، ۶۳۳
- شاه نعمت‌اله ص ۴۸ شاه منصور مظفری ص ۳۰۹
- شاهنواز خان ص ۲۸۴ ربه (سامری تبریزی) ص ۲۸۵ شایق‌ذاکر ص ۴۸
- شبلی بغمانی ص ۳۵۵ شرف‌الدین تبریزی ص ۳۰۶ شرف‌الدین خوارزمی ص ۲۶۷

شرف تبریزی (شرف الدین حسن بن محمد) مشهور به رامی ص ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷

۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴

شرف زرد تبریزی ص ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷

شریعت اصفهانی ربه (مصطفی مجتهد) ص ۵۹۶

شریف تبریزی ص ۱۷۸، ۱۷۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۴، ۵۱۱

شریفای خازن ص ۴۸۹ شریف خان پدر خازن تبریزی ص ۱۹۳

شریف خان پدر شفیع تبریزی ص ۳۳۱

شریفی تبریزی (معین الدین محمد) ص ۳۲۸

شعوری تبریزی (مهدی) ص ۳۲۹ شفای تبریزی (رضا) ص ۳۳۰

شفیع تبریزی (میرزا شفیع) ص ۳۳۱ شکری ص ۴۸

شکوهی تبریزی (حاج مهدی) ص ۳۳۳، ۴۸، ۲۴

شکیبی تبریزی (مقصود علی) ص ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

شخال سلطان ص ۳۵ شمس الامرا ابوالفضل میرزا قاجار ص ۱۲۶

شمس الدین ساغر ص ۱۵۵ ربه (جويا) ص ۱۵۴

شمس الدین تبریزی ص ۱۹۸، ۳۳۶

شمس الدین تبریزی (شمس الدین محمد) ص ۳۳۷

شمس الدین محمد تبریزی ص ۴۵۵، ۴۵۶ شمس الدین محمد ثانی ص ۱۷۰

شمس تبریزی ص ۳۵۷

شمس الدین سجاسی ص ۶

شوری بخشایش تبریزی (میرزا عبدالحسین نغان) ملقب به قوام الدوله ص ۳۳۹
۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳

شوقی تبریزی (عبدالحسین) ص ۳۴۶ شیدا (لطف الله) ص ۵۴۹، ۴۸

شیطان ص ۴۹۲ شهباز تبریزی ص ۴۸

شهیدی ص ۲۰۷ ربه (خواری تبریزی) ص ۲۰۶

شیخ ابوشبامه ص ۱۸۹ شیخ احمد احسائی ص ۲۵

شیخ الرئیس ص ۲۱۳ شیخ المشایخ مهدی فنونی ص ۳۳۱، ۳۳۰

شیخ الاسلام تبریزی (حاجی محمود) ص ۴۴۱، ۵۶۷، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۷۹، ۵۹۳

شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی ص ۳۰۵ شیخ اسماعیل سمنانی ص ۶۱۳

شیخ ابو الفضل منشی اظهر ربه (علی تبریزی) ص ۴۱۷، ۴۵۷

شیخ ابراهیم میسی ص ۴۶۴ شیخ بهایی ص ۲۲۲، ۲۲۳، ۵۷۸، ۴۶۴

شیخ حسنعلی ص ۳۳ ربه (ابو الفتح میرزا) ص ۳۲

شیخ حسن پدر شاه حسین ولی ص ۳۰۵

شیخ حسن نویان ص ۶۵ شیخ حسن سمرقندی ص ۳۰۵

شیخ حسن جابری انصاری ، صاحب کتابخانه ص ۵۲۴

شیخ زین العابدین مازندرانی ص ۱۱۸

شیخ زین الدین خوافی ص ۱۲۹، ۲۰۴

شیخ سعد الدین حموی ص ۲۶۹

شیخ صدر الدین موسی پدر سیاه پوش ص ۲۹۹، ۵۱۸

شیخ صفی ص ۳۰۵، ۳۱۸، ۵۶۹ شیخ صدر الدین محمد قوینوی ص ۲۰۵

- شیخ صلاح‌الدین صفوی ص ۲۱۸ شیخ طایبی ص ۳۰۵
 شیخ عبدالنبی مجتهدنوری ص ۲۱۷ شیخ عبدالرزاق کاشی ص ۲۰۵
 شیخ علی‌اکبر ص ۴۸ شیخ عطار ص ۲۹۷
 شیخ فخرالدین طبسی ص ۳۳
 شیخ کمال خجندی ص ۲۰۴، ۲۰۵، ۸۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۳، ۴۵۷
 شیخ لطف‌اله عیسی عاملی ص ۴۶۴ شیخ محمدحزین ص ۶۶۳
 شیخ محمدحسن قمی ص ۲۱۷ شیخ محمدحلی ص ۳۰۵
 شیخ محمدخاتون ص ۴۳۷ شیخ محسن ص ۵۷۹
 شیخ محمدسالم ص ۵۱۵ شیخ محمدمنجم شوشتری ص ۲۱۷
 شیخ محمودشبهستری ص ۳۸۲، ۳۳۷ شیخ محمودعراقی ص ۲۱۷
 شیخ محمودمعرب ص ۲۱۷ شیخ مرتضی‌انصاری ص ۵۷۹
 شیخ مشکور ص ۵۷۹ شیخ مه‌دی آل‌کاشف‌الغطا ص ۵۷۹
 شیخ نورالدین اسفراینی ص ۶۵ شیخ یوسف بحرانی ص ۱۵۲
 شیرین معشوقه فرهاد ص ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۴۴۲
 شیطان ص ۴۹۲

* ص *

- صابر ص ۳۰۲ ربه (سیف تبریزی) صابری ص ۴۸
 صادق افشار ص ۲۰۷، ۲۶۱، ۶۸، ۳۱۸، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۱۱، ۴۷۱
 صادقی کتابدار ص ۴۲۷، ۶۵۳ صالح ص ۲۱۵

- صالح تبریزی ص ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰ صالح تبریزی (شیخ صالح) ص ۳۵۱
- صالح تبریزی (محمد صالح) ص ۳۴۶، ۳۴۷
- صائب تبریزی (میرزا محمد علی) ص ۵۶، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۴۷، ۲۴۹
- ۲۷۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳
- ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۱۴، ۴۷۳
- ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۳، ۵۳۸، ۵۹۹، ۶۴۲، ۶۶۳، ۶۶۴
- صاحب بن عباد ص ۲۷۴ (ربہ ساغر) ص ۲۷۳
- صادقی ص ۲۸۰ (ربہ سالم تبریزی) ص ۲۷۹
- صائبی ص ۳۶۰ (ربہ صائب) ص ۳۵۱
- صاین الدین تبریزی (یحیی) ص ۳۸۲، ۳۸۳
- صبوری (آقامیر عباس معلم) ص ۳۹۱، ۴۸
- صبوری تبریزی (حسین) ص ۴۲۷، ۳۹۰
- صبور تبریزی (میرزا علی اکبر) ص ۳۸۳، ۳۸۴
- صبوری تبریزی (محمد حسین) ص ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۶
- صدر خیابانی ص ۳۹۲ صدر الدین تبریزی (محمد) ص ۳۹۲
- صدارت (علی) ص ۲۳۱ صدر الدین محلاتی ص ۱۰۸
- صفای تبریزی ص ۳۹۳ صفای تبریزی ص ۳۹۴
- صوفی تبریزی (میر محمد علی) ص ۳۹۵
- صوفی تبریزی (محمد صالح) ص ۳۹۵
- صهبا‌ی تبریزی (میرزا عبدالغفار) ص ۳۹۶

صیرفی تبریزی ص ۳۹۷، ۳۹۸، ۶۰۸

صفی‌الدین شاه مجتبی ص ۱۸۸

* ض *

ضحاک ص ۷۹ ضعیفی (ربه مغربی تبریزی) ص ۶۱۳

ضمیری اصفهانی ص ۴۵ ضیاء‌الدین تبریزی ص ۱۹۱، ۳۹۹

* ط *

طالب آمل ص ۱۵۸ طالب ص ۳۵۶

طالب تبریزی ص ۴۰۰ طالب اوف ص ۲۱۰، ۵۵۲

طالب کلیم ص ۱۵۵، ۵۴۹ طالب‌خان پدر عیسی تبریزی ص ۴۷۷

طاق‌علیشاه ص ۱۲۱ طفیل بن زلال کوفی (ربه طفیلی) ص ۴۰۳

طفیل بن عمرو (ربه طفیلی) ص ۴۰۳ طفیل بن عوف (ربه طفیلی) ص ۴۰۳

طفیل ابن کعب (ربه طفیلی) ص ۴۰۳ طفیلی تبریزی ص ۴۰۳

طوطمسی ثالث ص ۲۸۱ طغرا تبریزی ص ۴۰۲

طلوعی ص ۴۸

طوفی تبریزی ص ۱۷۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹

طوطی تبریزی (دکتر میرزا عبدالحمیدخان) ص ۴۰۴

طیلموس ص ۲۸۱

* ظ *

- ظریفی تبریزی متخلص بہ ظرفی ص ۴۱۱
 ظفرخان (میرزا حسن) ص ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 ظہوری تبریزی ص ۴۱۱، ۴۱۲، ۲۷
 ظہوری تبریزی (حاجی علی عطار) ص ۴۱۳
 ظہوری ترشیزی ص ۴۱۲
 ظہیرالدین فاریابی ص ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۴۴۴، ۴۴۷

* ع *

- عارف تبریزی (حسین) ص ۳۷۴، ۴۱۳، ۴۱۴
 عارف تبریزی (حاجی عبداللہ) ص ۴۱۵ عاجز مرندی ص ۴۸
 عارف تبریزی (میرزا ابراہیم) ص ۴۱۴ عالمگیرشاہ ص ۱۶۱، ۲۷۶
 عالی تبریزی (میرزا محمد تبریزی) ص ۴۱۶
 عباس میرزا ص ۱۴، ۹۶، ۲۸۹، ۳۸۳، ۳۹۳
 عباسقلی ناصرالشعر خطاط ص ۶۶۳
 عبدالجلیل وزیر پدر ابراہیم تبریزی ص ۲۵
 عبدالرزاق بیگ مفتون ص ۱۵۳ عبدالرشید ص ۲۱۵، ۳۶۱
 عبدالرزاق بیگ دنبلی ص ۳۳۰
 عبدالرحیم خان خانان ص ۵۵، ۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۵۵۱، ۵۵۹، ۶۲۳
 عبدالعزیز قبول ص ۱۵۵ عبدالعلی طالع ص ۱۵۵

- عبدالرحمان پدر انیسی تبریزی ص ۷۱، ۷۰ عبدالله تبریزی ص ۴۱۷
 عبدالله بیضاوی ص ۴۴ عبدالله پادشاه ص ۸۸، ۸۴
 عبدالله پدر محمود بیگ فسونی ص ۵۰۴
 عبدالسلام معمار پدر مقصود تبریزی ص ۶۲۰
 عبدالواسع جبلی ص ۸۲ عبدی جنابدی ص ۳۵
 عبدی تبریزی ص ۴۱۸ عبدالواحد تمیمی (ربه فقیه زاهد تبریزی) ص ۴۶۷
 عبدالقادر ص ۱۷۹ (ربه حیدری) ص ۱۷۸ عرب خان حاکم شروان ص ۲۵۷
 عبرت نایینی ص ۲۱۶ عبقری ص ۴۸ عبیدزاکانی ص ۲۲۶
 عبدالعظیم پدر علی مجتهد تبریزی ص ۴۶۷
 عدل شام غازانی (حاج سید حسین عدل الملک) ص ۴۳۲، ۴۳۱
 عبیدالله خان جوجی نژاد ص ۶۰ عثمان پاشا ص ۲۵۳
 عتیقی تبریزی (جلال الدین محمد) ص ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳
 عربان (ربه میر اسدالله اصفهانی) ص ۴۳۷، ۴۶ علا بیگ تبریزی ص ۷۶
 عذرا معشوقه و امق ص ۳۳۶ عذرا تبریزی ص ۴۳۲
 علاء الملک ص ۲۲۹ علی بن موسی ص ۱۱۹ (ربه ثقة الاسلام تبریزی) ص ۱۱۷
 عرشی تبریزی (طهماسب قلی) ص ۴۳۳
 عرفان تبریزی (محمد باقرو اعظم تبریزی) ص ۴۳۳
 علاء الدوله ص ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۳۸ علامه العلما ص ۱۵۳
 علاء الدین محمد ص ۴۵۵ (ربه علا بیگ) ص ۴۵۴، ۴۵۶
 علای تبریزی (علاء الدین فریدون) ص ۴۵۳

- علاءالدین علی بیگ تبریزی ص ۱۸۸
 علایبگ تبریزی (جلال‌الملک) ص ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 علامه آقا حسین (ربه قوسی) ص ۵۳۷ علی رضایک پدر مظفر تبریزی ص ۶۰۱
 علی رضا عباسی تبریزی پدر بدیع ص ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
 ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵
 علی پاشا ملایان تبریزی ص ۵۸۹ علی رضا خازن الدوله ص ۱۹۵
 علی ابراهیم خان حاکم کشمیر ص ۱۵۵
 علی تبریزی ملقب به جواهر رقم ص ۴۶۰
 علی تبریزی (خواجه میر علی) ص ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
 علی تبریزی پدر جعفر تبریزی ص ۱۲۸، ۱۴۰ عماد الاسلام ص ۱۲۲
 علیقلی خان واله (ربه علی تبریزی) ص ۴۶۰
 علی نقی پدر گنجوی ص ۵۴۷ علی پدر صبوری تبریزی ص ۳۹۰
 عمرو بن امیه ضمیری ص ۲۰۶ علی خان ص ۳۹۶ (ربه صهبای تبریزی) ص ۳۹۶
 عمده تبریزی ص ۴۶۹ عنایت تبریزی ص ۴۷۰
 عندلیب تبریزی (حافظ عندلیب) ص ۴۷۱
 عوفی (محمد) ص ۵۲۳، ۶، ۵
 عیسی خان قورچی باشی ص ۱۹۱، ۶۲۰ عیسی تبریزی ص ۴۷۷
 عنوان تبریزی (میرزا محمد رضا) مشهور به چلبی ص ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴
 ۴۷۵، ۴۷۶

* غ *

- غازی خان تکلو ص ۵۹ غالب ص ۱۵۸ (ربه اشعار جویای تبریزی) ص ۱۵۴
 غزالی تبریزی مشهور به مجنون الشعرا ص ۴۷۹، ۴۷۷
 غلامعلی خان آزاد ص ۳۶۰، ۳۵۷
 غالب دهلوی ص ۸۸ (ربه برهان تبریزی) ص ۸۸ غسی چایچی ص ۴۸
 غلامعلی خان معین‌الملک ص ۳۳۹ غنی تبریزی ص ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۸۰
 غلامعلی آزاد ص ۱۵۵ غنی کشمیری ص ۱۵۵
 غنی تبریزی (عبد الغنی) ص ۴۸۱ غنی تبریزی ص ۴۷۹، ۴۸۰
 غیاث دراز تبریزی ص ۶۲۳ غیاث تبریزی (غیاث الدین محمد کججی) ص ۴۸۱
 غیاث‌الله پدر محمد حسین تبریزی ص ۵۷۵

* ف *

- فانخر تبریزی (مشهدی احمد) ص ۴۸۳
 فارغ ص ۴۹ (ربه فهرست بهجت الشعرا) ص ۴۸۴، ۴۸
 فانی نوزی ص ۴۹۶، ۲۷۳ فانی تبریزی ص ۴۹۱، ۴۹۲، ۳۹۷، ۶۰۸
 فتح‌علیشاه ص ۲۵، ۴۳، ۵۴، ۹۱، ۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۷، ۳۴۶، ۳۸۳
 فارغ تبریزی (جلیس بیگ) ص ۴۸۳
 فارغ تبریزی (کمال الدین شیخ ابوالفضل) ص ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۲۳
 فتحی (نصرالله) متخلص به اشباک ص ۱۲۲، ۱۲۴، ۳۵۳

- فاطمه خاتون مادر شاه حسین ولی ص ۳۰۵ فارغی تبریزی ص ۴۹۰، ۴۹۱
 فانی تبریزی (میرزا صادق) ص ۴۹۲ فایز تبریزی (ملاعلی) ص ۴۹۳
 فتوحی قیام ص ۲۳۱ فدوی ص ۴۸ فرات (عباس) ص ۲۳۱
 فتحعلی خاف حاکم شوشتر ص ۳۳۲ فتحی تبریزی ص ۴۹۳
 فدایی تبریزی ص ۴۹۴ فخرالدین محمد تبریزی ص ۴۹۴
 فردی تبریزی ص ۴۹۷ فردوسی ص ۴۰، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸
 فرعون ص ۷۰ فروغ تبریزی (حاجی عبدالله حسینی) ص ۱۵۸، ۵۰۳
 فراقی تبریزی (حافظ چرگر) ص ۴۹۵
 فرخ تبریزی (میرزا علی بابا) ص ۴۹۶
 فرصت تبریزی (محمد بیگ) ص ۴۹۸
 فرهاد معشوق شیرین ص ۲۵۰، ۳۳۴، ۳۶۳، ۳۷۲ فرهاد میرزا ص ۹۲
 فرهادخان قرامانکو (ربه علیرضا عباسی) ص ۴۶۲
 فصیحی تبریزی ص ۵۱۱، ۵۱۳
 فریدون میرزا متخلص به فرخ ص ۹۶ فصیحی خوافی ص ۸۰۷
 فسونی تبریزی (محمد بیگ) ص ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۰۵، ۵۱۰
 فصیح تبریزی (امیر فصیح محمد) ص ۵۱۰
 فضلعلی بیگ دنبلی ص ۱۵۳ فغانی ص ۲۰۷ (ربه خواری تبریزی) ص ۲۰۶
 فضل الله عبیدی ص ۵۴۴ فضلعلی تبریزی ص ۵۱۳، ۵۱۴
 فضلی ص ۵۵۱، ۵۱۴ فضولی پدر فضلی ص ۵۱۴
 فکری محلاتی ص ۸۷ فلکی شروانی ص ۶

فلسفی صاحب تاریخ زندگی شاه عباس ص ۴۶۳
 فلوغون ص ۱۲۵ فنای خویی ص ۴۸ فیضی ص ۳۵۵
 فقیه زاهد تبریزی (معین الدین محمد) ص ۵۱۶، ۵۱۵، ۳۸۲
 فیلسوف (دکتر عبدالحسین) ملقب به رکن الحکما ص ۵۱۶، ۵۱۷

* ق *

قاسم الانوار تبریزی (شیخ معین الدین) ص ۵۱۸، ۳۰۵
 قآنی ص ۱۲۵ قارون ص ۱۳۱ قاضی جهان قزوینی ص ۱۴۶
 قاسم بیگ ص ۱۷۶ (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴
 قاری (ملا مصطفی) ص ۵۱۸، ۵۱۷
 قاضی زین العابدین تبریزی ص ۷۴ قاضی نورالله شوشتری ص ۹
 قاضی احمد غفاری ص ۴۵۵ قاضی محمد مسافری ص ۶۵۳
 قاضی میر احمد منشی ص ۴۶۲
 قاضی محمد بن قاضی ص ۷۰ قائم مقام فراهانی ص ۱۲۶، ۲۵
 قاموس بن جناح طالس ص ۲۷۴ (ربه ساغر تبریزی) ص ۲۷۳
 قانع تنوی ص ۳۹۶ قایمی تبریزی ص ۵۲۱
 قطران ارمجی ص ۱۴، ۱۳، ۶ قباد (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴
 قرایک زرگر ، پدر صبوری تبریزی ص ۳۸۵ قرا یوسف ص ۴۵۳، ۴۵۱
 قمری ص ۴۹ (ربه بهجت الشعرا ص ۴۸ قوام الدوله ص ۱۲۶
 قرداش تبریزی ص ۵۲۲ قزل ارسلان ص ۴۲۶

قنبر علی ص ۱۴۳ ربہ (اشعار جعفری تبریزی) ص ۱۴۳
 قطب الدین پدر عتیقی تبریزی ص ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶
 قہرمان میرزا ص ۲۶ ربہ (ابراہیم میرزا) ص ۲۵ قہرمانشاہ ص ۳۲۱
 قطران تبریزی (ابو منصور الجبای عضدی) ص ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶
 قواس تبریزی (شمس الدین) ص ۵۳۷ قوسی تبریزی ص ۵۳۹
 قوسی تبریزی ص ۵۳۷، ۵۳۸

* ک *

کاتبی تبریز (محمد) ص ۵۴۰ کاشانی (تقی) ص ۵۰۴
 کارنگ (عبدالعلی) مترجم تاریخ تبریز ص ۲۰ کشف ص ۴۹
 کاظم تبریزی (کاظم) ص ۵۴۱ کاوس بن کیقباد ص ۶۰۵
 کربلای تقی دلال (بلبل) ص ۴۸ کریم خان زند ص ۱۵۳، ۳۳۰، ۳۳۱
 کجج تبریزی (خواجہ شیخ محمد) ملقب بہ الشیخ غیاث الکججی ص ۵۴۳
 ۳۷۲، ۵۴۴

کحلی تبریزی ص ۵۴۵ کسروی ص ۵۲۳
 کمال بہشتی فرزند بہشتی تبریزی ص ۹۹ کلیم ص ۳۵۹
 کلیمی تبریزی مشہور بہ پنبہ دوز اوغلی ص ۵۴۶
 کمال الدین جعفر تبریزی مشہور بہ خطاط ص ۱۲۹
 کمال الدین حسن ص ۵۴۶
 کیخسرو ص ۷۹ کیکاوس ص ۲۴۲ کیومرث ص ۹۱

* گ *

- گل احمد ربه (کحلی تبریزی ص ۵۴۵)
 گلشن ص ۴۹ گنجی ص ۴۹
 گوهر سلطان خانم دختر شاه طهماسب ص ۳۳
 گوهر شاد بیگم ص ۳۵ گرامی تبریزی ص ۵۴۷، ۲۵۷
 گلچین معانی ص ۳۶۲
 گنجوی تبریزی (حاج محمد حسن آقا) ملقب به مویدالتجار ص ۵۴۷
 گوهری تبریزی (محمد حسین) ص ۵۴۸
 گویای تبریزی (میرزا کامران) ص ۵۴۹، ۵۴۸

* ل *

- لاطف ص ۴۹ لسانی شیرازی ص ۳۹۸، ۳۱۸، ۳۱۷، ۲۰۶
 لادری ص ۳۵۹ لشکر خان ص ۳۵۷ ربه (صائب) ص ۳۵۱
 لعلی (میرزا علیخان) ملقب به شمس الحکما ص ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۲
 لطفی تبریزی ملقب به موزون الملك ص ۵۵۱، ۵۵۰
 لقمان ص ۲۹۳، ۱۱۴
 لیلی معشوق معجون ص ۴۲۹، ۳۶۶، ۲۸۲، ۱۱۴، ۱۰۸ لوالجی ص ۵۲۳
 لولوا اسماعیل ص ۲۳
 لشکر بیک بهارلو ص ۱۷۶

* م *

- مالک دیلمی ص ۳۲۸، ۱۳۸ مانی شیرازی ص ۵۰۱، ۴۶۳، ۱۳
- مالک اشتر ص ۱۸۳ مایلی تبریزی (میرزا محمد) ص ۵۵۵
- ماهی خانم ص ۵۵۴ مبدع تبریزی ص ۵۵۶ متینی تبریزی ص ۵۵۷
- مجتهدی (دکتر مهدی) ص ۵۹۸، ۴۳ مجدالدین خلیل ص ۱۱
- مثلی تبریزی ص ۵۵۸ مثال تبریزی ص ۵۵۸ محبوب تبریزی ص ۵۶۶
- مجنون معشوق لیلی ص ۳۹۲، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۰، ۲۴۵، ۳۳۲، ۲۸۲، ۲۸۰، ۱۱۴، ۱۰۸
- ۶۵۹، ۶۲۹، ۵۳۹، ۴۲۹، ۴۰۲، ۳۹۸
- مجنوب تبریزی (شرف الدین میرزا محمد) ص ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۹
- مجلسی ص ۶۵۷ محمدحسین تبریزی ص ۴۶۲، ۵۷۵
- محسن تبریزی ص ۵۷۱
- محزون تبریزی (محمدحسین) ص ۵۷۶، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۶، ۱۸۹
- محزون تبریزی (ابوطالب) ص ۵۷۱
- مجیرالدین ییلقانی ص ۱۴، ۱۳ محمدپور احمد تبریزی ص ۳۹
- محمدبن مودود طاهری پدر زرکوب تبریزی ص ۲۶۸
- محمدخان ص ۲۶ ربه (ابراهیم تبریزی) ص ۲۵
- محمد تبریزی ص ۵۷۳ محمدنقی دهخوارقانی تبریزی ص ۵۷۳
- محمد رضا ربه (ناظم تبریزی) ص ۶۶۴
- محمدنقی خان پسیان ربه (بینش تبریزی) ص ۱۰۱

- محمد حجت الاسلام تبریزی ص ۵۷۳ محمد عارف بقایی ص ۶۵۴
 محمد علی فروغ ربه (عارف تبریزی) ص ۵۰۳، ۴۱۵
 محمد چرده ص ۱۲۹
 محمد بن زکریای رازی ص ۶۵۷ محمد صالح اصفهانی ص ۵۶۸
 محمد کفرانی ربه (مایلی) ص ۵۵۵
 محمد صالح مازندرانی پدر سعید اشرف ص ۶۱۱، ۳۶۱
 محمد شاه قاجار ص ۳۴۶، ۲۵، ۵۴، ۴۹، ۲۶
 محمد قلی بیگ پدر مفرد تبریزی ص ۶۱۸
 محمد حسین آل کاشف الغطا ص ۵۹۷ محمد حسین خطاط ص ۵۷۰، ۵۶۹
 محمد شاه هندی ص ۱۲۱
 محمد سعید اشرف ص ۶۱۱، ۳۷۶، ۳۵۱، ۳۶۰، ۱۵۵
 محمد علی موزون خراسانی ص ۶۶۰ محمد علی صفوت ص ۶۵۸، ۵۹۵، ۵۵۲
 محمد علی خان ملقب به حاج امین السلطنه ص ۱۹۵
 محمد علی تبریزی ص ۵۷۶ محمد رفیع ص ۴۷۴ ربه (عنوان تبریزی) ص ۴۷۲
 محمد کاظم تبریزی ص ۲۱۴ میرزا محمد منشی ساوجی ص ۲۱۵
 محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی ص ۵۸۰ محمد کیقباد ص ۶۵
 محمد علی میرزا ص ۳۴۰، ۵۳
 محمد صادق خان ربه (معز تبریزی) ص ۶۰۹
 محمد مقیم بن شاه میر پدر علی تبریزی ص ۴۶۰
 محمد رضا پدر مجذوب تبریزی ص ۵۵۹

- محمد نیشابوری پدر شاهفور ص ۱۱۰۸
 محمد علی ماهری ص ۵۴۹ ربه (گویای تبریزی) ص ۵۴۸
 محمود بن عمر نجانی نیشابوری ص ۴۲۶
 محمود بن محمد مؤلف قوائد خطوط ص
 محمود تبریزی (ملك محمود) ص ۵۷۶، ۵۷۷
 محمود تبریزی (میرزا لطف الله) ص ۵۱۴
 محیط طباطبایی ص ۱۵۲ مدرس زنوزی ص ۲۱۷
 مخلص تبریزی (بانو زهرا ایگم) ص ۵۸۴
 مخلص تبریزی (میرزا یوسف) ص ۵۸۳
 مدنب تبریزی (فتحعلی) ص ۵۸۶ مرشد قلیخان ربه (محمود تبریزی) ص ۵۸۴
 مرتضوی (بقا) ربه آذر تبریزی) ص ۲۱
 مرتضوی (دکتر منوچهر) ص ۴۰ مست تبریزی ص ۵۸۷
 مسرور (رضی الدین محمد بن حسن قزوینی) ص ۵۸۷
 مسعود سعد سلمان ص ۳۹۷ مسیح تبریزی (محمد کاظم) ص ۵۸۸، ۵۹۰
 مسیحی تبریزی ص ۵۹۰ مشعوف تبریزی (میرزا حسین) ص ۵۹۱
 مشکور (دکتر محمد جواد) ص ۳۸۳، ۱۵۲، ۸۳، ۶۷، ۴۲، ۲۰
 مشکوی تبریزی (مولانا میر محمود) ص ۵۹۱
 مشکوی تبریزی (علایک) ص ۵۹۲
 مشهور تبریزی (میرزا محمود) معروف به خناتراش ص ۵۹۳
 مشهور عطار ص ۴۸

- مصطفی مجتهد تبریزی ص ۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۶ مضطر ص ۴۹
- مصاحب تبریزی (ملاحسن) ص ۵۹۶ مظفر تبریزی (حاجی مظفر) ص ۶۰۱
- مظفرالدین شاه ص ۵۵۲، ۵۴۸، ۵۴۷ مظلوم کره‌لای ابراهیم ص ۴۹
- مطیع هریسی تبریزی (میرزاخان) ص ۶۰۰
- مظفر علی نقاش ص ۸۶ مطیع تبریزی ص ۵۹۸، ۳۵۶
- معادی تبریزی (اردشیر) ص ۶۰۷، ۶۰۳، ۸۲ معزالدوله ص ۱۲۶
- معاذبن جبل ربه (معادی تبریزی) ص ۶۰۳ معجزی تبریزی ص ۶۰۸
- معروف تبریزی ص ۳۹۷، ۶۰۸ معز تبریزی (میرزا معزالدین) ص ۶۰۹
- معصوم تبریزی ص ۶۰۱ معصوم تبریزی (میرزا محمد حسین بیک) ص ۶۱۲، ۶۱۱
- معین (دکتر محمد) ص ۸۹، ۸۸ مغربی تبریزی (ملا محمد) ص ۱۲۸، ۶۱۳
- مقصود تبریزی ص ۶۲۰ مقیم تبریزی (میرزا مقیم) ص ۶۲۰
- مقیمی ترکمان تبریزی (حسن بیک) معروف به شکر اوغلی ص ۶۲۵، ۶۲۲
- مفتی تبریزی ص ۶۱۷ مفرد تبریزی (محمد علی) ص ۶۱۸
- ملا ابراهیم پدر قاری ص ۵۱۷ ملاباشی ص ۵۷۹، ۵۷۸
- ملا بایندر تبریزی ص ۶۲۰ ملایک تبریزی ص ۴۶۲
- ملا اسماعیل ص ۱۵۳ ربه (جوهری تبریزی) ص ۱۵۲
- ملای رومی ص ۵۰ ملارضا پدر صدرالدین تبریزی ص ۳۹۲
- ملا سامری ص ۵۴۸ ملاساطع ص ۱۵۵ ملاجلال منجم ص ۴۶۴
- ملا شیخ محمد حسین تبریزی ص ۲۳، ۲۲ ملاعلیرضا تجلی ص ۱۵۵
- ملا عبدالباقی ص ۴۵۶ ربه (عصار) ص ۴۶۲، ۴۵۴

- ملاعبدالله نهاوندی ص ۵۵
- ملا محمد تقی (قدس) ص ۴۹ ملا مهر علی فدوی ص ۴۶۸
- ملا محمد امین تبریزی ص ۵۷۳ ملا محمد مقیم ص ۶۲۸
- ملا محمد علی نام (ربه نادر میرزا) ص ۶۳۶ ملا محمود طسوجی ص ۶۳۶
- ملا نثاری ص ۵۵۵، ۵۵۴ ملا وقوعی ص ۵۵۹، ۴۲۷، ۴۰۶
- ملك الشعرای بهار ص ۱۵۶ ملك ص ۳۵۶ (ربه صائب) ص ۳۵۱
- ملك اشرف (ربه کجج تبریزی) ص ۵۴۳
- ملك مظفر الدین پدر محمود تبریزی ص ۵۷۶
- ملهمی تبریزی ص ۶۲۸، ۶۲۷
- منوچهری ص ۵۲۲، ۷۱ منصور حلاج ص ۱۱۹ ملولی ص ۴۶
- منوچهر خان حاکم مرکوچک ص ۶۲۰ منجم باشی تبریزی ص ۶۳۱
- متروی (علینقی) ص ۳۸۵، ۲۵۱، ۲۵ موبد ص ۴۹ مولا شریف ص ۴۸۹، ۴۸۵
- منشی تبریزی (میرزا محمد) ص ۶۳۱ منعم خان (ربه سیار تبریزی) ص ۲۹۸
- مولانا حاجی ص ۱۴۶ مولانا قاسم قندهاری ص ۲۱۶
- مولانا خلیل قزوینی ص ۵۷۳ مولانا زینی ص ۴۹۶، ۴۹۵
- مولانا شیخ احمد احسائی ص ۵۷۴ مولانا شریف الدین ص ۳۰۹
- مولانا محمد مومن کاشانی ص ۲۱۷
- مولانا محمد باقر ص ۵۷۴ مولانا محمد علی ص ۵۶۷
- مولانا مرشد بروجرودی ص ۵۵۰
- مولانا شمس الدین محمد اقطایی مشرقی ص ۲۰۴

- مولانا شیخ اسماعیل سیسی ص ۴۴۱
 مولانا میرزا جان ص ۴۸۵، ۱۷۸، ۱۶۲، ۷۷
 مولانا طرزی شوشتری ص ۵۵۹ مولانا طوفی ص ۳۸۵
 مولانا طاعتی مداح ص ۵۷۰ مولانا حالتی تبریزی ص ۵۰۶
 مولانا جلال کرمانی مولانا ظهیرالدین اظهر ص ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸
 مولانا شهاب الدین عبدالله ص ۱۲۸ مولانا شهاب الدین اظهر ص ۱۲۸
 مولانا جلال الدین شیخ محمود ص ۱۲۸
 مولانا سنگلاخ ص ۴۵۸، ۲۱۴، ۲۱۲، ۱۲۹
 مولانا کمال الدین باکویی ص ۴۵۳
 مولانا سهوی خوشنویس ص ۵۴۷، ۲۵۷
 مولانا لطفی ص ۱۲۹
 مولانا زاهدی ص ۱۲۹ مولانا علی بیگ خطاط تبریزی ص ۱۷۱
 مولانا عبدالصمد ص ۴۴۲ مولانا عنایت الله پدر محمد علی تبریزی ص ۵۶۹، ۵۷۶
 مولانا عبدالقادر مراغی ص ۵۴۴
 مولانا محتشم ص ۶۵۳، ۱۷۲
 میرزا اسکندر (ربه حقیقی ترکمان) ص ۱۷۴
 میریوسف اصفهانی ص ۴۹۱ میرشوقی ص ۳۵۶
 مولانا وحشی ص ۱۷۹ میرزا موسی پدر ساکت تبریزی ص ۲۷۶
 میر عبدالعالی متخلص به نجات ص ۳۷۶
 میر منصور نقاش ص ۳۰۱

- میر میران بک‌تاش خان ص ۴۲۳، ۱۷۹
 محمد قاسم خان نیشابوری ص ۱۷۸
 میر علی خوشنویس ص ۴۵۷ میر حیدر خوشنویس ص ۵۶۷
 میر عماد خوشنویس ص ۵۶۷، ۳۶۱، ۴۶۳، ۲۰۳، ۲۰۲
 میر جنونی قندهاری ص ۱۴۲
 میر علی هروی ص ۳۲۸، ۵۹۶ میر شهیدی ص ۳۵۹
 میر قانع ص ۱۹۴ میر خویی ص ۴۹ میر نجات ص ۱۰۹
 میر معز الدین کاشی ص ۵۶۸
 مولانا ولی ص ۱۲۹ مولانا حیدر نجاتی معروف به صدر خیابانی ص ۶۵۹
 میرزا احسن پدر معز تبریزی ص ۶۰۹
 میرزا ابوسعید (ربه معز تبریزی) ص ۶۰۹
 میرزا خان کمال بیگک ص ۲۷ میرزا شاه حسین اصفهانی ص ۱۴۵
 میرزا داود وقایع نگار ص ۵۹۴ میرزا رحیم پسر صائب ص ۳۷۶
 میرزا فضل الله طبیب ص ۱۵۳ میرزا جلال اسیر ص ۱۹۳
 میرزا فضل علی آقا ص ۵۷۹ میرزا آقاسی ص ۴۷۴، ۴۱۴
 میرزا حسن مجتهد آشتیانی ص ۵۹۸، ۲۱۷
 میرزا احسن طارمی ص ۲۱۷
 میرزا چلبی پدر مثلی تبریزی ص ۵۵۸
 میرزا احسن سبزواری ص ۲۱۷ میرزا احسن کرمانشاهی ص ۲۱۷
 میرزا احسن خراسانی ص ۲۱۷ میرزا کامران گویا ص ۱۵۴

- میرزا محمد صالح رضوی ص ۶۲۱
- میرزا محمد علی مدرّس ص ۱۵۵ میرزا فضل الله طبیب ص ۱۵۳
- میرزا مومن پدر صالح تبریزی ص ۳۴۹
- میرزا محمد حسین سلطان الفلاسفه صدرالاطبا خراسانی ص ۲۱۷
- میرزا مهدی قاضی طباطبایی ص ۲۹۰
- میرزا ابوالقاسم (ربه فضلعلی) ص ۵۱۳
- میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی ص ۲۱۷
- میرزا حسنعلی تبریزی ص ۲۱۳
- میرزا رضا نجم الملك (ربه منجم‌هاشی) ص ۶۳۱
- میرزا نوری بیگ پدر خازن تبریزی ص ۶۷، ۱۹۶
- میرزا حسین خان سپهسالار ص ۲۱۳
- میرزا جعفر پدر منجم‌هاشی ص ۶۳۱
- میرزا جعفر خان مشیرالدوله ص ۲۱۳ میرزا ملک‌خان ص ۲۱۳
- میرزا محسن خان ص ۲۱۳ ربه دانش تبریزی ص ۲۱۲
- میرزا مصطفی مجتهد ص ۵۹۸
- میرزا مهدی‌خان ص ۲۱۳ ربه دانش تبریزی ص ۲۱۲
- میرزا حبیب اصفهانی ص ۲۱۳ میرزا آقاخان کرمانی ص ۲۱۳
- میرزا رضی حکیم‌هاشی ص ۲۱۷
- میرزا محمد کاظم ص ۲۱۷ (ربه دانش تبریزی) ص ۲۱۴
- میرزا عبدالکریم پدر فضلعلی تبریزی ص ۵۱۳

- میرزا عبدالله مجتهدی ص ۵۹۸
- میرزا عبدالکریم امام جمعه ص ۴۳ میرزا ابراهیم پدر رافع تبریزی ص ۴۴
- میرزا علی بیگ (ربه فارغ تبریزی) ص ۴۸۵
- میرزا محمدعلی مذهب اصفهانی ص ۴۷ میرزا محمدعلی ندیم ص ۴۹
- میرزا محمدابروانی الاصل (ربه فضلعلی) ص ۵۱۳
- میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف به قاری ص ۵۳
- میرزا عبدالرحیم تبریزی پدر صائب ص ۳۵۱
- میرزا علی اصغر طباطبایی تبریزی پدر محمود شیخ الاسلام ص ۵۷۹
- میرزا جبار ص ۴۹ ربه فهرست بهجت الشعرا ص ۴۸
- میرزا جعفر امام جمعه ص ۶۳۶، ۴۳
- میرزا شریف (ربه امینی تبریزی) ص ۶۷، ۲۴
- میرزا شرف جهان سیفی ص ۵۱۱
- میرزا مجدالدین ص ۲۱۸ ربه دانش تبریزی ص ۲۱۴
- میرزا شفیع خوشنویس تبریزی ص ۵۶۰، ۴۶۸
- میرزا محمد شفیع پدر بنده تبریزی ص ۹۱
- میرزا صالح شیخ الاسلام ص ۴۷۰، ۹۱ میرزا طالب خان تبریزی ص ۱۰۶
- میرزا داوود اصفهانی متخلص به عشق ص ۱۰۷
- میرزا اسدالله تبریزی ص ۱۱۹ میرزا نصرالله توقیع نگار ص ۱۲۶
- میرزا صنعی نیشابوری ص ۳۹۸، ۱۲۸ میرزا سعیدخان منشی ص ۲۱۹
- میرزا محمدخان مجدالملک ص ۲۲۳ میرزا علیخان امین الدوله ص ۲۲۳

- میرزا سروش ص ۲۳۴ میرزا مظفر ص ۲۲۴ میثم ص ۱۱۹
 مهجور ص ۴۹ مینورسکی (ولادیمیر) ص ۲۰، ۱
 میرزا عیسی حسینی فراهانی ص ۱۴ میرزا موسی ثقة الاسلامی ص
 میرزا لطفعلی پدر احمد مجتهد میرزا ص ۴۲
 میرزا محمد ص ۱۷۷ ره حقیقی ترکمان ص ۱۷۴
 میرزا محمدخان قاجار ص ۱۸۲
 مقدم (محمد) ص ۲۶۱ موزون آذربایجانی (ره لطفی تبریزی) ص ۵۵۱
 مهدی قلی خان هدایت ص ۶۵۷ میرزا یوسف ص ۱۷۶ ره حقیقی ترکمان ص ۱۷۴
 میلی تبریزی ص ۶۳۳

* ن *

- ناپلئون ص ۹۲ ناجی تبریزی ص ۶۳۴، ۶۳۳، ۴۹
 نادرشاه ص ۶۰۹، ۵۷۲، ۹۱، ۳۰ نادر تبریزی (کلبعلی) ص ۶۳۵
 نادر میرزا ص ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶، ۹۵، ۶۱، ۴۴، ۲۰، ۱۸، ۱۳، ۱۱
 نازکی تبریزی ص ۶۴۱ ناصح تبریزی (میرزا عرب) ص ۶۴۲
 ناظم تبریزی (محمد صادق) ص ۶۴۴، ۶۲۸، ۴۳۱، ۴۲۷، ۳۲۴، ۳۱۵، ۲۵۶، ۲۵۳، ۳۰
 ۴۹۲، ۶۴۹، ۶۴۷
 ناصرالدین شاه قاجار ص ۵۸۰، ۵۵۲، ۳۴۰، ۳۲۹، ۲۹۹، ۱۲۶، ۵۴
 ناصر خسرو ص ۵۲۳، ۶۸ ناطق ص ۴۹
 نافذپاشا ص ۲۳ نبانی تبریزی ص ۶۵۲

- نشاری تبریزی ص ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵
- نجات تبریزی (میرزا محمدحسین معین الاسلام) ص ۶۵۷، ۶۵۸
- نجیب تبریزی (نجیب الدین رضا) ص ۶۵۹، ۶۶۰
- نجم الدین رازی ص ۲۶۸، ۲۶۹
- نجم الدین عبداللطیف قاضی و راوینی ص ۴۲
- نجفقلیخان حاکم ص ۱۴۱ نزاری ص ۲۹۷
- نسبت تبریزی (معروف به مومن) ص ۶۶۲
- نشته تبریزی (میرزا عبدالرزاق) ص ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴
- نصرت الدین ابوبکر ص ۵۱۶ نصرت الدین اتابک ایلدکز ص ۵۱۶
- نصرت (محمد نصیر) ص ۵۴، ۳۲ نصرت الدوله (فیروز) ص ۱۲۶، ۹۲
- نصیرای همدانی ص ۴۶ نصیر ص ۴۹
- نظامی گنجوی ص ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۲، ۴۴۲، ۴۴۴
- نعمت الله نواب خطاط ص ۱۷۶
- نقدی بیک پدر بیانی تبریزی ص ۹۹
- نفیسی (سعید) ص ۸، ۸۸، ۲۵۹، ۲۶۱ نمرود ص ۳۷۱
- نواب (وحید الزمان) ص ۱۰۶ نظام الدین پانی پاتی ص ۶۵۷
- نواب زبیده بیگم (ربه مقیم تبریزی) ص ۶۲ نواب علینقی میرزا ص ۵۹۱
- نواب شجاع الدوله ص ۵۸۴ نواب اشرف فیروز میرزای نصرت الدوله ص ۲۹۸
- نواب رضی محمدخان (ربه صهبای تبریزی) ص ۳۹۶
- نواب سیف الله خان ص ۳۹۷ ربه صهبای تبریزی ص ۳۹۶

نوربخش (محمد) صاحب تذکره سلسله‌الاولیا ص ۴۴۱، ۶۶۱
 نوایی (دکتر ماهیار) ص ۲۶۲ نورانی وصال ص ۴۷۴
 نوعی ص ۳۵۶ نهاوندی صاحب تذکره مآثر رحیمی ص ۵۵۰
 نپسینی تبریزی ص ۵۵۸ ربه متینی تبریزی ص ۵۵۷

* 9 *

واحدی (غلامرضا) ص ۱۲۴، ۳۵۳
 واقف ص ۴۹ ربه فهرست بهجت الشعرا ص ۴۸
 والداین کثیرالتقصیر ص ۳۱۵ ربه شرف زردتبریزی ص ۳۱۴
 واله صاحب ریاض الشعرا ص ۱۰۶
 واله داغستانی ص ۱۵۵ وحید ص ۱۵۸ وقوعی ص ۱۷۸
 وحشی بافقی ص ۳۱۵، ۲۹۷ وامق معشوق عذرا ص ۲۲۶

* ۵ *

هاتف ص ۲۹۷ هاشمی سندیلی صاحب مخزن الغرایب ص ۲۸۲
 هارون الرشید ص ۴ هانری مارتن ص ۲۱۳
 هدایت (محمود) مولف گلزار جاویدان ص ۱۸۲، ۲۸۹
 هشیار (علی نقی) ص ۲۳۱ هوشین ص ۴۹ ربه فهرست بهجت الشعرا ص ۴۸
 هلالی ص ۲۹۷ هوارت فرانسوی ص ۳۱۰
 هوس (دکتر آمریکایی) ص ۴۳۲

* * *

یاوری صابیی ص ۱۲۴، ۳۶۰ یوسف (پالوده‌پز) ص ۴۹

یزدان بخش قاجار ص ۶۳۲

یوسف‌هاکویی ص ۱۲۷ یوسف‌خان بختیاری ص ۱۹۶

یولقلی بیگ انیسی ص ۳۵

یوگن منیروخ مستشرق آلمانی ص ۴۶۳

یعقوب (ع) ص ۲۸۱

فہرست اماکن

* ت *

آذربایجان ص ۱۱۸، ۱۱۷، ۹۸، ۹۶، ۹۱، ۷۰، ۵۹، ۴۷، ۴۳، ۴۰، ۲۸، ۱۴، ۵، ۳
 ۲۷۲، ۲۶۱، ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۱۲، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۵۳، ۱۱۹
 ۵۴۵، ۵۸۰، ۵۶۷، ۵۲۳، ۵۱۴، ۴۵۴، ۴۴۲، ۴۲۷، ۴۱۷، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۵۲، ۳۰۳، ۲۹۴
 ۶۴۰، ۶۳۸، ۶۳۶

آب معدنی ص ۱۷ آب معدنی اسکو ص ۱۸
 آب معدنی ہستان آباد ص ۱۷
 آب معدنی دہخوارقان ص ۱۷ آب معدنی صوفیان ص ۱۷
 آب معدنی لبقوان ص ۱۷ آب معدنی کرگج ص ۱۸ آذرشہر ص ۱۷، ۲۰
 آب معدنی ندیلی ص ۱۸ آستاری (انصارود) ص ۱۷
 آستان قدس رضوی ص ۵۹ آق بلاغ ص ۱۶ آلمان ص ۱۳۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۷
 آناخاتون ص ۱۶

* الف *

ارمباران ص ۳ ارك علیشاہ ص ۲۰
 ارمن ص ۴۱۳ اردبیل ص ۴۰۶، ۵۶۹
 ارمنستان ص ۴ اروپا ص ۲۲۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۵۲، ۵۵۸
 ازمیر ص ۱۰۴، ۵۴۹ ارومیه ص ۴۶۲
 اسیراخون ص ۱۶ اسکو ص ۱۷، ۲۰، ۲۵۹، ۴۵۱

اسپست ص ۴۵۱ اکبر آباد ص ۳۵۸

استانبول ص ۲۱، ۴۰، ۵۰، ۹۷، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۵۴، ۳۵۳، ۵۴۵، ۳۹۰، ۵۹۶

اصطهبانات ص ۶۱۳

اصفهان ص ۹، ۲۵، ۳۰، ۴۴، ۴۶، ۵۱، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۸،

۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۳، ۳۰۳، ۳۵۲،

۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۳۲، ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۲۴،

۵۵۵، ۵۳۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۲، ۶۳۵، ۶۳۱،

۶۲۰، ۶۱۸، ۶۰۹، ۶۰۱

اطریش ص ۹۲ اکره ص ۲۴۷، ۳۵۸، ۳۵۹ النجف ص ۲۰۳

امامزاده یحیی ص ۲۱۷ اندبیل ص ۱۱۵ انرجان ص ۱۷

انجمن آذربایجان ص ۲۱

انجمن خبریه ایرانیان ص ۵۴

انگلستان ص ۱۳۷ اورانور ص ۳

اوسکایا (اسکویه فعلی) ص ۴ ایروان ص ۵۱۳، ۶۰۰

ایران ص ۳، ۵، ۸، ۱۴، ۲۱، ۴۲، ۷۱، ۸۸، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۱۷۵، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۴۳۷، ۴۶۳، ۴۸۳،

۴۸۶، ۵۰۶، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۹۱، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۷، ۶۶۲

انار جان ص ۲۵۹ آبادان ص ۲۶۵

اردبیل ص ۲۵۹

* ب *

- بابا باغ ص ۱۰ بادام یار ص ۱۸ بادکوبہ ص ۵۴
بخشایش ص ۳۳۹
بازار ص ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۱۶۰، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۷۸ باسمنج ص ۱۸، ۲۰
باغ تکیہ اصفہان ص ۳۶۲ بارگاہ حضرت امام رضا (ع) ص ۶۵۳
باغ بیگم ص ۱۰ باغ شمال تبریز ص ۱۱۹ باغمیشہ ص ۱۵، ۳۰۵
بتخانہ ص ۵۱۹، ۵۹۹، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۲، ۳۶۴، ۳۵۶ برلن ص ۴۶۳
بحر عمان ص ۷۲، ۲۳۱ بخارا ص ۶۰ بستان آباد ص ۱۷، ۲۰
بندر سورت ص ۵۸۴ بندر لہری ص ۵۵۰
بلخ ص ۱۲۹، ۵۲۵ بغداد ص ۶۵، ۷۶، ۱۷۷، ۱۴۰، ۴۹۴، ۵۱۵، ۵۴۳
بنیاد نور یانی ص ۱۲۲ بمبئی ص ۳۵۳، ۵۱۸ بنگال ص ۵۶۱، ۵۲۴
بنگاہ نشر کتاب ص ۱۸۹ بنگالہ ص ۲۷۶، ۲۹۸، ۵۸۴
بنارس ص ۴۹۵، ۵۰۳ برہانپور ص ۳۵۷
بہشت ص ۸۵، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۲۶، ۱۶۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۴۷، ۴۵۲
۵۶۷، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۰، ۵۰۲
بیت المقدس ص ۲۹۹ بیت الحرام ص ۳۰۵، ۵۸۰
بیت خدا ص ۲۳، ۵۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۳۹، ۲۵۳، ۶۶۲
بہداری ص ۵۱۸

* پ *

پارسوا (پسوه کنونی) ص ۳ پاریس ص ۳۱، ۳۱۱، ۳۰۸

پل رود قاضی جهان ص ۲۷۸، ۲۷۹

پاکستان ص ۳۱۱، ۴۴۷، ۵۶۱ پل سنگی ص ۳۰۵، ۳۰۶

* ت *

تبریز ص ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸

۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۲

۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۹

۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۷

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۹

۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴

۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۴۳، ۴۰۰، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۴۱

۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷

۴۹۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۲۵

۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۰

۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۱۳، ۵۷۶، ۵۶۰، ۵۵۲، ۵۸۰، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۷

۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۴

بجارتخانہ سلماسی ص ۲۲۹ ترکستان ص ۴۱۷
 تنہ ص ۵۵۰ تفلیس ص ۵۵۲، ۲۲۹ تلخہ رود ص ۱۶، ۱۷
 نکشختن ص ۱۰، ۹ توشہ داغ ص ۱۶
 نهران ص ۳۳۷، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۲۲، ۱۸۳، ۱۸۲، ۹۶، ۹۳، ۲۱، ۵، ۴
 ۶۵۷، ۶۳۸، ۵۸۲، ۵۶۹، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۲۴، ۵۱۷، ۴۹۲، ۳۳۹، ۳۲۵، ۳۱۱

* ج *

جامعہ ملل ص ۲۲۹ جدہ ص ۲۴۰، ۲۳۹ جزیرہ سواکن ص ۲۵۹
 جلفا ص ۲۲۹ جہانگیرنگر ص ۱۹۳ جہان آباد ص ۶۰۱
 جیحون ص ۶۴۸، ۳۱۹، ۳۹۴، ۱۲۳، ۱۱۳

* ح *

حبشہ ص ۲۵۴، ۲۵۳ حظیرۃ الشعرا ص ۸، ۷
 حصار ص ۴۰۴ حرم امام حسین (ع) ص ۵۵۹
 حظیرۃ القضاء ص ۸، ۷ حظیرہ بابامزید ص ۲۰۵
 حلب ص ۵۵۹ حرم ص ۵۳۸
 حمام ص ۱۶۰ حیدر آباد دکن ص ۵۸۴، ۵۸۸، ۶۰۹
 حجاز ص ۵۱۸، ۴۴۷، ۳۰۵، ۲۹۳، ۱۸۳

* خ *

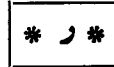
خانقاہ ص ۵۱۵

خانقاه نعمت‌اللهی ص ۲۰۱ خانمرود ص ۱۱۳
 خانقاه احمدیه ص ۶۶۰ خاندیس ص ۶۲۳
 خاوران ص ۷
 خراسان ص ۴۱۷، ۲۹۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۷۲، ۲۴۳، ۲۰۳، ۱۳۲، ۶۰، ۵۹، ۳۵، ۳۳
 ۶۵۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۲
 خلخال ص ۳، ۶۳۷ خلیججان ص ۱۷ خوی ص ۱۵
 خواجهریبع ص ۴۶۴ خرابات ص ۴۹۶، ۴۲۴، ۴۲۱، ۳۶۵
 خوارزم ص ۱۲۹ ختا ص ۱۶۶ خیابان دارایی تبریز ص ۵۸۰
 خیابان تبریز ص ۶۵۹، ۳۹۲

* د *

دارالسلطنه اصفهان ص ۶۴۷، ۵۸۸ دارالامان هند ص ۵۵۰
 دارالسلطنه تبریز ص ۶۴۱، ۶۲۳، ۵۷۶، ۴۶۲، ۳۸۵، ۲۷۳، ۵۵، ۴۶
 دارالسلطنه هرات ص ۱۳۶
 دارالارشاد اردبیل ص ۳۲۹ دارالفضل شیراز ص ۴۸۵
 دارالعباد یزد ص ۱۳۸، ۱۰۶ دارالموحدین قزوین ص ۵۵
 دارالکتب قاهره ص ۴۴۳، ۳۳۸ دارالضرب گجرات ص ۵۵۰
 داش کسن ص ۱۸
 دانشکده ادبیات تبریز ص ۵۸۰، ۴۷۳، ۲۶۲، ۱۴۳، ۴۱، ۴۰
 دانشکده معقول و منقول تهران ص ۴۶۸ دانشگاه تهران ص ۳۱۱

دانشسرای پسران تبریز ص ۱۱۹ دانشگاه پنجاب ص ۱۵۵
 دانشکده لنین گراد ص ۳۷۷
 دبستان شاه حسین ولی ص ۳۰۶
 دریاچه ارومیه ص ۳ دریاچه چیچست ارومیه ص ۱۸
 دکن ص ۶۲۳، ۶۱۱، ۶۰۱، ۴۳۷، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۱، ۳۲۵، ۳۷۶، ۲۸۵
 دمشق ص ۵۴۳، ۱۸۹، ۱۲ دیر ص ۴۸۷، ۵۴۱، ۵۳۸، ۲۳۰
 دهخوارقان ص ۵۷۳ دریای عمان ص ۴۰۶، ۳۸۶، ۳۵۰



ربع رشیدی ص ۱۹ ربع مسکون ص ۲۶۳، ۲۱۵ رودخانه ص ۱۶
 رصدخانه مراغه ص ۴۶۴
 رودخانه آب نهند ص ۱۶ رودخانه آجی چای ص ۱۶
 رودخانه آستاری ص ۱۷
 رودخانه اوجان عباس ص ۱۶ رودخانه قوری چای ص ۱۶
 رودخانه زنجاناب ص ۱۶ رودخانه سعید آباد ص ۱۷
 رودخانه لیقوان ص ۱۵ روسیه ص ۱۱۸، ۹۲
 رودقات ص ۱۱۵
 روم ص ۵۵۸، ۵۳۵، ۴۸۶، ۴۰۰، ۳۵۱، ۲۷۸، ۲۵۴، ۲۵۳، ۸۳، ۲۸
 ری ص ۵۷۶

* ز *

زردکوه (ساری‌داغ) ص ۱۵ زنجاناب ص ۱۷

زنگبار ص ۵۵۸ زنوز ص ۵۷۷

* س *

سراب ص ۶۳۷، ۲۷۳، ۳

سرخاب ص ۶۱۳، ۵۶۵، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵

سرم‌رای ص ۱۸۲ سردرود ص ۴۵۱، ۲۵۹، ۲۰، ۱۷

سلطان‌کوه ص ۱۷

سلیمانیه ص ۳ سمرقند ص ۵۱۸، ۴۸۶، ۳۰۵، ۱۲۹

سند ص ۱۹۴ سه‌ندآباد ص ۱۸

* ش *

شام ص ۱۵۲ شبستر (ارونق‌انزاب) ص ۲۰

شروان ص ۵۵۸، ۵۴۳، ۳۰۵، ۲۵۷، ۸۲

شرکت‌سهامی‌چاپ ص ۵۵۲ شاورای ص ۵۲۵

شماخی ص ۲۳۷ شنب‌غازان ص ۴۰، ۱۹ شیرین‌چای ص ۱۶

شوشتر ص ۳۳۲

شیراز ص ۶۷، ۸۱، ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۴۷، ۳۱۵، ۳۳۰
 ۳۷۵، ۴۸۵، ۵۰۶، ۵۶۵، ۶۰۹، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۶۰، ۶۶۱

* ص *

صوفیان ص ۱۵، ۱۷ صومعه ص ۱۴۷
 صنمخانه ص ۲۸۵

* ط *

طاق مسجد ص ۷۶ طور ص ۲۷، ۲۶۵، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۰
 طوس ص ۲۶۸ طوقاپو سراى استانبول ص ۴۴۳

* ع *

عباس آباد ص ۵۱، ۷۳، ۱۰۶، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۳
 ۳۰۳، ۴۰۱، ۴۱۴، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۵، ۶۴۲، ۶۴۴
 عتبات عالیات ص ۲۶، ۱۱۸، ۱۸۲، ۲۴۶، ۳۳۱، ۴۳۷
 عتبه خیرالبلاد ص ۲۵۴
 عثمانی ص ۸۸، ۱۰۴، ۱۳۴، ۲۴۴، ۲۵۳
 عراق ص ۹، ۱۰۶، ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۳، ۳۰۹، ۳۸۷، ۴۴۷، ۴۸۱، ۵۴۴، ۵۵۹، ۵۱۹
 ۵۶۷، ۵۹۶، ۵۷۶، ۵۵۳
 عشق آباد ص ۱۸۲ عمارت باغ فرح آباد ص ۱۰۸

عمارت شاه عباس ثانی ص ۱۵۰

عمارت مظفریه مسجد کبود ص ۱۷۵، ۱۷۶

عمارت غیاثیه تبریز ص ۴۱۹

* ف *

فارس ص ۹۶، ۱۷۴، ۶۱۳، ۶۲۸

فرات ص ۱۹۲ فرانسه ص ۹۲، ۱۹۶

* ق *

قاهره ص ۳۱۱، ۸۹ قبر امامزاده عون بن علی ص ۱۵، ۱۱۹

قبر امام رضا (ع) ص ۱۷۲

قبر پیرچوپان ص ۱۸ قبر سید حمزه ص ۱۱، ۱۴، ۱۱۹

قبرستان تخت فولاد اصفهان ص ۴۵۵

قبر شاهفور بن محمد نیشابوری ص ۸

قبر ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی ص ۸

قبر شیخ ابوشامه ص ۱۸۹ قبله ص ۷۶، ۱۴۷، ۱۵۱

قرباغ ص ۱۰۱، ۴۱۳ قراداغ ص ۱۶

قزوین ص ۳۵، ۵۵، ۱۴۱، ۲۳۳، ۱۷۲، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۶۱، ۴۹۴، ۴۶۲، ۴۶۴

۴۸۵، ۵۱۱، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۸۷، ۶۵۳

قصر شیرین ص ۵۰۰ قسطنطنیه ص ۴۷۳

قلعه تاروی ص ۴ قلعه بغداد ص ۱۷۶ قلعه تراماکیس ص ۴
 قلعه الموت ص ۷۰، ۵۹ قلعه قهقهه ص ۵۹ قلعه اوزون‌بل ص ۱۵
 قلعه شیر هزار ص ۱۵ قلعه علمدار ص ۱۵ قلعه میرداغی ص ۱۵
 قم ص ۴۹۳ قلعه شوش ص ۴۱۳
 قنات تأثیر آباد ص ۱۰۷ قنات زبیده ص ۴
 قندهار ص ۱۰۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۹
 قوچان ص ۱۸۲ قونیه ص ۳۱۱

* ک *

کابل ص ۳۵۷، ۳۵۲
 کاشان ص ۱۷۲، ۴۶، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۹۴، ۵۰۳، ۵۴۱، ۵۵۳
 کتابخانه ص ۵، ۱۹، ۳۴، ۷۷، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۵۶، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۷۴، ۵۲۴، ۵۶۰، ۶۶۳
 کتابخانه آستان قدس رضوی ص ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۷۵، ۵۲۴، ۵۶۳، ۶۶۰
 کتابخانه استاد مینویی ص ۲۰۱
 کتابخانه اسعدپاشای استانبول ص ۱۶۲
 کتابخانه آصفیه ص ۳۷۶، ۳۲۵ کتابخانه آقامیرزا علی اردوبادی ص ۴۶۸
 کتابخانه انستیتو زبانهای خاوری ص ۱۳۷
 کتابخانه بایسنقر میرزا ص ۱۲۸، ۱۳۷
 کتابخانه بنگال ص ۳۳۸، ۳۷۵، ۵۲۴
 کتابخانه اسماعیل پاشا ص ۳۶

کتابخانه پروفیسور شیرانی ص ۵۶۱، ۱۰۹

کتابخانه علی اکبر محقق ص ۱۶۳

کتابخانه حاج حسین آقا ملک ص ۵۶۱، ۵۲۴، ۴۴۳، ۳۷۵، ۳۲۵، ۲۵۰، ۹۲، ۸۲
۶۴۸، ۶۰۱، ۵۶۲

کتابخانه حمیدیه ص ۴۰ کتابخانه پنجاب لاهور ص ۳۳۸

کتابخانه حاجی محمدنخجوانی ص ۴۹۳، ۴۲۷، ۴۱۲، ۴۰۶، ۱۵۳، ۱۲۹
۶۲۹، ۶۰۵

کتابخانه حاج حسین آقانخجوانی ص ۴۴۳، ۴۹

کتابخانه حضرت امیر المومنین (ع) ص ۱۴۷ کتابخانه حوضخانه ص ۲۰۲

کتابخانه خانقاه احمدیه ص ۶۶۱، ۶۶۰

کتابخانه خرینه اوقاف ص ۱۳۹، ۱۳۸، ۹۷

کتابخانه دربار سلطنتی ص ۶۲

کتابخانه دانشسرای عالی ص ۵۶۱، ۵۲۴

کتابخانه دانشگاه استانبول ص ۵۶۹، ۳۷۵

کتابخانه دانشگاه بوتین کن ص ۱۳۸

کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ص ۳۱۱، ۲۶، ۲۵

کتابخانه راشد افندی ص ۵۴۵ کتابخانه دهخدا ص ۵۲۴

کتابخانه سپهسالار ص ۵۲۴، ۴۳۴، ۳۷۵، ۳۲۵، ۳۹۳، ۱۰۸

کتابخانه سلطنتی ایران ص ۵۶۹، ۴۶۳، ۳۷۵، ۲۲۳، ۱۳۶، ۱۲۹

کتابخانه شیخ صفی الدین اردبیلی ص ۵۶۹ کتابخانه قاهره ص ۳۷۵

- کتابخانه سلطان حسین ص ۱۰۹ کتابخانه شیخ حسن جابری ص ۵۲۴
کتابخانه صدرالدین محلاتی ص ۱۰۸
کتابخانه لالا اسماعیل ص ۴۲۴ کتابخانه کعبریج ص ۳۷۵
کتابخانه عبدالحسین بیات ص ۵۲۴، ۹۲
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۹۲، ۷۷، ۱۰۸، ۱۵۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵،
۲۵۱، ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۷۵، ۳۸۶، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۴۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲،
۵۶۳، ۶۶۱، ۶۶۳
کتابخانه لتین گراد ص ۵۶۹
کتابخانه مجلس ص ۷۷، ۹۲، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۷۹، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۴۸،
۳۷۵، ۴۴۳، ۵۲۴، ۵۶۲، ۶۴۸، ۶۶۱، ۶۶۳
کتابخانه محیط طباطبایی ص ۱۵۲
کتابخانه ملی پاریس ص ۱۳۹، ۳۱۷، ۳۲۸، ۵۷۰
کتابخانه موصل ص ۳۷۵ کتابخانه موزه تهران ص ۴۴۳
کتابخانه مجلس سنای سابق ص ۴۸۱
کتابخانه ملی تبریز ص ۹۲، ۱۵۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۷۵، ۴۴۳، ۴۷۷
کتابخانه ملی تهران ص ۹۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۷۹، ۳۲۵، ۳۷۵، ۴۲۶، ۴۴۳، ۵۲۴، ۵۶۳
کتابخانه میرزا جعفر سلطان‌القرایی ص ۴۸، ۹۲، ۱۰۸
کتابخانه نجف ص ۳۷۶ کتابخانه هاروارد ص ۳۷۶
کتابفروشی ادبیه ص ۲۴۰ کرج ص ۲۳۲
کربلا ص ۱۴۴، ۳۳۰، ۳۹۶، ۳۹۷، ۵۱۸، ۵۵۹، ۶۵۰

کردستان عراق ص ۳ کردستان مگری ص ۳ کریم کوه ص ۱۶
 کرمانشاه ص ۵۷۴، ۴۶۳
 کرگه ص ۱۸ کرمان ص ۱۷۴، ۵۹
 کشمیر ص ۴۵۹، ۳۵۸، ۱۵۵، ۱۵۴
 کعبه ص ۳۷۹، ۳۳۳، ۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۲، ۳۰۵، ۲۸۳، ۲۶۶، ۲۲۷، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۴۷
 ۵۹۹، ۵۱۹، ۴۸۶، ۴۰۹، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۰
 کلکته ص ۳۱، ۳۰ کلوانق ص ۱۶، ۱۵
 کنشت ص ۲۳۰ کنعان ص ۳۷۰
 کوه ص ۱۷۷، ۱۷، ۱۴، ۱۶، ۱۵
 کوه بزغوش ص ۱۵ کوه بهلول ص ۱۶
 کوه باباداغی ص ۱۶، ۱۵ کوه بیستون ص ۳۳۴
 کوه یکه‌چین ص ۱۶ کوه پهلوان ص ۱۵ کوه تاپ‌تاپ ص ۱۷
 کوه سبلان ص ۱۶، ۱۵ کوه سرخاب (عین‌علی) ص ۱۷، ۱۵
 کوه سهند ص ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴ کوه لیقوان ص ۱۷
 کوه قاف ص ۴۳۷، ۲۷۱ کوه کسبه ص ۱۶ کوه مورو ص ۱۵
 کوه میشو یا میشوداغ ص ۱۵ کوه ندیلی ص ۱۸
 کوفه ص ۴۰۴

* گ *

گجرات ص ۶۵۷، ۱۷۹، ۵۵ گرجستان ص ۱۸۲، ۳۶

گرم‌رود ص ۲۷۳ گنجه ص ۵۲۴،۴۹۲
 گورستان ص ۱۳،۸ گورستان گجیل ص ۵۱۵،۲۷۰
 گورستان نخت‌پولاد ص ۸۴ گورستان چرنداب ص ۳۹۹
 گورستان طوبائییه ص ۹۸ گیلان ص ۶۰۷،۶۰۵،۴۰۷،۲۴۶،۲۴۵

* ل *

لاهور ص ۵۶۱،۵۵۶،۵۵۰،۵۴۹،۴۸۷،۴۸۳،۳۶۲،۳۵۸،۱۵۹،۱۵۵،۱۵۶،۱۰۹
 لاهه ص ۲۳۰ لرستان ص ۶۲۰
 لاهیجان ص ۴۰۶،۴۰۴،۱۴۲ لکهنو ص ۳۵۳،۳۳۷،۳۰
 لندن ص ۳۱ لنین‌گراډ ص ۳۱۱،۱۳۷ لیقوان ص ۱۸،۱۷

* م *

ماوراءالنهر ص ۱۲۹ مجلس ص ۴۶۸،۱۱۸،۵۳
 مازندران ص ۶۶۳،۴۶۲،۴۳۱ محلات ص ۸۷
 مدارس ص ۲۱۵،۸۱ محروسه‌خوی ص ۲۷۴
 مدرسه‌الیانس ص ۱۹۶ مدرسه سن‌لویی ص ۱۹۶
 مدرسه قطیبه ص ۷۴ مدرسه نظام ص ۱۸۲
 مراغه ص ۱۷،۳ مدینه ص ۳۳۰
 مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی ص ۱۴ مرشدآباد ص ۳۱
 مرقد امیرالمومنین (ع) ص ۵۸۱

- مرند ص ۳ مزار بابارکن الدین مسعود ص ۴۴
- مزار باباحسن ص ۱۲۰، ۱۰ مزار پیر ترک ص ۱۲، ۱۳
- مزار خاقانی ص ۱۲، ۱۰ مزار شیخ صدوق ص ۲۲۵
- مساجد ص ۵۷۴، ۵۱۹، ۴۲۱، ۳۳۰، ۲۳۰، ۲۰۶، ۱۷۵، ۱۶۰، ۱۹
- مسجد کبود ص ۱۷۵، ۲۰ مسجد لبنان ص ۶۱۸
- مسجد شیخ لطف الله ص ۴۶۴، ۴۶۲ مسجد شاه ص ۴۶۴
- مسجد صاحب الامر ص ۳۸۳ مسجد جامع عباسی ص ۴۵۴، ۴۶۲، ۱۹۶، ۷۶
- ۴۶۴، ۴۵۶
- مشهد ص ۵۶۷، ۵۶۳، ۵۲۴، ۵۱۷، ۴۷۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۰۴، ۳۴۶، ۳۲۸، ۱۸۲، ۳۵
- مسجد مقصود بیک ص ۴۶۵ مسجد شیخ الاسلام ص ۵۸۰
- مصر ص ۵۵۸، ۵۴۳، ۲۸۱، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۱۲، ۱۵۲، ۱۳۲، ۷۰، ۶۳
- مقابر ص ۱۸۸، ۱۷۵، ۱۶۹، ۲۰، ۱۹
- معدن ص ۱۹، ۱۸ مقبرة الشعرا ص ۱۹، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۶، ۵
- مقام صاحب الزمان (عج) ص ۴۵۶، ۴۵۴
- مقبرة الشعراى تبریز ص ۹، ۸، ۷، ۳۳۵، ۲۱
- مقبره ابراهیم ادهم ص ۱۴۶ مسجد قاضی جهان ص ۲۷۹
- مغرب ص ۵۵۸، ۲۸۱ مکه ص ۶۴۸، ۴۰۴، ۳۳۰، ۲۹۴، ۲۵۶، ۲۰۱، ۱۹۸
- موزه آثار اسلامی و ترک ص ۱۳۷ موزه تبریز ص ۵۸۰
- مشکین شهر ص ۲۵۹ موزه بریتانیا ص ۵۶۲، ۵۲۴، ۴۴۳، ۳۷۵، ۳۳۸، ۳۹
- موزه ملی پاکستان ص ۳۷۶ موزه باستان شناسی دهلی ص ۵۷۰

مهران رود یا میدان چای ص ۱۷

میخانه ص ۵۶۳، ۵۱۹، ۴۲۱، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۵۴، ۲۲۸، ۲۰۳

میدان سنگ قزوین ص ۲۸ میکده ص ۵۶۴، ۴۲۴، ۲۶۶، ۲۴۰، ۲۲۸

میدان کشنی گاه ص ۳۹۷

* ن *

نابین ص ۶۱۳

نجف ص ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۴، ۵۶۰، ۵۱۸، ۴۶۸، ۴۶۷، ۳۹۲، ۳۱۱، ۱۴۷، ۹۳، ۸۵، ۴۲

نخجوان ص ۵۲۴، ۲۰۳

نطنز ص ۵۹ نگارخانه چین ص ۱۹۸ نهر لیقوان ص ۱۶

نهند ص ۱۶

* و *

وراوی ص ۴۲

وبجوبه ص ۵۱۵

* ه *

هامون ص ۵۳۲، ۵۳۱ هرمز ص ۱۷۴

هرات ص ۵۹۳، ۵۱۸، ۳۵۲، ۲۰۶، ۱۴۹، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۹، ۲۶

همدان ص ۶۲۳

هریس ص ۱۱۳؛ ۲۰ هشت رود ص ۳ هندوستان ص ۳۱؛ ۳۰؛ ۲۳
 ۲۴۵؛ ۲۴۴؛ ۲۰۲؛ ۱۹۴؛ ۱۵۵؛ ۱۴۹؛ ۱۳۲؛ ۱۱۴؛ ۱۰۶؛ ۸۸؛ ۷۶؛ ۵۵؛ ۵۱؛ ۴۶؛ ۳۵
 ۲۹۸؛ ۲۹۵؛ ۲۹۴ ؛ ۲۸۴؛ ۲۷۸؛ ۲۷۶؛ ۲۵۷؛ ۱۸۰؛ ۱۷۹؛ ۱۷۸؛ ۱۶۱؛ ۲۵۰؛ ۲۴۷
 ۴۸۳؛ ۴۳۷ ؛ ۴۱۵؛ ۴۱۴؛ ۴۰۲؛ ۳۸۷؛ ۳۵۸؛ ۳۵۹؛ ۳۵۷؛ ۳۵۳؛ ۳۵۲؛ ۳۵۱؛ ۳۵۰
 ۵۹۸؛ ۵۹۳ ؛ ۵۶۷؛ ۵۵۹؛ ۵۵۶؛ ۵۵۰؛ ۵۴۷؛ ۴۸۷؛ ۴۸۵؛ ۴۸۶؛ ۵۰۶؛ ۵۰۴؛ ۵۰۳
 ۶۶۲؛ ۶۴۴؛ ۶۲۳؛ ۶۱۲؛ ۶۱۱؛ ۶۰۱؛ ۵۹۹

* ی *

یزد ص ۱۴۰؛ ۱۰۷؛ ۴۳۲؛ ۴۵۰

یونان ص ۳۸۱

فہرست اِسامی کتب

* ۲ *

آتشکده آذر ص ۲۸۴، ۱۷۴، ۱۶۸، ۲۴۷، ۲۴۴، ۱۴۸، ۱۴۵، ۸۷، ۸۰، ۶۱، ۴۹، ۴۶
 ۶۱۳، ۵۹۱، ۵۴۲، ۵۱۳، ۵۱۰، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۳۸، ۴۱۲، ۴۱۰، ۳۲۴
 ۶۵۶، ۶۳۰، ۶۲۲، ۶۲۰

آرایش نگار (صائب) ص ۳۵۴

* الف *

ابو قلمون (دانش تبریزی) ص ۲۱۷ احسن التواریخ ص ۳۱۴، ۵۸

ابداء البراء فی حقیقة القدر والقضا ص ۵۸۲

احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ ص ۲۹۶، ۱۴۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۰۰، ۹۸، ۹۵، ۸۵
 ۳۹۱، ۳۲۸، ۲۹۵

احوال و آثار خوشنویسان ج ۲ ص ۴۶۱، ۴۵۹، ۴۱۸، ۳۹۱

احوال و آثار خوشنویسان ج ۳ ص ۵۹۶، ۵۷۱، ۵۶۹، ۳۲۹

اخگر (دانش تبریزی) ص ۲۱۸

اساطیر و فرهنگ باستانی (دانش تبریزی) ص ۲۱۷

ارشاد القراء ص ۵۱۸

ارفع نامه (رضاخان دانش تبریزی) ص ۲۳۱ از سعدی تاجامی ص ۴۱

اصول دین و فروع آن (ابراهیم تبریزی) ص ۲۶ اصلاح المنطق ص ۶۳۷

اصطلاحات صوفیان ص ۶۶۱

- اغلاط لهجة اللغات (دانش تبریزی) ص ۲۱۷
- اکسیر اللغة (دانش تبریزی) ص ۲۱۷
- الابداع و اوضاع الاطباع الاسجاع و الاتباع (دانش تبریزی) ص ۲۱۷
- الباحث عن لغة ابن يافث (دانش تبریزی) ص ۲۱۸
- الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام (دانش تبریزی) ص ۲۱۷
- الخطبة المترجمة (دانش تبریزی) ص ۲۱۹
- الذريعة ج ۲ ص ۱۴۰ الذريعة ج ۱ ص ۵۸۳
- الذريعة ج ۹ ص ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۱، ۸۵، ۷۳، ۶۹، ۶۸، ۵۰، ۴۶، ۴۵، ۳۸
- ۲۴۴، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۱۴، ۲۷۵، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۲۸
- ۳۴۹، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۱۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۰۷، ۲۹۸، ۲۹۴، ۲۷۹، ۲۶۷، ۱۷۱، ۱۶۷، ۲۴۵
- ۶۰۲، ۵۹۲، ۵۸۴، ۵۷۲، ۵۶۶، ۵۶۳، ۵۵۰، ۱۴۰، ۵۳۹، ۴۹۶، ۴۹۰، ۴۷۰، ۴۱۵، ۳۴۸
- ۶۵۹، ۶۱۱، ۶۱۰
- الذريعة ج ۳ ص ۱۶۱، ۹۶ الشامل فهرست الكامل للمبرد (دانش) ص ۲۲۱
- الفیه (اسیر تبریزی) ص ۵۳ الفیه (ثقة الاسلام تبریزی) ص ۱۲۲
- الفیه (حجت الاسلام نیر) ص ۵۳
- الكشف عما على الكشف (دانش تبریزی) ص ۲۲۲
- المآثر والآثار (اعتماد السلطنة) ص ۶۳۱، ۲۱۲، ۴۳
- النوميات (دانش تبریزی) ص ۲۲۴
- الوشیعه (دانش تبریزی) ص ۲۲۴
- امتحان الفضلا ج ۱ ص ۴۱۸، ۸۰، ۷۶، ۶۴

امتحان الفضلا ج ۲ ص ۴۶۱

انجمن آرای ناصری ص ۸۹ اندرزنامه (دانش تبریزی) ص ۲۱۸

انیس العشاق ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴

انیس العارفين والاحیافی حل معما ص ۸۳ الادعیه (باقی تبریزی) ص ۷۷

الاعراض من الدنيا (باقی تبریزی) ص ۷۷

الوصایا والنصایح (باقی تبریزی) ص ۷۷ الوقیه ص ۵۸۲

المعادواحوال الموت (باقی تبریزی) ص ۷۷

اواسط القلاید فی الروابط والفرائد ص ۲۱۸

اوراق پریشان (میرزا ابوالقاسم) ص ۲۱

اولاد اطهار (محمد رضا طباطبایی) ص ۲۰، ۱۳ اوصاف الامین ص ۶۳۲

ایران کوده شماره ۱۰ ص ۲۶۱

ایضاح الانبافی تعیین مولد خاتم الانبیا ص ۱۲۰

* ب *

بحار الانوار ص ۶۵۷

بحر الفوائد (جوهری تبریزی) ص ۱۵۲ بدر (ملك الشعرا) ص ۸۲

بدیع الاسحار فی صنایع الاشعار ص ۴۲۶ بدایع العلوم ص ۴۹۲

برهان قاطع (برهان تبریزی) ص ۸۸، ۸۹ بوستان سعدی ص ۱۷۹

بهترین اشعار (پژمان) ص ۶۴۴

بهجت الشعرا (اسرار تبریزی) ص ۴۷، ۴۸ بیاض خان صاحب ص ۳۷

بیاض حافظ حسین کربلایی ص ۵۶۹

بیاض (دانش تبریزی) ص ۲۱۸

بیاض (صائب) ص ۵۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۵۹۳، ۶۴۲

بیاض (گل احمد) ص ۵۴۵ بهارستان ص ۴۵۰

* پ *

پراکنده (دانش تبریزی) ص ۲۱۸ پریشان (دانش تبریزی) ص ۲۱۸

پیدایش خط و خطاطان ص ۶۳، ۶۴، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۶۸، ۴۵۴، ۴۵۵

۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۷۱، ۵۹۶

* ت *

تأثیر رحیمی ج ۳ ص ۵۵۹، ۱۸۱ تاریخ النوادر (احمد تبریزی) ص ۳۹

تاریخ الافکار ص ۶۱۰، ۶۲۷

تاریخ امکانه شریفه و رجال برجسته ص ۲۰، ۱۱۹ تاریخ بناکی ص ۷

تاریخ ادبیات در ایران (دکتر صفا) ص ۵۲۱، ۵۳۶

تاریخ تبریز (دکتر مشکور) ص ۲۰، ۴۲، ۶۷، ۸۲، ۸۳، ۱۵۲، ۳۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶

۵۷۹، ۶۳۶، ۶۳۷

تاریخ تبریز (مینورسکی) ص ۲۰

تاریخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۳۲، ۸۶، ۲۲۸، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰

تاریخ تذکره‌ها ج ۲ ص ۹۵، ۷۱، ۳۱۸، ۴۶۲

- تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز (نادر میرزا) ص ۱۸، ۲۰، ۴۴، ۶۱، ۹۵
 تاریخ رشیدی ص ۴۵۷
 تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳، ۸، ۹، ۲۷۲، ۶۰۴
 تاریخ سید حمزه و طاق علی شاه ص ۱۲۰
 تاریخ غازان خان ص ۴۰
 تاریخ عالم آرای عباسی ص ۵۸، ۶۱، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۶
 تاریخ قادری ص ۸۹
 تاریخ کبیر ص ۷
 تاریخ گزیده (حمد الله مستوفی) ص ۶، ۷، ۹، ۲۶۹، ۲۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۱۵، ۵۷۷
 تاریخ مفصل ایران ص ۴۴۲
 تاریخ نظم و نثر در ایران (سعید نفیسی) ص ۸، ۳۳۶، ۴۰۰
 تاریخ هاله قطیه ص ۸۹
 تاریخ یزد ص ۴۵۱
 تأییدات (مجنوب تبریزی) ص ۵۶۲
 نبیان نافع (سید احمد عاصم عثمانی) ص ۸۸
 تحفة الحرمین ص ۱۹۸
 تحفة الابرار ص ۵۱۸
 تحفة القاری ص ۵۱۸
 تحفة المومنین ص ۵۱۸
 تحفة العالم ص ۳۰، ۳۲
 تحفة العراقین ص ۲۸، ۴۰۱
 تحفة الملوک فی سرائلک ص ۲۵
 تجربه الاحرار و تسلیة الابرار ص ۳۳۰، ۳۳۱
 تحفه سامی ص ۲۵، ۳۷، ۵۸، ۶۱، ۶۹، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۸
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۹
 ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۱
 ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۹۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۳۳، ۶۴۱، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۹

- تذکره اسحاق بیگ متخلص به عذری ص ۳۸ تذکره اختر ص ۹۵
تذکره السیاب ص ۹۶ تذکره الشعرا ص ۳۱۴، ۳۰۷، ۸
تذکره الشعرای دولتشاهی ص ۱۷۸
تذکره الشعرای طوفی تبریزی ص ۴۰۵ تذکره عمومی ص ۶۴۵
تذکره الاولیای پرویزی ص ۳۰۵، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۰۲
تذکره المعاصرین حزین ص ۱۰۶، ۱۱۲، ۷۶، ۶۶۳، ۵۸
تذکره زنان شاعر ص ۱۹۹
تذکره حسینی ص ۶۳۰؛ ۳۲۷؛ ۲۹۹، ۲۶۷، ۱۷۴، ۱۷۳
تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۶-؛ ۵۴۱
تذکره خوشنویسان (غلام محمد هفت اقلیمی) ص ۶۴۱
تذکره رفعت ص ۲۱۶ تذکره سلاطین و امرا ص ۳۳
تذکره شوشتری ص ۳۱۴ تذکره سرو آزاد ص ۳۵۷
تذکره شاه طهماسب ص ۱۴۶ تذکره منشی ص ۲۱۵
تذکره ناظم ص ۶۴۵، ۴۳۱، ۴۱۱، ۳۲۷، ۳۱۷، ۳۵۱، ۲۵۶، ۲۵۴، ۳۰
تذکره یوسف علیخانی ص ۴۴۰ تذکره میخانه ص ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۸، ۳۹۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۷
تذکره نصر آبادی ص ۹۱، ۸۰، ۷۶، ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۶۷، ۵۶، ۵۲، ۴۵، ۴۲، ۳۰، ۲۸
۲۳۴، ۲۰۳، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۴۳، ۱۱۲، ۱۰۰
۴۰۳، ۳۸۸، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۳۲، ۳۰۵، ۲۹۹، ۲۵۳، ۲۴۵، ۲۷۷، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۵۸، ۲۵۷
۵۰۳، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۰، ۴۸۷، ۴۷۶، ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۶، ۴۶۱، ۴۵۱، ۴۴۴، ۴۱۵، ۴۱۴
۶۳۰، ۶۲۲، ۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۳، ۶۱۱، ۶۰۳، ۶۰۰، ۵۹۴، ۵۷۲، ۵۶۵، ۵۵۷، ۵۴۲، ۵۳۹
۶۵۰، ۶۴۵، ۶۴۴، ۶۳۵، ۶۳۴

- ترجمان الحال ص ۲۱۸ ترجمه تاریخ طبری ص ۲۸۱
 ترجمه خطبه‌ی بی نقطه و بی الف حضرت علی (ع) بفارسی ص ۹۲
 ترجمه فارسی بت الشکوی ص ۱۲۰
 ترجمه مجالس النقایس ص ۲۴، ۷، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۴
 تذیل العروض ص ۲۱۸ تسهیل زیج هندی ص ۱۲۰
 تفاسیر اللغة الفرس ص ۵۲۳ تقسیم مسلسل ص ۴۲۶
 تعلیقات علی اکبر لوعة الشاکي ودمعة الباکی ص ۲۱۸
 تکلّمه استدراک ص ۵۷۹ تمییز الصحیح من الجریح فی التعادل والترجیح ص ۵۸۱
 تورات ص ۲۷۱

* ج *

- جامع التواریخ رشید الدین وزیر ص ۴۰ جنگ خصوصی ص ۱۲۱
 جنگ اشعار فارسی و عربی (جعفر تبریزی) ص ۱۳۷
 جنگ دبهیم ص ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۸۱، ۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۳۴
 ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۴۸۱، ۴۸۴
 جنگ ف ۵۷۳ لولو اسماعیل ص ۲۳
 جنگ ف ۶۰۱ نافذ پاشا ص ۲۳
 جنگ خطی ۲۷۶۳ ص ۴۰۶
 جنگ ۳۰۴۷ حاج محمد نمنجوانی ص ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۳۷، ۵۹۴، ۶۲۹
 جلالیه ج ۲ ص ۱۰۲، ۴۰۵ جنگ نامه کجرات ص ۱۷۹

جوابات المسایل الدعائیه ص ۵۸۲

جهان‌نما ترجمه فلوغون ص ۱۲۵ جهان‌نگشای جوینی ص ۲۶۷، ۲۶۸

* چ *

چراغ‌هدایت آرزو ص ۱۰۸

* ح *

حاشیه بر شرح اصطلاحات (شیخ عبدالرزاق کاشی) ص ۲۰۵

حجت‌نامه ص ۸۳

حاشیه بر لسان‌الخواص (آقارضی قزوینی) ص ۵۹۷

حاشیه کفایه (آخوندخراسانی) ص ۵۹۷

حاشیه مجمع‌البحرین و مطلع‌النیرین طریحی ص ۵۸۱

حدیقه‌السلطنین ص ۸۹

حدیقه‌الشعرا ص ۵۸۴، ۵۷۲، ۴۸۴، ۳۸۳، ۴۱۳، ۳۹۱، ۱۰۵، ۱۰۴، ۴۹، ۴۷

حقایق‌القوانین و حاشیه‌قوانین‌الاصول ص ۵۸۱

حقایق‌الحدائق ص ۵۱۴ حقایق‌الشریعه ص ۲۶

حقایق‌العلوم ص ۲۶ حماسه‌سرایی درایران ص ۴۱

حقایق‌الحدائق ص ۳۱۴ حدائق‌السحر ص ۳۱۱، ۳۰۷

حدایق‌الحقایق ص ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷

حماسه‌های تاریخی دکتر صفا ص ۴۰ حواشی و شروح ص ۱۲

* خ *

خرده ص ۲۱۹ خسرو شیرین ص ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۸۰، ۴۴۲
 خزاین الفوائد (مجلدوب تیریزی) ص ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲
 خزانه عامره ص ۳۳۵ خطبه نولویه ص ۲۱۹
 خلاصة الاشعار ص ۲۳، ۵۸، ۸۸، ۱۲۴، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۹۴، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۸۵، ۳۹۷
 ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۴۳، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۰۴، ۵۵۳
 خلاصة الاحکام ص ۴۴۲ خلاصة الکلام ص ۴۴۳، ۴۵۰
 خلاصة الافکار ص ۳۱، ۱۰۶، ۲۹۶
 خلاصة الحساب (شیخ بهایی) ص ۵۷۸ خلاصة الحقایق ص ۶۶۰
 خمسة المجد و خمسة النجد ص ۲۱۸ خمسة (نظامی) ص ۱۳۸
 خمسة ادبیه ص ۴۹۲
 خیرات احسان ج ۱ ص ۱۴۸ خرابات ج ۳ ص ۳۱۷، ۴۲۶

* د *

دانشمندان آذربایجان ص ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۴
 ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳
 ۷۴، ۷۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۲۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴
 ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۴۳

۱۷۴ ، ۱۷۱، ۱۶۸ ، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۲، ۲۵۳، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۴۶
 ۲۷۹ ، ۲۷۷ ، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۱۸۱، ۱۷۸
 ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۸۱
 ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۶، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۱۷، ۳۱۴
 ۴۲۲، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۶، ۳۹۵
 ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۷
 ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰ ، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۸، ۴۶۶
 ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۲۲، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۰، ۵۰۴، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۳
 ۵۶۶، ۵۵۸، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۴، ۵۵۲، ۵۴۹، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹
 ۶۰۰، ۵۹۶، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۴، ۵۷۷، ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۶۸
 ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۲۰، ۶۱۹، ۶۱۳، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۲، ۶۰۱
 ۶۶۲، ۶۵۹، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۲، ۶۵۰، ۶۴۴، ۶۴۱، ۶۳۵

دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی ج ۲ ص ۲۱۶، ۲۲۸ داموس ص ۲۱۹

داستان دوستان ص ۲۲، ۵۴، ۹۹، ۲۹۸، ۵۱۷، ۵۵۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۴۱، ۶۵۹

دبستان ص ۲۱۹ دررمنضده و غررمرصده ص ۲۱۸

در منشور و درنثر مسجع و مرصع و... ص ۲۱۹ دستور البلاغه ص ۲۱۹

درهم و برهم ص ۲۱۹ دمه ص ۲۱۹ دستور سلیمان ص ۶۶۲

دیده‌گاه صائب در پرتو غرغان ص ۳۵۴، ۳۷۶، ۴۱۴

دیوان ابوطالب خان تبریزی ص ۳۱

دیوان امیر خسرو دهلوی ص ۳۲۵ دیوان امیرشاهی ص ۳۲۵، ۶۵۳

- دیوان امین تبریزی ص ۶۵ دیوان باباافغانی ص ۶۵۳
- دیوان ثابت اندیلی ص ۶۵۱ دیوان ثابت تبریزی ص ۱۱۶
- دیوان حسن دهلوی ص ۱۳۵ دیوان حافظ ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۳۹
- دیوان حسین صبوری ص ۳۹۰ دیوان اشعار حسینیہ ص ۲۳۹
- دیوان حاجی تبریزی ص ۱۶۲ دیوان حیدر هروی ص ۳۲۵
- دیوان جمالی تبریزی ص ۱۴۷ دیوان دیده تبریزی ص ۲۳۷
- دیوان دلسوز تبریزی ص ۲۳۴ دیوان راجی ص ۲۴۰، ۲۴۲
- دیوان زاهد تبریزی ص ۲۶۵ دیوان سیاهپوش ص ۲۹۹
- دیوان شریف تبریزی ص ۳۲۷، ۳۲۴ دیوان شکوهی ص ۳۳۳
- دیوان شوری ص ۳۴۶ دیوان شوقی ص ۳۴۶
- دیوان صالح تبریزی ص ۳۴۸ دیوان اشعار صائب ص ۳۵۳، ۳۶۷
- دیوان دست‌نویس (صائب) ص ۳۷۷ دیوان فروغ تبریزی ص ۵۰۳
- دیوان فانی تبریزی ص ۴۹۲ دیوان قطران تبریزی ص ۵۲۴
- دیوان کاظم تبریزی ص ۵۴۱ دیوان گویای تبریزی ص ۵۴۹
- دیوان لعلی تبریزی ص ۵۵۲ دیوان مولانا عتیقی بشماره ۳۸۴۳ ص ۴۲۰
- دیوان مسیح تبریزی ص ۵۹۰ دیوان مذهب تبریزی ص ۵۸۶
- دیوان مجذوب تبریزی ص ۵۶۶، ۵۵۹ دیوان مخلص تبریزی ص ۵۸۳
- دیوان محمدتقی دهخوارقانی تبریزی ص ۵۷۴
- دیوان نجیب‌الدین رضا ص ۶۶۱
- دیوان مشکوة تبریزی ص ۵۹۵ دیوان مطلع هریسی تبریزی ص ۶۰۱

دیوان خطی معاذی ص ۶۰۸ دیوان غزلیات برگ‌ی تبریزی ص ۸۷

دیوان غزلیات حیدری تبریزی ص ۱۷۸

دیوان غزلیات ناظم تبریزی ص ۳۲۴

دکة القضاة فی مسائل الشهادت والقضاء ص ۵۸۱

* ذ *

ذخیره‌المثنی ص ۲۱۹

* ر *

راموز الرموز ص ۲۱۹

رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ص ۵۹۸، ۵۵۴، ۲۳۳، ۴۴، ۴۳

ردمیزان الحق (هانری مارتن) ص ۲۱۳

رساله اصول دین و فروع آن شماره ۴۲۴۲ ص ۲۶

رساله‌الاصوات ص ۲۱۹ رساله اگرملت و اگرما آذربایجانیان ص ۱۲۱

رسالة القبلة و رسالت المقادیر و کحل الابصار ص ۵۸۷

رسالة العباسیه ص ۲۲۰ رسالة العین ص ۲۱۹ رساله سیاست ص ۱۲۱

رساله سینیه ص ۲۱۹ رساله سته سرمیده ص ۲۰۵

رساله شرط الرقم در قط قلم ص ۲۱۹

رساله عشق و روح و دل ص ۹۲ رساله در تشریف علم و دانایی ص ۲۱۹

رساله روحی انارجانی ص ۲۵۹ رساله در خط رقاع ص ۲۲۰

- رساله در لباس مشکوک ارجوزه ص ۵۹۷
 رساله در فلکیات و ریاضیات ص ۵۹۷
 رساله در آداب و کیفیت خط‌عبری ص ۲۲۰ رساله شنبیه ص ۲۲۰
 رساله در مباحث فقه ص ۵۹۷
 رساله قلب و ابدال ص ۲۲۰ رساله فی الاسماء المعراة عین الکلام ص ۲۲۰
 رساله لالان ص ۱۲۰ رساله لب الیدقت ص ۲۲۰
 رساله مرآت العباد فی معرفت المعاد ص ۲۰۵ رساله مفتاحیه ص ۲۲۰
 رساله مدینه در دفاع از دین اسلام ص ۹۸
 رساله موجز ص ۲۲۰ رساله نوروز ص ۵۸۷
 رشیدای عباسی ص ۲۵۰
 روز روشن ص ۳۷، ۳۸، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۹۵، ۳۹۱
 ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۲۲، ۲۸۴، ۲۷۳، ۲۵۹، ۲۵۳، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۱۹۵، ۱۴۵، ۴۱۵، ۴۱۱
 ۶۱۳، ۵۷۷، ۵۷۱، ۵۴۵، ۵۳۹، ۵۲۲، ۵۲۱، ۴۹۸، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۷۹، ۴۷۰
 ۶۵۰، ۶۴۴، ۶۳۵
 روضات الجنان و جنات الجنان ص ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۴۲، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۷۲، ۳۰۶
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۶، ۵۱۶
 روضات الجنان ج ۲ ص ۵۱، ۴۵۳، ۵۱۵، ۵۴۵، ۵۷۹
 روضه اطهار ملاحری ص ۲۰، ۱۷۰ روضه (دانش تبریزی) ص ۲۱۹
 روضه الابرار ص ۱۶۹ روضه العشاق ص ۲۰۰
 روضه الواعظین ص ۱۵۲ روزنامه اختر ص ۲۱۳

ریاض‌الجنة روضه ۴ ص ۱۵۴ روضه‌السلطنین ص ۱۷۷

ریاض‌الجنة روضه ۵ ص ۸۴، ۸۷، ۱۸۱، ۲۷۲، ۲۷۵

ریاض‌الشعرا ص ۱۰۶

ریاض‌الجنة ص ۳۲۴، ۳۲۷، ۴۵۱، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۷۴، ۵۹۱، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۷

۶۳۰، ۶۶۳

ریاض‌العارفین ج ۱ ص ۴۱، ۴۷، ۸۲، ۸۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۱۱، ۱۷۴، ۱۸۱، ۴۹۱

۳۲۸، ۳۴۶، ۵۶۶

ریاض‌العارفین ج ۲ ص ۴۱۲، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۷۷، ۴۹۰، ۴۹۸، ۵۱۳، ۵۲۱

۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۵۰

ریاض‌الوفاق ص ۳۱، ۳۲، ۲۶۸، ۲۷۲ ریحانة‌الادب ج ۶ ص ۲۷۲

ریحانة‌الادب ج ۵ ص ۵۴۹، ۵۶۶، ۵۹۱

ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۸۱، ۹۰، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۳۷

ریحانة‌الادب ج ۲ ص ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۷۳

ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۸۱، ۵۸۲، ۵۹۸

ریحانة‌الادب ج ۴ ص ۴۳۶، ۴۵۰، ۴۹۰، ۵۱۸، ۵۳۶

* ز *

زلزله‌های تبریز (عزیز دولت‌آبادی) ص ۱۴

زنان سخنور ج ۱ ص ۱۰۴، ۱۴۸، ۲۰۰، ۵۵۵

زنبیل فرهاد میرزا ص ۹۲ زندگینامه شهید ثقة الاسلام ص ۱۲۲، ۱۲۴

زینت التواریخ ص ۹۱، ۹۲ زهرالانیق ص ۲۸۱

* س *

ساقی‌نامه ابوطالب تبریزی ص ۲۷ ساقی‌نامه خواجه حسین ثنایی ص ۳۵

ساقی‌نامه (شرف‌زرد تبریزی) ص ۲۱۷ ساقی‌نامه (شوری‌بخشایش) ص ۳۴۴

سخن‌نامه (دانش تبریزی) ص ۲۲۰ ساقی‌نامه (ظهوری) ص ۲۷

ساقی‌نامه (طالب تبریزی) ص ۴۰۲

سالک‌الاطوار و مشارق‌الانوار ص ۴۳۴

سخنستان ص ۲۲۰ سخن‌نامه (دانش تبریزی) ص ۲۲۰

سخن و سخنوران ص ۵۲۳، ۵۳۶ سخنوران یزد ص ۴۵۱

سخنوران آذربایجان ص ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷

۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۲

۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۷۹، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱

۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

۲۵۳، ۱۶۱، ۰۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۵۷

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴

۲۷۸، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

۳۹۹-۳۹۷ - ۳۹۶-۳۹۵-۳۹۰-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۱-۳۵۱-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۶-۳۴۷-۳۳۶
 ۴۳۲ - ۴۳۱-۴۲۲-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۲-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۲-۴۰۰
 ۴۷۰ - ۴۶۹-۴۶۷-۴۵۹-۴۵۶-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۷-۴۳۵
 ۴۹۷- ۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۱-۴۸۰-۴۷۹-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۱
 ۵۴۶ - ۵۴۵-۵۴۲-۵۴۰-۵۳۹-۵۳۷-۵۳۶-۵۲۲-۵۱۶-۵۱۳-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۴-۴۹۸
 ۵۷۴ - ۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱-۵۶۶-۵۵۹-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۲-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷
 ۵۹۴ - ۵۹۳-۵۹۲-۵۹۱-۵۹۰-۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳-۵۷۹-۵۷۷-۵۷۶-۵۷۵
 ۶۲۲-۶۲۰ - ۶۱۹-۶۱۷-۶۱۳-۶۱۱-۶۰۹-۶۰۸-۶۰۲-۶۰۱-۶۰۰-۵۹۸-۵۹۶-۵۹۵
 ۶۵۶ - ۶۵۲-۶۵۱-۶۵۰-۶۴۴-۶۴۱-۶۳۵-۶۳۴-۶۳۳-۶۳۲-۶۳۱-۶۳۰-۶۲۷-۶۲۳
 ۶۶۲-۶۵۹

سخنوران نامی معاصر ص ۲۳۳ سرالغته‌یاسده‌نامه ص ۲۲۰

سفرنامه اروپا ص ۵۱۴

سفینه خوشگو ص ۴۴، ۱۰۶، ۱۴۲، ۱۷۹، ۳۵۹، ۴۸۶، ۵۰۴، ۵۰۶

سفینه در رودفینه ص ۲۲۰ سفینه نظم‌ونثر ص ۵۶۶

سفینه محمود ص ۹۵، ۱۶۸، ۵۹۱، ۶۶۳ سوانح وجدیه ص ۲۲۰

سفینه‌النجات ص ۲۶۶

سبع‌المثانی ص ۶۶۱ سلسله‌الاولیا ص ۴۴۱

سعادت‌نامه (شیخ محمود شبستری) ص ۳۸۲

سهو‌اللسان شریف ص ۱۷۹، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳

سپاحت‌نامه‌اولیای‌چلبی ص ۱۲۴، ۳۶۰ سیاست‌اسلامیه ص ۱۲۱

ش

- شاهدصادق ص ۴۸۷، ۴۵۷، ۴۴۲، ۳۲۴
- شاهنامه فردوسی ص ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۹، ۴۰
- شاهنامه شاه طهماسب ص ۲۸۲، ۲۸۰
- شاهنامه بایسنقری ص ۱۳۷ شاهنامه حسینی ص ۳۰۳
- شرح بحر الفوائد ص ۱۵۲ شرح بر بعضی ابیات گلشن راز ص ۲۰۵
- شرح بر رباعی حورایه ص ۲۰۵
- شرح بر قصیده میمیه خمربه فارضیه ص ۲۰۵ شرح قانونچه ص ۲۲۱
- شرح قصیده تحفة اللیب و ترفة الاریب فی التکمیل و التهذیب ص ۲۲۱
- شرح قصیده و عظیمه عیاذیه ص ۲۲۱
- شرح نصوص شیخ صدرالدین قونیوی ص ۲۰۵
- شرح قصیده سید اسمعیل حمیری ص ۵۱۴
- شرف العلم والهدی و اوصاف العلما (باقی تبریزی) ص ۷۷
- شقایق الحقایق ص ۳۱۱ شعر العجم ج ۲ ص ۳۸۱
- شقشقه ص ۵۷۴ شاهراه نجات ص ۵۶۲، ۵۶۰
- شکرستان ص ۲۲۳
- شمع انجمن ص ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۴، ۲۳۸، ۲۳۴، ۱۷۲، ۱۷۱، ۲۱۱، ۱۹۲، ۱۱۲، ۳۰
- ۶۰۰، ۵۸۵، ۵۴۲، ۵۱۰، ۴۹۷، ۴۹۰، ۴۷۶، ۴۵۱، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۶، ۳۳۶، ۳۲۸
- ۶۵۶، ۶۱۳، ۶۱۳، ۶۱۵

شهنامه چنگیزی ص ۴۰ شهداء الفضیلة ص ۵۹۸

شبروشکر ص ۵۸۷

* ص *

صبح گلشن ص ۴۶؛ ۵۹؛ ۱۵۴؛ ۵۶؛ ۵۸؛ ۶۱؛ ۷۶؛ ۸۲؛ ۱۰۰؛ ۱۵۲؛ ۱۵۹؛ ۲۰۳

۲۴۴؛ ۲۴۵؛ ۲۵۶؛ ۲۷۷؛ ۲۹۵؛ ۲۸۸؛ ۲۹۶؛ ۳۰۴؛ ۴۱۵؛ ۴۳۶؛ ۴۴۲؛ ۴۸۲؛ ۵۴۷

۵۴۹؛ ۵۵۲؛ ۵۵۵؛ ۵۵۷؛ ۵۵۸؛ ۵۶۶؛ ۵۷۳؛ ۵۷۶؛ ۵۸۷؛ ۵۹۲؛ ۵۹۴؛ ۵۹۶؛ ۶۰۰

۶۱۷؛ ۶۱۹؛ ۶۲۲؛ ۶۳۲؛ ۶۳۵؛ ۶۴۱؛ ۶۴۴

صفح ابراهیم ص ۶۷؛ ۷۴؛ ۱۰۹؛ ۱۷۱؛ ۲۸۵؛ ۲۸۸؛ ۲۹۶؛ ۳۳۶؛ ۳۴۹؛ ۴۱۰

۴۵۱؛ ۵۱۱؛ ۵۴۴؛ ۶۳۴

صفح العالم ص ۹۲؛ ۲۸۸؛ ۲۹۶؛ ۳۳۶؛ ۳۴۹؛ ۴۱۰؛ ۴۵۱؛ ۵۱۱؛ ۵۴۴؛ ۶۳۴

صراط المستقیم ص ۱۹۳

صلوات نسبیہ ص ۲۲۱ صبیغ مشترکہ ص ۲۲۱

* ض *

ضمیر السمیر و سمیر الضمیر ص ۲۲۱

ضیافت الاخوان و هدایت الخلان ص ۵۸۷

* ط *

طبقات اکبری ص ۲۳

* ظ *

ظلم والدبه ولد ص ۱۲۱
ظرایف الحکم ولطایف الامثال والادب والشیم ص ۷۷

* ع *

عجب العاجب فی الاخذ والاجرة علی الواجب ص ۵۸۱ عدة الداعی ص ۵۷۴
عرفات العاشقین ص ۳۷؛ ۸۱؛ ۲۴۸؛ ۳۰۳؛ ۳۱۵؛ ۳۱۹؛ ۴۰۶؛ ۵۰۴؛ ۵۰۵؛ ۵۳۷
۵۵۰؛ ۵۴۷

علقة الشادی وبلغة الحادی ص ۲۲۱
علم رجاله ص ۱۲۱
علمای معاصرین ص ۴۴؛ ۴۶۷؛ ۴۶۸؛ ۴۶۹؛ ۵۸۰؛ ۵۸۳؛ ۵۹۸
عوائد مجدیہ ص ۲۲۱ عین الحیة مجلسی ص ۶۵۷

* غ *

غمر الانشاء ودرر الاملاء ص ۲۲۱ غمخانه (پرغم لیریزی) ص ۱۰۴

* ف *

فتوت نامه ص ۲۶۹ فتح خیر ص ۳۰۳ فراید السلوک ص ۳۳۶
فرهنگ ابراهیمی ص ۳۴
فرهنگ ایران زمین سال ۲ ص ۲۶۲، ۲۶۳

فرهنگ سخنوران ص ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۴۶، ۵۴، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۰۴، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۵۷، ۳۲۷، ۳۸۱، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۰، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۶، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۵۶

فرهنگ عباسی ابن یوسف ص ۳۹۳

فرهنگ لغات بازیافته ص ۸۹

فوائد القلابد ص ۲۲۱ فواید مجدیه ص ۲۲۱

فوائد ملقطه ص ۲۲۱ فهرست دانشگاه ج ۲ ص ۵۶۱

فهرست دانشگاه ج ۱۰ ص ۳۴۶ فهرست دانشگاه ج ۱۱ ص ۵۴۸

فهرست دانشگاه ج ۱۲ ص ۵۰۴؛ ۵۶۰ فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۵۶۱؛ ۵۸۶

فهرست دانشگاه ج ۱۴ ص ۳۹۰؛ ۲۶۷ فهرست کتابهای چاپی ص ۳۸۱

فهرست کتابخانه سپهسالار ج ۲ ص ۳۹۳

فهرست کتابخانه مجلس ص ۱۲۷؛ ۳۱۴

فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۱ ص ۵۹۰

فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۲ ص ۳۴۶؛ ۵۶۶؛ ۶۰۸

فهرست کتابخانه ملی تهران ج ۱ ص ۴۲۶؛ ۶۵۱

فهرست لبعض فوائد المجمع ص ۲۲۱

فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۸۱؛ ۵۸۶

فهرست میکرو فیلمها ج ۱ ص ۲۳

فهرست مجلس ج ۳ ص ۵۶۱؛ ۵۷۵ فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۳۹۰

فهرست نسخه‌ها ج ۲ ص ۱۸۱؛ ۴۳۵

فهرست نسخه‌ها ج ۳ ص ۲۶؛ ۱۱۴؛ ۱۲۷؛ ۱۶۵؛ ۲۵۳؛ ۳۱۴؛ ۳۴۶؛ ۳۸۱؛ ۳۸۵
۴۷۷؛ ۵۳۶؛ ۵۶۳

فهرست نسخه‌ها ج ۴ ص ۴۵۰؛ ۱۶۵

فهرست نسخه‌ها ج ۵ ص ۲۰۱؛ ۴۸۱

فهرست بنگال ص ۵۶۱ فهرست دکتر محمد بشیر حسین ص ۵۶۱

فصل الخطاب ص ۲۲۱

فیروز و شهناز (ناظم تبریزی) ص ۶۴۸

* ق *

قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۷۷؛ ۴۱۲؛ ۴۱۵؛ ۴۵۱؛ ۴۵۷؛ ۴۶۱

قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵؛ ۴۶؛ ۲۴۴؛ ۲۷۲؛ ۵۵۷؛ ۵۵۸؛ ۵۸۶؛ ۵۸۷؛ ۵۹۲

۵۹۴؛ ۵۹۶؛ ۶۰۰؛ ۶۱۱؛ ۶۱۷؛ ۶۱۹؛ ۶۲۰؛ ۶۲۲؛ ۶۲۷؛ ۶۳۳

قاموس الاعلام ج ۳ ص ۵۷؛ ۱۷۳؛ ۱۷۴؛ ۱۰۳؛ ۲۴۵؛ ۲۴۷؛ ۱۶۸؛ ۲۵۸؛ ۳۰۵

قاموس الاعلام ج ۵ ص ۴۸۳؛ ۵۴۲؛ ۵۴۷

قران مجید ص ۱۴۰؛ ۱۶۶؛ ۱۷۹؛ ۱۹۹؛ ۲۸۱؛ ۳۷۹؛ ۳۸۰؛ ۳۹۲؛ ۳۹۴؛ ۴۴۸؛ ۴۵۵

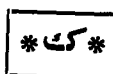
۴۵۶؛ ۴۵۷؛ ۶۰۶

قراضه و قراطه ص ۲۲۱ قدغن شراب ص ۳۵۵ قندهار نامه ص ۳۵۴

قصص الخاقانی ص ۴۷۲ قصیده لعنیه ص ۴۸۱

قوائد خطوط ص ۷۱ قوانین العدالة والحکم والسیاست المدنیه ص ۷۷

- قفل دهن شیطان ص ۴۹۲ قوس نامہ ص ۵۲۴:۵۲۵
 قید النواظر ونزہۃ الخواطر ص ۲۲۲ قاعدة الخطائن ص ۵۹۷
 قصاید در مدح امامان (مجلدوب تبریزی) ص ۵۶۰
 قطوف الادب ص ۶۵۷:۶۵۸



- کاتب چلبی ص ۳۹ کتاب الايضاح ص ۲۱۸ کتاب لابناء ص ۲۱۸
 کتاب اللغات ص ۲۲۲ کتاب المتفرقات ص ۲۲۳
 کتاب مخمس ص ۲۲۳
 کتاب مجمل از حوادث روزانه مشروطه ص ۱۲۱ کتاب مسدس ص ۲۲۳
 کتاب مثلث ص ۲۱۳ کتاب فی ملح النظم والنثر ص ۲۲۳
 کشف الرقع عن وجه المطلع ص ۲۲۳ کشف الظنون ص ۲۲۲:۳۱۰:۴۲۶:۵۲۳
 کاشفة الکشاف ص ۵۸۲ کشف الغمام عن شمس الاسلام ص ۲۲۲
 کشکول (شیخ بهایی) ص ۲۲۲:۲۲۳:۵۷۴
 کفاف الشتات والفتات ص ۲۲۲
 کلم و حکم ص ۲۲۲ کلام الملوك ص ۲۹۴
 کلمات الشعرا ص ۷۶:۲۹۹:۳۵۹:۵۹۴
 کلیات دیوان تأثیر ص ۱۰۷:۱۰۹ کلیات گنجوی ص ۵۴۷
 کلیله و دمنه ص ۳۳۶ کلیات سعدی ص ۴۵۸
 کلیات دیوان کجج تبریزی ص ۵۴۴:۵۴۵

کلیات دیوان جویا ص ۱۵۶ کلیات قاتنی ص ۱۲۵
 کلیات همام ص ۱۳۹: ۲۹۲: ۲۹۳: ۴۲۴: ۴۲۷: ۴۵۴
 کنز اللغة ص ۶۳۶ کنز الرموز ص ۴۹۲
 کنوز الذخایر و بحور الجواهر ص ۲۲۲ کوی سرخاب (دکتر سجادی) ص ۵
 کیمیاء اللغه ص ۲۲۲

* ک *

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۲۴: ۲۷: ۹۸: ۱۰۰: ۱۰۴: ۱۱۲: ۱۴۳: ۱۵۲: ۱۸۷: ۱۸۸: ۱۹۱
 ۱۹۵: ۱۹۶: ۱۹۸: ۱۹۹: ۲۰۰: ۲۱۲: ۲۲۸: ۲۳۹: ۲۴۴: ۲۴۵: ۲۴۷: ۲۵۶: ۲۷۲: ۲۷۳: ۲۸۴
 گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۸۲: ۱۸۵: ۲۷۵: ۲۷۷: ۲۹۱: ۲۹۶: ۲۹۹: ۳۰۵: ۳۲۸: ۳۲۹
 ۴۲۶: ۴۳۱: ۴۳۲: ۴۳۴: ۴۴۰: ۴۴۱: ۴۵۰: ۴۵۷: ۴۶۷: ۴۷۷: ۴۸۰: ۴۸۱: ۴۸۴: ۴۹۱: ۴۹۲
 ۴۹۳: ۴۹۵: ۴۹۸: ۵۱۰: ۵۱۳: ۵۲۱: ۵۳۶: ۵۸۱: ۵۸۴: ۵۹۲: ۵۹۵: ۶۰۱: ۶۰۳: ۶۱۰: ۶۱۱
 ۴۱۲: ۴۱۷: ۴۲۳: ۵۳۹
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۲۵۷: ۳۳۲: ۳۴۹: ۴۷۱: ۵۴۰: ۵۴۶: ۵۵۵: ۵۵۶: ۵۵۷: ۵۵۸
 ۵۶۶: ۵۷۵: ۶۱۷: ۶۱۹: ۶۲۲: ۶۲۷: ۶۳۱: ۶۳۳: ۶۳۴: ۶۳۵: ۶۴۱: ۶۴۴: ۶۵۰: ۶۵۲: ۶۵۶
 ۵۷۱: ۵۷۲: ۵۷۳: ۵۷۷: ۵۸۷: ۵۹۴: ۵۹۶: ۶۰۰: ۶۰۹: ۶۱۰: ۶۱۳
 گلستان سعدی ص ۱۳۷: ۲۰۰
 گلستان هنر ص ۳۳: ۴۵۵: ۴۵۹: ۴۶۲: ۴۶۶
 گلشن راز (شبستری) ص ۳۳۷ گلچین جهانبنانی ص ۱۰۳
 گزیده آثار صائب ص ۳۸۱

گنج شایگان ص ۲۹۴

گوہر خاوری ص ۲۳۱

* ل *

لباب الالباب (محمد عرفی) ص ۵۳۶، ۵۲۳، ۶، ۵

لب التواریخ ص ۹۷ لطیفہ ص ۲۲۳

لطایف الخیال ص ۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۵، ۳۲۷، ۳۱۷، ۳۱۵، ۲۵۳، ۲۰۳، ۱۶۲، ۱۹۳، ۵۴، ۳۲

۶۲۱، ۶۱۳، ۶۱۱، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۱۳، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۷۶، ۴۷۲، ۴۳۸، ۴۳۱، ۴۲۷، ۴۰۶، ۳۹۶

۶۵۶، ۶۵۴، ۶۴۶، ۶۲۸

لغت نامہ دہخدا ص ۵۴۵، ۴۸۳، ۸۹

لہمت اللغات (محمد اسعد افتدی) ص ۲۱۷

لوعۃ الشاکی ودمعة الباکی ص ۲۱۸ لثالی ص ۲۲۸

لسان الغیب ص ۳۱۸، ۱۷۹

لیلی و مجنون (نظامی) ص ۲۸۲، ۲۸۰، ۱۰۸

* م *

مآثر رحیمی ج ۳ ص ۶۳۰، ۶۲۷، ۶۲۳، ۵۵۱، ۵۵۰، ۳۴۷، ۲۸۸، ۲۸۴، ۸۰، ۵۵

مجالس المؤمنین (قاضی نور اللہ شوشتری) ص ۴۵۷، ۹

مجالس النفایس ص ۴۵۰، ۲۰۴ مجلہ ارمغان سال ۱۱ ص ۲۳۳

مجلہ کاوہ ص ۴۶۳ مجلہ هنر و مردم ص ۴۶۷، ۴۶۵

مجله‌ارمغان سال ۱۳ ص ۲۰۳؛ ۴۱۴؛ ۴۶۷؛ ۵۲۳؛ ۶۰۸

مجله‌یادگار سال ۳ ص ۲۳۳

مجله‌یادگار سال ۲ ص ۲۶۱؛ ۲۶۳

مجمع‌الخواص ص ۶۸؛ ۶۹؛ ۸۷؛ ۱۰۰؛ ۱۰۱؛ ۱۲۸؛ ۱۴۵؛ ۲۱۱؛ ۲۴۴؛ ۲۴۶؛ ۲۴۷

۱۷۴؛ ۱۸۱؛ ۲۶۱؛ ۲۶۳؛ ۲۸۰؛ ۲۸۴؛ ۳۲۲؛ ۳۲۷؛ ۳۳۶؛ ۳۳۹؛ ۴۰۵؛ ۴۰۶؛ ۴۱۰

۴۱۲؛ ۴۳۱؛ ۴۷۱؛ ۴۷۹؛ ۴۹۰؛ ۵۰۴؛ ۵۱۰؛ ۵۱۳؛ ۶۲۷؛ ۶۵۶

مجمع‌الوصاف ص ۲۱۳؛ ۲۱۴

مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۳۰۳؛ ۴۲۳؛ ۴۲۶

مجمع‌الفصحا ج ۳ ص ۵۳۶ مجمع‌الفضلا ص ۶۵۴

مجموعه دانش تبریزی ص ۲۲۲ مجموعه الطرائف ص ۲۲۳

مجموعه‌المتقطات ص ۲۲۳ مجموعه گنجینه عرفان ص ۳۳۷

مجموعه تلگرافات ص ۱۲۰ مبتضدی مجلدی ص ۲۲۴

مثنوی صالح ص ۲۳۰ مثنوی باباکوهی ص ۳۱۲

مثنوی طول عمر ص ۲۳۰ مثنوی حسن اتفاق ص ۱۰۸

مثنوی خسرو شیرین ص ۱۲۶ مثنوی گوی و چوگان ص ۴۳۵

مثنوی گلزار سعادت ص ۱۰۸ مثنوی میمنت ص ۱۰۸

مثنوی ثمره‌الحجاب ص ۱۰۸ مثنوی محمود و ایاز ص ۳۵۵

مثنوی مهر و مشتری ص ۴۴۲؛ ۴۴۴؛ ۴۴۷

مثنوی منهج‌المعراج ص ۱۰۸ مخزن‌الاسرار ص ۱۶۹؛ ۲۶۴؛ ۲۸۰

مثنوی مهر و وفا ص ۲۸۰؛ ۲۸۲؛ ۴۴۷؛ ۴۵۰

- مدینۃ الادب (عبرت نایینی) ص ۲۱۶ مرآت الکتب ص ۱۲۰
 مرآت البکاء (سید تبریزی) ص ۳۰۰ مرآت الجمال ص ۳۵۴
 مرآت العالم ص ۴۵۷
 مرآت الخیال ص ۱۴۸ مراسلات و منشآت ص ۱۲۰
 مرغوب القلوب ص ۳۳۷، ۳۳۸
 مراسی الوجہ فی مراثی المجد ص ۲۲۳ مسلك الادب فی مدرك العرب ص ۲۲۳
 مسلك النجات ص ۵۶۲، ۵۶۳ مسایل الدعاء ص ۵۸۲
 مسير طالبي فی بلاد الافرنجی ص ۳۱ مشکوٰۃ المبتدی ص ۲۲۳
 مشکوٰۃ الحیات فی تفسیر الایات ص ۲۱۳ مرقع گلشن ص ۱۳۶
 مشروطہ یا مشروعه ص ۱۲۱ مولفین مشار ج ۱ ص ۴۹۳، ۳۲
 مولفین مشار ج ۲ ص ۱۰۴ مولفین مشار ج ۶ ص ۵۷۴، ۵۸۳
 مولفین مشار ج ۴ ص ۲۱۴، ۶۵۹
 مضرات مشروبات الکلی و تضعیف قوای عقلی ص ۹۸
 معرفۃ السموم (دکتر فیلسوف) ص ۵۱۷
 معارف الیقین فی شرح الاربعین ص ۴۳۴
 مفاتیح الغیب ص ۲۰۵ مفتاح الصناعات ص ۲۲۳
 مقالات الشعراء ص ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۹۷ مقالات وافیہ ص ۶۶۰
 مفتاح الاودیه (دکتر فیلسوف) ص ۵۱۷
 مطرح الانظار فی تراجم فلاسفۃ الامصار ص ۵۱۸
 معربات (دانش تبریزی) ص ۲۲۳ معجم البلدان ص ۴

- مقدمه دانش تبریزی ص ۲۲۳ مقدمه دیوان قطران ص ۵۳۶
- مقدمه دیوان صائب (ممتاز) ص ۳۸۱
- مقدمه کلیات جویا ص ۱۵۹ مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۸۹
- مقدمه فرهنگ ص ۵۲۳ مقدمه دیوان آتشکده نیر ص ۵۷۵
- مقدمه کتاب اصلاح المنطق (شیخ صدوق) ص ۲۲۳
- مقدمه روضات الجنان ص ۱۹۷ مصطبه‌ی خراب ص ۶۵۱
- مقاله‌های حاجی محمدنخجوانی ص ۶۰۸، ۶۰۷ مزارات حشری ص ۱۸
- مکتب وقوع ص ۵۱۰، ۵۰۴، ۴۹۷، ۴۳۱، ۴۱۰، ۴۰۶، ۳۹۱، ۳۸۵، ۸۲، ۸۱
- مذمه الکبر (باقی تبریزی) ص ۷۷ مذمه الظالم (باقی تبریزی) ص ۷۷
- منهاج الحقایق ص ۵۶۳ مناقب هنروران ص ۳۲۸
- منهاج الولاية من کتاب نهج البلاغه ص ۷۷
- منهج الرشاد فی شرح الارشاد ص ۴۴ منتهی المقاصد ص ۵۸۲
- منتخب حدیقه الحقیقه سنایی ص ۵۶۹ منظومه مثلثات لغت ص ۸۶
- منهل الصافی ص ۵۸۲ منتخبات سروری عثمانی ص ۱۶۲
- منظومه گل کشتی میرنجات ص ۱۰۹ منظومه یوسف وزلیخا ص ۱۵۳
- منظومه فارسیه ص ۲۲۴ منظومه بدیهه ص ۲۲۵
- منتخب القصاید ص ۲۲۴ ملخص ص ۲۲۴
- ملستان ص ۲۲۴ منظومه احمدی ص ۴۰، ۳۹
- مونس الاحرار ص ۲۶۹، ۲۷۰
- مواد التواریخ ص ۵۷۱، ۵۶۵، ۲۹۰، ۲۷۹، ۱۵۲، ۵۰

میزان الموازین فی امرالدین ص ۲۱۳ منتخب التواریخ ص ۱۷۹
مواقع النجوم ص ۵۸۲

* ن *

نامه فرهنگ آذربایجان شرقی ص ۵۰۳
نان و حلوا ص ۷۹ نامه نامی ص ۲۲۴ نتایج الافکار ص ۵۸۶؛ ۱۸۱
نثر الورد ص ۲۲۴ ندیم‌المجد ص ۲۲۴ نزهت القلوب ص ۷، ۶، ۴
نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ ص ۴۰، ۴۱، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۸۴، ۳۴۶
نفحات الانس ص ۱۱
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۹ ص ۲۶۲، ۴۶۶
نگارستان سخن ص ۲۵۳
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۱ ص ۴۷۴، ۴۷۶، ۶۲۲
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۶ ص ۳۲۳
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۵ ص ۳۲۷
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۲۱ ص ۵۸۰، ۵۸۳
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۰ ص ۶۸
نصیحة الملل و نصیحة القرل ص ۲۲۴
نگارستان دارا ص ۱۸۵، ۲۷، ۵۳، ۹۵، ۱۸۷، ۲۴۷، ۲۷۵، ۳۳۱، ۳۸۴، ۳۵۲، ۳۹۳
نگارستان یزد ص ۴۵۶
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان (دکتر هیئت) ص ۲۳۷، ۴۱۴

نظم گزیده ص ۶۴۵، ۶۴۸

نگارستان سخن ص ۳۲۹، ۴۵۱، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۴۰، ۵۸۶، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۵۰

نمکدان (دانش تبریزی) ص ۲۲۴

نور السحرونور الشجر ص ۲۲۴ نوادر الاوزان ص ۲۲۴

نور الهدایه ص ۶۶۱

نعمت رسول الله (باقی تبریزی) ص ۷۷

* ۹ *

وافی فی تعداد القوافی ص ۴۴۲

واگون ملت به کجا می رود ؟ ص ۱۲۱ و فیات بیاض ص ۱۲

وقایع جنگ فرانسه ، اثریش ، روس ص ۹۲

وقفنامه خواجهرشید ص ۵۷۶

وقوف القرآن ص ۵۱۸

* ۵ *

هدایة المجمع ص ۲۲۵ هدایة المؤمنات ص ۲۲۵ هزارستان ص ۲۲۵

هشت بهشت ص ۴۳۴ هدیه العارفین ج ۱ ص ۳۹۰

هفت اقلیم ج ۳ ص ۶۷، ۷۰، ۸۱، ۸۳، ۱۷۱، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۹۰، ۳۹۹

۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۶، ۴۵۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۰۴

۵۱۶، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۵۴، ۶۵۷

هفت پیکر نظامی ص ۱۰۸

هفت مجمر ص ۱۰۱، ۱۰۲ هفت اقلیم ج ۱ ص ۵۱۰

* ی *

یادداشت نامه ص ۲۲۵ یخچالیه میرزا محمدعلی ندیم ص ۴۷، ۴۹

یوسف وزلیخا ص ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴

یوسف وزلیخای دکتر خیامپور ص ۱۵۴

یولقون آخاج افشار (نجات تبریزی) ص ۶۵۷

فهرست منابع

*** الف ***

آتشکده آذر احوال و آثار خوشنویسان ج ۱؛ ۳؛ ۴؛ ۲
از سعدی تاجامی الذریعه ج ۲؛ ۳؛ ۹؛ ۱
المآثر و الآثار
امتحاف الفضلا ج ۱؛ ۲ انیس العشاق

*** ب ***

برهان قاطع بیاض خانصاحب بیاض صائب
بهارستان بهترین اشعار پڑمان

*** پ ***

پیدایش خط و خطاطان

*** ت ***

تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفحا ج ۲ تاریخ الافکار
تاریخ تبریز (دکتر مشکور) تاریخ جغرافیایی (نادر میرزا)
تاریخ نظم و نثر ج ۱؛ ۲ تاریخ گزیده
تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۱؛ ۲ تاریخ عالم آرای عباسی
تجربه الاحرار و تسلیه الابرار تبریز و پیرامون
تحفة العالم تحفه سامی تذکرة اختر

تذکره‌الشعراى دولتشاهى تذکره‌الاولیای پرویزی

تذکره‌المعاصرين حزين

تذکره خوشنویسان (غلام محمد هفت اقلیمی)

تذکره دولتشاه سمرقندی

تذکره حسینی تذکره شاه طهماسب

تذکره شوشتری تذکره میخانه

تذکره ناظم تبریزی تذکره نصر آبادی

تذکره یوسف علیخانی

تأثیر رحیمی ج ۳ ترجمه مجالس النفايس

تکمله استدراك

* ج *

جلالیه ج ۲ جنگ دیهیم جهانگشای جوینی ج ۲

جنگ شماره ۲۷۶۳ جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه ملی تبریز

جنگ مرحوم نخجوانی

* خ *

حبیب السیر ج ۳ حماسه سرایی در ایران

حقایق الحدائق

حدیقه الشعرا

* خ *

خیرات احسان ج ۱ خلاصه‌الاشعار
خلاصه‌الكلام

* د *

داستان دوستان دانشمندان آذربایجان
دانشمندان و سخن‌سرایان ج ۲ دیوان راجی
دیوان شریف تبریزی دیوان شوری دیوان مجذوب
دیوان مسیح تبریزی دیوان خطی معاذی دیوان ثابت اندهیلی

* ر *

رجال آذربایجان در عصوم مشروطیت روز روشن
روضات الجنان ج ۲، ۱ روضة السلاطین
ریاض الجنه ، روضه ج ۵، ۴ ریاض العارفین ج ۲، ۱
ریاض الوفاق ریحانت الادب ج ۴، ۳، ۶، ۵، ۲، ۱

* ز *

زنان سخنور ج ۲، ۱

* س *

سخنوران آذربایجان سخنوران نامی معاصر ج ۳

سخن و سخنوران ج ۲

سفینه خوشگو سفینه محمود

* ش *

شمع انجمن شعر العجم ج ۲

* ص *

صبح گلشن صحف ابراهیم نسخه عکسی

* ع *

عرفات العاشقین علمای معاصرین

* ف *

فهرست ایران زمین سال ۲ دفتر ۴

فرهنگ سخنوران

فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴

فهرست کتابهای چاپی ج ۲ فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۱، ۲، ۳

فهرست کتابخانه مجلس ج ۳ فهرست نسخه‌ها ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵

فهرست کتابخانه سپهسالار ج ۲

فهرست لطایف الخیال نصرت فهرست میکروفیلرها ج ۱

فهرست مجلس (ابن یوسف) ج ۳

* ق *

قاموس الاعلام ج ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

* ک *

کتاب زندگینامه شهید نیک‌نام ثقة الاسلام تبریزی
کلمات الشعرا

* گ *

گلستان هنر گلزار معانی
گلچین جهانبنانی سال ۳ شماره ۳ گلزار جاویدان ج ۳، ۲، ۱
گنج شایگان گزیده آثار صائب تبریزی

* ل *

لطایف الخیال نسخه عکسی لغت نامه دهخدا
لباب الالباب ج ۲

* م *

مثنوی مهر و ماه مآثر رحیمی ج ۳
مجله آرمغان سال ۱۱ مجله آرمغان سال ۴
مجله آرمغان سال ۱۳ مجله هنر و مردم شماره ۲۰۵

- مجله یادگار سال ۲ شماره ۳ مجله یادگار شماره ۳
مجمع الفصحا ج ۳، ۲، ۴
مجمع الاوصاف مجمع الخواص مرآت الخيال
مقالات حاجی محمدنخجوانی مصطبه خراب
مؤلفین مشار ج ۶، ۴، ۲، ۱ مقالات الشعرا مقدمه کلیات جوبا
مقدمه دیوان همام مقدمه دیوان صائب نوشته ممتاز
مقدمه لغت نامه دهخدا مکتب وقوع
مقدمه دیوان قطران مقدمه دیوان آتشکده نیر
مقدمه بر روضات الجنان ج ۱ موادالتواریخ

* ن *

- نتایج الافکار نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۸
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۴ شماره ۲
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱ شماره ۳
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۵ شماره ۴
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۶ شماره ۱
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۷ شماره ۲
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۲ شماره ۲
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۹ شماره ۱
نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۱ شماره ۲، ۴

نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۰، ۲۱

نگارستان دارا نگارستان سخن

نگارستان یزد

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان (دکتر هیئت)

نامه فرهنگ آذربایجان شرقی نسخه‌های خطی ج ۴، ۳

نسخه خطی شماره ۲۷۹ کتابخانه ملی

* ۵ *

هفت اقلیم ج ۱، ۲

* ی *

یوسف وزلیخای دکتر خیام‌پور

لطفاً قبل از مطالعه اغلاط زیرین را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۹	بناها	بنا
۴	۳	کونی	کنونی
۱۰	۹	اشعرا	الشعرا
۱۲	۴	۹۹۷	۹۹۷ هـ - ق
۱۳	۱۴	الشرا	الشعرا
۱۵	۱۵	قبر	زاید است
۱۶	۱	۴۵۰۰	۴۵۰
۱۸	۱۲	انتیسموان	آنتیموان
۳۱	۱۳	پدرش	پدر
۳۲	۵	گ	مرگ
۳۳	۸	العام	العالم
۳۴	۵	نمایند	نمانند
۳۴	۹	سپر	سیر
۴۷	۱۵	۱۲۹۵	۱۲۵۹
۴۸	آخر	غزل	قطعه
۶۶	۸	امینی	امنی
۷۵	۱۳	زاهدا	زاهد

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۸	۹	گشت	گفت
۸۹	۹	فرنگک	فرهنگک
۹۱	۱	حست	چست
۹۱	۲	چست	جست
۹۳	۳	محمدرضا	محمدرضی
۹۵	۱	شه	شاه
۱۰۴	۳	حامه	جامه
۱۱۶	۹	ار	از
۱۲۴	۱۱	جانی	جانبی
۱۲۷	۱		
۱۲۷	۸	چهارم	چهاردهم
۱۳۵	۱۴	الخاس	الخامس
۱۳۵	۱۹	کاب	کنایت
۱۴۶	۳	مطلح	مطلع
۱۴۹	۵	دردست	درست
۱۵۵	۵	زاید است	
۱۵۶	۱۵	دل آواره‌ی	دل آواره‌یی
۱۶۲	۸	زلفت	زلف
۱۷۳	۴	شاعران	شاعری

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۷۳	۴	اورا حضری	احضری
۱۷۳	۹	حقیقی	حسینی
۱۷۹	۳	زبابی	زیبانی
۱۸۴	۱۶	گپرند	گیرند
۱۹۱	۴	گیاهمی	گیابی
۱۹۲	۲	افروخت	افراخت
۱۹۳	۱۵	جو	جود
۲۰۵	۱۳	خطیره	حظیره
۲۱۶	آخر	استادید	اسانید
۲۲۱	آخر	قراطد	قراطه
۲۲۸	۲	حاحل	حاصل
۲۳۲	آخر	دگر	گر
۲۳۵	۱۶	شاشان	شان‌شان
۲۳۶	۱۴	حوانلار	خوانلار
۲۳۶	۱۴	بیرسینین	بیرینین
۲۳۹	۱۷	متروود	مردد
۲۹۶	۱۷	ثلاشه‌ی	ثلاثة
۲۷۰	۱۳	غلطانند	غلطانید
۲۹۳	۲	شعرا	شعرایی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۹۴	۲	الوفر	الوفا
۲۹۵	۱۰	گینه	زگینه
۳۱۰	۱۹	نوزنده	نوزده
۳۱۵	۹	والدین	والداین
۳۲۳	۷	بعینه‌ی	بعینه
۳۳۰	۸	تجربه‌الحرار	تجربة‌الاحرار
۳۳۶	۱۴	۸۹ تا ۵۹	۵۸۹-۵۹۲
۳۵۳	۹	بدیهه	بدیعه
۳۵۷	۱۵	یه	به
۳۵۹	۱	اکراه	اکره
۳۶۰	۶	اقتضای	اقتضای
۳۷۰	۱۰	ابرو	ابروی
۳۷۵	۱۱	عشقبازی	عشقباز
۴۱۳	۱۰	فو	فوت
۴۲۲	۷	بکشید	بکشد
۴۲۶	۸	قصیده	دو بیف
۴۲۸	۱۰	کبر	گبر
۴۳۵	۸	طلافت	طلافت

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۴۲	۵	بخشد	بخشید
۴۴۶	۱۶	مدرج	مندرج
۴۴۸	۱۷	بیتی	بینی
۴۴۹	۱۶	نشسته	نشستی
۴۵۲	۱۳	بیرون	بیزوان
۴۵۳	۳	۳۹۰	۷۹۰
۴۵۴	۱۵	طهماست	طهماسب
۴۸۳	۱	بی جهان	دوری
۴۸۴	۱۵	تم	ستم
۵۱۰	۱۷	او	و
۵۳۳	۶	زار	بهزار
۵۳۹	آخر	شاگردان	شاگرد
۵۵۰	۸	مسواد	مسود
۵۶۷	۷	مشهد	شهد
۵۷۶	۴	محزون	محمدعلی
۵۸۴	۹	لطف‌اله	لطف‌اله
۶۰۰	۱۵	ینریز	تبریز
۶۱۴	۷	ساختن	صااختی
۶۱۷	۱	بند	نبد
۶۶۳	۷	صفینه	سفینه

فہرست اسامی مشعرا

- ۱- آذر تبریزی ص ۲۱، ۲۲
- ۲- آذر هیچ ص ۲۲
- ۳- آغابرشته ص ۲۲، ۲۳
- ۴- آغای تبریزی ص ۲۳
- ۵- آگهی تبریزی ص ۲۳، ۲۴
- ۶- آهی تبریزی ص ۲۴
- ۷- ابراهیم تبریزی (ملا ابراهیم) ص ۲۴، ۲۵
- ۸- ابراهیم تبریزی ص ۲۵-۲۷
- ۹- ابوطالب تبریزی (فرزند میرزاخان کمال بیگ) ص ۲۷، ۲۸
- ۱۰- ابوطالب تبریزی (حکیم ابوطالب) ص ۲۸-۳۰
- ۱۱- ابوطالب خان تبریزی ص ۳۰-۳۲
- ۱۲- ابوطالب وزیر دیوان ص ۳۲
- ۱۳- ابوالفتح ابراهیم میرزای تبریزی ص ۳۲-۳۷
- ۱۴- ابوالمحارم اسکویی تبریزی ص ۳۷
- ۱۵- ابوالوفا تبریزی ص ۳۷، ۳۸
- ۱۶- ابوالهادی تبریزی ص ۳۸
- ۱۷- اثر تبریزی ص ۳۸-۳۹
- ۱۸- احمد تبریزی (فرزند محمد) ص ۳۹-۴۱
- ۱۹- احمد تبریزی (احمد بیگ) ص ۴۱، ۴۲
- ۲۰- احمد تبریزی (عمده‌الدین ابوالمظفر احمد) ص ۴۲

- ۲۱۔ احمد مجتہد میرزا ص ۴۲-۴۴
- ۲۲۔ ارفع تبریزی ص ۴۴، ۴۵
- ۲۳۔ اردوی تبریزی ص ۴۵
- ۲۴۔ اسد تبریزی ص ۴۶، ۴۷
- ۲۵۔ اسرار تبریزی ص ۴۷، ۴۸
- ۲۶۔ فہرست کتاب بہجت الشعرا ص ۴۸-۵۰
- ۲۷۔ اسعد تبریزی ص ۵۰، ۵۱
- ۲۸۔ اسماعیل تبریزی ص ۵۱، ۵۲
- ۲۹۔ اسیر تبریزی (میرزا محمد حسین) ص ۵۲، ۵۳
- ۳۰۔ اسیر تبریزی (حاج میرزا ابراہیم) ص ۵۳، ۵۴
- ۳۱۔ اشعری تبریزی ص ۵۴
- ۳۲۔ اشفاق تبریزی ص ۵۴
- ۳۳۔ اشک ریز تبریزی ص ۵۴، ۵۵
- ۳۴۔ اصولی تبریزی ص ۵۵
- ۳۵۔ افلاکی تبریزی ص ۵۶، ۵۷
- ۳۶۔ الہی تبریزی ص ۵۷، ۵۸
- ۳۷۔ امیر تبریزی ص ۵۸-۶۱
- ۳۸۔ امیر ابو القاسم اسکویی ص ۶۱-۶۲
- ۳۹۔ امیر بدرالدین ص ۶۲-۶۷
- ۴۰۔ امین تبریزی ص ۶۵-۶۷

- ۴۱- امینی تبریزی (میرزا امین) ص ۶۷، ۶۸
- ۴۲- امینی تبریزی (میرزا محمد امینی) ص ۶۸، ۶۹
- ۴۳- انیس تبریزی ص ۶۹، ۷۰
- ۴۴- انیسی تبریزی ص ۷۰، ۷۱
- ۴۵- ابرج تبریزی ص ۷۱-۶۳
- ۴۶- باقر تبریزی (میرزا باقر شش انگشت) ص ۷۳، ۷۴
- ۴۷- باقر تبریزی ص ۷۴-۷۶
- ۴۸- باقی تبریزی ص ۷۶-۸۱
- ۴۹- بختی تبریزی ص ۸۱، ۸۲
- ۵۰- بدر تبریزی ص ۷۲
- ۵۱- بدیع تبریزی ص ۸۲-۸۴
- ۵۲- بدیعما تبریزی ص ۸۴، ۸۵
- ۵۳- بدیعی حکیم ص ۸۶، ۸۷
- ۵۴- برگي تبریزی ص ۸۷، ۸۸
- ۵۵- برهان تبریزی ص ۸۸-۹۰
- ۵۶- بزاز تبریزی ص ۹۰
- ۵۷- بقایی تبریزی ص ۹۰، ۹۱
- ۵۸- بنده تبریزی ص ۹۱-۹۵
- ۵۹- بنی تبریزی ص ۹۵، ۹۶
- ۶۰- بهجت تبریزی ص ۹۶

- ۶۱- بهرام بیگ تبریزی ص ۹۷، ۹۸
- ۶۲- بهرام بیگ تبریزی (از اولاد شاه صدر) ص ۹۸
- ۶۳- بهشی تبریزی ص ۹۸، ۹۹
- ۶۴- بیانی تبریزی (بهرام بیگ) ص ۹۹-۱۰۱
- ۶۵- بیانی تبریزی ص ۱۰۱
- ۶۶- بینش تبریزی ص ۱۰۱، ۱۰۲
- ۶۷- پاشایی تبریزی ص ۱۰۳
- ۶۸- پرتو تبریزی ص ۱۰۳، ۱۰۴
- ۶۹- پرغم تبریزی ص ۱۰۴
- ۷۰- پروانه تبریزی ص ۱۰۵
- ۷۱- پهلوان تبریزی ص ۱۰۵
- ۷۲- تأثیر تبریزی ص ۱۰۵-۱۱۲
- ۷۳- تزدیقی تبریزی ص ۱۱۲
- ۷۴- تسکین تبریزی ص ۱۱۲، ۱۱۳
- ۷۵- توپچی تبریزی هریسی ص ۱۱۳، ۱۱۴
- ۷۶- توسنی تبریزی ص ۱۱۴، ۱۱۵
- ۷۷- ثابت تبریزی ص ۱۱۵
- ۷۸- ثابت تبریزی (حاجی محمدعلی) ص ۱۱۶
- ۷۹- ثابت تبریزی ص ۱۱۶، ۱۱۷
- ۸۰- ثقة الاسلام تبریزی ص ۱۱۷-۱۲۴

- ۸۱- جانبی تبریزی ص ۱۲۴
- ۸۲- جبار تبریزی ص ۱۲۵
- ۸۳- جرعہ تبریزی ص ۱۲۵-۱۲۷
- ۸۴- جرمی تبریزی ص ۱۲۷
- ۸۵- جزمی تبریزی ص ۱۲۷، ۱۲۸
- ۸۶- جعفر تبریزی (مولانا کمان الدین جعفر) ص ۱۲۸-۱۴۰
- ۸۷- جعفر تبریزی (حاجی جعفر نغان) ص ۱۴۰، ۱۴۱
- ۸۸- جعفر تبریزی ص ۱۴۱، ۱۴۲
- ۸۹- جعفر بیگ ص ۱۴۲، ۱۴۳
- ۹۰- جعفری تبریزی ص ۱۴۳-۱۴۵
- ۹۱- جلالی تبریزی ص ۱۴۵، ۱۴۶
- ۹۱- جمالی تبریزی ص ۱۴۶-۱۴۸
- ۹۲- جمالی تبریزی (بانو نغانزاده خانم تبریزی) ص ۱۴۸
- ۹۳- جوهر تبریزی ص ۱۴۸-۱۵۲
- ۹۵- جوهری تبریزی (عبدالله جوهری) ص ۱۵۲
- ۹۶- جوهری تبریزی (میرزا بابا) ص ۱۵۲-۱۵۴
- ۹۷- جویای تبریزی ص ۱۵۴، ۱۵۹
- ۹۸- چرگر تبریزی ص ۱۵۹
- ۹۹- چلبی تبریزی ص ۱۶۰
- ۱۰۰- چلبی تبریزی (محمد قاسم تبریزی) ص ۱۶۱، ۱۶۲

- ۱۰۱- چلبی تبریزی (میرزا رحیم) ص ۱۶۲
- ۱۰۲- حاجی تبریزی ص ۱۶۲، ۱۶۳
- ۱۰۳- حاذق طبیب تبریزی ص ۱۶۳-۱۶۵
- ۱۰۴- حاصلی تبریزی ص ۱۶۵
- ۱۰۵- حافظ مجلسی ص ۱۶۶، ۱۶۷
- ۱۰۶- حافظ تبریزی ص ۱۶۷
- ۱۰۷- حجاب تبریزی ص ۱۶۷
- ۱۰۸- حشری تبریزی ص ۱۶۸-۱۷۱
- ۱۰۹- حفظی تبریزی ص ۱۷۱
- ۱۱۰- حقیری تبریزی (درویش علی) ص ۱۷۱، ۱۷۲
- ۱۱۱- حقیری تبریزی ص ۱۷۲-۱۷۴
- ۱۱۲- حقیقی ترکمان ص ۱۷۴-۱۷۸
- ۱۱۳- حیدری تبریزی ص ۱۷۸-۱۸۱
- ۱۱۴- حیران ص ۱۸۲-۱۸۵
- ۱۱۵- حیرت ص ۱۸۵-۱۸۷
- ۱۱۶- خانمی تبریزی (شاعر قرن نهم هـ - ق) ص ۱۸۷
- ۱۱۷- خانمی تبریزی (شاعر قرن دهم هـ-ق) ص ۱۸۷، ۱۸۸
- ۱۱۸- خادم تبریزی ص ۱۸۸-۱۹۱
- ۱۱۹- خاری تبریزی ص ۱۹۱
- ۱۲۰- خازن تبریزی (محمد امین) ص ۱۹۱، ۱۹۲

- ۱۲۱- خازن تبریزی (قاسم) ص ۱۹۳-۱۹۵
- ۱۲۲- خازن ص ۱۹۵، ۱۹۶
- ۱۲۳- خازن تبریزی (میرزا شریف) ص ۱۹۶، ۱۹۷
- ۱۲۴- خالصی تبریزی ص ۱۹۷-۱۹۹
- ۱۲۵- خاور تبریزی ص ۱۹۹، ۲۰۰
- ۱۲۶- خرامی تبریزی ص ۱۹۹، ۲۰۰
- ۱۲۷- خرمی تبریزی ص ۲۰۰، ۲۰۱
- ۱۲۸- خروش تبریزی ص ۲۰۱-۲۰۳
- ۱۲۹- خلف تبریزی ص ۲۰۳، ۲۰۴
- ۱۳۰- خلونی تبریزی ص ۲۰۴، ۲۰۵
- ۱۳۱- خلیل تبریزی ص ۲۰۶
- ۱۳۲- خواری تبریزی ص ۲۰۶-۲۱۱
- ۱۳۳- خیری ص ۲۱۱، ۲۱۲
- ۱۳۴- دانش تبریزی (حاجی میرزا نجفعلیخان) ص ۲۱۲، ۲۱۴
- ۱۳۵- دانش تبریزی (میرزا لطفعلی نصیری امینی) ص ۲۱۴-۲۱۸
- ۱۳۶- دانش تبریزی (رضاخان ارفع الدوله) ص ۲۲۸-۲۳۳
- ۱۳۷- درویش کاهن تبریزی ص ۲۳۳، ۲۳۴
- ۱۳۸- دلسوز تبریزی ص ۲۳۴-۲۳۷
- ۱۳۹- دیده‌ی تبریزی ص ۲۳۷
- ۱۴۰- دیوانه تبریزی ص ۲۳۷، ۲۳۸

- ۱۴۱- ذهنی تبریزی ص ۲۳۸، ۲۳۹
- ۱۴۲- ذهنی تبریزی (مشهد علی اصغر) ص ۲۳۹
- ۱۴۳- راجی تبریزی ص ۲۳۹-۲۴۲
- ۱۴۴- راستی تبریزی ص ۲۴۳، ۲۴۴
- ۱۴۵- راضی تبریزی ص ۲۴۴، ۲۴۵
- ۱۴۶- راغب تبریزی ص ۲۴۵، ۲۴۶
- ۱۴۷- راغب تبریزی (کلب حسین) ص ۲۴۶، ۲۴۷
- ۱۴۸- رحمتی تبریزی ص ۲۴۷، ۲۴۸
- ۱۴۹- رحمی تبریزی ص ۲۴۸، ۲۴۹
- ۱۵۰- رحیم تبریزی ص ۲۴۹
- ۱۵۱- رحیمی تبریزی ص ۲۴۹
- ۱۵۲- رشید تبریزی ص ۲۵۰-۲۵۳
- ۱۵۳- رضای تبریزی ص ۲۵۳-۲۵۷
- ۱۵۴- رفعتی تبریزی ص ۲۵۷، ۲۵۸
- ۱۵۵- رفیقی تبریزی ص ۲۵۸
- ۱۵۶- روحانی تبریزی ص ۲۵۸، ۲۵۹
- ۱۵۷- روحی انارجانی ص ۲۵۹-۲۶۳
- ۱۵۸- زاهد تبریزی ص ۲۶۳-۲۶۷
- ۱۵۹- زجاجی تبریزی ص ۲۶۷، ۲۶۸
- ۱۶۰- زرکوب تبریزی ص ۲۶۸-۲۷۲

- ۱۶۱- زلالی تبریزی ص ۲۷۳، ۲۷۲
- ۱۶۲- ساغر تبریزی ص ۲۷۳-۲۷۵
- ۱۶۳- ساکت تبریزی ص ۲۷۶، ۲۷۷
- ۱۶۴- سالک ص ۲۷۷-۲۷۹
- ۱۶۵- سالم تبریزی ص ۲۷۹-۲۸۴
- ۱۶۶- سامری تبریزی ص ۲۸۴-۲۸۸
- ۱۶۷- سایر تبریزی ص ۲۸۸
- ۱۶۸- سرهنگ تبریزی ص ۲۸۹-۲۹۱
- ۱۶۹- سعید تبریزی ص ۲۹۱
- ۱۷۰- سعیدی تبریزی ص ۲۹۲، ۲۹۳
- ۱۷۱- سه‌ای تبریزی ص ۲۹۳-۲۹۴
- ۱۷۲- سهوی تبریزی ص ۲۹۴-۲۹۶
- ۱۸۳- سهیلی تبریزی ص ۲۹۷، ۲۹۸
- ۱۷۴- سیار تبریزی ص ۲۹۸، ۲۹۹
- ۱۷۵- سیاهپوش ص ۲۹۹، ۳۰۰
- ۱۷۶- سید تبریزی ص ۳۰۰، ۳۰۱
- ۱۷۷- سیف تبریزی ص ۳۰۱-۳۰۳
- ۱۷۸- سیف‌الدین تبریزی ص ۳۰۳
- ۱۷۹- شاکری تبریزی ص ۳۰۳-۳۰۵
- ۱۸۰- شاه‌حسین ولی ص ۳۰۵، ۳۰۶

- ۱۸۱- شرف‌الدین تبریزی ص ۳۰۶، ۳۰۷
- ۱۸۲- شرف‌تبریزی ص ۳۰۷-۳۱۲
- ۱۸۳- شرف‌زردتبریزی ص ۳۱۴-۳۱۷
- ۱۸۴- شریف‌تبریزی ص ۳۱۷، ۳۲۸
- ۱۸۵- شریفی‌تبریزی ص ۳۲۸-۳۲۹
- ۱۸۶- شعوری‌تبریزی ص ۳۲۹، ۳۳۰
- ۱۸۷- شفای‌تبریزی ص ۳۳۰، ۳۳۱
- ۱۸۸- شفیع‌تبریزی ص ۳۳۱-۳۳۳
- ۱۸۹- شکوهی‌تبریزی ص ۳۳۳
- ۱۹۰- شکیبی‌تبریزی ص ۳۳۳-۳۳۶
- ۱۹۱- شمس‌الدین‌تبریزی ص ۳۳۶
- ۱۹۲- شمس‌الدین‌تبریزی ص ۳۳۷، ۳۳۹
- ۱۹۳- شوری‌بخشایش‌تبریزی ص ۳۳۹-۳۴۶
- ۱۹۴- شوقی‌تبریزی ص ۳۴۶
- ۱۹۵- صالح‌تبریزی ص ۳۴۶، ۳۴۷
- ۱۹۶- صالح‌تبریزی ص ۳۴۷-۳۴۹
- ۱۹۷- صالح‌تبریزی ص ۳۴۹، ۳۵۰
- ۱۹۸- صالح‌تبریزی ص ۳۵۱
- ۱۱۹- صائب‌تبریزی ص ۳۵۱-۳۸۱
- ۲۰۰- صابن‌الدین‌تبریزی ص ۳۸۲، ۳۸۳

- ۲۰۱- صبور تبریزی ص ۳۸۴، ۳۸۳
 ۲۰۲- صبور تبریزی ص ۳۸۵-۳۹۰
 ۲۰۳- صبوری تبریزی ص ۳۹۰
 ۲۰۴- صبوری ص ۳۹۱
 ۲۰۵- صدرا اسکویی تبریزی ص ۳۹۱
 ۲۰۶- صدر خیابانی ص ۳۹۲
 ۲۰۷- صدرالدین تبریزی ص ۳۹۲، ۳۹۳
 ۲۰۸- صفای تبریزی ص ۳۹۳
 ۲۰۹- صفایی تبریزی ص ۳۹۴، ۳۹۵
 ۲۱۰- صوفی تبریزی ص ۳۹۵
 ۲۱۱- صوفی تبریزی ص ۳۹۵، ۳۹۶
 ۲۱۲- صهبای تبریزی ص ۳۹۶، ۳۹۷
 ۲۱۳- صیرفی تبریزی ص ۳۹۷-۳۹۹
 ۲۱۴- ضیاءالدین تبریزی ص ۳۹۹، ۴۰۰
 ۲۱۵- طالب تبریزی ص ۴۰۰-۴۰۱
 ۲۱۶- طالب تبریزی ص ۴۰۱، ۴۰۲
 ۲۱۷- طغری تبریزی ص ۴۰۲، ۴۰۳
 ۲۱۸- طفیلی تبریزی ص ۴۰۳، ۴۰۴
 ۲۱۹- طوطی تبریزی ص ۴۰۴، ۴۰۵
 ۲۲۰- طوفی تبریزی ص ۴۰۵، ۴۱۱

- ۲۲۱- ظریفی تبریزی ص ۴۱۱
- ۲۲۲- ظهوری تبریزی ص ۴۱۱، ۴۱۲
- ۲۲۳- ظهوری تبریزی ص ۴۱۳
- ۲۲۴- عارف تبریزی ص ۴۱۳، ۴۱۴
- ۲۲۵- عارف تبریزی ص ۴۱۴، ۴۱۵
- ۲۲۶- عارف تبریزی ص ۴۱۵
- ۲۲۷- عالم تبریزی ص ۴۱۵، ۴۱۶
- ۲۲۸- عالی تبریزی ص ۴۱۶، ۴۱۷
- ۲۲۹- عبدالله تبریزی ص ۴۱۷، ۴۱۸
- ۲۳۰- عبدی تبریزی ص ۴۱۸، ۴۱۹
- ۲۳۱- عتیقی تبریزی ص ۴۱۹-۴۲۳
- ۲۳۲- عتیقی تبریزی ص ۴۲۳، ۴۲۷
- ۲۳۳- عجزی تبریزی ص ۴۲۷-۴۳۱
- ۲۳۴- عدل شام‌غازانی ص ۴۳۱، ۴۳۲
- ۲۳۵- علدا تبریزی ص ۴۳۲
- ۲۳۶- عرشی تبریزی ص ۴۳۳، ۴۳۴
- ۲۳۷- عرفان تبریزی ص ۴۳۴، ۴۳۵
- ۲۳۸- عرفی کمانگر ص ۴۳۵-۴۳۷
- ۲۳۹- عربان ص ۴۳۷، ۴۳۸
- ۲۴۰- عزمی تبریزی ص ۴۳۸، ۴۳۹

- ۲۴۱- عزیز تبریزی ص ۴۳۹
- ۲۴۲- عزیز تبریزی ص ۴۳۹، ۴۴۰
- ۲۴۳- عسس تبریزی ص ۴۴۱
- ۲۴۴- عشقی تبریزی ص ۴۴۱
- ۲۴۵- عصار تبریزی ص ۴۴۱، ۴۵۰
- ۲۴۶- عصری تبریزی ص ۴۵۰-۴۵۱
- ۲۴۷- عصمت اسپستی ص ۴۵۱-۴۵۳
- ۲۴۸- عطایی تبریزی ص ۴۵۳
- ۲۴۹- هلالی تبریزی ص ۴۵۳، ۴۵۴
- ۲۵۰- علایک تبریزی ص ۴۵۴-۴۵۷
- ۲۵۱- علی تبریزی ص ۴۵۷، ۴۶۰
- ۲۵۲- علی تبریزی ص ۴۶۰-۴۶۲
- ۲۵۳- علیرضا عباسی تبریزی ص ۴۶۲-۴۶۷
- ۲۵۴- علی مجتهد تبریزی ص ۴۶۷-۴۶۹
- ۲۵۵- عمده تبریزی ص ۴۶۹، ۴۷۰
- ۲۵۶- عنایت تبریزی ص ۴۷۰، ۴۷۱
- ۲۵۷- عندلیب تبریزی ص ۴۷۱
- ۲۵۸- عنوان تبریزی ص ۴۷۲-۴۷۷
- ۲۵۹- عیسی تبریزی ص ۴۷۷
- ۲۶۰- غزالی تبریزی ص ۴۷۷-۴۷۹

- ۲۶۱- غنی تبریزی ص ۴۷۹، ۴۸۰
 ۲۶۲- غنی تبریزی ص ۴۸۰، ۴۸۱
 ۲۶۳- غنی تبریزی ص ۴۸۱
 ۲۶۴- غیاث تبریزی ص ۴۸۱-۴۸۳
 ۲۶۵- فاخر تبریزی ص ۴۸۳
 ۲۶۶- فارغ تبریزی ص ۴۸۳، ۴۸۴
 ۲۶۷- فارغ تبریزی ص ۴۸۴
 ۲۶۸- فارغ تبریزی ص ۴۸۵-۴۹۰
 ۲۶۹- فارغی تبریزی ص ۴۹۰، ۴۹۱
 ۲۷۰- فابی تبریزی ص ۴۹۱، ۴۹۲
 ۲۷۱- فانی تبریزی ص ۴۹۲، ۴۹۳
 ۲۷۲- فایز تبریزی ص ۴۹۳
 ۲۷۳- فتحی تبریزی ص ۴۹۳
 ۲۷۴- فخرالدین محمد تبریزی ص ۴۹۴
 ۲۷۵- فدایی تبریزی ص ۴۹۴-۴۹۶
 ۲۷۶- فراقی تبریزی ص ۴۹۵، ۴۹۶
 ۲۷۷- فرخ تبریزی ص ۴۹۶، ۴۹۷
 ۲۷۸- فردی تبریزی ص ۴۹۷، ۴۹۸
 ۲۷۹- فرصت تبریزی ص ۴۹۸-۵۰۳
 ۲۸۰- فروغ تبریزی ص ۵۰۳، ۵۰۴

- ۲۸۱- فسونی تبریزی ص ۵۰۴-۵۱۰
 ۲۸۲- فصیح تبریزی ص ۵۱۰، ۵۱۱
 ۲۸۳- فصیحی تبریزی ص ۵۱۱-۵۱۳
 ۲۸۴- فضلعلی تبریزی ص ۵۱۳، ۵۱۴
 ۲۸۵- فضلی تبریزی ص ۵۱۴، ۵۱۵
 ۲۸۶- فقیه زاهد تبریزی ص ۵۱۵، ۵۱۶
 ۲۸۷- فیلسوف ص ۵۱۶، ۵۱۷
 ۲۸۸- قاری ص ۵۱۷، ۵۱۸
 ۲۸۹- قاسم الانوار تبریزی ص ۵۱۸-۵۲۱
 ۲۹۰- قایمی تبریزی ص ۵۲۱، ۵۲۲
 ۲۹۱- قدداش تبریزی ص ۵۲۲
 ۲۹۲- قطران تبریزی ص ۵۲۲-۵۳۷
 ۲۹۳- قواس تبریزی ص ۵۳۷
 ۲۹۴- قوسی تبریزی ص ۵۳۷-۵۳۹
 ۲۹۵- قوسی تبریزی ص ۵۳۹، ۵۴۰
 ۲۹۶- کاتبی تبریزی ص ۵۴۰
 ۲۹۷- کاظم (کاظم) تبریزی ص ۵۴۱-۵۴۳
 ۲۹۸- کجج تبریزی ص ۵۴۳، ۵۴۵
 ۲۹۹- کحلی تبریزی ص ۵۴۵
 ۳۰۰- کلیمی تبریزی ص ۵۴۶

- ۳۰۱- کمال‌الدین حسن ص ۵۴۶
- ۳۰۲- گرامی تبریزی ص ۵۴۷
- ۳۰۳- گنجوی تبریزی ص ۵۴۸، ۵۴۷
- ۳۰۴- گوهری تبریزی ص ۵۴۸
- ۳۰۵- گویای تبریزی ص ۵۴۸-۵۵۰
- ۳۰۶- لطفی تبریزی ص ۵۵۰-۵۵۲
- ۳۰۷- لعلی تبریزی ص ۵۵۲-۵۵۴
- ۳۰۸- ماهی‌خانم ص ۵۵۴، ۵۵۵
- ۳۰۹- مایلی تبریزی ص ۵۵۵، ۵۵۶
- ۳۱۰- مبدع تبریزی ص ۵۵۶، ۵۵۷
- ۳۱۱- متینی تبریزی ص ۵۵۷، ۵۵۸
- ۳۱۲- مثال تبریزی ص ۵۵۸
- ۳۱۳- مثلی تبریزی ص ۵۵۸، ۵۵۹
- ۳۱۴- مجذوب تبریزی ص ۵۵۹-۵۶۶
- ۳۱۵- محبوب تبریزی ص ۵۶۶
- ۳۱۶- محزون تبریزی ص ۵۶۶-۵۷۱
- ۳۱۷- محزون تبریزی ص ۵۷۱
- ۲۱۸- محسن تبریزی ص ۵۷۱، ۵۷۲
- ۳۱۹- محمد تبریزی ص ۵۷۲
- ۳۲۰- محمد تبریزی ص ۵۷۲، ۵۷۳

- ۳۲۱- ملا محمد امین تبریزی ص ۵۷۳
- ۳۲۲- محمد نقی دهخوارقانی تبریزی ص ۵۷۳، ۵۷۴
- ۳۲۳- محمد حجت الاسلام تبریزی ص ۵۷۴، ۵۷۵
- ۳۲۴- محمد حسین تبریزی ص ۵۷۵
- ۳۲۵- محمد علی تبریزی ص ۵۷۶
- ۳۲۶- محمد تبریزی ص ۵۷۶، ۵۷۷
- ۳۲۷- محمود تبریزی ص ۵۷۸، ۵۷۹
- ۳۲۸- محمود شیخ الاسلام تبریزی ص ۵۷۹-۵۸۳
- ۳۲۹- مخلص تبریزی ص ۵۸۳
- ۳۳۰- مخلص تبریزی ص ۵۸۴
- ۳۳۱- مخمور تبریزی ص ۵۸۴، ۵۸۶
- ۳۳۲- ملذب تبریزی ص ۵۸۶
- ۳۳۳- مست تبریزی ص ۵۸۷
- ۳۳۴- مسرور ص ۵۸۷، ۵۸۸
- ۳۳۵- مسیح تبریزی ص ۵۸۸-۵۹۰
- ۳۳۶- مسیحی تبریزی ص ۵۹۰، ۵۹۱
- ۳۳۷- مشعوف تبریزی ص ۵۹۱
- ۳۳۸- مشکى تبریزی ص ۵۹۱، ۵۹۲
- ۳۳۹- مشکى تبریزی ص ۵۹۲، ۵۹۳
- ۳۴۰- مشهور تبریزی ص ۵۹۳، ۵۹۴

- ۳۴۱- مشکوة تبریزی ص ۵۹۴، ۵۹۵
 ۳۴۲- مصاحب تبریزی ص ۳۹۶
 ۳۴۳- مصطفی مجتهد تبریزی ص ۵۹۶-۵۹۸
 ۳۴۴- مطیع تبریزی ص ۵۹۸-۶۰۰
 ۳۴۵- مطیع هریسی تبریزی ص ۶۰۰، ۶۰۱
 ۳۴۶- مظفر تبریزی ص ۶۰۱-۶۰۳
 ۳۴۷- معاذی تبریزی ص ۶۰۳-۶۰۸
 ۳۴۸- معجزی تبریزی ص ۶۰۸
 ۳۴۹- معروف تبریزی ص ۶۰۸، ۶۰۹
 ۳۵۰- معز تبریزی ص ۶۰۸-۶۱۰
 ۳۵۱- معصوم تبریزی ص ۶۱۰، ۶۱۱
 ۳۵۲- معلوم تبریزی ص ۶۱۱-۶۱۳
 ۳۵۳- مغربی تبریزی ص ۶۱۳-۶۱۷
 ۳۵۴- مفتی تبریزی ص ۶۱۷
 ۳۵۵- مفرد تبریزی ص ۶۱۸، ۶۱۹
 ۳۵۶- مقصود تبریزی ص ۶۲۰
 ۳۵۷- مقیم تبریزی ص ۶۲۰-۶۲۲
 ۳۵۸- مقیمی ترکمان تبریزی ص ۶۲۲-۶۲۷
 ۳۵۹- ملهمی تبریزی ص ۶۲۷، ۶۳۱
 ۳۶۰- منجم باشی تبریزی ص ۶۳۱

- ۳۶۱- منشی تبریزی ص ۶۳۱، ۶۳۲
 ۳۶۲- منعم تبریزی ص ۶۳۲
 ۳۶۳- میلی تبریزی ص ۶۶۳
 ۳۶۴- ناجی تبریزی ص ۶۳۳، ۶۳۴
 ۳۶۵- نادر تبریزی ص ۶۳۵
 ۳۶۶- نادر میرزا ص ۶۳۶-۶۴۱
 ۳۶۷- نازکی تبریزی ص ۶۴۱
 ۳۶۸- ناصح تبریزی ص ۶۴۲-۶۴۴
 ۳۶۹- ناظم تبریزی ص ۶۴۴-۶۵۰
 ۳۷۰- ناظم تبریزی ص ۶۵۰، ۶۵۱
 ۳۷۱- ناقص تبریزی ص ۶۵۱
 ۳۷۲- نامی تبریزی ص ۶۵۱، ۶۵۲
 ۳۷۳- نباتی تبریزی ص ۶۵۲
 ۳۷۴- نشاری تبریزی ص ۶۵۲-۶۵۶
 ۳۷۵- نجات تبریزی ص ۶۵۷-۶۵۹
 ۳۷۶- نجانی تبریزی (مولا ناخیدر) ص ۶۵۹
 ۳۷۷- نجیب تبریزی ص ۶۵۹-۶۶۲
 ۳۷۸- نسبت تبریزی ص ۶۶۲
 ۳۷۹- نشه تبریزی ص ۶۶۲

بقیه تذکره شعرای تبریز

در مجلد سوم

**POETS OF AZERBAIJAN
THEIR
BIOGRAPHIES AND WORKS**

**by,
MUHMMAD DAYHIM**

VOLUME. II

1989